

غلو

دروازه انحراف در دین



مؤلف:
مجاهد دین

عنوان کتاب:

غلو دروازه انحراف در دین

نویسنده:

مجاهد دین

موضوع:

غلو، افراط و تفریط

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

۶ خرداد ۱۳۹۷ ه. ش - ۱۱ رمضان ۱۴۳۹ ه. ق

منبع:

www.islamsj.blogspot.com

این کتاب از سایت مجاهد دین دانلود شده است

www.islamsj.blogspot.com

غلو دروازه انحراف در دین

نویسنده:

مجاهد دین

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
مقدمه	١.....
فصل اول: تعریف‌ها	٧.....
غلو	٧.....
افراط:	٩.....
تفریط:	٩.....
تنطّع:	٩.....
تعمّق:	١٠.....
عسر:	١١.....
یسر:	١١.....
حَرَج:	١٢.....
قصد:	١٢.....
فصل دوم: غلو در دین	١٥.....
غلو در اعتقادات	١٧.....
غلو در اعمال	٣٩.....
نمونه‌هایی از روش تربیت قرآنی در نهی از افراط و تفریط	٥٢.....
قائده: المشقة تجلب التيسير	٥٨.....

فصل سوم: نمونه‌هایی از غلو و تصحیح آن	۶۲
حد پایین التزام ظاهری برای ثبوت وصف اسلام.....	۶۲
حکم مطلق و حکم معین.....	۷۳
انواع جهل و احکام مربوط به آن.....	۱۲۴
۱- جهل به حقیقت	۱۲۴
۲- جهل به حکم	۱۲۶
۳- جهل به حال	۱۲۹
۴- جهل به عقوبت	۱۳۵
مسائل جلی و خفی.....	۱۳۹
کفر حقیقی و کفر عملی	۱۶۸
شناخت کلیات و جزئیات	۱۷۵
شخص تازه مسلمان و کسی که در سرزمینی دور از اسلام بزرگ شده است	۱۸۷
حکم طلب دعا از میت، بین افراط و تفریط.....	۲۱۴
موضوع سماع موتی.....	۲۱۵
کیفیت شفاعتی که مشرکان به آن معتقد بودند.....	۲۲۹
طلب دعا از میت، بدعت و منکری آشکار و ذریعه‌ای به سوی شرک است، نه خود شرک اکبر و	
کفر صریح.....	۲۴۹
ابن تیمیه رحمه الله مجتهدی غیر معصوم است.....	۲۸۱
در پایان	۲۸۸

مقدمه

إن الحمد لله، نحمده تعالى ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله تعالى فهو المهتدي، ومن يضلل فلن تجد له ولياً مرشداً، ونصلي ونسلم على المبعوث رحمة للعالمين، محمد بن عبد الله وعلى آله الطيبين وعلى صحبه الغر الميامين، ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين

اما بعد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ [النساء: ١٣٥]

«ای کسانی که ایمان آورده اید! برپا دارنده عدالت باشید، برای الله شهادت دهید؛ اگر چه به زیان خود شما یا پدر و مادر و نزدیکان (شما) باشد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ءَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة:

[٨]

«ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای الله قیام کنید و به عدالت گواهی دهید، دشمنی با گروهی شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید؛ عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیکتر است و از الله بترسید، همانا الله به آنچه می کنید؛ آگاه است».

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا

عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾ [الحج: ۷۸]

«و در راه الله جهاد کنید، چنانکه سزاوار جهاد (در راه) او است، او شما را بر گزید، و در دین برای شما هیچ سختی (و تنگنایی) قرار نداد، (همان) آیین پدرتان ابراهیم است، او (= الله) پیش از این (در کتب ساه) و در این (قرآن نیز) شما را مسلمان نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم باشید، پس نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و به الله تمسک جوید، که او مولای شماست، چه خوب مولا، و چه خوب یاورى است».

و سپاس خدایی را که با نعمت‌هایش بر ما، هدایت‌مان کرد و با محمد و رسالش شرافتمان داد و به اقتدا به او و تمسک به سنتش توفیق‌مان داد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾﴾ [آل عمران: ۳۱]

«بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد، و گناهان‌تان را برایتان ببامزد، و الله امرزنده مهربان است».

بار الهی ما را بخاطر آنچه غالیان و جافیانمان انجام داده‌اند مجازات نکن و بارهای سنگین و قید و زنجیرهایی که بر دشمنان است را از ما بردارد.

براستی که شیطان دشمن آشکار ماست و تلاشی جز برای انحراف ما از صراط مستقیم ندارد، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الأعراف: ۱۶-۱۷]

«(ابلیس) گفت: پس به سبب آنکه مرا گمراه کردی، من (نیز) بر سر راه مستقیم تو برای (گمراه ساختن) آن‌ها در کمین می‌نشینم (۱۶) سپس از پیش روی شان و از پشت سرشان و

از (سمت) راست شان و از (سمت) چپ شان بر آن‌ها می‌تازم، و بیشترشان را شکر گزار نخواهی یافت (۱۷)».

و خداوند پیوسته ما را از تبعیت از شیطان بر حذر نموده است:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳]

«و این راه مستقیم من است، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های (پراکنده) پیروی نکنید، که شما را از راه الله دور می‌کند، این چیزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است، شاید پرهیزگار شوید».

و می‌فرماید: ﴿يَبْنِيْ عَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ﴾ [الأعراف: ۲۷]

«ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [فاطر: ۶]

«مسلمان شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بگیرید، او فقط پیروانش را دعوت می‌کند تا (همه) از اهل آتش سوزان (جهنم) باشند».

و ما را به راه راست و صراط مستقیمش که پیامبرانش بر آن قرار داشتند دعوت نموده است:

می‌فرماید: ﴿وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ﴾ [الحج: ۶۷]

«به سوی پروردگارت دعوت کن، بی‌گمان تو بر هدایت مستقیم قرار داری».

و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [الشوری: ۵۲]

«و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می‌کنی».

پس هر کس از پیامبر ﷺ در همه افعال و اقوالش پیروی کند پس بر صراط مستقیم خواهد بود:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱]

«بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد، و گناهان‌تان را برایتان بپامرد، و الله امرزنده مهربان است».

و هرکس در اقوال و افعالش با پیامبر ﷺ مخالفت کند و از حدود خداوند تجاوز نماید، به اندازه تجاوز و مخالفتش، از صراط مستقیم منحرف گشته و در خطر افتادن در دام شیطان واقع شده است. و برای شیطان فرقی نمی‌کند که انسان را از طریق غلو و افراط همراه کند یا از طریق جفا و تفریط و هرکس هر زمینه‌ای بیشتر در او وجود داشته باشد شیطان از همان در بر او وارد می‌شود.

همواره در طول تاریخ بشریت، دو پدیده افراط و تفریط در بین مردم وجود داشته است و یکی از وظایفی که پیامبران بخاطر آن مبعوث می‌شدند، اصلاح عقیده و اعمال مردم و پالایش آنان از افراط و تفریط بوده است.

در این کتاب به طور مختصر درباره افراط و تفریط و غلو در دین صحبت می‌کنیم چراکه با شناختن افراط و تفریط، بهتر می‌توانیم اهل سنت و جماعت که وسط و اهل اعتدال هستند را بشناسیم. و غلو و زیاده‌روی در هر چیزی مذموم و ناپسند است، مثلاً باران که رحمت خداوند است اگر بیش از اندازه ببارد تبدیل به سیل شده و خسارات بجا می‌گذارد. نسیم خنکی که در تابستان می‌وزد اگر بیش از اندازه شدید شود تبدیل به طوفانی نابود کننده خواهد شد. در هر چیزی افراط و تفریط شود موجب ضرر و زیان خواهد شد و یکی از انواع غلوه‌ها، غلو در دین است که باعث ضرر مند شدن در دنیا و آخرت می‌شود. خداوند متعال همه ما را از غلو و افراط و تفریط در همه امور، محفوظ بدارد. آمین.

از الله سبحانه و تعالی می‌خواهم که این کتاب را از صمیم اخلاص از این حقیر بپذیرد و آن را شمعی در تاریکی‌های غلو، قدمی برای اصلاح انحرافات، خیزشی برای اتحاد مسلمانان، نوری برای تاریکی‌های قبر و قیامت و برهانی برای مشتاقان و یاوران حقیقی

دین اسلام قرار دهد. اگر آنچه در این کتاب آمده است صواب بود پس از الله و رسولش بوده و اگر در آنچه گفتم خطا بود پس از من و شیطان بوده و از همه برادران و خواهران دینی‌ام مخصوصاً از اهل علمی که این کتاب را مطالعه می‌کنند، تقاضا دارم که نقطه‌نظرات خود نسبت به کتاب را از باب مناصحه، به این حقیر ارسال نمایند.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

ابن قیم رحمته الله می گوید:

فما أمر الله بأمر إلا وللشيطان فيه نزغتان: إما إلى تفريط وإضاعة، وإما إلى إفراط وغلو، ودين الله وسط بين الجافي عنه والغالي فيه، كالوادي بين الجبلين، والهدى بين ضلالتين، والوسط بين طرفين ذميمين؛ فكما أن الجافي عن الأمر مضيع له، فالغالي فيه مضيع له: هذا بتقصيره عن الحد، وهذا بتجاوزه الحد. [مدارج السالكين، ۵۱۷/۲]

خداوند به چیزی امر نکرده مگر اینکه شیطان در آن دو گرایش را به وجود می آورد: یا تقصیر و تقریط یا افراط و غلو، و دین خداوند در وسط است بین جفا کننده از آن و غلو کننده در آن، همانند وادی بین دو کوه و هدایت بین دو گمراهی، و وسط بین دو طرف مذموم. پس همانطور که جفا کننده از کاری، آن را ضایع می سازد، غلو کننده در آن نیز آن را ضایع می سازد. این یکی با تقصیر و کم کاری اش از حد، و آن یکی با تجاوزش از حد.

فصل اول: تعریف‌ها

غلو

غلو در لغت به معنای زیاده‌روی در کاری یا در وصف کسی و چیزی؛ از حد درگذشتن؛ تجاوز کردن از حد، اغراق، گزافه‌گویی و مبالغه می‌باشد.

غلو مراتبی دارد: ۱- مبالغه، ۲- اغراق، ۳- غلو. مبالغه پایین‌تر از اغراق است و اغراق پایین‌تر از غلو.

۱- مبالغه: افراط در وصف است، به نحوی که هم عقلاً و هم عادتاً ممکن باشد. مانند این شعر سعدی:

دو پاکیزه پیکر چو حور و پری چو خورشید و ماه از نکو منظری
دو صورت که گفتی یکی نیست بیش نموده در آینه همتای خویش
یا این بیت:

شراب مرگ ای دل گر چه تلخ و جان ستان باشد
از آن هم تلخ تر گویند هجر عاشقان باشد

۲- اغراق: افراط در وصف است، به نحوی که عقلاً ممکن باشد؛ اما عادتاً ممکن نباشد. مانند این شعر فردوسی:

چو بوسید پیکان سر انگشت او گذر کرد از مهره‌ی پشت او

۳- غلو: افراط در وصف است، به نحوی که عقلاً و عادتاً ممکن نباشد. و غلو خود دو گونه است:

الف) غلوی که بوی شرک و کفر از آن استشمام نشود (غلو ادبی). مانند این شعر سعدی:

بیم است چو شرح غم هجر تو نویسم کآتش به قلم درفتد از سوز درونم

و معلوم است که هیچ‌گاه بخاطر نوشتن شرح غم هجران، از قلم آتش بر نمی‌خیزد، و این یک نوع غلو ادبی است.

و مانند این شعر فردوسی:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب
و عقلاً و عادتاً چنین چیزی محال است که کوه آهن با شنیدن نام افراسیاب به دریای آب تبدیل شود.

ب) غلوی که بوی شرک و کفر از آن استشمام شود (غلو الحادی). به عبارتی دیگر اعتقاد به خدایی و الوهیت و ربوبیت پیامبران و امامان و یا هر مخلوقی از مخلوقات خداوند، و شریک‌گرداندن آنان در عبادت یا خالقیت یا رازقیت و... یا اعتقاد به حلول خداوند در آنان، یا اینکه معرفت به آنان تکلیف را ساقط می‌کند و نحو آن.

برای مثال این شعر از «طراز یزدی» در وصف علی علیه السلام که می‌گوید:

ای امیر عرب ای کآینه غیب نمایی	بر سر افسر سلطان ازل ظل همایی
در پس پرده نهان بودی و قومی به جهالت	حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی
پس چه گویند ندانم گر ازین طلعت زیبا	پرده برداری و آن گونه که هستی بنمایی

مونس علিশاه ذوالریاستین، در شعرش می‌گوید:

منشاء کن فکان علیست علی	مبداء انس و جان علیست علی
-------------------------	---------------------------

شاعری دیگر می‌گوید:

خدا با اسم اعظم یا علی گفت	ملک در اولین دم یا علی گفت
عجب سری است در خلقت که از خاک	چو برمی‌خاست آدم یا علی گفت
عصا در دست موسی ازدها شد	کلیم آنجا مسلم یا علی گفت
مسیحا دم از آن گردید عیسی	که در دامان مریم یا علی گفت
محمد در شب معراج برخاست	به قصد قرب اعظم یا علی گفت

نکته‌ای که باید درباره شعر مدّ نظر داشت، این است که گاه شاعر چیزی را از روی احساسات به صورت شعر غلوانه بیان می‌کند، اما خودش در خارج از شعر، عقیده‌ای به آن غلو ندارد

و از اهل غلو نیست، لذا به طور کامل و مطلق نمی‌توان از روی شعر به عقیده شاعر پی برد، مگر اینکه آن شاعر خود از طایفه اهل غلو باشد که در بیرون از شعر نیز به غلو الحادی معتقد باشد و سپس این عقیده‌اش را نیز به صورت شعر در آورده باشد؛ که در این صورت شعر او بیانگر عقیده او خواهد بود.

خداوند متعال درباره شاعران می‌فرماید: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۚ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ۚ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ۚ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا ۗ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۴-۲۲۷]

«و شاعران (کسانی) هستند که گمراهان از آن‌ها پیروی می‌کنند (۲۲۴) آیا ندیدی که آن‌ها در هر وادی سرگشته (و حیران) هستند؟! (۲۲۵) و بی‌گمان آن‌ها چیزی می‌گویند که (خود به آن) عمل نمی‌کنند؟! (۲۲۶) مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و الله را بسیار یاد کردند، و بعد از آن که ستم دیدند، انتقام گرفتند، (و با شعر خود از اسلام و مسلمین دفاع نمودند)، و کسانی که ستم کردند؛ به زودی خواهند دانست به چه بازگشتگاهی باز می‌گردند (۲۲۷)».

نظامی در بیتی حقیقت شعر مذموم را بیان کرده و می‌گوید:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

افراط:

جمع فرط، به معنای زیاده روی، تجاوز از حد و اندازه، بسیاری و فراوانی، تند روی.

تفریط:

کوتاهی کردن در کار، ضایع نمودن، بر باد دادن، تلف کردن، کم روی.
میان‌ه‌روی، مابین افراط و تفریط قرار دارد.

تنطع:

تکلف و تشدد و تعمق و زیاده‌روی از حد در اقوال و افعال در غیر موضع صحیح خود. منتطع کسی است که با تعمق‌ورزی بیش از حد، از حد توازن و وسطیت و اعتدال که روح اسلامی است، خارج می‌شود و در جاهایی که جای سخت‌گیری نیست، سخت‌گیری می‌کند و بر خود فشار می‌آورد. ابن مسعود رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ، قَالَهَا ثَلَاثًا»؛ «متنطعون هلاک شدند، و این جمله را سه بار تکرار فرمودند».

تعمق:

غور و فرو رفتن و زیاده‌روی کردن در قول یا عمل. در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: «وَأَصَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آخِرَ الشَّهْرِ، وَوَأَصَلَ أَنَا مِنَ النَّاسِ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «لَوْ مَدَّ بِي الشَّهْرُ لَوَاصَلْتُ وَصَالًا يَدْعُ الْمُتَعَمِّقُونَ تَعَمُّقَهُمْ، إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّي أَظَلُّ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي».

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله آخر ماه را روزه وصال گرفت و کسانی از مردم نیز روزه وصال گرفتند. این خبر که به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید فرمود: اگر ماه دراز می‌شد حتماً روزه وصال را تا زمانی دوام می‌دادم که تعمق‌کنندگان تعمقشان را ترک می‌کردند. همانا من مانند شما نیستم، من روز می‌کنم در حالی که پروردگارم به من می‌خوراند و می‌نوشاند».^۱

و در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده که گفت: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يُصَلِّي فِي رَمَضَانَ، فَجِئْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ وَجَاءَ رَجُلٌ آخَرُ، فَقَامَ أَيُّضًا حَتَّى كُنَّا رَهْطًا، فَلَمَّا حَسَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّا خَلْفُهُ جَعَلَ يَتَجَوَّزُ فِي الصَّلَاةِ، ثُمَّ دَخَلَ رَحْلَهُ، فَصَلَّى صَلَاةً لَا يُصَلِّيَهَا عِنْدَنَا، قَالَ: قُلْنَا لَهُ: حِينَ أَصْبَحْنَا أَقْطَنْتَ لَنَا اللَّيْلَةَ قَالَ: فَقَالَ: «نَعَمْ، ذَاكَ الَّذِي حَمَلَنِي عَلَى الَّذِي صَنَعْتُ» قَالَ: فَأَخَذَ يُوَاصِلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،

۱- صحیح مسلم (۲۶۷۰)، ابو داود (۴۶۰۸).

۲- صحیح بخاری (۷۲۴۱).

وَذَاكَ فِي آخِرِ الشَّهْرِ، فَأَخَذَ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يُوَاصِلُونَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا بَالُ رِجَالٍ يُوَاصِلُونَ، إِنَّكُمْ لَسْتُمْ مِثْلِي، أَمَا وَاللَّهِ، لَوْ تَمَادَّ لِي الشَّهْرُ لَوَاصِلْتُ وَصَالًا يَدْعُ الْمُتَعَمِّقُونَ تَعَمُّقَهُمْ».

ترجمه: «رسول خدا ﷺ در ماه رمضان نماز می‌خواند. من هم در کنار ایشان ایستادم. مرد دیگری نیز همانند من آمد و به نماز ایستاد تا اینکه گروهی را تشکیل دادیم. هنگامی که رسول خدا احساس نمود که من پشت سر ایشان به نماز ایستاده‌ام نماز را سبک (و کوتاه) خواند. سپس به منزل خویش رفت و نمازی [طولانی] خواند؛ نمازی که همراه ما اینگونه نخواند. راوی گفت: هنگام صبح به او گفتیم: آیا دیشب متوجه ما شدی که پشت سرت نماز می‌خوانیم؟ راوی گفت: رسول خدا فرمود: بله، و همین سبب شد که این کار را انجام دهم. راوی می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ آخر ماه را روزه وصال گرفت و کسانی از مردم نیز روزه وصال گرفتند. این خبر به پیامبر خدا رسید، فرمود: مردمان را چه شده است که روزه وصال می‌گیرند؟ شما مانند من نیستید. به خدا سوگند اگر ماه بر من طولانی می‌شد روزه وصال را تا وقتی ادامه می‌دادم که تعمق‌کنندگان [در روزه وصال] تعمق خود را ترک می‌کردند».

عسر:

سختی، دشواری، مشکل، پر مشقت، طاقت فرسا.

یسر:

آسانی، سهولت، توانگری.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]

«الله برای شما آسانی می‌خواهد، و برای شما دشواری نمی‌خواهد».

و می‌فرماید:

﴿وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى﴾ [الأعلى: ۸]

«و ما تو را برای (راه) آسان توفیق می‌دهیم».

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ، وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ». ترجمه: «بی‌گمان دین آسان است، و هیچ کس دین را بر خود سخت نگرفته است مگر اینکه خسته و شکست خورده خواهد شد، پس راه راست و میانه را در پیش بگیرید، و به مردم بشارت بدهید (نه اینکه آن‌ها را مأیوس کنید)، و از عبادت صبح و غروب و آخر شب کمک بگیرید».^۱

حَرَج:

تنگی، فشار، مضیقه، درماندگی، دشواری، سخت گرفتن، چیزی را گناه و حرام قرار دادن، بحرانی، وخیم.

خداوند می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶]
«الله نمی‌خواهد بر شما دشواری قرار دهد، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که شکر گزارید».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸]

«او شما را برگزید، و در دین برای شما هیچ سختی (و تنگنایی) قرار نداد».

قصد:

میانه، میانه‌روی، راست، راه راست، ضد افراط و تفریط، استقامت در راه، راهی که ره‌رویش را به هدف برساند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [النحل: ۹]

«و بر الله است که راه راست را (به بنده گانش) بنمایاند، و برخی از آن راه‌ها بیراهه (و کج) است، و اگر می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد». اقتصاد در امور، یعنی بین افراط و تفریط کردن در امور، حد وسط و میانه را قصد و آهنگ نمودن.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: خَطَّ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطًّا، ثُمَّ قَالَ: هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ، ثُمَّ خَطَّ خُطُوطًا عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ قَالَ: هَذِهِ سُبُلٌ قَالَ يَزِيدُ: مُتَفَرِّقَةٌ عَلَى كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَدْعُو إِلَيْهِ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّلَكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ١٥٣]

رسول الله ﷺ خطی را برای ما رسم کرد و آنگاه فرمود: این راه مستقیم الله است. سپس از راست و چپ آن، خط‌های دیگری را رسم کرد، آنگاه فرمود: این راه‌های دیگر است که بر هر کدام از آن‌ها شیطانی قرار گرفته و به سوی آن فرا می‌خواند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و این راه مستقیم من است، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های (پراکنده) پیروی نکنید، که شما را از راه الله دور می‌کند، این چیزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است، شاید پرهیزگار شوید». [مسند احمد،

فصل دوم: غلو در دین

علت اصلی غلو در دین، عدم توقّف بر حدود و مرزهای خداوند متعال می باشد، هرگاه انسان به آن مقداری که شریعت مقرر نموده است، راضی نباشد و به آن کم یا اضافه نماید، دچار غلو می شود. خداوند بارها تاکید کرده است که حدود شریعت را پاس بداریم.

می فرماید: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾ [البقرة: ۱۸۷]

«این مرزهای الهی است پس به آن نزدیک نشوید».

و می فرماید: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ

الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲۹]

«این ها حدود الهی است، پس از آن ها تجاوز نکنید و هر کس از حدود الله تجاوز کند، پس اینانند که ستمگرند».

و می فرماید: ﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۳۰]

«این ها حدود الله است که آن ها را برای مردمی که می دانند بیان می نماید».

و می فرماید: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [النساء: ۱۳]

«این ها (احکام و) حدود الهی است، و هر کس از الله و پیامبرش اطاعت کند، وی را به باغ هایی در آورد که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است، در آن جاودانه اند، و این پیروزی بزرگی است».

و می فرماید: ﴿وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۲]

«(آن ها) حافظان (و نگه دارندگان) حدود (و احکام) الهی هستند، و مؤمنان را بشارت ده»

و می فرماید: ﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ [الطلاق: ۱]

«و این حدود الله است، و هرکس از حدود الله تجاوز کند پس مسلماً به خود ستم کرده است».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ [النساء: ۱۴]

«و هر کس از الله و پیامبرش نافرمانی کند و از حدود او تجاوز کند، وی را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند، و برای او عذاب خوار کننده‌ای است».

و می‌فرماید: ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۷]

«کفر و نفاق اعراب (بادیه‌نشین)، شدیدتر است، و به نا آگاهی از حدود (و احکامی) که الله بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند، و الله دانای حکیم است».

کسی که بدعتی را ایجاد نماید و آن بدعتش را حدود خداوند تصوّر کند، خطر او شدیدتر از کسی است که بخاطر گناه و معصیت از حدود خداوند تجاوز می‌نماید. برای همین فرقه‌های اهل بدعت، بدعت‌هایی را به دین اضافه می‌کنند و کسی که با آنان در بدعتشان مخالفت نماید را تکفیر و تفسیق نموده و او را متهم به مخالفت با حدود خداوند می‌کنند!

شخص غالی به آن مقداری که شرع مقرر کرده است، راضی نمی‌شود برای همین سعی می‌کند بیشتر از آن مقداری را که خداوند مقرر کرده است انجام بدهد. و غلو در دین دو نوع می‌باشد: ۱- غلو در اعتقادات، ۲- غلو در اعمال.

غلو در اعتقادات

غلو در اعتقادات یعنی تجاوز از آن حدی که خداوند در امور اعتقادی تشریع کرده است و غالی در عقیده، به آنچه که خداوند تشریع نموده است، اکتفا نمی‌کند و امور دیگری را نیز به عنوان عقیده تشریع می‌کند و آن را جزو عقاید خود و حدود خداوند قرار می‌دهد.

غلو در عقیده صورت‌های گوناگونی دارد، مانند غلو نصاری درباره عیسی علیه السلام که او را از مقام بندگی به مقام الوهیت رساندند.

خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾﴾

[المائدة: ۱۷]

«کسانی که گفتند: خدا، همان مسیح پسر مریم است یقیناً کافر شدند بگو: اگر الله بخواهد مسیح پسر مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند؛ هلاک کند، چه کسی قدرت بر جلوگیری دارد؟ فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن الله است، هر چه بخواهد می‌آفریند و الله بر هر چیز تواناست».

و می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾﴾ [النساء: ۱۷۱]

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره الله جز حق نگویید، همانا مسیح عیسی پسر مریم فرستاده الله و کلمه اوست؛ که او را به مریم القا نمود، و روحی از جانب اوست، پس به الله و پیامبرانش ایمان بیاورید، و نگویید: (الله) سه گانه است، (از این سخن) باز آید که

برای شما بهتر است، الله تنها معبود یگانه است و از این که فرزندی داشته باشد پاک (و منزه) است، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست و الله برای کارسازی کافی است».

و خداوند در پاسخ به غلو آنان می‌فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا بِكُلَّانِ الطَّعَامِ أَنْظَرُ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظَرُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ﴾ [المائدة: ۷۵]

«مسیح پسر مریم فرستاده‌ای بیش نیست که پیش از او (نیز) فرستادگان دیگری بودند، و مادرش زنی راستگوی بود، هر دو غذا می‌خورند، بنگر چگونه نشانه‌ها را برای آن‌ها روشن می‌سازیم، پس بنگر چگونه (از حق) باز گردانده می‌شوند!».

و مانند غلو یهود در حق عزیر علیه السلام که او را فرزند خداوند دانستند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْنَاهُمْ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ﴾ [التوبة: ۳۰]

«و یهود گفتند: عزیر پسر الله است و نصار گفتند: مسیح پسر الله است این سخنی است که با زبان‌هایشان می‌گویند، مشابهت (و تقلید) می‌کنند سخن کسانی که پیش از این کافر بودند، الله آن‌ها را بکشد، چگونه (از حق) منحرف می‌شوند؟!».

و مانند غلو مشرکان: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۚ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾ [۸۸] ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۚ أَن دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۚ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۚ﴾ [۹۲] ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا عَاقِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ [مريم: ۸۸-۹۳]

«و (مشرکان) گفتند: (الله) رحمان فرزندی (برای خود) برگزیده است (۸۸) به راستی چیزی بسیار زشت (و زنده‌ای، در میان) آوردید (۸۹) نزدیک است آسمان‌ها از این (سخن) از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوه‌ها درهم شکافته فرو ریزند (۹۰) (از این رو) که برای (الله) رحمان فرزندی ادعا کرده‌اند (۹۱) و هرگز برای (الله) رحمان سزاوار نیست که فرزندی برگزیند (۹۲) هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر این که به بندگی سوی (الله) رحمان بیاید (۹۳)».

برای همین پیامبر ﷺ همواره می فرمود: «لَا تُظَرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ».

ترجمه: «در حق من آن گونه که نصاری در حق عیسی بن مریم افراط کردند، افراط ننمایید. جز این نیست که من بنده و رسول خداوند هستم».^۱

و مانند غلو سبئیّه در حق علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه، که او را خداوند پنداشتند.

حلی از علمای شیعه (۷۲۶ هـ) می گوید: «عبد الله بن سبأ غالٍ ملعون، حرّقه امیر المؤمنین علیه السلام بالنار، کان یزعم أن علیاً علیه السلام إله، وأنه نبي».

ترجمه: «عبد الله بن سبأ غالی نفرین شده می باشد، امیر المومنین علیه السلام او را با آتش سوزاند، او گمان می کرد که علی علیه السلام خدا است و خودش هم پیامبر».^۲

ابو عمرو الکشی، از علمای شیعه، می گوید: «کان يدّعي النبوة وأن علیاً علیه السلام هو الله، فاستتابه عليه السلام ثلاثة أيام فلم يرجع، فأحرقه في النار في جملة سبعين رجلاً ادّعوا فيه ذلك».

ترجمه: «او (عبد الله بن سبأ) ادّعا می کرد که پیامبر است و علی علیه السلام همان الله می باشد، و علی علیه السلام او را به مدّت سه روز استتابه داد ولی او برنگشت، پس او را به همراه هفتاد مرد که چنین ادعایی درباره او می کردند، آتش زد».^۳

یوسف بحرانی، از علمای شیعه، می گوید: «وابن سبا هذا هو الذي كان يزعم أن أمير المؤمنين عليه السلام إله، فاستتابه امير المؤمنين ثلاثة أيام، فلم يتب فأحرقه».

۱- بخاری (۳۴۴۵).

۲- الرجال الحلی، ص ۲۳۷.

۳- رجال ابن داود، ص ۳۰، از قسم دوم. تنقیح المقال ج ۲، ص ۱۸۴.

ترجمه: «ابن سبا همان کسی است که گمان می کرد که امیر المومنین (علی) علیه السلام، خدا است، پس امیر المومنین سه روز او را استتابه داد ولی توبه نکرد و او را آتش زد».^۱

یکی از انگیزه‌های غلو در اعتقادات، حبّ و دوست داشتن و تعظیم افراطی آن چیز می باشد. سیدنا علی علیه السلام می گوید: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ». ترجمه: «دو نفر درباره من هلاک شدند، دوستی که از حدّم گذرانید و دشمنی که از مقامم فرو کشانید».^۲

نحوه به شرک کشیده شدن مشرکان، غلو آنان در دوست داشتن و تعظیم اولیاء و انبیائشان بود.

خداوند از مشرکان نقل می کند که گفتند: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳]
«و گفتند: معبودان خود را رها نکنید و ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را رها نکنید».

امام بخاری در صحیحش از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت: «صَارَتِ الْأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي الْعَرَبِ بَعْدَ أَمَّا وَدٌ كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الْجَنْدَلِ، وَأَمَّا سُوَاعٌ كَانَتْ لَهُذَيْلٍ، وَأَمَّا يَغُوثٌ فَكَانَتْ لِمُرَادٍ، ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجَوْفِ، عِنْدَ سَبَا، وَأَمَّا يَعُوقُ فَكَانَتْ لَهُمَدَانٍ، وَأَمَّا نَسْرٌ فَكَانَتْ لِحِمَيْرٍ لَالِ ذِي الْكَلَّاعِ، أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ، أَنْ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسُمُّوْهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أَوْلَئِكَ وَتَنَسَّخَ الْعِلْمُ عُبِدَتْ».

ترجمه: «همه بت‌هایی که قوم نوح آن‌ها را می پرستیدند، مورد پرستش عرب قرار گرفتند. اما بت ود، متعلق به قوم کلب بود که در ناحیه دومة الجندل به سر می بردند،

۱- الحدائق الناضرة، ج ۸، ص ۵۱۱.

۲- نهج البلاغة، حکمت شماره ۱۱۳

و بت سواع متعلق به قبیله هذیل بود و بت یغوث متعلق به قبیله مراد بود که سپس بت قبیله بنی غطیف در جرف که نزدیک منطقه سباء است قرار گرفت. و یعوق بت مردم همدان بود و نسر بت مردم حمیر بود که شاخه‌ای از قبیله ذی الکلاع هستند. نام‌های بتان نام‌های مردانی صالح از قوم نوح بودند، آنگاه که ایشان مردند، شیطان در دل‌های مردمشان افکند که (بت‌ها را بسازند) و در محافلی که در آن جلسه می‌کردند جای دهند و آن‌ها را به نام‌های (همان مردان صالح) بنامند. آن‌ها چنان کردند ولی بتان را نمی‌پرستیدند تا آنکه آن‌ها (که بت‌ها را ساخته بودند) مُردند. سپس معلومات (از اصل موضوع) متغیر شد و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند.^۱

ابن ابی حاتم رحمته الله در تفسیرش روایت کرده است: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ عَنْ أَبِي الْمُطَهَّرِ قَالَ: ذَكَرُوا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي يَزِيدَ بْنِ الْمُهَلَّبِ قَالَ: فَلَمَّا انْقَلَبَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ: ذَكَرْتُمْ يَزِيدَ بْنَ الْمُهَلَّبِ أَمَا إِنَّهُ قُتِلَ فِي أَوَّلِ أَرْضِ عُيْدٍ فِيهَا غَيْرُ اللَّهِ قَالَ: ثُمَّ ذَكَرَ وَدًّا- قَالَ: وَكَانَ وَدٌّ رَجُلًا مُسْلِمًا وَكَانَ مُحَبِّبًا فِي قَوْمِهِ، فَلَمَّا مَاتَ عَسَكُرُوا حَوْلَ قَبْرِهِ فِي أَرْضِ بَابِلَ وَجَزَعُوا عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَى إِبْلِيسُ جَزَعَهُمْ عَلَيْهِ تَشَبَّهَ فِي صُورَةِ إِنْسَانٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي أَرَى جَزَعَكُمْ عَلَى هَذَا الرَّجُلِ، فَهَلْ لَكُمْ أَنْ أَصُورَ لَكُمْ مِثْلَهُ فَيَكُونَ فِي نَادِيكُمْ فَتَدْكُرُونَهُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. فَصَوَّرَ لَهُمْ مِثْلَهُ، قَالَ: وَوَضَعُوهُ فِي نَادِيهِمْ وَجَعَلُوا يَذْكُرُونَهُ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنْ ذِكْرِهِ قَالَ: هَلْ لَكُمْ أَنْ أَجْعَلَ فِي مَنْزِلِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ تِمْنَالًا مِثْلَهُ، فَيَكُونَ لَهُ فِي بَيْتِهِ فَتَدْكُرُونَهُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. فَمَثَّلَ لِكُلِّ أَهْلِ بَيْتٍ تِمْنَالًا مِثْلَهُ، فَأَقْبَلُوا فَجَعَلُوا يَذْكُرُونَهُ بِهِ، قَالَ: وَأَدْرَكَ أَبْنَاؤُهُمْ فَجَعَلُوا يَرَوْنَ مَا يَصْنَعُونَ بِهِ وَتَنَاسَلُوا وَدَرَسَ أَمْرُ ذِكْرِهِمْ إِيَّاهُ، حَتَّى اتَّخَذُوهُ إِلَهًا يَعْبُدُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلَادُ أَوْلَادِهِمْ، فَكَانَ أَوَّلُ مَا عَبَدَ غَيْرَ اللَّهِ: الضَّمُّ الَّذِي سَمَّوْهُ وَدًّا».

ترجمه: «ابی المطهر می‌گوید: نزد ابو جعفر (محمد باقر) که در حال نماز بود، یزید بن الملهب را یاد کردند، هنگامی که نمازش تمام شد گفت: یزید بن الملهب را یاد کردید،

اما او در اولین زمینی که غیر خداوند در آن عبادت گردید، کشته شد. راوی گوید: سپس وُد را یاد کرد و فرمود: وُدّ مرد مسلمانی بود و در بین قومش محبوب بود، هنگامی که وفات کرد به سوی قبر او که در سرزمین بابل بود لشکر کشیدند و بر او جزع (و بیتابی و تضرع) نمودند. هنگامی که ابلیس جزع آنان را دید به شکل انسانی در آمد سپس گفت: همانا من جزع شما را بر این مرد دیدم، پس آیا می‌خواهید که برای شما همانند او را به تصویر بکشم (بسازم) تا در محل اجتماعتان قرار بگیرد و او را تصور نمایید؟ گفتند: آری. پس ابلیس پیکری همانند او را برایشان ساخت. راوی می‌گوید: آنان آن پیکر را در انجمن‌شان قرار دادند و او را یادواره قرار دادند، و ابلیس هنگامی که یاد کردن او توسط آنان را دید گفت: آیا می‌خواهید که در خانه هر یک از شما پیکری همانند آن را داشته باشید تا هرکس در خانه خودش او را یاد کند؟ گفتند آری. پس ابلیس برای هر خانواده‌ای پیکری همانند آن را درست کرد و آنان نیز پذیرفتند و به وسیله آن او را یاد می‌کردند. راوی می‌گوید: سپس فرزندان‌شان آمدند و آنچه را که با آن پیکرها انجام می‌دادند دیدند و نسل‌های بعدی آمدند و موضوع اصلی که ذکر و یاد آوری او (وُدّ) بود فراموش گشت تا اینکه فرزندان فرزندان‌شان او را به معبودی گرفته و به جای الله عبادت کردند. پس اولین کسی که بجای الله عبادت شد بتی بود که نامش را وُدّ قرار داده بودند»^۱.

غلو تنها در جهت افراط در محبت و دوست‌داشتن صورت نمی‌گیرد، بلکه در جهت تفریط و تقصیر در محبت‌ورزیدن - یعنی بغض و دشمنی ورزیدن با اولیاء الله - نیز صورت می‌گیرد.

مانند غلو نواصب در بغض ورزیدن علی علیه السلام، و مانند غلو خوارج در بغض ورزیدن علی و معاویه و دیگر صحابه رضی الله عنهم اجمعین - و خوارج به علی کرم الله وجهه، قبح الله وجهه می‌گفتند -، و مانند غلو روافض در بغض ورزیدن صحابه و مانند غلو یهود در بغض ورزیدن عیسی علیه السلام و متهم کردن مادرش به فحشا.

۱- تفسیر ابن ابی حاتم، حدیث شماره ۱۸۹۹۷ - تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۵۵.

قرطبی در تفسیر آیه: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱]

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره الله جز حق نگویید».

می گوید: «ويعني بذلك فيما ذكره المفسرون: غلو اليهود في عيسى حتى قذفوا مريم، وغلو النصارى فيه حتى جعلوه ربا، فالإفراط والتقصير كله سيئة وكفر. ولذلك قال مطرف بن عبد الله: الحسنه بين سيئتين. وقال الشاعر:

ولا تغل في شيء من الأمر واقتصد
كلا طرفي قصد الأمور ذميم».

ترجمه: «مفسرین در معنای آن گفته اند منظور از آیه غلو یهود درباره عیسی است تا اینکه مریم را قذف (متهم به زنا) کردند و غلو نصاری درباره عیسی است تا اینکه او را رب گرفتند. پس افراط و تقصیر همه اش بد و کفر است. و برای همین مطرف بن عبدالله می گوید: نیکی در بین دو بدی قرار دارد. و شاعر می گوید: «درباره چیزی غلو نکن و میانه رو باش که هر دو طرف مربوط به میانه امور، بد است».

از نمونه های غلو در اعتقادات، غلو خوارج است که بخاطر فهم نادرست از قرآن، چنین توهم کردند که علی و معاویه عليه السلام، بخاطر عدم حکم بما انزل الله، کافر شده اند. در واقع آنان بر روی حدودی که خداوند برای حکم بما انزل الله قرار داده بود، توقف نکردند، بلکه از آن حدود تجاوز کرده و اعمالی که زیر مجموعه حکم بما انزل الله قرار می گرفت را به عنوان حکم بغیر ما انزل الله قرار دادند. و همچنین بخاطر تعمق و تنطع افراطی، با آنکه پیشانی هایشان از کثرت سجده پینه بسته بود و بسیار عبادت می کردند، اما با این حال آنان از بدترین مخلوقات خداوند هستند که مرتکب گناه کبیره را تکفیر می کردند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس الله روحه می گوید: «من شأن أهل البدع أنهم يتدعون أقوالا يجعلونها واجبة في الدين، بل يجعلونها من الإیمان الذي لا بد منه، ويكفرون من خالفهم

فيها ويستحلُّون دمه، كفعل الخوارج والجهمية والرافضة والمعتزلة وغيرهم، وأهل السنة لا يبتدعون قولاً ولا يكفِّرون من اجتهد فأخطأ وإن كان مخالفاً لهم، مكفراً لهم، مستحلاًّ لدمائهم، كما لم تكفِّر الصحابة الخوارج، مع تكفيرهم لعثمان وعليٍّ ومن والاهما، واستحلالهم لدماء المسلمين المخالفين لهم».

ترجمه: «از شأن اهل بدعت چنین است که آنان اقوالی را ابداع می کنند و آن را در دین واجب قرار می دهند، بلکه آن را از ایمانی قرار می دهند که حتماً باید به آن ایمان داشت، و کسی که با آنان در آن اقوال مخالفت کند را تکفیر می کنند و خونس را حلال می کنند، مانند کار خوارج و جهمیه و رافضه و معتزله و غیر آنان. و اهل سنت قولی را ابداع نمی کنند و کسی که اجتهد کند و به خطا رود را تکفیر نمی کنند اگرچه هم (آن کس) مخالف آنان باشد و آنان را تکفیر کند و خون هایشان را حلال قرار بدهد؛ همانطور که صحابه، خوارج را تکفیر نکردند با اینکه خوارج عثمان و علی و دوست دارانشان را تکفیر کردند و خون مسلمانانی که مخالف آنان بودند را حلال قرار دادند».^۱

و این حقیقت عقیده خوارج است، گمان می کنند آنان بر راه راست هستند و بهترین سخنان را می گویند، اما از آن مرادی باطل دارند. و قرآن می خوانند اما جز روخوانی آن چیزی از حقیقت آن را نمی فهمند و از حنجره هایشان پایین تر نمی رود. تابعی بزرگوار امام وهب بن منبه رحمته الله (۱۱۴ هـ) هنگام نصیحت مردی که تحت تأثیر افکار خوارج قرار گرفته بود می گوید: «فوالله ما كانت للخوارج جماعة قط إلا فرقها الله على شر حالاتهم، وما أظهر أحد منهم قوله إلا ضرب الله عنقه، وما اجتمعت الأمة على رجل قط من الخوارج. ولو أمكن الله الخوارج من رأيهم لفسدت الأرض، وقطعت السبل، وقطع الحج إلى بيت الله الحرام، وإذن لعاد أمر الإسلام جاهلية، حتى يعود الناس يستعينون براءوس الجبال كما كانوا في الجاهلية، وإذن لقام أكثر من عشرة أو عشرين رجلا ليس منهم رجل إلا وهو يدعو إلى نفسه

بالخلافة، ومع كل رجل منهم أكثر من عشرة آلاف يقاتل بعضهم بعضاً، ويشهد بعضهم على بعض بالكفر حتى يصبح الرجل المؤمن خائفاً على نفسه ودينه ودمه وأهله وماله، لا يدري أين يسلك أو مع من يكون. غير أن الله بحكمه وعلمه ورحمته نظر لهذه الأمة فأحسن النظر لهم، فجمعهم وألف بين قلوبهم على رجل واحد ليس من الخوارج...».

ترجمه: «به خدا سوگند که هرگز خوارج جماعتی نخواهند داشت مگر اینکه خداوند به بدترین حالاتشان آنان را متفرق خواهد گرداند، و هیچ کس از آنان سخنش آشکار نگردد مگر اینکه خداوند گردنش را خواهد زد، و هرگز امت بر کسی از خوارج جمع نمی‌شود. و اگر خداوند به خوارج تمکین رأیشان را بدهد بدون شک زمین را فاسد خواهند کرد و راه‌ها را خواهند بست، و حج به سوی بیت الله الحرام قطع خواهد شد. و حتماً امر اسلام به خاطر آنان به جاهلیت بر می‌گردد، تا اینکه مردم به سمت قله‌های کوه‌ها فرار می‌کنند همانطور که در جاهلیت چنین می‌کردند. و بیش از ده یا بیست مرد از آنان بلند می‌شدند و هر یک از آنان برای خودش ادعای خلافت می‌کرد و به همراه هر یک از آن مردان بیش از هزار جنگجو بود که همدیگر را می‌کشتند و گواهی به کافر بودن همدیگر می‌دادند تا اینکه به حدی می‌رسید که شخص مومن بر خودش و دینش و خونس و اهلش و مالش ترس داشت، نمی‌دانست کجا برود یا همراه چه کسی باشد. جز اینکه خداوند با حکم و علم و رحمتش به این امت به بهترین شکل نظر دارد، پس آنان را جمع گرداند و قلب‌هایشان را بر یک مردی که از خوارج نیست الفت بخشید».^۱

و ابن کثیر رَحِمَهُ اللهُ دربارهٔ خوارج چنین می‌گوید: «قلت: وهذا الضرب من الناس من أغرب أشكال بني آدم فسبحان من نوع خلقه كما أراد وسبق في قدره العظيم. وما أحسن ما قال بعض السلف في الخوارج: أنهم المذكورون في قوله تعالى: (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً) - إلى قوله - فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا».

۱- رسالة مناصحة وهب بن منبه لرجل تأثر بمنهج الخوارج ص ۱۷.

والمقصود أن هؤلاء الجهلة الضلال والأشقياء في الأقوال والأفعال....

فخرجوا (أي لمحاربة المسلمين) من بين الآباء والأمهات والأحوال والخلالات وفارقوا سائر القربات يعتقدون بجهلهم وقلة علمهم وعقلهم أن هذا الأمر يرضي رب الأرض والسموات، ولم يعلموا أنه من أكبر الكبائر الموبقات والعظائم والخطيئات وأنه مما زينه لهم إبليس الشيطان الرجيم المطرود عن السموات الذي نصب العداوة لأبينا آدم ثم لذريته ما دامت أرواحهم في أجسادهم مترددات والله المسئول أن يعصمنا منه بحوله وقوته إنه مجيب الدعوات.

وقد تدارك جماعة من الناس بعض أولادهم وإخوانهم فردوهم وأنبوهم ووبخوهم فمنهم من استمر على الاستقامة ومنهم من فر بعد ذلك فلحق بالخوارج، فخرس إلى يوم القيامة، وذهب الباقيون إلى ذلك الموضع ووافى إليه من كانوا كتبوا إليه من أهل البصرة وغيرها واجتمع الجميع بالنهران وصارت لهم شوكة ومنعة وهم جند مستقلون وفيهم شجاعة وعندهم أنهم متقربون بذلك، فهم لا يصطلى لهم بنار، ولا يطمع في أن يؤخذ منهم بثأر، والله المستعان».

ترجمه: «می گویم: این دسته از مردم از شگفت آور ترین اشکال بنی آدم هستند، و چه پاک است آنکه آفریدگانش را هرطور که اراده کند و در قدرت عظیمش بر آن سبقت گرفته باشد خلق می کند! و از زیبا ترین سخنانی که بعضی سلف درباره خوارج گفته اند این است که آن ها در این سخن خداوند ذکر شده اند:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ [كهف: ۱۰۳-۱۰۵]

«ای پیامبر! بگو: آیا شما را به زیان کارترین (مردم) در کارها، خبر دهیم (۱۰۳) کسانی که تلاش و کوشششان در زندگی دنیا تباه و ضایع شده، و با این حال گمان می کنند که کار

نیک انجام می‌دهند (۱۰۴) آن‌ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او (در جهان آخرت) کافر شدند، در نتیجه اعمالشان تباه و نابود شد، سپس در روز قیامت برای آن‌ها (ارزشی قائل نیستیم و) وزنی بر پا نخواهیم کرد».

و مقصود این است که آن‌ها در گفتار و کردارشان جاهل و گمراه و بدبخت هستند... پس آن‌ها از بین پدران و مادران و دایی‌ها و خاله‌هایشان خارج شدند (یعنی برای جنگیدن با مسلمانان بیرون آمدند) و از بین دیگر نزدیکانشان جدا شده و با جهلی که داشتند و قِلّت علم و عقلی که داشتند معتقد بودند که این کارشان پروردگار آسمان‌ها و زمین را راضی می‌کند و نمی‌دانستند که کارشان از بزرگ‌ترین کبائر و هلاک‌کننده‌ها و گناهان و خطاهای عظیم است و اینکه ابلیس، همان شیطان رجیم و رانده شده از آسمان‌ها، چنین کاری را برایشان زینت داده است، ابلیسی که دشمنی با انبیای آدم سپس ذریه‌ی آن‌ها را تا زمانی که ارواحشان در جسدشان باشد به خود نسبت داده است و از خداوند می‌خواهیم که ما را با قوّتش از آن محفوظ نگه دارند؛ چراکه او اجابت‌کننده‌ی دعاهاست.

و بعضی از مردم فرزندان و برادرانشان به خوارج ملحق شدند سپس آن‌ها را باز گرداندند و آن‌ها را آگاه ساختند و تنبیهشان کردند، سپس بعضی از آن‌ها بر راه راست استقامت ورزیدند و بعضی دیگر از آنان فرار کرده و به خوارج ملحق شدند و تا روز قیامت خسارت‌مند شدند و بقیه به آن مکان (نهروان) رفتند و با اهل بصره مکاتبه کردند و به هم اعلام وفا داری کردند و همگی در نهروان جمع شدند تا اینکه صاحب شوکت و قدرتی شدند و تبدیل به جنگجویان مستقلی شدند. و در آن‌ها شجاعت وجود داشت و فکر می‌کردند که با این کارهایشان، دارند به خداوند تقرب می‌جویند! در واقع با آنان هیچ آتشی گرم نمی‌شود و طمعی به گرفتن هیچ حقی بوسیله‌ی آن‌ها نمی‌رود. والله المستعان»^۱.

خداوند متعال ما را از شرّ غلات و خوارج نجات بدهد آمین.

پس کسی که غلو در اعتقاد دارد و انحراف و غلوش را دین می‌پندارد، بسیار خطرناک‌تر از اهل معاصی می‌باشد، برای اینکه اهل معاصی می‌داند که عملش گناه است و چه بسا توفیق توبه از آن را بدست آورد. اما غالی و اهل بدعت، عقیده‌ای که بر آن است را همان عقیده و شریعت خداوند می‌داند و عمل خودش را گناه نمی‌داند تا که از آن توبه کند، بلکه بخاطر عقیده و بدعتی که دارد، ولاء و براء قرار می‌دهد و مخالفش را تکفیر و تفسیق می‌کند. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در این باره می‌گوید: «أما إذا كذب في الدين معتقداً أن كذبه صدق وافتري على الله ظاناً أن فريته حق، فهذا أعظم ضرراً وفساداً، ولهذا كان السلف يقولون: البدعة أحب إلى إبليس من المعصية؛ لأن المعصية يتاب منها والبدعة لا يتاب منها؛ ولهذا أمر النبي صلى الله عليه وسلم بقتال الخوارج المبتدعين مع كثرة صلاتهم وصيامهم وقراءتهم، ونهى عن الخروج على أئمة الظلم وأمر بالصبر عليهم، وكان يجلد رجلاً يشرب الخمر فلعهه رجل، فقال: (لا تلعهه، فإنه يحب الله ورسوله)، وجاءه ذو الخويصرة التميمي وبين عينيه أثر السجود، فقال: (يا محمد! اعدل فإنك لم تعدل، فقال: ويحك! ومن يعدل إذا لم أعدل؟! لقد خبت وخسرت إن لم أعدل، ثم قال: يخرج من ضئضئ هذا أقوام يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم، وصيامه مع صيامهم، وقراءته مع قراءتهم، يقرءون القرآن لا يجاوز حناجرهم، يمرقون من الإسلام كما يمرق السهم من الرمية، أينما لقيتموهم فاقتلوهم؛ فإن في قتلهم أجراً عند الله لمن قتلهم يوم القيامة. فهذا المبتدع الجاهل لما ظن أن ما فعله الرسول ليس يعدل كان ظنه كاذباً وكان في إنكاره ظلاماً...».

ترجمه: «اما اگر در دین دروغ گفت و معتقد بود که دروغش، صدق می‌باشد، و بر خداوند افترا بست و گمان کرد که فریة او حق است، پس چنین کسی ضرر و فسادش بیشتر است، برای همین سلف می‌گویند: بدعت نزد ابلیس از معصیت محبوب‌تر است، برای اینکه از معصیت توبه می‌شود اما از بدعت توبه نمی‌شود. و برای همین است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور به کشتن خوارج مبتدع داد با اینکه آنان بسیار نماز می‌خواندند و

روزه می گرفتند و قرآن می خواندند. و از خروج بر امامان ظالم نهی کرد و دستور به صبر گرفتن بر آنان داد، و شخصی را که خمر نوشیده بود شلاق زد و شخصی دیگر او را لعنت کرد، پیامبر فرمود: "او را لعنت نکن برای اینکه او الله و رسولش را دوست دارد"، و ذو الخویصره التمیمی نزد او آمد که در پیشانی اش آثار سجده وجود داشت و گفت: "ای محمد! عدالت کن چرا که تو عدالت نکردی"، پس فرمود: "وای بر تو! اگر من عدالت نکنم پس چه کسی عدالت کند؟ به تحقیق که زیان بار و خسارت مند خواهیم شد اگر عدالت نکنم". سپس فرمود: "از اصل این شخص اقوامی بیرون خواهند آمد که یکی از شما نمازش را در برابر نماز آنان، و روزه اش را در برابر روزه شان و قرائتش را در برابر قرائتشان کوچک خواهد شمرد، قرآن می خوانند اما از حنجره هایشان تجاوز نمی کند، از اسلام خارج خواهند شد همانطور که تیر از کمان خارج می شود، هرکجا که آنان را دیدید بکشیدشان چرا که در کشتن آنان برای کسی که آنان را بکشد در روز قیامت به نزد خداوند پاداش وجود دارد". پس این مبتدع جاهل (= ذو الخویصره) آنگاه که گمان کرد آنچه که پیامبر انجام داده است، عدالت نمی باشد، گمان او دروغ بود و انکار ورزیدنش ظلم بود».^۱

هرگاه افراط بوجود بیاید تفریط نیز در مقابل آن بوجود می آید و بالعکس هرگاه تفریط بوجود آید افراط نیز در مقابل آن بوجود می آید و خداوند اهل سنت و جماعت را که وسط و اهل اعتدال هستند، در بین این دو حد افراط و تفریط، قرار داده است.

برای مثال بدعت قدریه و بدعت جبریه. قدریه یا «معتزله» تفریط کردند و قضا و قدر خداوند را انکار کردند و گفتند انسان خود خالق افعال خودش است و خداوند در زندگی انسان ها هیچ مقدری قرار نمی دهد و اموری که در زندگی پیش روی انسان است، به دست خود انسان است و خداوند آن امور را مقدر نکرده است و قدرت و حکمت خداوند را رد کردند. و گفتند اگر خداوند قادر بود، فلان کار که از نظر خداوند حرام است، انجام نمی شد و چون انجام شده است پس خداوند قادر نبوده که جلوی آنچه که دوست ندارد

۱- در تعارض العقل والنقل، ج ۷ صص ۱۸۰-۱۸۱.

را بگیرد و در نتیجه قدر خداوند را رد کردند و گفتند انسان خود خالق افعال خود است و خداوند در آن دخالت ندارد. انگیزه انکار قدر توسط آنان، به زعمشان تنزیه خداوند از کارهایی بود که برخلاف خواسته خداوند صورت می‌گرفت، تا به این شکل به زعم باطلشان خداوند را از نقص و عیب تنزیه نمایند. از نشانه‌های معتزله، این است که به مخالفانشان حشویه [عموم مردم کله خشک] می‌گویند.

در مقابل آنان جبریه یا «جهمیه» بوجود آمد که در اثبات قضا و قدر افراط کردند. جبریه قدرت انسان را به طور کامل انکار کردند و اختیار را از خود سلب کرده و گفتند هر عملی چه خیر چه شر، چه حلال چه حرام، که انسان انجام بدهد، به دست او نبوده است بلکه خداوند او را مجبور به انجام آن کرده است و اگر به دوزخ یا بهشت برود، به دست خودش نبوده بلکه خداوند او را به اجبار به دوزخ یا بهشت برده است. جهمیه بر این عقیده جبری‌شان اسم توحید را گذاشته‌اند! که در واقع توحید آن‌ها دربرگیرنده نفی صفات خداوند است. از اصول آنان عدل است، که در واقع عدل آنان مساوی با تکذیب تقدیر خداوند است. و از عقاید آنان این است که انسان گناه کار را همانند خوارج جاودانه در دوزخ می‌دانند منتها بر خلاف خوارج، به انسان گناه کار و فاسق، کافر نمی‌گویند، و مومن هم نمی‌گویند، بلکه می‌گویند چنین کسی منزلی در بین دو منزل کفر و ایمان دارد (منزلة بین المنزلتین).

در تعریف ایمان نیز افراط و تفریط بوجود آمد. خوارج به عنوان وجه افراطی آن، ایمان را یک شیء واحد قرار دادند که یا بطور کامل وجود دارد یا بطور کامل وجود ندارد، و در نتیجه آن، انجام دهنده گناهان کبیره را تکفیر کردند. همچنین خوارج معاصر اعمال را به نیات معلق نمی‌سازند و از شروط توحید فقط اقرار را قبول دارند و اگر ابلیس به وجود خالقش اقرار کند، نزد آنان به معنای توحید ربوبیت ابلیس می‌باشد. بعضی از فرقه‌های خوارج، اقرار و علم به وجود خداوند خالق و رازق را برای ایمان به ربوبیت کافی می‌دانند و دیگر شروط توحید مانند: یقین، قبول، انقیاد، صدق، اخلاص و محبت را از مفهوم ایمان خارج می‌کنند. همچنین می‌گویند به طور مطلق هر عملی که اگر برای الله انجام شود و عبادت باشد، پس اگر برای غیر الله انجام شود نیز حتما عبادت

است. از این رو، سجدهٔ تکریم برای غیر الله که در شریعت ما حرام است را عبادت غیر الله و شرک اکبر می‌دانند. و از نشانه‌های آنان این است که اهل سنت را مرجئه^۱ می‌نامند!

امام احمد رحمته الله می‌گوید: «وَأَمَّا الْخَوَارِجُ فَإِنَّهُمْ يَسْمُونَ أَهْلَ السَّنةِ وَالْجَمَاعَةِ مَرْجِئَةً».

ترجمه: «و اما خوارج، که آنان اهل سنت و جماعت را مرجئه می‌نامند».^۲
و در مقابل مرجئه‌های خالص (جهمیه)، به عنوان وجه تفریطی آن، ایمان را تنها شناخت قلبی محض دانستند و فاعل کفر را هم تکفیر نمی‌کردند. بعضی از آنان (کرامیه) ایمان را تنها نطق به لسان دانستند. و بعضی دیگر (مرجئة الفقها) بین دو گروه فوق جمع بسته و ایمان را شناخت قلبی و نطق با زبان دانستند.

جهمیه فاعل کفری که قصد فعل کفر را داشته است تکفیر نمی‌کنند، مگر اینکه فاعل، آن فعل را قلباً استحلال نماید و استحلال قلبی را شرط واقع شدن در کفر می‌دانند. و در مقابل، خوارج به طور کلی تعلّق اعمال به قلب را رد کرده و فاعل گناه کبیره را نیز تکفیر می‌کنند در حالی که اهل سنت فاعل گناه کبیره را تنها در صورت

۱- امام بربهاری می‌گوید: «من قال : الإیمان قول وعمل یزید وینقص فقد خرج من الإرجاء كله أوله وآخره». [شرح السنة از بربهاری ص ۱۲۳]

ترجمه: «هرکس بگوید: ایمان قول و عمل است و زیاد و کم می‌شود، پس از اول و آخر و همهٔ ارجاء خارج شده است».

و شیبان به ابن مبارک گفت: «يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، مَا تَقُولُ فِيمَنْ يَزِي وَيَشْرِبُ الْخَمْرَ وَنَحْوَ هَذَا، أَمْؤِمْنٌ هُوَ؟ قَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ: لَا أُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيْمَانِ، فَقَالَ: عَلَى كَيْرِ السَّنِّ صِرْتَ مُرْجِئًا؟ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُبَارَكِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّ الْمَرْجِئَةَ لَا تَقْبَلُنِي، أَنَا أَقُولُ: الْإِيْمَانُ يَزِيدُ، الْمَرْجِئَةُ لَا تَقُولُ ذَلِكَ». [مسند اسحاق بن راويه ج ۳ ص ۶۷۰]

ترجمه: «ای عبد الرحمن بن مبارک، دربارهٔ کسی که زنا می‌کند و شراب می‌نوشد و امثال آن، چه می‌گویی؟ آیا مؤمن است؟ ابن مبارک گفت: او را از ایمان خارج نمی‌کند، گفتم: سر پیری مرجئه شده‌ای؟ ابن مبارک به او گفت: ای ابا عبد الله مرجئه مرا نمی‌پذیرد، من می‌گویم: ایمان زیاد می‌شود، ولی مرجئه چنین نمی‌گوید».

۲- البرهان في معرفة عقائد أهل الأديان، صص ۹۵-۹۶.

استحلال آن عمل، تکفیر می‌کنند. و خوارج اعمالی که تنها با نیت تبدیل به عبادت می‌شوند را اگر بدون نیت عبادت، برای غیر الله انجام شود، فاعل آن را نیز تکفیر می‌کنند. مانند سجدهٔ تکریم و تعظیم برای غیر الله که در ظاهر کاملاً مشابه سجدهٔ عبادت است و اگر کسی سجدهٔ تکریم را برای غیر الله انجام دهد، حکم او نزد اهل سنت این است که مرتکب گناه کبیره شده است، اما در نزد خوارج مرتکب شرک اکبر شده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه دربارهٔ سجده چنین می‌گوید:

«وَأَمَّا قَوْلُهُمْ: لَا يَجُوزُ السُّجُودُ لِغَيْرِ اللَّهِ. فَيَقَالُ لَهُمْ: إِنْ قِيلَتْ هَذِهِ الْكَلِمَةُ عَلَى الْجُمْلَةِ فَهِيَ كَلِمَةٌ عَامَّةٌ تَنْفِي بِعُمُومِهَا جَوَازَ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَقَدْ دَلَّ دَلِيلٌ خَاصٌّ عَلَى أَنَّهُمْ سَجَدُوا لَهُ وَالْعَامُّ لَا يُعَارِضُ مَا قَابِلُهُ مِنَ الْخَاصِّ....

وَرَابِعُهَا: أَبُو يُوسُفَ وَإِخْوَتُهُ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَيُقَالُ: كَانَتْ تَحِيَّتُهُمْ؛ فَكَيْفَ يُقَالُ: إِنَّ السُّجُودَ حَرَامٌ مُطْلَقًا؟ وَقَدْ كَانَتْ الْبَهَائِمُ تَسْجُدُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْبَهَائِمُ لَا تَعْبُدُ اللَّهَ. فَكَيْفَ يُقَالُ يَلْزَمُ مِنَ السُّجُودِ لِشَيْءٍ عِبَادَتُهُ؟ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. {وَلَوْ كُنْتُ أَمِيرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا} لِعَظَمِ حَقِّهِ عَلَيْهَا وَمَعْلُومٌ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ: لَوْ كُنْتُ أَمِيرًا أَحَدًا أَنْ يَعْبُدَ.

وَسَابِعُهَا: وَفِيهِ التَّفْسِيرُ أَنْ يُقَالُ: أَمَّا الْخُضُوعُ وَالْقُنُوتُ بِالْقُلُوبِ وَالْإِعْتِرَافُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَالْعُبُودِيَّةِ فَهَذَا لَا يَكُونُ عَلَى الْإِطْلَاقِ إِلَّا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَحْدَهُ وَهُوَ فِي غَيْرِهِ مُتَمَتِّعٌ بَاطِلٌ. وَأَمَّا السُّجُودُ فَسَرِيعَةٌ مِنَ الشَّرَائِعِ إِذْ أَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى أَنْ نَسْجُدَ لَهُ وَلَوْ أَمَرَنَا أَنْ نَسْجُدَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ غَيْرِهِ لَسَجَدْنَا لِذَلِكَ الْغَيْرِ طَاعَةً لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذْ أَحَبَّ أَنْ نُعَظَّمَ مَنْ سَجَدْنَا لَهُ وَلَوْ لَمْ يَفْرِضْ عَلَيْنَا السُّجُودَ لَمْ يَجِبِ الْبَتَّةُ فِعْلُهُ فَسُجُودُ الْمَلَائِكَةِ لِأَدَمَ عِبَادَةٌ لِلَّهِ وَطَاعَةٌ لَهُ وَقُرْبَةٌ يَتَقَرَّبُونَ بِهَا إِلَيْهِ وَهُوَ لِأَدَمَ شَرِيفٌ وَتَكْرِيمٌ وَتَعْظِيمٌ. وَسُجُودُ إِخْوَةِ يُوسُفَ لَهُ تَحِيَّةٌ وَسَلَامٌ أَلَا تَرَى أَنَّ يُوسُفَ لَوْ سَجَدَ لِأَبَوَيْهِ تَحِيَّةً لَمْ يُكْرَهْ لَهُ....

ثُمَّ يُقَالُ: السُّجُودُ عَلَى صَرِيحِ سُجُودِ عِبَادَةِ مُحَضَّةٍ وَسُجُودُ تَشْرِيفٍ. فَأَمَّا الْأَوَّلُ فَلَا يَكُونُ إِلَّا لِلَّهِ وَأَمَّا الثَّانِي فَلِمَ قُلْتَ إِنَّهُ كَذَلِكَ؟».

ترجمه: «و اما این سخنشان: سجده برای غیر خداوند جایز نیست. پس به آنان گفته می‌شود: اگر گفته شود این کلمه (سجده) به صورت جملتاً باشد پس آن کلمه‌ای عام است که به عمومیتش جایز بودن سجده برای آدم را نفی می‌کند، اما دلیل خاصی دلالت کرده که آنان (ملائکه) برای او (آدم) سجده کرده‌اند و عام با خاصی که با آن مقابله کند تعارض نمی‌کند...

و چهارما: پدر یوسف و برادرانش برای یوسف به سجده افتادند و گفته می‌شود: این سجده، تحیت و درود آنان بود. پس چگونه گفته می‌شود که سجده به طور مطلق حرام است؟ و به تحقیق که بهائم (چهارپایان) هم برای پیامبر ﷺ سجده کردند و بهائم جز الله را عبادت نمی‌کنند. پس چطور گفته می‌شود که از سجده کردن برای یک چیز عبادت آن چیز لازم می‌آید؟ و به تحقیق که پیامبر ﷺ فرموده است: "اگر دستور می‌دادم که کسی برای کسی سجده کند زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند". بخاطر بزرگی حقی که بر زنش دارد و معلوم است که پیامبر نگفته که: اگر دستور می‌دادم که کسی عبادت کند کسی را...

و هفتم: و در آن تفسیری است اینکه گفته شود: اما خضوع و قنوت کردن با قلب و اعتراف کردن به ربوبیت و عبودیت، پس چنین چیزی به طور مطلق جایز نیست مگر تنها برای الله سبحانه و تعالی و برای غیر او ممتنع و باطل می‌باشد. ولی سجده، شریعتی از شرایع است، برای اینکه خداوند متعال ما را امر کرده که برای او سجده کنیم و اگر به ما امر کند که برای کسی غیر از او از خلائقش سجده کنیم، بخاطر اطاعت از الله عز و جل برای آن غیر، سجده می‌کردیم. چون دوست دارد آن کسی که برایش سجده کرده‌ایم را بزرگ و تعظیم بداریم. و اگر هم سجده بر ما فرض نشده بود، البته انجامش هم واجب نمی‌بود. پس سجده‌ی ملائکه برای آدم، عبادت است برای الله و اطاعت از اوست و قربتی است که به وسیله انجام دادن آن به او (خداوند) تقرب می‌جویند؛ و برای

آدم هم سبب تشریف و تکریم و تعظیم است. و سجده برادران یوسف برای او، تحیت و سلام است. آیا نمی بینی که یوسف اگر برای پدرش سجده تحیت برده شود، آن را مکروه ندانسته است...

سپس گفته می شود: سجده بر دو نوع است، سجده عبادت محض، و سجده تشریف. و اما اولی که جز برای الله جایز نیست و اما دومی، پس چرا می گویی که این هم همانند اولی است؟^۱

و امام ذهبی رحمته الله درباره سجده تکریم می گوید: «ألا ترى الصحابة من فرط حبهم للنبي - صلى الله عليه وسلم - قالوا: ألا نسجد لك؟ فقال: لا، فلو أذن لهم لسجدوا سجود إجلال وتوقير لا سجود عبادة كما سجد إخوة يوسف عليه السلام ليوسف، وكذلك القول في سجود المسلم لقبر النبي صلى الله عليه وسلم على سبيل التعظيم والتبجيل لا يكفر به أصلاً بل يكون عاصياً. فليعرف أن هذا منهى عنه وكذلك الصلاة إلى القبر».

ترجمه: «آیا نمی بینی که صحابه از فرط محبتشان به پیامبر صلی الله علیه و آله، گفتند: آیا برای ت سجده نکنیم؟ فرمود: نه. و اگر به آنان اجازه می داد، پس سجده اجلال و توقیر می کردند نه سجده عبادت، همانند سجده برادران یوسف برای یوسف علیه السلام. و همچنین سجده کردن شخص مسلمان برای قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بر سبیل تعظیم و گرامی داشتن، اصلاً با آن کافر نمی شود بلکه گناهکار می شود، و به او یاد داده می شود که از چنین سجده تکریمی نهی شده است و نماز به سوی قبر نیز همینطور است».^۲

و امام شوکانی می گوید: «وأما قوله: "ومنها السجود لغير الله" فلا بد من تقييده بأن يكون سجوده هذا قاصداً لربوبية من سجد له، فإنه بهذا السجود قد أشرك بالله عز وجل وأثبت معه إلهاً آخر، وأما إذا لم يقصد إلا مجرد التعظيم كما يقع كثيراً لمن دخل على ملوك الأعاجم أنه يقبل

۱- مجموع الفتاوى به اختصار. ج ۴ ص ۳۵۸-۳۶۱.

۲- معجم الشيوخ، ج ۱ ص ۷۳.

الأرض تعظيماً له، فليس هذا من الكفر في شيء، وقد علم كل من كان من الأعلام أن التكفير بالإنزام من أعظم مزالق الأقدام فمن أراد المخاطرة بدينه فعلى نفسه تجنى برقاش».

ترجمه: «و اما این سخنش: "و از آن موارد، سجده برای غیر خدا"، پس می‌بایست که آن را مقید نمود به اینکه با سجده‌اش قصد ربوبیت کسی که برایش سجده کرده است را داشته باشد، پس با این سجده است که به خداوند عزوجلّ مشرک می‌گردد و به همراه او تعالی اله دیگری را ثابت کرده است. و اما اگر قصدی جز تعظیم نداشت، مانند بسیاری از کسانی که نزد پادشاهان عجم وارد می‌شوند و زمین را برای تعظیم او می‌بوسند، پس این هیچ ربطی به کفر ندارد. و همهٔ علما می‌دانند که تکفیر با الزام (لازمهٔ اقوال و افعال) از بزرگترین لغزشگاه قدم هاست، پس هرکس که می‌خواهد دینش را به خطر بیندازد، پس بدون علم و در جایی که نباید حرف بزند، حرف بزند تا دودش در چشم خودش برود»^۱.

اما خوارج این اعمال را در هر حالت عبادت می‌دانند و انجام آن اعمال برای غیر الله را در هر حالت عبادت غیر الله و شرک می‌پندارند. نسأل الله العافية.

و مشابه آن ذبح است. ذبح نیز جزو عبادات محسوب می‌شود اما گاه در بعضی حالات ذبح برای غیر الله، مستلزم عبادت غیر الله نمی‌شود. امام نووی در المجموع می‌گوید:

«قَالُوا وَإِذَا ذَبَحَ لِلصَّنَمِ لَمْ تُؤْكَلْ ذَبِيحَتُهُ سَوَاءٌ كَانَ الذَّابِحُ مُسْلِمًا أَوْ نَصْرَانِيًّا. وَفِي تَعْلِيلِ الشَّيْخِ إِبْرَاهِيمَ الْمُرُورِيِّ أَنَّ مَا يُذَبِّحُ عِنْدَ اسْتِقْبَالِ السُّلْطَانِ تَقَرُّبًا إِلَيْهِ أَفْتَى أَهْلَ نَجْرَانَ بِتَحْرِيمِهِ لِأَنَّهُ مِمَّا أَهْلُ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى. قَالَ الرَّافِعِيُّ وَاعْلَمْ أَنَّ الذَّبْحَ لِلْمَعْبُودِ وَيَأْسَمُهُ نَازِلٌ مَنْزِلَةَ السُّجُودِ وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ أَنْوَاعِ التَّعْظِيمِ وَالْعِبَادَةِ الْمُخْصُوصَةِ بِاللَّهِ تَعَالَى الَّذِي هُوَ الْمُسْتَحِقُّ لِلْعِبَادَةِ فَمَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِهِ مِنْ حَيَوَانٍ أَوْ جَمَادٍ كَالصَّنَمِ عَلَى وَجْهِ التَّعْظِيمِ وَالْعِبَادَةِ لَمْ يَحِلَّ ذَبِيحَتُهُ وَكَانَ فِعْلُهُ كُفْرًا كَمَنْ يَسْجُدُ لِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى سَجْدَةَ عِبَادَةٍ فَكَذًا لَوْ ذَبَحَ لَهُ أَوْ لِغَيْرِهِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ. (فَأَمَّا)

إِذَا ذَبَحَ لِغَيْرِهِ لَا عَلَى هَذَا الْوَجْهِ بِأَنْ ضَحَّى أَوْ ذَبَحَ لِلْكَعْبَةِ تَعْظِيمًا لَهَا لِكَوْنِهَا بَيْتَ اللَّهِ تَعَالَى أَوْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكَوْنِهِ رَسُولَ اللَّهِ فَهُوَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمْنَعَ حَلَّ الذَّبِيحَةِ وَإِلَى هَذَا الْمَعْنَى يَرْجِعُ قَوْلُ الْقَائِلِ أَهْدَيْتَ لِلْحَرَمِ أَوْ الْكَعْبَةِ وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ الذَّبْحُ عِنْدَ اسْتِقْبَالِ السُّلْطَانِ لِأَنَّهُ اسْتِشَارٌ بِقُدُومِهِ نَازِلُ مَنْزِلَةٍ ذَبْحِ الْعَقِيقَةِ لِوَلَادَةِ الْمُوَلُودِ وَمِثْلُ هَذَا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَكَذَا السُّجُودُ لِلْغَيْرِ تَذَلُّلاً وَخُضُوعًا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَإِنْ كَانَ مَمْنُوعًا. وَعَلَى هَذَا فَإِذَا قَالَ الذَّبَائِحُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاسْمِ مُحَمَّدٍ وَأَرَادَ أَنْ يَذْبَحَ بِاسْمِ اللَّهِ وَأَتَبَّرَكَ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ فَيَنْبَغِي أَنْ لَا يَحْرُمَ وَقَوْلُ مَنْ قَالَ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ يُمَكِّنُ حَمْلَهُ عَلَى أَنَّ اللَّفْظَةَ مَكْرُوهَةٌ لِأَنَّ الْمَكْرُوهَ يَصِحُّ نَهْيُ الْجَوَازِ وَالْإِبَاحَةُ الْمُطْلَقَةُ عَنْهُ. قَالَ وَوَقَعَتْ مُنَازَعَةٌ بَيْنَ جَمَاعَةٍ مِمَّنْ لَقِينَاهُمْ مِنْ فُقَهَاءِ قَزْوِينَ فِي أَنَّ مَنْ ذَبَحَ بِاسْمِ اللَّهِ وَاسْمِ رَسُولِهِ هَلْ تَحْرُمُ ذَبِيحَتُهُ وَهَلْ يَكْفُرُ بِذَلِكَ وَأَفْضَتْ تِلْكَ الْمُنَازَعَةُ إِلَى فِتْنَةٍ قَالَ وَالصَّوَابُ مَا بَيَّنَّاهُ هَذَا كَلَامُ الرَّافِعِيِّ.

«گفتند: و اگر برای بت ذبح کرد ذبیحه‌اش خورده نمی‌شود فرقی نمی‌کند ذابح مسلمان باشد یا نصرانی. و در تعلیق شیخ ابراهیم المروروذی آمده که آنچه که هنگام استقبال سلطان برای تقرّب جستن به او ذبح می‌شود، اهل نجران به تحریم آن فتوا داده‌اند برای اینکه برای غیر الله تعالی سر بریده شده است. رافعی می‌گوید: بدان که ذبح برای معبود و به اسم او به منزله سجود می‌باشد و هریک از این دو از انواع تعظیم و عباداتی هستند که مخصوص خداوند متعالی است که مستحق عبادت است. پس کسی که برای غیر اوتعالی بر وجه تعظیم و عبادات، ذبح کند از حیوان گرفته یا جماد یا بت، ذبیحه‌اش حلال نمی‌باشد و فعل او کفر است مانند کسی که برای غیر الله تعالی سجده از نوع سجده عبادت کند. و همچنین اگر برای اوتعالی یا برای غیر او بر این وجه ذبح کند (ذبح او عبادت می‌باشد). و اما اگر برای غیر اوتعالی ذبح کند نه بر این وجه، بلکه به این شکل که برای کعبه قربانی کند یا ذبح کند بخاطر تعظیم کعبه به این خاطر که کعبه خانه خداوند متعال است یا برای پیامبر ﷺ ذبح کند به این خاطر که رسول خدا

است پس این جایز نیست که حلال بودن ذبیحه‌اش منع گردد و به همین معنا بر می‌گردد سخن گوینده‌ای که می‌گوید برای حرم یا کعبه هدیه کردم. و از این قبیل است ذبح در هنگام استقبال سلطان، برای اینکه این کار خوشحال شدن بخاطر قدوم او است و به منزله ذبح عقیقه برای به دنیا آمدن فرزند است. و امثال اینها موجب کفر نمی‌شود و همچنین سجده کردن بدون تذلل و خضوع موجب کفر نمی‌شود اگرچه هم ممنوع می‌باشد. و بنا بر این پس اگر ذایح گفت به نام الله و به نام محمد و منظورش این باشد که ذبح می‌کنم به نام الله و متبرکک می‌کنم با نام محمد، پس شایسته است که حرام نباشد. و سخن کسی که می‌گوید چنین کاری جایز نیست ممکن است حمل شود بر اینکه گفتن چنین لفظی در هنگام ذبح مکروه است برای اینکه مکروه، صحیح است که در نزد او نفی جایز بودن و اباحه مطلق کند. رافعی می‌گوید: و منازعه‌ای بین جماعتی از فقهای قزوین از کسانی که آنان را ملاقات کردم واقع شد درباره این که اگر کسی به اسم الله و اسم رسولش ذبح کرد آیا ذبیحه‌اش حرام می‌شود و با آن کافر می‌شود؟ و آن منازعه به فتنه‌ای تبدیل گشت، رافعی گفت: و صواب آنچه می‌باشد که ما بیان کردیم. (نووی می‌گوید) این کلام رافعی بود.^۱

چنانکه مشاهده می‌کنیم، ذبح برای غیر الله گاهی اوقات عبادت غیر الله محسوب نمی‌شود، مانند عقیقه‌ای که بخاطر قدوم مولود تازه به دنیا آمده ذبح می‌شود. پس تعلق اعمال به نیات مهم بوده و غلات، اعمالی مانند ذبح یا سجده یا طواف و امثال آن را در هر حالتی عبادت دانسته و انجام آن عمل برای غیر الله را شرک و عبادت غیر الله می‌دانند.

اهل سنت در بین جهمیه مرجئه که فاعل کفر را نیز کافر نمی‌دانند مگر با استحلال قلبی و بین خوارج که فاعل کبیره را نیز کافر می‌دانند، قرار دارند و جهمیه و مرجئه به اهل سنت خوارج می‌گویند و خوارج نیز به اهل سنت جهمیه و مرجئه می‌گویند. در

حالی که اهل سنت قول هردوی آنان را رد می‌کند و بین افراط و تفریط آن دو قرار دارد.

غلو در اعمال

غلو در اعمال یعنی سخت‌گیری کردن انسان بر خود در انجام عبادات، به طوری که شرع به انجام آن به آن شکل امر نکرده است.

از نمونه‌های این سخت‌گیری، عمل ام المومنین زینب رضی الله عنها می‌باشد. از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: «دَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ، فَقَالَ: «مَا هَذَا الْحَبْلُ؟» قَالُوا: هَذَا حَبْلٌ لِرَيْتَبٍ فَإِذَا فَتَرْتُ تَعَلَّقْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا حُلُوهُ لِيُصَلَّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ».

ترجمه: «رسول الله صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، ناگهان دید طنابی میان دو ستون بسته شده است، فرمود: این طناب (برای) چیست؟ گفتند: این طناب زینب است، نماز می‌خواند، زمانی که کسل یا خسته شد؛ خود را با آن می‌گیرد، فرمود: آن را باز کنید، یکی از شما زمانی که نشاط (و انرژی) دارد نماز بخواند، و زمانی که کسل یا خسته شد پس بنشیند».^۱

و از عروه بن زبیر روایت است که: «أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَتْهُ أَنَّ الْحَوْلَاءَ بِنْتَ ثُوَيْتٍ مَرَّتْ بِهَا وَعِنْدَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: هَذِهِ الْحَوْلَاءُ بِنْتُ ثُوَيْتٍ وَرَعَمُوا أَنْهَا لَا تَنَامُ اللَّيْلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَنَامُ اللَّيْلَ؟! خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَوَاللَّهِ لَا يَسَامُ اللَّهُ حَتَّى تَسَامُوا».

ترجمه: «عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله به او خبر داد، حواء دختر تویت از کنار او گذشت در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله نزد او بود، گفتم: این حواء دختر تویت است و می‌گویند که او شب‌ها نمی‌خوابد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: شب نمی‌خوابد؟! به مقدار توانایی تان

اعمال (خیر و نیک) انجام دهید، به خدا سوگند که خداوند خسته نمی‌شود تا شما خسته شوید».^۱

و در روایتی دیگر آمده است که عایشه رضی الله عنها گفت: «كَانَتْ عِنْدِي امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟» قُلْتُ: فُلَانَةٌ لَا تَنَامُ بِاللَّيْلِ، فَذُكِرَ مِنْ صَلَاتِهَا، فَقَالَ: «مَهْ! عَلَيْكُمْ مَا تُطِيقُونَ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا».

ترجمه: «زنی از بنی اسد نزد من بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمودند: این زن کیست؟ گفتم: فلان زن است، شب‌ها نمی‌خوابد و درباره نمازش صحبت کرد؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بس کن! آنچه می‌توانید و طاقت می‌آورید، انجام دهید که به خدا سوگند، خداوند خسته نمی‌شود (ثواب و پاداش اعمال شما قطع نمی‌شود) مگر وقتی که شما (از عبادت) خسته شوید».^۲

و از عایشه رضی الله عنها روایت شده که گفت: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَحْتَجِرُ حَصِيرًا بِاللَّيْلِ فَيُصَلِّي وَيَبْسُطُهُ بِالنَّهَارِ فَيَجْلِسُ عَلَيْهِ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَثُوبُونَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ حَتَّى كَثُرُوا، فَأَقْبَلَ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا مِنَ الْأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا».

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله در شب‌ها حصیری را برای خود حجره می‌ساخت و نماز می‌گذازد و آن را در روز می‌گسترده و بر آن می‌نشست. و مردم به سوی پیامبر می‌شتافتند و با اقتدا به نماز وی نماز می‌گذازدند. تا آنکه شمارشان فزونی گرفت، آن حضرت روی به مردم آورد و فرمود: ای مردم عملی لازم گیرید که توان آن را دارید.

۱- بخاری (۴۳)؛ مسلم (۷۸۵).

۲- بخاری (۱۱۵۱).

همانا خداوند (از دادن پاداش) ملال نمی‌آورد تا شما ملال آورید و همانا بهترین اعمال نزد خداوند آن است که دایمی باشد هرچند اندک باشد».^۱

به قول سعدی شاعر:

رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَدَاةَ الْعَقَبَةِ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ: الْقُطُ لِي حَصَى، فَلَقِطْتُ لَهُ سَبْعَ حَصِيَّاتٍ هُنَّ حَصَى الْحَذَفِ، فَجَعَلَ يَنْفُضُهُنَّ فِي كَفِّهِ وَيَقُولُ: أَمْثَالُ هَؤُلَاءِ فَارْمُوا، ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاكُمْ وَالْعُلُوَّ فِي الدِّينِ؛ فَإِنَّهُ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْعُلُوُّ فِي الدِّينِ».

ترجمه: «رسول الله صلی الله علیه و آله در صبح روز عقبه که بر روی شترش نشسته بود، به من فرمودند: برایم سنگریزه جمع کن. پس برایش هفت سنگریزه به اندازه بند انگشت جمع کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را در دستش قرار داده و می‌گفت: با مانند این نوع سنگ ریزه‌ها رمی جمرات کنید. سپس فرمود: ای مردم از غلو در دین برحذر باشید، برای اینکه کسانی که قبل از شما بودند غلو در دین آنان را هلاک نمود».^۲

چون بعضی‌ها گمان می‌کردند که هرچه اندازه سنگ برای رمی جمرات بزرگ‌تر باشد، پس ثواب آن نیز بیشتر می‌شود! ولی رسول الله صلی الله علیه و آله از این نوع گمان و توهّم، برحذر نمود و فرمود که با سنگریزه کوچک رمی کنید و در آن غلو نکنید برای اینکه امت‌های پیشین بخاطر غلو در دین هلاک شدند. و به راستی که این حدیث درس بزرگی در روش و اخلاق نبوی در دوری و تحذیر از غلو می‌باشد.

در روایتی آمده است: «حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي إِذَا أَصَبْتُ اللَّحْمَ انْتَشَرْتُ لِلنِّسَاءِ وَأَخَذَتْنِي شَهَوَتِي،

۱- بخاری (۵۸۶۱).

۲- ابن ماجه (۳۰۲۹)، ابن تیمیه در اقتضاء الصراط المستقیم (۳۲۷/۱) می‌گوید اسنادش طبق شرط مسلم صحیح است.

فَحَرَّمْتُ عَلَيْكَ اللَّحْمَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [المائدة: ۸۷].

ترجمه: «عکرمه از ابن عباس روایت می کند که مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، من هنگامی که گوشت می خورم به سوی زنان کشیده می شوم و شهوتم مرا می گیرد به همین خاطر خوردن گوشت را بر خودم حرام کردم. پس این آیه نازل شد: (ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه ای را که الله برای شما حلال کرده است (بر خود) حرام نکنید، و از حد تجاوز ننمایید، همانا الله متجاوزان را دوست نمی دارد)».^۱

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: لَا تُشَدُّوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَيَشَدَّ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ قَوْمًا شَدُّوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَشَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَبَلَكَ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالْأَيَّامِ وَرَهْبَانِيَّةً أَبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَا عَلَيْهَا» [الحديد: ۲۷].

ترجمه: «پیامبر ﷺ می فرمود: بر خودتان سخت نگیرید که بر شما سخت گرفته می شود. برای اینکه قومی بر خودشان سخت گرفتند و خداوند بر آنان سخت گرفت و این هم بقایای آنان در صومعه ها و سرزمین هایشان است. (و رهبانیتی که خود آن را پدید آوردند، ما بر آن ها مقرر نداشته بودیم)».^۲

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدُّوا وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْعَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ». ترجمه: «بی گمان دین آسان است، و هیچ کس دین را بر خود سخت نگرفته است مگر اینکه خسته و شکست خورده خواهد شد، پس راه راست و میانه را در پیش بگیرید،

۱- ترمذی (۳۰۵۴) و می گوید این حدیث حسن غریب است. و الشاطبی آن را در الاعتصام حسن دانسته است. آلبانی نیز آن را صحیح می داند.

۲- سنن ابی داود (۴۹۰۴). شعیب الأرنبوط می گوید حسن لغیره است.

و به مردم بشارت بدهید (نه اینکه آن‌ها را مأیوس کنید)، و از عبادت صبح و غروب و آخر شب کمک بگیرید».^۱

و از انس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا».

ترجمه: «(در امور دین)، آسان بگیرید و سخت‌گیر نباشید. مژده دهید و بیزار نکنید».^۲

پس یاری دهنده شیطان در رفتن مردن به دوزخ نباشیم، بلکه تا می‌توانیم آنان را به سوی بهشت بکشانیم، نه اینکه در صدد اثبات ارتداد و سپس کشتن آنان باشیم چنانکه بعضی از غلات انگار خلق شده‌اند که به دنبال اثبات ارتداد دیگران و واصل کردن آنان به دوزخ باشند! به راستی چنین روشی اشتباه است، و چه بسیار کسانی که بخاطر غلو غالیان از دین زده شدند و چه بسیار مردمی را که از دین متنفر ساختند و لا حول و لا قوة إلا بالله.

ما سعی می‌کنیم که به هفتاد نوع مختلف بگردیم تا عذری برای شخص پیدا کنیم و در تکفیر او شتاب نکنیم چون اشتباه کردن در عدم تکفیر هزار نفر بهتر از اشتباه کردن در تکفیر به ناحق یک نفر است.

اما غلات تکفیر به هفتاد نوع مختلف درباره مردم می‌گردند تا به هر نوعی که شده، حرفی از آنان پیدا کنند که دو پهلوی باشد و به وجهی از وجوه آن را بر کفر حمل کنند و سپس حتما تکفیرش کنند! و اگر سخنی به صد وجه حمل شود و تنها یک وجه آن به کفر حمل شود، غلات تکفیری دنبال همین یک وجه هستند، و در همه مردم به دنبال همین یک وجه هستند تا حتما حتما تکفیر کنند! انگار آنان آفریده شده‌اند تا مردم را تکفیر کنند! و به این شکل بر مردم سخت می‌گیرند و مردم را از دین متنفر می‌سازند.

۱- بخاری (۳۹)، مسلم (۷۸۴).

۲- بخاری (۶۹)، مسلم (۱۷۳۴).

ولی ما چنین نیستیم، و تا جایی که امکان دارد دنبال عذری شرعی (نه هر عذری) می‌گردیم و در تکفیر مردم شتاب نمی‌کنیم. بلکه ما خلق شده‌ایم تا دست مردم را بگیریم و از کفر نجات دهیم، نه اینکه بگردیم تا با غلو و به ناحق کفری به او بچسبانیم و سپس تکفیرش کنیم و سپس او را بکشیم! آن‌ها نمی‌دانند که قتال وسیله است نه هدف و غایت!

ما برای هدایت مردم خلق شده‌ایم، تا آنها را به راه راست بیاوریم، و با مردم صبور باشیم و آنان را متنفر نسازیم. این نوح علیه السلام است که ۹۵۰ سال با قوم کافرش ماند و جز تعدادی انگشت شمار به او ایمان نیاوردند. اگر غلات تکفیری آنجا بودند می‌گفتند اینها کافر هستند و یک بار هم دعوت داده شده‌اند، پس دیگر دعوت داده می‌شوند و سپس هجر آنان را در همان ساعت اول می‌کردند. ولی نوح علیه السلام ۹۵۰ سال شب و روز قومش را دعوت کرد و از دعوت آنان نا امید نمی‌شد تا اینکه فرمان خداوند به عذاب آنان فرا رسید. چنانکه خداوند از او نقل کرده: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْدِعُهُمْ فِيْ عَادَاتِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا نِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا ﴿٨﴾ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾﴾ [نوح: ۵-۱۰]

«و نوح (پس از نهصد و پنجاه سال نصیحت‌گری و دعوت) گفت: پروردگارا! به راستی که من قوم خود را شب و روز (به ایمان) دعوت کردم (۵) اما دعوت من (در حق آنان چیزی) جز گریز نیفزود (۶) و من هرگاه آن‌ها را دعوت کردم تا تو آنان را بیاورزی انگشتان‌شان را در گوش‌هایشان فرو کردند و لباس‌هایشان را (به خود) پیچیدند، و (در مخالفت) اصرار (و پافشاری) کردند و به شدت گردن‌کشی و تکبر نمودند (۷) سپس من آن‌ها را با صدای بلند (و آشکار) دعوت کردم (۸) آنگاه به آشکار برایشان گفتم، و در نهان برای (هرکدام از) آنان بیان کردم (۹) پس (به آن‌ها) گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بخواهید، بی‌گمان او بسیار آمرزنده است (۱۰)».

و همچنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: «قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي الْمَسْجِدِ، فَتَنَوَّلَهُ النَّاسُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: دَعُوهُ وَهَرِّقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلًا مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذَنْوَبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيسَّرِينَ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ».

ترجمه: «مردی بادیه‌نشین، برخاست و در مسجد، ادرار کرد. مردم اعتراض کردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: او را به حال خود، رها کنید و یک سطل آب، روی ادرار او بریزید. زیرا شما برانگیخته شده‌اید که آسان‌گیر باشید، و برانگیخته نشده‌اید تا سخت‌گیر باشید».^۱

و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: «جَاءَ ثَلَاثَةٌ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَانَتْهُمْ تَقَالُوهَا، فَقَالُوا: وَإَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَا أَنَا فَإِنِّي أَصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلَا أَفْطِرُ، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ، وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْفُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي».

ترجمه: «سه نفر به خانه همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و از شیوه عبادت ایشان صلی الله علیه وسلم پرسیدند. هنگامی که از چگونگی آن، با خبر شدند، گویا عبادت او را کم شمرده و با خود گفتند: ما کجا و رسول الله صلی الله علیه وسلم کجا؟ الله گناهان اول و آخرش را بخشیده است. آنگاه یکی از آنان گفت: من تمام شب را برای همیشه نماز می‌خوانم. دیگری گفت: من همیشه تمام وقت روزه می‌گیرم و هرگز افطار نمی‌کنم. سومی گفت: من از زنان کناره‌گیری می‌کنم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد آنان رفت و فرمود: شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ سوگند به الله که من بیشتر از همه شما از الله می‌ترسم و بیشتر از شما تقوا

دارم؛ در عین حال، هم روزه می گیرم و هم می خورم و هم نماز می خوانم و هم می خوابم و با زنان نیز ازدواج می کنم؛ پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست».^۱

از محجن بن الأردع روایت است که گفت: «أَقْبَلْنَا حَتَّى إِذَا كُنَّا بَبَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: إِذَا رَجُلٌ يُصَلِّي، قَالَ: اتَّقُوهُ صَادِقًا؟ قَالَ: قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، هَذَا فُلَانٌ، وَهَذَا مِنْ أَحْسَنِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، أَوْ قَالَ: أَكْثَرِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ صَلَاةً، قَالَ: لَا تُسْمِعُهُ فَتْهَلِكُهُ، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، إِنَّكُمْ أُمَّةٌ أُرِيدَ بِكُمْ الْيُسْرُ».

ترجمه: «من و رسول خدا ﷺ آمدیم تا اینکه به در مسجد رسیدیم، راوی گوید: مردی آنجا نماز می خواند. پیامبر فرمود: آیا می گویی که او صادق است؟ راوی گوید: گفتم ای پیامبر خدا این فلانی است و این از بهترین اهل مدینه است، یا گفت: از همه اهل مدینه بیشتر نماز می خواند. فرمود: چنین چیزی را نزد او نگویی که بشنود و او را به هلاکت بیندازی، دو یا سه بار این را گفت، و فرمود همانا شما امتی هستید که آسان گیری از شما خواسته شده است».^۲

و در روایتی دیگر فرمود: «إِنَّ خَيْرَ دِينِكُمْ أَيْسَرُهُ، إِنَّ خَيْرَ دِينِكُمْ أَيْسَرُهُ، إِنَّ خَيْرَ دِينِكُمْ أَيْسَرُهُ».

ترجمه: «سه بار فرمود: بی گمان بهترین دین شما آسان ترین آن است».^۳

و خداوند می فرماید ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]
«الله برای شما آسانی می خواهد، و برای شما دشواری نمی خواهد».

و پیامبر ﷺ بسیار به رفق و مهربانی و نرمی برخورد کردن با دین، سفارش کرده است و از سخت گرفتن آن نهی کرده است، از انس رضی الله عنه روایت است که فرمود: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ».

۱- بخاری (۵۰۶۳)، مسلم (۱۴۰۱).

۲- مسند احمد (۲۰۳۴۷)، شعیب الأرنبوط می گوید حسن لغیره است.

۳- مسند احمد (۲۰۳۴۹)، شعیب الأرنبوط می گوید حسن لغیره است.

ترجمه: «همانا این دین محکم و استوار است، پس با نرمی و ملایمت وارد آن شوید».^۱
و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْقُقْ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَرَفَقَ بِهِمْ، فَارْفُقْ بِهِ».

ترجمه: «بار الهی هرکس چیزی از امور امتم را به دست گرفت و بر آنان سخت و دشوار گرفت پس تو هم بر او سخت بگیر، و هر کس چیزی از امور امتم را به دست گرفت و با آنان به رفق و نرمی رفتار کرد، پس تو هم با او با رفق و نرمی رفتار کن».^۲
و از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ به اشج عبدالقیس فرمود:
«إِنَّ فِيكَ خَصْلَتَيْنِ يَجْبُهُمَا اللَّهُ الْحُلُمُ وَالْأَنَاءُ».

ترجمه: «دو ویژگی در تو هست که خداوند آن‌ها را بسیار دوست دارد: بردباری و صبر».^۳

و رسول خدا ﷺ که دارای خُلق عظیم است، خداوند متعال درباره او می‌فرماید:
﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

«پس به (سبب) رحمت الهی است که تو با آنان نرم خو (و مهربان) شدی، و اگر تند خو و سخت دل بودی، قطعاً از اطراف تو پراکنده می‌شدند، پس از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کارها، با آنان مشورت کن، و آنگاه که تصمیم گرفتی بر الله توکل کن، زیرا که الله توکل کنندگان را دوست می‌دارد».

و از جابر بن عبد الله رضی الله عنه دربارهٔ مختار کردن همسران پیامبر ﷺ بین طلاق گرفتن و بین ماندن با رسول خدا، روایت شده است که پیامبر ﷺ ابتدا از عایشه رضی الله عنها شروع

۱- آلبانی آن را در صحیح الجامع (۲۲۴۶) حسن دانسته است.

۲- مسلم (۱۸۲۸).

۳- مسلم (۲۴).

کرد و به او گفت: «يَا عَائِشَةُ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ أَمْرًا أَحِبُّ أَنْ لَا تَعْجَلِي فِيهِ حَتَّى تَسْتَشِيرِي أَبَوَيْكَ»، قَالَتْ: وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَتَلَا عَلَيْهَا الْآيَةَ، قَالَتْ: أَفِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَسْتَشِيرُ أَبَوَيَّ؟ بَلْ اخْتَارَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالذَّارَ الْآخِرَةَ، وَأَسْأَلُكَ أَنْ لَا تُخْبِرَ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِكَ بِالَّذِي قُلْتُ، قَالَ: «لَا تَسْأَلُنِي امْرَأَةً مِنْهُنَّ إِلَّا أَخْبَرْتُهَا، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْنِي مُعْتَنًا، وَلَا مُتَعَتًا، وَلَكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّمًا مُيسِّرًا».

ترجمه: «ای عایشه موضوعی را به تو پیشنهاد می‌کنم ولی دوست دارم که در تصمیم‌گیری عجله نکنی تا با پدر و مادرت مشورت کنی. عایشه پرسید آن موضوع چیست؟ پیامبر ﷺ آیات ۲۸ و ۲۹ احزاب^۱ را برای او تلاوت کرد. عایشه گفت: ای رسول خدا آیا در مورد تو با پدر و مادرم مشورت کنم؟ بلکه خدا و رسولش و سرای آخرت را انتخاب می‌کنم و از تو می‌خواهم که این سخن مرا به هیچ یک از همسرانت نگویی. رسول خدا فرمود: هریک از آنان از من بپرسد به او خواهم گفت زیرا خداوند مرا نفرستاده است تا به مردم ضرری برسانم یا سخت‌گیری نمایم بلکه مرا به معلمی فرستاده است که سهل و آسان بگیرم».^۲

و هنگامی که رسول الله ﷺ از زیاده روی عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه در عبادت آگاه شد، خطاب به او فرمود: «أَلَمْ أَخْبَرَ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَلَا تَفْعَلْ، صُمْ وَأَفْطِرْ، وَثُمْ وَنَمْ، فَإِنَّ لِحَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِرَوْحِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لِرَوْحِكَ عَلَيْكَ حَقًّا. وَإِنَّ بِحَسَبِكَ أَنْ تَصُومَ كُلَّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ

۱- ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَرِيتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُمْ وَاسْتَرْحَضْكُمْ سَرَّاحًا جَمِيلًا﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۲۸﴾ [الاحزاب: ۲۸-۲۹]

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زینت آن می‌خواهید، پس بیایید تا (با هدیه مناسب) شما را بهرمنند سازم، و شما را به طرز نیکوئی رها کنم (۲۸) و اگر شما الله و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، پس (بدانید که) الله برای نیکوکارانتان پاداش عظیمی آماده کرده است (۲۹)».

أَيَّامٍ، فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ صِيَامُ الدَّهْرِ كُلِّهِ. فَشَدَّدْتُ فَشَدَّدَ عَلَيَّ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَجِدُ قُوَّةً، قَالَ: فَصُمْ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا تَزِدْ عَلَيْهِ. قُلْتُ: وَمَا كَانَ صِيَامُ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: نِصْفَ الدَّهْرِ. فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبِرَ: يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

ترجمه: «آیا درست است که شنیده‌ام که تو روزها را روزه می‌گیری و شبها را به نماز می‌ایستی؟ گفت: درست است یا رسول الله. فرمود: از این به بعد این کار را نکن، هم روزه بگیر و هم برخی روزها بخور، هم شبها بخواب و هم به نماز بایست، زیرا جسمت حقی بر تو دارد، چشمانت بر تو حقی دارند، همسرت هم بر تو حقی دارد و مهمانت نیز بر تو حقی دارد. و بسنده است که در هر ماه سه روز روزه بگیری زیرا در برابر هر عمل نیک برای تو ده برابر ثواب است و این سه روز سه روز تمام سال تو را در بر می‌گیرد. عبدالله می‌گوید من روزه را بر خود سخت گرفتم و بر من نیز سخت گرفته شد و گفتم ای رسول خدا من توان روزه را در خود می‌بینم. پیامبر فرمود: پس روزه بگیر روزه داود پیامبر خدا را و بر آن میفزای. من گفتم روزه پیامبر خدا داود چگونه بوده است؟ پیامبر فرمود نصف سال. پس از آنکه عبدالله به کهنسالی رسید می‌گفت کاش اجازه پیامبر را می‌پذیرفتم (یعنی در هر ماه سه روز روزه می‌گرفتم)»^۱.

از ابن ابی جحیفه روایت شده که پدرش ابوجحیفه رضی الله عنه گفت: «آخَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ سَلْمَانَ، وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَرَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَدِّلَةً، فَقَالَ لَهَا: مَا شَأْنُكِ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ: كُلْ؟ قَالَ: فَإِنِّي صَائِمٌ، قَالَ: مَا أَنَا بِأَكْلٍ حَتَّى تَأْكُلِ، قَالَ: فَأَكَلَ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ، قَالَ: نَمْ، فَنَامَ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُومُ فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ قَالَ: سَلْمَانُ قُمْ الْآنَ، فَصَلِّ يَا قُلُوبُ فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا،

وَلَا هَٰلِكَ عَلَيْكَ حَقٌّ، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «صَدَقَ سَلْمَانُ».

ترجمه: «رسول الله صلی الله علیه وسلم بین ابودرداء و سلمان رضی الله عنهما، پیمان اخوت و برادری برقرار نمود. روزی سلمان به خانه‌ی ابودرداء رفت و ام درداء را ژولیده و ژنده‌پوش دید. پرسید: چرا ژنده‌پوش و ژولیده‌ای؟ گفت: برادرت ابودرداء؛ به زندگی دنیا، نیازی ندارد. سپس، ابودرداء آمد و غذایی درست کرد و برای سلمان آورد. سلمان گفت: غذا بخور. ابودرداء گفت: من روزه هستم. سلمان گفت: تا تو نخوری من نیز نخواهم خورد. سرانجام، سلمان غذا خورد. وقتی شب شد و هنگام خواب، فرا رسید، ابودرداء بلند شد تا عبادت کند. سلمان رضی الله عنهما گفت: بخواب. ابودرداء کمی خوابید و دوباره بلند شد تا عبادت کند. سلمان گفت: بخواب. وقتی شب به آخر رسید، سلمان رضی الله عنهما به ابودرداء گفت: اکنون بلند شو. آنگاه، هر دو، نماز شب خواندند. بعد، سلمان به ابودرداء گفت: پرودگارت بر تو حقی دارد و جسمت بر تو حقی دارد و عیال تو بر تو حقی دارد. حق هر صاحب حقی را ادا کن. سپس، ابودرداء نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: سلمان، راست گفته است».^۱

و از ابو مسعود رضی الله عنهما روایت است که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فُلَانٍ مِمَّا يُطِيلُ بِنَا، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مِنْكُمْ مُنْفَرِّينَ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلَيَّتْ جَوْرٌ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ».

ترجمه: «ای رسول خدا! بخدا سوگند، من بدلیل اینکه فلانی، نماز را بسیار طولانی می‌کند، در نماز جماعت صبح، شرکت نمی‌کنم. ابو مسعود رضی الله عنهما می‌گوید: من در هیچ یک از سخنرانی‌ها، رسول خدا صلی الله علیه وسلم را مانند آن روز، خشمگین ندیده بودم.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: بعضی از شما، مردم را متنفر می‌کنید. بنابراین، هرکس از شما که امامت نماز را به عهده گرفت، آن را مختصر بخواند زیرا در میان نمازگزاران، افراد ضعیف، پیر و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد».^۱

نمونه‌هایی از روش تربیت قرآنی در نهی از افراط و تفریط

۱- تاکید بر رعایت عدالت اگرچه با دشمن باشد.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸]

«و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

خداوند به طور عموم کلمه «الناس» را به کار برده است و رعایت عدالت تنها با مسلمانان نیست بلکه با همه جنس بشر باید با عدالت رفتار نمود.

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۸]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای الله قیام کنید و به عدالت گواهی دهید، دشمنی با گروهی شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید؛ عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از الله بترسید، همانا الله به آنچه می‌کنید؛ آگاه است».

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «معلوم آنّا إذا تكلمنا فيمن هو دون الصحابة، مثل الملوك المختلفين على الملك، والعلماء والمشايع المختلفين في العلم والدين، وجب أن يكون الكلام بعلم وعدل لا بجهل وظلم؛ فإن العدل واجب لكل أحد على كل أحد في كل حال، والظلم محرم مطلقا، لا يباح قط بحال، قال تعالى: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۸]، وهذه الآية نزلت بسبب بغضهم للكفار، وهو بغض مأمور به فإذا كان البغض الذي أمر الله به قد نُهي صاحبه أن يظلم من أبغضه، فكيف في بغض مسلم بتأويل وشبهة أو بهوى نفس؟! فهو أحق أن لا يظلم، بل يعدل عليه. والعدل مما اتفق أهل

الأرض على مدحه ومحبة، والثناء على أهله ومحبتهم، والظلم مما اتفقوا على بغضه وذمه وتقبيحه، وذم أهله وبغضهم».

ترجمه: «و معلوم است که ما زمانی که دربارهٔ کسانی که پایین‌تر از صحابه هستند صحبت می‌کنیم، مانند پادشاهانی که در پادشاهی مختلف هستند و علما و مشایخی که در علم و دین مختلف هستند، واجب است که صحبت ما با علم و عدل باشد نه با جهل و ظلم، برای اینکه عدالت برای هر کسی و بر هر کسی و در هر حالتی واجب است. و ظلم به طور مطلق حرام است و هرگز یک لحظه هم مباح نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «دشمنی با گروهی شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید؛ عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است»

و این آیه به سبب بغض مومنان از کفار نازل شد و آن بغضی بود که به آن امر شده بود. پس اگر بغضی که خداوند به آن امر کرده است صاحبش نهی شده است که به کسی که بغضش می‌ورزد ظلم کند، پس چگونه خواهد بود در بغض ورزیدن مسلمانی بخاطر تأویل و شبهه یا هوای نفسش؟ پس او مستحق‌تر است که به او ظلم نشود بلکه باید با او عدالت رفتار کرد. و عدل چیزی است که اهل زمین همه بر مدح و دوست داشتن آن و ثنا بر اهل آن و دوست داشتن اهل آن اتفاق دارند و ظلم چیزی است که همه بر بغض ورزیدن و ذم و تقبیح آن و ذم و بغض ورزیدن اهل آن اتفاق دارند».^۱

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَأَعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۵۲]

«و هرگاه سخن گوید (یا داوری کنید و یا شهادت می‌دهید)، پس عدالت را رعایت کنید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد».

پس در داوری و قضاوت باید عدالت را رعایت کرد، اگرچه علیه منافع خودمان باشد

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء: ۱۳۵]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برپا دارنده عدالت باشید، برای الله شهادت دهید؛ اگر چه به زیان خود شما یا پدر و مادر و نزدیکان (شما) باشد، اگر (مدعی علیه) توانگر یا فقیر باشد (به هر حال) الله به آنان سزاوارتر (و مهربان‌تر) است پس از هوای نفس پیروی نکنید، که از حق منحرف می‌شوید و اگر زبان را بگردانید (و حق را تحریف کنید) یا (از اظهار حق) اعراض کنید، مسلماً الله به آنچه انجام می‌دهید؛ آگاه است».

و می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دَيْرِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [الممتحنة: ۸]

«الله شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در (امر) دین با شما نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند، بی‌گمان الله عدالت پیشگان را دوست دارد».

۲- عدم افراط و تفریط در بلند کردن صدا برای ذکر گفتن:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۲۰۵]

«و پروردگارت را در دل خود، با تضرع و بیم، نه با صدای بلند، در صبحگاهان و شامگاهان، یادکن، و از غافلان مباش».

و می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]

«بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، پس (فرقی ندارد) برای او نام‌های نیکوست، و نمازت را نه زیاد (با صدای بلند) بخوان، و نه آن را خیلی آهسته بخوان، و میان آن دو؛ راهی (معتدل) برگزین».

۳- عدم افراط و تفریط در طلب دنیا

خداوند می‌فرماید: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾﴾ [الفصص: ۷۷]

«و در آنچه الله به تو داده، سرای آخرت را بجوی و بهره‌ات را از دنیا فراموش نکن، و همان‌گونه که الله به تو نیکی کرده است؛ نیکی کن، و هرگز در زمین در پی فساد مباش، بی‌گمان الله مفسدان را دوست ندارد».

و می‌فرماید: ﴿فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿٢٠٠﴾ وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢٠١﴾﴾ [البقرة: ۲۰۰-۲۰۱]

«از مردم کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا! به ما در دنیا عطا کن و او را در آخرت بهره‌ای نیست (۲۰۰) و از آنان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا نیکی عطا کن، و در آخرت (نیز) نیکی (عطا فرما) و ما را از عذاب آتش نکه دار (۲۰۱)».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾﴾ [الأعراف: ۳۲]

«بگو: چه کسی لباس (و زینت‌های) را که الله برای بندگان پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟! بگو: این (چیزها) در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند، (اگر چه کافران نیز از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند اما) روز قیامت خاص (برای مومنان) خواهد بود این چنین آیات (خود) را برای گروهی که می‌دانند بیان می‌کنیم».

و می‌فرماید: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾﴾ [النور: ۳۷]

«مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی آن‌ها را از یاد الله و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند، (آن‌ها) از روزی می‌ترسند که در آن دل‌ها و چشم‌ها دگرگون (و بی‌تاب) می‌شود».

ابو الاحوص از پدرش مالک بن نضله الجشمی رضی الله عنه روایت می کند که: «أَنَّهُ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ثَوْبٍ دُونٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَلَاكَ مَالٌ؟» قَالَ: نَعَمْ، مِنْ كُلِّ الْمَالِ، قَالَ: «مِنْ أَيِّ الْمَالِ؟» قَالَ: قَدْ آتَانِي اللَّهُ مِنَ الْإِبِلِ، وَالنَّعَمِ، وَالْحَيْلِ، وَالرَّقِيقِ، قَالَ: «فَإِذَا آتَاكَ اللَّهُ مَالًا، فَلْيُرْ عَلَيْكَ أَثَرُ نِعْمَةِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ».

ترجمه: «پدرش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در لباسی دون مایه آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا مالی داری؟ گفت: آری از همه انواع مال را دارم. فرمود: از چه نوع مالی داری؟ گفت: خداوند به من شتر و گوسفند و اسب و برده داده است. فرمود: پس زمانی که خداوند به تو مال داده است باید اثر نعمت خداوند و اکرامش بر تو دیده شود».^۱

و در روایتی دیگر از عمران بن حصین رضی الله عنه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدِهِ نِعْمَةً أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ».

ترجمه: «خداوند دوست دارد که اگر بر بنده اش نعمتی انعام نمود، اثر نعمتش را بر او ببیند».^۲

پس این غلو است که نعمت هایی که خداوند به ما ارزانی داشته است را به بهانه زهد و رهبانیت دروغین و باطل، بر خود حرام کنیم، و خداوند دوست دارد که آثار نعمتی که به ما داده است را بر ما ببیند.

۴- عدم افراط و تفریط در انفاق مال

خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾

[الفرقان: ۶۷]

«و کسانی که چون انفاق کنند، اسراف نمی نمایند و سختگیری نمی کنند، و بین این دو (روش) اعتدال دارند».

۱- سنن نسائی (۵۲۲۴)، سنن ابو داود (۴۰۶۳)، آلبنی می گوید: صحیح است.

۲- آلبنی در صحیح الجامع (۱۷۱۲) می گوید: صحیح است.

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ [الإسراء: ۲۹]

«و (هرگز) دستت را به گردن خوددت نبند، (و ترک انفاق منما) و بیش از حد آن را مگشا، آنگاه سرزنش شده در مانده بنشین».

۵- عدم اسراف و تبذیر

خداوند می‌فرماید: ﴿يَبْنَیْ عَادَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأعراف: ۳۱]

«ای فرزندان آدم! به هنگام رفتن به مسجد (و در هر نمازی) زینت خود را بر گیرید (و لباس‌های شایسته بپوشید) و (نیز) بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید، بی‌گمان الله اسراف‌کاران را دوست نمی‌دارد».

و می‌فرماید: ﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذِرْ تَبْذِيرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۱]

«و حق خویشاوندان را پرداز، و (همچنین حق) مسکین، و در راه مانده را (پرداز) و هرگز اسراف (و تبذیر) نکن (۲۶) به راستی که تبذیرکنندگان؛ برادران شیاطین هستند، و شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است (۲۷)».

۶- عدم افراط و تفریط در ادای عبادات

خداوند می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُظْهِرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶]

«الله نمی‌خواهد بر شما دشواری قرار دهد، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که شکر گزاری».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸]

«او شما را بر گزید، و در دین برای شما هیچ سختی (و تنگنایی) قرار نداد».

و می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]

«الله برای شما آسانی می‌خواهد، و برای شما دشواری نمی‌خواهد».

و می‌فرماید: ﴿وَيُسِّرْكَ لِلْيُسْرَىٰ﴾ [الأعلى: ۸]

«و ما تو را برای (راه) آسان توفیق می‌دهیم».

و می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۲۸]

«الله می‌خواهد کار را بر شما سبک و آسان کند، و انسان، ضعیف و ناتوان آفریده شده‌است».

و می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ [الشرح: ۵-۶]

«پس مسلماً با (هر) دشواری آسانی است (۵) مسلماً با (هر) دشواری آسانی است (۶)»

و می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]

«الله هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند».

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [المؤمنون: ۶۲]

«(ما) هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم».

قائده: المشقة تجلب التيسير

از آیاتی که در فوق ذکر کردیم، قاعده‌ای فقهی برداشت شده است که می‌گوید هرگاه مشقت یا عسر یا حرج برای مکلف در تطبیق احکام شرعی حاصل شود، شریعت این مشقت یا عسر یا حرج را از مکلف برداشته و با تخفیف در حکم، یسر و آسان کاری را جایگزین می‌کند.

وقتی که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ [الشرح: ۶]

«مسلماً با (هر) دشواری آسانی است».

به این معناست که هرگاه دشواری و سختی در انجام یک حکم شرعی بر مکلف عارض شد، حکم آن تخفیف می‌یابد و آسان می‌شود.

مثل جایز بودن تیمم به جای وضو، در صورتی که آب باعث ازدیاد مریضی یا تأخیر در شفا شود.

می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَايَةِ أَوْ لَمْ تَسْتُمْ
النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ [المائدة: ۶]

«و اگر بیمار یا مسافر هستید، یا یکی از شما از محل قضای حاجت آمده (= قضای حاجت کرده) یا با زنان (تماس گرفته و) آمیزش کرده باشید، آنگاه آب نیابید؛ پس با خاک پاکی تیمم کنید».

یا جایز بودن جمع و همچنین قصر بین دو نماز در بعضی حالات همانند سفر یا مریضی یا هنگام باریدن باران.

می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ
إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۰۱]

«و چون در زمین سفر کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه (= قصر) کنید، اگر ترسید که کافران به شما زانی برسانند، زیرا کافران، برای شما دشمن آشکاری هستند».

یا جایز بودن افطار روزه، برای مسافر یا مریض.

می‌فرماید: ﴿أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ
وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ [البقرة: ۱۸۴]

«(روزه) در روزهای معدود و اندکی است، پس هر کس از شما که بیمار یا مسافر باشد، (به‌اندازه آن روزهای که افطار کرده) تعدادی از روزهای دیگر (روزه بگیرد) و بر کسانی که توانائی آن را ندارند؛ لازم است کفاره بدهند، (و آن) خوراک دادن به مسکینی است».

یا جایز بودن گفتن کلمه کفر در صورت اکراه.

می‌فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ
وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النحل: ۱۰۶]

«کسی که بعد از ایمانش به الله کافر شود (باز خواست می‌شود) مگر کسی که به زور (به کفر) وا داشته شود در حالی که قلبش به ایمان آرام باشد، لیکن کسی که سینه خود را برای (پذیرش) کفر بگشاید، پس خشم الله بر آن‌هاست، و برای آن‌ها عذاب بزرگی است».

یا جایز بودن خوردن حرام در صورت ترس از مردن از گرسنگی:

می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۷۳﴾ [البقرة: ۱۷۳]

«(الله) تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که (هنگام ذبح) نام غیر الله بر آن برده شده، بر شما حرام کرده است و اگر کسی (برای حفظ جان خود به خوردن آن‌ها) ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، پس گناهی بر او نیست همانا الله امرزنده مهربان است».

یا عدم مؤاخذه در فراموشی و خطا:

می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]

«پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن».

و می‌فرماید: ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۵﴾ [الأحزاب: ۵]

«و در آنچه که اشتباه کرده‌اید؛ گناهی بر شما نیست، و لیکن آنچه را که دل‌های شما از روی عمد می‌خواهد (و می‌گویید، گناه است) و الله امرزنده مهربان است».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسْيَانَ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا

عَلَيْهِ».

ترجمه: «خداوند برای امت من از خطا و فراموشی و آنچه که بر آن اکراه می‌شوند

گذشت کرده است».^۱

در این موارد، چون مشقت وجود دارد، حکم اصلی شارع بر مکلف تخفیف می‌یابد و

هرگاه مشقت و حرج برداشته شود، حکم اصلی نیز برمی‌گردد.

از مطالبی که بیان شد فهمیدیم که شریعت اسلام، قصد سخت‌گیری و متنفر ساختن مکلفان را ندارد، بلکه دین اسلام دینی آسان است و به مردم بشارت داده و بر آنان آسان می‌گیرد و انسان را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند و هرگاه هم مکلف دچار سختی شود راه را برای او آسان می‌کند و از غلو و افراط در عبادت جلوگیری می‌کند و برای هر صاحب‌حقی، حقش را رعایت می‌کند.

فصل سوم: نمونه‌هایی از غلو و تصحیح آن

در این بخش، بعضی از مواردی که در آن افراط و تفریط صورت گرفته است را مطرح می‌کنیم.

حد پایین التزام ظاهری برای ثبوت وصف اسلام

کسی که شهادتین می‌گوید، اصلی که درباره او فرض گرفته می‌شود این است که او به مقتضای شهادتین التزام دارد، مگر اینکه خلاف آن از او رخ بدهد که در این صورت باید بر او اقامه حجت صورت گیرد، و قبل از اینکه با او اقامه صورت گیرد، با او به مقتضای اسلامش معامله می‌شود برای اینکه ظاهر حال او، اسلام می‌باشد.

و احادیثی روایت شده‌اند که در آن پیامبر ﷺ با تازه مسلمانان به آسانی برخورد می‌کرد تا قلب آنان را برای اسلام بدست بیاورد که اصطلاحاً به این افراد ﴿الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ﴾ [التوبة: ۶۰] «دلجوئی شدگان (نو مسلمانان)»، گفته می‌شود.

ابن رجب حنبلی رحمته الله (متوفی ۷۹۵ هـ) می‌گوید: «وَمِنَ الْمَعْلُومِ بِالضَّرُورَةِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقْبَلُ مِنْ كُلِّ مَنْ جَاءَهُ يُرِيدُ الدُّخُولَ فِي الْإِسْلَامِ الشَّهَادَتَيْنِ فَقَطْ، وَيَعِصِمُ دَمَهُ بِذَلِكَ، وَيَجْعَلُهُ مُسْلِمًا، فَقَدْ «أَنْكَرَ عَلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَتْلَهُ لِمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَا رَفَعَ عَلَيْهِ السَّيْفَ، وَاشْتَدَّ نَكِيرُهُ عَلَيْهِ». وَلَمْ يَكُنْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَشْتَرِطُ عَلَى مَنْ جَاءَهُ يُرِيدُ الْإِسْلَامَ أَنْ يَلْتَزِمَ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ، بَلْ قَدْ رُوِيَ أَنَّهُ قَبِلَ مِنْ قَوْمٍ الْإِسْلَامَ، وَاشْتَرَطُوا أَنْ لَا يُرْكُوا، فَبَيَّ مُسْنَدِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: «اشْتَرَطْتُ تَقْيِيفُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ لَا صَدَقَةَ عَلَيْهِمْ وَلَا جِهَادَ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ سَيَصَدَّقُونَ وَيُجَاهِدُونَ». وَفِيهِ أَيْضًا عَنْ نَصْرِ بْنِ عَاصِمٍ اللَّيْثِيِّ «عَنْ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنَّهُ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَسْلَمَ

عَلَى أَنْ لَا يُصَلِّيَ إِلَّا صَلَاتَيْنِ، فَقَبِلَ مِنْهُ». وَأَخَذَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ بِهَذِهِ الْأَحَادِيثِ، وَقَالَ: يَصِحُّ الْإِسْلَامُ عَلَى الشَّرْطِ الْفَاسِدِ، ثُمَّ يُلْزَمُ بِشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ كُلِّهَا، وَاسْتَدَلَّ أَيْضًا بِأَنَّ حَكِيمَ بْنَ حَزَامٍ قَالَ: «بَايَعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَنْ لَا أُحَرَّ إِلَّا قَائِمًا». قَالَ أَحْمَدُ: مَعْنَاهُ أَنْ يَسْجُدَ مِنْ غَيْرِ رُكُوعٍ».

ترجمه: «ضرورتاً معلوم می‌باشد که پیامبر ﷺ از هر کسی که نزد ایشان می‌آمد و می‌خواست وارد اسلام بشود، فقط شهادتین را از او قبول می‌کرد، و با آن خونش را محفوظ نگه می‌داشت و او را مسلمان قرار می‌داد. و بر اسامه بن زید آنگاه که کسی را کشت که لا اله الا الله گفته بود و بر او شمشیر کشیده بود، به شدت انکار ورزید. و پیامبر ﷺ برای کسی که نزد ایشان می‌آمد و می‌خواست وارد اسلام شود شرط نمی‌گذاشت که به نماز و زکات ملتزم باشد، بلکه حتی از ایشان روایت شده است که از قومی اسلام را پذیرفت که آنان شرط گذاشته بودند که زکات ندهند. در مسند امام احمد از جابر روایت شده که گفت: ثقیف بر رسول خدا ﷺ شرط گذاشتند که صدقه بر آنان نباشد و جهاد نکنند، و رسول خدا ﷺ فرمود: به زودی هم صدقه خواهند داد و هم جهاد خواهند کرد. و باز در مسند احمد از نصر بن عاصم الليثی آمده که از مردی از آنان روایت کرده که او نزد پیامبر ﷺ آمد و بر این مسلمان شد که فقط دو تا از نمازها را بخواند، و پیامبر از او پذیرفت. و امام احمد عمل به این احادیث را گرفته و می‌گوید: اسلام آوردن بر شرطی فاسد، صحیح می‌باشد، سپس بعداً به همه شرایع اسلام ملزم می‌شود. و باز استدلال کرده به اینکه حکیم بن حزام گفت: با پیامبر ﷺ بیعت کردم که جز در حالت ایستاده به خاک نیوفتم. احمد می‌گوید: معنایش این است که بدون انجام رکوع به سجده برود».^۱

می‌گویم: و در روایت دیگری از امام احمد آمده که آن مرد شرط گذاشت که فقط یک نماز را بخواند «عَلَى أَنْ لَا يُصَلِّيَ إِلَّا صَلَاةً فَقِيلَ مِنْهُ». آنچه از این احادیث فهمیده می‌شود این است که این شرط‌ها را بخاطر بدست آوردن قلب آنان و تألیف قلوبشان در وارد شدن به اسلام، از آنان پذیرفت و بعداً خداوند قبول و پذیرش دیگر نمازها و واجبات را نیز به قلب آنان الهام خواهد کرد چنانکه این مفهوم را از این عبارت در حدیث می‌فهمیم که پیامبر ﷺ فرمود: «سَيَتَصَدَّقُونَ وَيُجَاهِدُونَ»؛ «به زودی هم صدقه خواهند داد و هم جهاد خواهند کرد». بسیاری از کافران وقتی وارد اسلام می‌شوند انجام تکالیف شرعی بر آنان گران می‌آید و یا گران به نظر می‌رسد، اما وقتی با گفتن شهادتین اسلام آنان را پذیرفتیم، کم کم حلاوت و شیرینی این دین و عبادتش را در قلبش احساس می‌کند تا حدی که می‌بینیم آنان بسیار شدید تر و با حماسه‌تر از کسانی هستند که مسلمان به دنیا آمده‌اند و در انجام عبادات بسیار جدی‌تر خواهند بود.

می‌گویم: زمانی که من با اهل مسجد آشنا شدم و شیرینی و حلاوت نماز و قرائت قرآن را احساس کردم، بعد از چند ماه چنان حالت بی‌قراری و افسوس به من دست داد و می‌گفتم که چرا زودتر حلاوت اسلام را نچشیدم، به حدی که تأسف می‌خوردم و می‌گفتم ای کاش حتی اگر شده یک روز زودتر وارد حقیقت اسلام می‌شدم و آن سال‌ها از عمرم را که مسلمان زاده بودم اما از حقیقت اسلام و حلاوت عبادت‌هایش دور و بیگانه بودم، به غفلت سپری نمی‌شد. اگر این حال یک مسلمان باشد، پس شخص کافری که با شرطی فاسد مسلمان می‌شود هم ان شاء الله همین گونه خواهد بود. مثلاً بگویند من مسلمان می‌شوم اما نمی‌توانم صبح برای نماز بلند شوم، اما بقیه نمازها را می‌خوانم، باید اسلام او را با این شرط فاسد پذیرفت و بر او سخت نگرفت، تا اینکه کم کم خداوند توفیق انجام همه نمازها را به شکل کامل به او عنایت می‌کند به حدی که بعداً افسوس خواهد خورد که چرا زودتر و به طور کامل وارد اسلام نمی‌شد و از آن همه حلاوتی که در عبادت‌ها وجود داشت خود را محروم کرده است. پس حکمت پذیرش اسلام با شرط فاسد همین است تا شخص تازه مسلمان به اسلام جذب شود و باعث نفرت و فرار کردن

او از اسلام نشود چنانکه از ابو مسعود رضی الله عنه روایت است که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فَلَانٍ مِمَّا يُطِيلُ بِنَا، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مِنْكُمْ مُنْفَرِّينَ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيَتَجَوَّزْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ». ترجمه: «ای رسول خدا! بخدا سوگند، من بدلیل اینکه فلانی، نماز را بسیار طولانی می‌کند، در نماز جماعت صبح، شرکت نمی‌کنم. ابو مسعود رضی الله عنه می‌گوید: من در هیچ یک از سخنرانی‌ها، رسول خدا صلی الله علیه وسلم را مانند آن روز، خشمگین ندیده بودم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: بعضی از شما، مردم را متنفر می‌کنید. بنابراین، هرکس از شما که امامت نماز را به عهده گرفت، آن را مختصر بخواند زیرا در میان نمازگزاران، افراد ضعیف، پیر و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد».^۱

و نباید یاری دهنده شیطان بر مردم در وارد شدنشان به دوزخ باشیم، بلکه باید تا می‌توانیم دست مردم را گرفته و از آتش دوزخ نجات دهیم.

و امام شوکانی نیز در نیل الأوطار ج ۷ ص ۲۳۴، در باب صحت اسلام همراه با شرط فاسد، احادیث فوق را آورده است.

و التزام به اسلام و ایمان در دو بعد باطن و ظاهر می‌باشد، عدم التزام به آن در باطن و التزام به آن در ظاهر، بیانگر منافق بودن صاحب آن است اما در احکام دنیوی با او همانند مسلمان رفتار می‌شود و احکام مسلمانان را دارد، ولی در آخرت بخاطر اینکه در باطن و قلبش به اسلام التزام نداشته و راضی نبوده، پس در پایین ترین طبقه دوزخ خواهد بود.

و خوارج و مرجئه که دو قطب متضاد هم هستند، در حد پایین التزام ظاهری برای ثبوت وصف اسلام، اختلاف کرده‌اند. نزد مرجئه و خوارج ایمان یک شیء واحد است که کم و زیاد نمی‌شود و یا وجود دارد و یا وجود ندارد. از این رو خوارج می‌گویند عمل از ایمان (اصل دین) است و با نبودن بعضی از عمل، کل ایمان از بین می‌رود؛ چنانکه

مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانند. در نقطهٔ مقابلِ خوارج، مرجئه می‌گویند که چون عمل از ایمان نیست پس با نبودن عمل، ایمان از بین نمی‌رود. اما اهل سنت می‌گویند که جنس عمل شرط است برای تحقق ایمان، اما جزئی از عمل اگر از بین برود (بخاطر کم کاری یا ارتکاب گناه) ایمان را کم می‌کند ولی بطور کامل از بین نمی‌برد و تنها نواقض است که ایمان را از بین می‌برد.

پس اهل سنت بین دو قطب افراط و تفریط خوارج و مرجئه قرار دارد و حد پایین التزام به اسلام را اقرار به اسلام قرار داده است. برای مثال از امام زهری رحمته الله نقل است که گفته است: «كنا نقول الإسلام بالاقرار، والإيمان بالعمل، والإيمان قول وعمل قرينان، لا ينفع أحدهما إلا بالآخر».

ترجمه: «ما می‌گفتیم که اسلام با اقرار کردن به آن است، و ایمان با عمل به آن است، و ایمان قول و عمل است که قرین همدیگر اند و یکی بدون دیگری نفع نمی‌رساند».^۱

و امام احمد نیز گفته است: «الإيمان قول وعمل، و الإسلام إقرار».

ترجمه: «ایمان قول و عمل است و اسلام اقرار کردن است».^۲

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «فَالْإِسْلَامُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ. وَهَذَا دِينُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ دِينًا غَيْرَهُ لَا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَلَا مِنَ الْآخِرِينَ وَلَا تَكُونُ عِبَادَتُهُ مَعَ إِرْسَالِ الرُّسُلِ إِلَيْنَا إِلَّا بِمَا أَمَرَتْ بِهِ رُسُلُهُ لَا بِمَا يُضَادُّ ذَلِكَ فَإِنَّ ضِدَّ ذَلِكَ مَعْصِيَةٌ وَقَدْ خَتَمَ اللَّهُ الرُّسُلَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا يَكُونُ مُسْلِمًا إِلَّا مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَهَذِهِ الْكَلِمَةُ بِهَا يَدْخُلُ الْإِنْسَانُ فِي الْإِسْلَامِ. فَمَنْ قَالَ: الْإِسْلَامُ الْكَلِمَةُ

۱- الإيمان از ابن تیمیه، ص ۲۸۰.

۲- الإيمان از ابن تیمیه، ص ۲۴۰.

وَأَرَادَ هَذَا فَقَدْ صَدَقَ ثُمَّ لَا بُدَّ مِنَ التَّزَامِ مَا أَمَرَ بِهِ الرَّسُولُ مِنَ الْأَعْمَالِ الظَّاهِرَةِ كَالْمُبَانِي الْخُمْسِ وَمَنْ تَرَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا نَقَصَ إِسْلَامُهُ بِقَدْرِ مَا نَقَصَ مِنْ ذَلِكَ».

ترجمه: «پس اسلام این است که الله به یکتایی و بدون شریک در حالی که دین را برایش خالص کرده‌ای عبادت کنی، و این دین خداوندی است که از کسی دینی غیر از آن را نمی‌پذیرد، نه از اولیان و نه از آخریان، و عبادتش انجام نمی‌شود به همراه فرستادن رسولانش به سوی ما، مگر با آنچه که رسولانش را به آن امر کرده است نه با آنچه که ضد آن است چرا که ضد آن معصیت می‌باشد و به تحقیق که خداوند رسولان را با محمد ﷺ خاتمه داده است پس مسلمان نمی‌باشد مگر کسی که گواهی بدهد که هیچ معبودی جز الله نیست و محمد بنده و رسول اوست. و انسان با این کلمه وارد اسلام می‌شود. پس کسی که بگوید: اسلام کلمه است و منظورش همین باشد، پس راست گفته است. سپس می‌بایست که به انجام آنچه که پیامبر ﷺ از اعمال ظاهری امر کرده است مانند مبانی پنجگانه، التزام داشته باشد و کسی که چیزی از آن را ترک نماید اسلامش به اندازه آنچه که از آن نقص نموده است، نقص می‌شود».^۱

اما عده‌ای از غلات می‌گویند که چون مردم معنا و مفهوم شهادتین را نمی‌دانند و دلالت لا اله الا الله را نمی‌دانند، پس اصل در مردم کفر است تا اینکه به یقین اسلام آنان ثابت شود. استدلال آنان این است که: «لا اله الا الله به معنای هیچ حاکم و تشریع کننده‌ای جز الله وجود ندارد هم است، اما چون حکام به غیر ما انزل الله تشریع و قانون گذاری کرده‌اند و بر مردم با قوانین وضعی حکم می‌کنند و چون مردم نیز اعتراضی به قانون وضعی حکام نکرده‌اند، پس به معنای موالات با حکام و رضایت به کار آنان است، پس آن مردم به معنای لا اله الا الله جاهل هستند و در نتیجه با نطق کردن به شهادتین، مسلمان محسوب نمی‌شوند!»

از این رو اصل را در مردم کفر می‌دانند مگر اینکه از شخص معین خلاف آن ثابت شود.

اما استدلال آنان باطل است، چون بر ظن و گمان عدم فهمیدن معنای شهادتین بنا شده است، نه بر یقین. و اینکه بگوییم مسلمانان امروزی مسلمان نیستند، اولی تر از این نیست که بگوییم مسلمانان امروز مسلمان هستند، بلکه اینکه بگوییم آنان مسلمان هستند و مدلول شهادتین را می‌دانند اصل در آنان است و اگر هم فرضاً قبول کنیم که در بین مسلمانان به معنای شهادتین جهل وجود دارد، پس این یک حکم طارئ بر آنان است نه اصلی در آنان. پس اعتبار به اصل می‌شود که اصل در مسلمانان مسلمان بودن است مگر اینکه در شخص معین خلاف آن ثابت شود. نه اینکه با ظن و گمان و مآلات و شبهات، گفته شود اصل در مسلمانان بر کفر است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. و این عقیده خوارج است که با کافر شدن حاکم، مردم آن سرزمین را نیز کافر می‌دانند. ابوالحسن اشعری رحمته الله این قول را از یکی از فرقه‌های خوارج نقل می‌کند: «زعمت الأزارقة أن من أقام في دار الكفر فهو كافر، لا يسعه إلا الخروج».

ترجمه: «ارازقه گمان کردند که کسی که در دارالکفر اقامت کند کافر می‌باشد و جایز نیست برای او مگر خروج از آن سرزمین».

و از خوارج بی‌هسیه و عوفیه نقل می‌کند که می‌گویند: «إذا كفر الإمام فقد كفرت الرعية، الغائب منهم والشاهد».

ترجمه: «زمانی که امام کافر شود رعیتش نیز کافر می‌شوند چه غایب باشند چه حاضر».

چون خوارج عمل را داخل در اصل دین می‌دانند و با ترک یا از بین رفتن یا انتفاء بعضی از عمل، کل ایمان را نیز منتفی می‌دانند، لذا حکم به کفر مرتکب کبیره می‌دهند، همچنین حکم به کفر ساکن در دارالکفر می‌دهند، همچنین حکم به کفر کسی که به زعمشان معنای شهادتین را نفهمیده می‌دهند و در نتیجه اصل را در مردم مسلمان کفر می‌دانند چون به زعمشان معنای کفر به طاغوت را نفهمیده‌اند، همچنین از بدعت‌های

آنان این است که تکفیر را نیز از اصل دین می‌دانند که با ترک تکفیر کل دین و ایمان شخص نیز از بین می‌رود! همه این اشتباهات، برخاسته از این است که خوارج ایمان را یک شیء واحد می‌دانند که یا وجود دارد یا وجود ندارد، لذا با انتفاء بعضی از عمل، کل ایمان را نیز منتفی می‌دانند.

به همانند آنان مرجئه نیز ایمان را یک شیء واحد می‌دانند که زیاد و کم نمی‌شود، با این تفاوت که جنس عمل را خارج از ایمان می‌دانند، لذا می‌گویند با ارتکاب کبیره، ایمان شخص کم نمی‌شود سپس نتیجه گرفته‌اند که اگر کسی کل اعمال را ترک کند نیز کافر نمی‌شود چون گمان کرده‌اند عمل از ایمان نیست و با ترک عمل ایمان کم و زیاد نمی‌شود بلکه ایمان یک شیء واحد است که در قلب وجود دارد.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلَقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَايِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾﴾ [النساء: ۹۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه الله (برای جهاد) رهسپار شدید، پس بررسی کنید، و به کسی که بر شما سلام کرد (و اظهار صلح و اسلام نمود) نگویید: مؤمن نیستی تا اینکه (غنایم و) سرمایه ناپایدار دنیا به دست آورید، زیرا غنیمت‌های بسیاری (برای شما) نزد الله است، شما نیز پیش از این چنین بودید، آنگاه الله بر شما منت گذارد (و هدایت شدید) بنابراین بررسی کنید، که هر آینه الله به آنچه انجام می‌دهید؛ آگاه است».

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: «كَانَ رَجُلٌ فِي غَنِيمَةٍ لَهُ فَلَحِقَهُ الْمُسْلِمُونَ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَقَتَلُوهُ وَأَخَذُوا غَنِيمَتَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَٰلِكَ إِلَى قَوْلِهِ: {تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا} [النساء: ۹۴] تِلْكَ الْغَنِيمَةُ».

ترجمه: «مردی در میان گوسفندان خود بود، مسلمانان (که به جنگ می‌رفتند) به او رسیدند. وی گفت: السلام عليكم. مسلمانان او را کشتند و گوسفندانش را گرفتند. خداوند در این مورد این آیه را نازل کرد: «و به کسی که بر شما سلام کرد (و اظهار صلح و

اسلام نمود) نگوید: مؤمن نیستی تا اینکه (غنایم و) سرمایه ناپایدار دنیا به دست آورید» مراد از - سرمایه ناپایدار دنیا - همین گوسفندان بود.^۱

صحابه رضوان الله علیهم اجمعین، اختلافی در این نداشتند که با اقرار به شهادتین یا هر آنچه که در مقام شهادتین قرار بگیرد (که در اینجا سلام کردن است) وصف اسلام برای آن شخص ثابت می‌گردد، اما در این حادثه گمان کردند که آن شخص برای پناه بردن از شر آنان و به نیت خدعه کردن با آنان بود که سلام گفت، لذا گمان کردند که او مشرک است و او را کشتند و اموالش را برداشتند. اما خداوند آنان را امر به بررسی و تبیین نمودن و عدم عجله در کشتن مردم بر اساس ظن و گمان‌ها نمود. پس اصل ابتدائی در مسلمانان، این است که حکم به مسلمان بودن آنان داده شود و به مجرد شک و گمان و بدون داشتن دلیل قاطع، نمی‌توان همانند خوارج اصل در مردم مسلمان را بر کفر دانست به گمان اینکه آنان معنای شهادتین را نفهمیده‌اند!

امام ابو حامد غزالی رحمته الله می‌گوید: «والذي ينبغي أن يميل المحصل إليه الاحتراز من التكفير ما وجد إليه سبيلاً. فإن استباحة الدماء والأموال من المصلين إلى القبلة المصرحين بقول لا إله إلا الله محمد رسول الله خطأ، والخطأ في ترك ألف كافر في الحياة أهون من الخطأ في سفك محجمة من دم مسلم».

ترجمه: «آنچه شایسته است که به آن برسیم دوری و احتذار از تکفیر، تا جایی که امکان دارد است، برای اینکه مباح کردن خون‌ها و اموال نمازگزاران به سوی قبله که تصریح به لا اله الا الله و محمد رسول الله دارند اشتباه است، و اشتباه در ترک هزار کافر در زندگی آسان‌تر از ریختن کمی از خون مسلمانی است».^۲

۱- صحیح بخاری (۴۹۵۱)، صحیح مسلم (۳۰۵۲).

۲- الاقتصاد في الاعتقاد، ص ۱۵۷.

ابن دقیق العید می‌گوید: «هذا وعید عظیم لمن أكفر أحداً من المسلمين وليس كذلك، وهي ورطة عظيمة وقع فيها خلق كثير من المتكلمين، ومن المنسوبين إلى السنة وأهل الحديث لما اختلفوا في العقائد، فغلظوا على مخالفيهم، وحكموا بكفرهم».

ترجمه: «این وعید بزرگی است برای کسی که یکی از مسلمانان را تکفیر کند و او چنین نباشد. و این لغزش بزرگی است که در آن بسیاری از متکلمان و منتسبان به سنت و اهل حدیث در آن افتاده‌اند، هنگامی که در عقاید اختلاف کرده و بر مخالفانشان با غلظت و سختی برخورد کرده و حکم به کفرشان دادند».^۱

جندب البجلی از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده که گفت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ حَتَّى إِذَا رُئِيَ تَبَهَّجْتُهُ عَلَيْهِ وَكَانَ رِدْءًا لِلْإِسْلَامِ، غَيْرَهُ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ، فَانْسَلَخَ مِنْهُ، وَنَبَذَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، وَسَعَى عَلَى جَارِهِ بِالسَّيْفِ، وَرَمَاهُ بِالشَّرِكِ» "قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَيُّهُمَا أَوْلَى بِالشَّرِكِ، الرَّاي أم المَرِي؟ قَالَ: "بَلِ الرَّاي".

ترجمه: «رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه که از آن بر شما می‌ترسم مردی است که قرآن می‌خواند تا اینکه بهجت و شادمانی قرآن بر او دیده می‌شود و یاری دهنده‌ای برای اسلام می‌شود، سپس به آنچه که خداوند بخواهد تغییر می‌یابد و از آن (اسلام) خالی می‌شود و آن را پشت سرش می‌اندازد، و بر همسایه‌اش شمشیر می‌کشد و او را متهم به شرک می‌کند. حذیفه گفت: گفتم ای رسول الله کدامشان اولی تر به شرک هستند؟ متهم کننده یا متهم شونده؟ فرمود: بلکه متهم کننده اولی تر به شرک می‌باشد».^۲

حال بسیاری از اهل غلو همینگونه است، در دین غلو می‌کند تا حدی که چیزهایی را وارد دایره شرک می‌کند که شرک نیست و بر همسایه‌اش، همراهش، دوستش، و مسلمانان شمشیر می‌کشد و آن‌ها را متهم به مشرک شدن می‌کند و خودش را اهل

۱- إحصاء الإحصاء في شرح عمدة الأحكام، ج ۴ ص ۲۸۴.

۲- الإحصاء في تقريب صحيح ابن حبان، ج ۱ ص ۲۸۲. ابن کثیر می‌گویند اسنادش جید است، آلبانی هم آن را حسن می‌داند.

توحید می‌داند و کارهایی که شرک نیست را بخاطر غلوش شرک و کفر می‌داند و مخالفش را متهم به شرک می‌کند. در حالی که طبق فرمایش رسول الله ﷺ، خودش اولی تر به مشرک شدن است.

حکم مطلق و حکم معین

از این رو بین حکم مطلق و حکم معین فرق وجود دارد. حکم مطلق، مربوط به بیان یک وصف شرعی و مناط در آن می‌باشد، یا به عبارت دیگر معلق کردن حکم بر یک وصف عام می‌باشد. اما حکم شخص معین می‌بایست بعد از توفّر شروط و انتفاء موانع باشد.

مثلاً پیامبر ﷺ از ده جهت خمر (شراب) را لعنت کرده است:

«لَعِنْتُ الْخُمْرَ عَلَى عَشْرَةِ أَوْجِهٍ بَعَيْنُهَا وَعَاصِرُهَا وَمُعْتَصِرُهَا وَبَائِعُهَا وَمُبْتَاعُهَا وَحَامِلُهَا وَالْمَحْمُولَةُ إِلَيْهِ وَآكِلُ ثَمَرِهَا وَشَارِبُهَا وَسَاقِيهَا».

ترجمه: «شراب از ده جهت لعنت شده است: خود شراب، کسی که شراب را درست می‌کند، کسی که به درخواست او شراب گرفته می‌شود، فروشنده، خریدار، حمل کننده، کسی که شراب برای او حمل می‌شود، خورنده‌ی پول آن و خورنده‌ی خود آن و ساقی آن».^۱

اما آنگاه که شخص معینی را بخاطر نوشیدن خمر لعنت کردند پیامبر ﷺ از لعنت کردن او نهی کرد: «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَنَّ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اسْمُهُ عَبْدَ اللَّهِ، وَكَانَ يُلَقَّبُ حِمَارًا، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ، فَأَتَى بِهِ يَوْمًا فَأَمَرَ بِهِ فَجُلِدَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: اللَّهُمَّ الْعَنَّهُ، مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ».

ترجمه: «عمر بن خطاب ؓ می‌گوید: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی به نام عبدالله که ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او رسول الله صلی الله علیه وسلم

۱- سنن ابن ماجه (۲۷۲۵)، آلبانی می‌گوید: صحیح است.

را می‌خنداند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را بخاطر شراب خواری، حد زده بود. روزی، همین شخص را (بخاطر شراب خواری) نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دستور داد تا او را حد بزنند. یکی از حاضران گفت: خدایا! او را لعنت کن، چقدر شراب می‌خورد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: او را لعنت نکنید. بخدا سوگند تا جاییکه من می‌دانم او خدا و رسولش را دوست دارد.^۱ این روش رسول خدا صلی الله علیه وسلم دربارهٔ شخص معین بود. با اینکه به طور عام شخص شارب خمر مستحق لعنت خداوند شده است اما تنزیل این حکم عام بر شخص معین، فرق می‌کند.

چنانکه ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «فَنَهَى عَنْ لَعْنِهِ مَعَ إِصْرَارِهِ عَلَى الشَّرْبِ لِكَوْنِهِ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَعَ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ فِي الْخُمْرِ عَشْرَةً: {لَعَنَ الْخُمْرَ وَعَاصِرَهَا وَمُعْتَصِرَهَا وَشَارِبَهَا وَسَاقِيَهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ وَبَائِعَهَا وَمُبْتَاعَهَا وَآكِلَ ثَمَنِهَا}. وَلَكِنَّ لَعْنَ الْمُطْلَقِ لَا يَسْتَلْزِمُ لَعْنَ الْمُعَيَّنِ الَّذِي قَامَ بِهِ مَا يَمْنَعُ حُقُوقَ اللَّعْنَةِ لَهُ. وَكَذَلِكَ "التَّكْفِيرُ الْمُطْلَقُ" وَ"الْوَعِيدُ الْمُطْلَقُ". وَهَذَا كَانَ الْوَعِيدُ الْمُطْلَقُ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ مَشْرُوطًا بِثُبُوتِ شُرُوطٍ وَانْتِفَاءِ مَوَانِعٍ».

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه وسلم از لعنت کردن او نهی کرد همراه با اصراری که بر نوشیدن شراب داشت، بخاطر اینکه او الله و رسولش را دوست داشت، با اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم خمر را در ده جهت لعنت کرده است: "خود شراب، کسی که شراب را درست می‌کند، کسی که به درخواست او شراب گرفته می‌شود، فروشنده، خریدار، حمل کننده، کسی که شراب برای او حمل می‌شود، خورنده‌ی پول آن و خورنده‌ی خود آن و ساقی آن". لکن لعن مطلق مستلزم لعن شخص معین نیست، شخص معینی که چیزی که مانع ملحق شدن لعن به او شده است را دارد. و تکفیر مطلق و وعید مطلق نیز همینگونه هستند.

برای همین وعید مطلق در کتاب و سنت مشروط به ثبوت شروط و انتفاء موانع می‌باشد.^۱

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «أَنَّ نُصُوصَ الْوَعِيدِ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ كَثِيرَةٌ جِدًّا وَالْقَوْلُ بِمُوجِبِهَا وَاجِبٌ عَلَى وَجْهِ الْعُمُومِ وَالْإِطْلَاقِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُعَيَّنَ شَخْصٌ مِنَ الْأَشْخَاصِ فَيَقَالَ: هَذَا مَلْعُونٌ وَمَغْضُوبٌ عَلَيْهِ أَوْ مُسْتَحَقٌّ لِلنَّارِ لَا سِيَّمَا إِنْ كَانَ لِذَلِكَ الشَّخْصِ فَضَائِلٌ وَحَسَنَاتٌ؛ فَإِنَّ مَنْ سِوَى الْأَنْبِيَاءِ تَجَوَّزَ عَلَيْهِمُ الصَّغَائِرُ وَالْكَبَائِرُ مَعَ إِمْكَانِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ الشَّخْصُ صَدِيقًا أَوْ شَهِيدًا أَوْ صَالِحًا؛ لِمَا تَقَدَّمَ أَنَّ مُوجِبَ الذَّنْبِ يَتَخَلَّفُ عَنْهُ بِتَوْبَةٍ أَوْ اسْتِغْفَارٍ أَوْ حَسَنَاتٍ مَاحِيَةٍ أَوْ مَصَائِبٍ مُكَفِّرَةٍ أَوْ شَفَاعَةٍ أَوْ لِمَحْضِ مَشِيئَتِهِ وَرَحْمَتِهِ. فَإِذَا قُلْنَا بِمُوجِبِ قَوْلِهِ تَعَالَى {إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا} وَقَوْلِهِ تَعَالَى {وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ} وَقَوْلِهِ تَعَالَى {لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا} {وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ غَدَاثًا وظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا} إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ الْوَعِيدِ. أَوْ قُلْنَا بِمُوجِبِ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ {لَعَنَ اللَّهُ مَنْ شَرِبَ الْخُمْرَ أَوْ عَقَّ وَالِدَيْهِ أَوْ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ} أَوْ {لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ} أَوْ {لَعَنَ اللَّهُ آكِلَ الرِّبَا وَمُوكِلَهُ وَشَاهِدَيْهِ وَكَاتِبَهُ} أَوْ {لَعَنَ اللَّهُ لَاوِي الصَّدَقَةِ وَالْمُعْتَدِي فِيهَا} أَوْ {مَنْ أَحْدَثَ فِي الْمَدِينَةِ حَدَثًا أَوْ آوَى مُحَدِّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ} أَوْ {مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطْرًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} أَوْ {لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ} وَ {مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا} أَوْ {مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ} أَوْ {مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ لِيَقْتَطَعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ} أَوْ {مَنْ اسْتَحَلَّ مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِيَمِينٍ كَاذِبَةٍ فَقَدْ أَوجِبَ اللَّهُ لَهُ النَّارَ وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ} أَوْ {لَا

يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ} إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَحَادِيثِ الْوَعِيدِ. لَمْ يَجْزْ أَنْ نُعَيِّنَ شَخْصًا مِمَّنْ فَعَلَ بَعْضَ هَذِهِ الْأَفْعَالِ وَنَقُولَ: هَذَا الْمُعَيَّنُ قَدْ أَصَابَهُ هَذَا الْوَعِيدُ؛ لِإِمْكَانِ التَّوْبَةِ وَغَيْرِهَا مِنْ مُسْقِطَاتِ الْعُقُوبَةِ وَلَمْ يَجْزْ أَنْ نَقُولَ: هَذَا يَسْتَلْزِمُ لَعْنِ الْمُسْلِمِينَ؛ وَلَعْنِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ لَعْنِ الصَّادِقِينَ أَوْ الصَّالِحِينَ؛ لِأَنَّهُ يُقَالُ: الصَّادِقُ وَالصَّالِحُ مَتَى صَدَرَتْ مِنْهُ بَعْضُ هَذِهِ الْأَفْعَالِ فَلَا بُدَّ مِنْ مَانِعٍ يَمْنَعُ لِحُوقِ الْوَعِيدِ بِهِ مَعَ قِيَامِ سَبَبِهِ فَفِعْلُ هَذِهِ الْأُمُورِ مِمَّنْ يَحْسِبُ أَنَّهَا مُبَاحَةٌ بِاجْتِهَادٍ أَوْ تَقْلِيدٍ أَوْ تَحْوِي ذَلِكَ غَايَتُهُ أَنْ يَكُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الصَّادِقِينَ الَّذِينَ امْتَنَعَ لِحُوقِ الْوَعِيدِ بِهِمْ لِمَانِعٍ كَمَا امْتَنَعَ لِحُوقِ الْوَعِيدِ بِهِ لِتَوْبَةٍ أَوْ حَسَنَاتٍ مَاحِيَةٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ السَّبِيلَ هِيَ الَّتِي يَجِبُ سُلُوكُهَا؛ فَإِنَّ مَا سِوَاهَا طَرِيقَانِ خَبِيثَانِ: أَحَدُهُمَا: الْقَوْلُ بِلُحُوقِ الْوَعِيدِ لِكُلِّ فَرْدٍ مِنَ الْأَفْرَادِ بَعِيْنِهِ وَدَعَايَ أَنَّ هَذَا عَمَلٌ بِمُوجِبِ التَّصْوِصِ، وَهَذَا أَقْبَحُ مِنْ قَوْلِ الْخَوَارِجِ الْمُكَفِّرِينَ بِالدُّنُوبِ وَالْمُعْتَرِلَةَ وَغَيْرِهِمْ وَفَسَادُهُ مَعْلُومٌ بِالِاضْطِرَّارِ وَأَدِلَّتُهُ مَعْلُومَةٌ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ. الثَّانِي: تَرْكُ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ بِمُوجِبِ أَحَادِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظَنًّا أَنَّ الْقَوْلَ بِمُوجِبِهَا مُسْتَلْزِمٌ لِلطَّغْنِ فِيْمَا خَالَفَهَا.

ترجمه: «نصوص وعید در کتاب و سنت بسیار زیاد وجود دارد و سخن گفتن به موجب آنان بر وجه عموم و اطلاق واجب است، بدون اینکه شخص معینی از اشخاص تعیین شود و گفته شود: این شخص ملعون است و مورد غضب خداوند است یا مستحق دوزخ است، مخصوصاً اگر برای آن شخص فضایل و حسناتی وجود داشته باشد. چون بغیر از انبیا، برای دیگران جایز است که دچار گناهان صغیره و کبیره شوند همراه با امکان اینکه ممکن است آن شخص از صدیقان یا شهیدان یا صالحان باشد. بنا بر آنچه آمد وقتی کسی گناهی می‌کند، ممکن است با توبه یا استغفار یا حسنات محو کننده‌ای که دارد یا مصیبت‌هایی که دچارش می‌شود و کفاره گناهانش است یا شفاعتی یا به محض مشیئت و رحمت خداوند، بخشیده شود. پس اگر ما به موجب این قول خداوند متعال:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلَيْتَمَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ [النساء: ۱۰]

«بی‌گمان کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتش را در شکم خود (فرو می‌برند و) می‌خورند، و به زودی به آتشی برافروخته درآیند».

و این قول خداوند متعال: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ [النساء: ۱۴]

«و هر کس از الله و پیامبرش نافرمانی کند و از حدود او تجاوز کند، وی را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند، و برای او عذاب خوار کننده‌ای است».

و این قول خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ۲۹-۳۰]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از راه‌های نامشروع) نخورید، مگر اینکه تجارتی با رضایت شما (انجام گرفته) باشد و خودتان را نکشید، زیرا الله (نسبت) به شما مهربان است (۲۹) و هر کس که روی تجاوز و ستم چنین کند، پس بزودی او را در آتشی (سوزان) در آوریم، و این بر الله آسان است (۳۰)».

و دیگر از آیات وعید سخن بگوییم، یا به موجب این سخن پیامبر ﷺ: «خداوند لعنت کند کسی که خمر بنوشد یا والدینش را عاق کند یا نشانه‌های راه را تغییر دهد». یا: «خداوند دزد را لعنت کند». یا: «خداوند لعنت کند کسی که ربا می‌خورد و ربا می‌دهد و شاهدان و کاتبانش را». یا: «خداوند لعنت کند منع کننده صدقه و متجاوز در آن را». یا: «هرکس در مدینه بدعتی بگذارد یا بدعت گذاری را پناه بدهد پس لعنت الله و ملائکه و همه مردم بر او باد». یا: «کسی که إزارش را از روی تکبر بر زمین به دنبال خود بکشد خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند». یا: «کسی که در قلبش مثقال ذره‌ای از تکبر

وجود داشته باشد وارد بهشت نمی‌شود». و: «کسی که نسبت به ما حيله و فریب کند از ما نیست». یا: «کسی که خودش را به غیر از پدرش نسبت بدهد یا برده‌ای که خودش را به صاحبی دیگر نسبت بدهد پس بهشت بر او حرام است». یا: «کسی که به دروغ سوگند بخورد تا مال شخص مسلمانی را تصاحب کند در حالی با خداوند ملاقات می‌کند که خداوند بر او خشمگین است». یا: «کسی که مال شخص مسلمانی را با قسم دورغ برای خودش حلال کند، پس خداوند برای او آتش را واجب ساخته و بهشت را بر او حرام ساخته است». یا: «راهنز وارد بهشت نمی‌شود» و دیگر از احادیث وعید، اگر به موجب این آیات و احادیث وعید سخن بگوییم، جایز نیست که شخصی که بعضی از این افعال را انجام داده است معین کنیم و بگوییم: «آن وعید بر این شخص معین اصابت نمود». برای اینکه امکان دارد توبه کند یا دیگر از اموری که مجازات را از او ساقط می‌کند داشته باشد. و جایز نیست که بگوییم: این آیات و احادیث مستلزم لعنت مسلمانان و لعنت امت محمد ﷺ یا لعنت صدیقان یا صاحبان است، برای اینکه صدیق و صالح هرگاه بعضی از این افعال از او صادر شود پس باید مانعی وجود داشته باشد که همراه با قائم بودن سبب، مانع لحوق وعید به او شود، پس انجام این امور توسط کسی که گمان می‌کند این امور با اجتهادش یا تقلیدش یا نحو آن، مباح است، نهایت آن این است که نوعی از انواع صدیقین می‌باشد که بخاطر وجود یک مانع، از لحوق وعید به او جلوگیری می‌شود، به همان شکل که از لحوق وعید به او بخاطر توبه‌اش یا حسنات محو کننده‌اش یا دیگر موارد، جلوگیری می‌شود.

و بدان که این راه، همان راهی است که پیمودن آن واجب است، و غیر از آن، دو راه خبیث وجود دارد: یکی از آن دو: این است که گفته شود وعید به هر فردی از افراد به عینه ملحق می‌شود به ادعای اینکه چنین کاری، عمل کردن به موجب نصوص است، که این قول از قول خوارجی که با گناهان تکفیر می‌کنند و قول معتزله و غیر آنان، قبیح‌تر می‌باشد و فاسد بودن چنین قولی به اضطرار ملعوم می‌باشد و ادله آن در غیر این موضع معلوم می‌باشد. راه دوم: ترک کردن گفتن و عمل کردن به موجب احادیث

رسول الله ﷺ به گمان اینکه سخن گفتن به موجب آن، مستلزم طعن در آنچه که مخالف آن است می باشد.^۱

چنانکه می بینیم شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: الحاق وعید به شخص معین به ادعای عمل کردن به نصوص، بدون اثبات شروط و انتفاء موانع، از قول خوارج هم بدتر است.

و شیخ ابن تیمیه رحمه الله بعد از ذکر اختلاف علمای اهل سنت در کفر بعضی از فرقه ها و اینکه آیا اعیان شان کافر هستند یا نه، می گوید: «وَسَبَبُ هَذَا التَّنَازُعِ تَعَارُضُ الْأَدِلَّةِ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَدِلَّةً تَوْجِبُ الْحَاقَ أَحْكَامِ الْكُفْرِ بِهِمْ ثُمَّ إِنَّهُمْ يَرَوْنَ مِنَ الْأَعْيَانِ الَّذِينَ قَالُوا تِلْكَ الْمَقَالَاتِ مَنْ قَامَ بِهِ مِنَ الْإِيمَانِ مَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ كَافِرًا فَيَتَعَارَضُ عَنْهُمْ الدَّلِيلَانِ وَحَقِيقَةُ الْأَمْرِ أَنَّهُمْ أَصَابَهُمْ فِي الْأَفَاطِ الْعُمُومِ فِي كَلَامِ الْأَئِمَّةِ مَا أَصَابَ الْأَوَّلِينَ فِي الْأَفَاطِ الْعُمُومِ فِي نُصُوصِ الشَّارِعِ كُلَّمَا رَأَوْهُمْ قَالُوا: مَنْ قَالَ كَذَا فَهُوَ كَافِرٌ اعْتَقَدَ الْمُسْتَمْعُ أَنَّ هَذَا اللَّفْظَ شَامِلٌ لِكُلِّ مَنْ قَالَهُ وَلَمْ يَتَدَبَّرُوا أَنَّ التَّكْفِيرَ لَهُ شُرُوطٌ وَمَوَانِعٌ قَدْ تَنْتَقِي فِي حَقِّ الْمَعِينِ وَأَنَّ تَكْفِيرَ الْمُطْلَقِ لَا يَسْتَلْزِمُ تَكْفِيرَ الْمَعِينِ إِلَّا إِذَا وَجَدْتَ الشُّرُوطَ وَانْتَفَتَ الْمَوَانِعُ يُبَيِّنُ هَذَا أَنَّ الْإِمَامَ أَحْمَدَ وَعَامَّةَ الْأَئِمَّةِ: الَّذِينَ أَطْلَقُوا هَذِهِ الْعُمُومَاتِ لَمْ يُكْفِّرُوا أَكْثَرَ مَنْ تَكَلَّمَ بِهَذَا الْكَلَامِ بَعِيْنِهِ».

ترجمه: «و سبب این تنازع، تعارض ادله بود، برای اینکه آنان چنین می دیدید که آن ادله، موجب الحاق احکام کفر به آنان می شود سپس آنان چنین دیدند که از اعیان شان کسانی که این مقالات را بگویند و چیزی از ایمان هم داشته باشد جلوی اینکه او کافر باشد را نمی گیرد و به این شکل این دو دلیل در نزدشان تعارض می کرد. و حقیقت امر این است که آنان به نسبت الفاظ عمومی که در کلام ائمه است دچار چیزی شدند که اولین ها در الفاظ عمومی که در نصوص شارع است دچار شدند، هر بار که می دیدند که می گویند هرکس چنین بگوید کافر است، شنونده چنین برداشت می کرد که این لفظ

شامل همه‌ی کسانی که آن را می‌گویند می‌شود و دقت نمی‌کردند که تکفیر شروط و موانعی دارد که در حقّ شخص معین منتفی شده است و اینکه از تکفیر مطلق، تکفیر معین لازم نمی‌آید مگر زمانی که شروط موجود و موانع منتفی شده باشد و این روشن می‌کند که امام احمد و عامّه‌ی امامانی که این معلومات را به شکل مطلق گفته‌اند، اکثر کسانی که به آن کلام تکلم کردند را به عینه تکفیر نکردند»^۱.

از این رو غلات معاصر، برای مثال در تطبیق حکم مطلق و معین دچار خطا و انحراف بسیار زیادی شده و طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه را علی‌التعین مرتد می‌دانند، و عده‌ای نیز کافر اصلی می‌دانند! در حالی که تکفیر علی‌التعین شیعه‌ی امامیه هرگز قول امامان و علمای سلف نبوده است بلکه قولی بدعی است که در راستای پیشبرد اهداف سیاسی استعمال شده است. و پیشتر در مقدمه‌ای که بر مقاله «رد الردود الشنیعة عن شیخنا المقدسی فی حکم الشیعة» از شیخ ترکی بن مبارک البنعلی رحمته الله نوشته بودم، این موضوع را کمی بسط داده‌ام و به آن مراجعه شود.^۲

و تکفیر نیز از انواع وعید می‌باشد، شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید:

«وَكُنْتُ أَبَيِّنُ لَهُمْ أَنَّمَا نُقِلَ لَهُمْ عَنِ السَّلَفِ وَالْأئِمَّةِ مِنْ إِطْلَاقِ الْقَوْلِ بِتَكْفِيرِ مَنْ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا فَهُوَ أَيْضًا حَقٌّ، لَكِنْ يَجِبُ التَّفْرِيقُ بَيْنَ الْإِطْلَاقِ وَالتَّعْيِينِ. وَهَذِهِ أَوَّلُ مَسْأَلَةٍ تَنَازَعَتْ فِيهَا الْأُئِمَّةُ مِنْ مَسَائِلِ الْأُصُولِ الْكِبَارِ وَهِيَ مَسْأَلَةُ "الْوَعِيدِ" فَإِنَّ نُصُوصَ الْقُرْآنِ فِي الْوَعِيدِ مُطْلَقَةٌ كَقَوْلِهِ {إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا} الْآيَةُ وَكَذَلِكَ سَائِرُ مَا وَرَدَ: مَنْ فَعَلَ كَذَا فَلَهُ كَذَا. فَإِنَّ هَذِهِ مُطْلَقَةٌ عَامَّةٌ. وَهِيَ بِمَنْزِلَةِ قَوْلِ مَنْ قَالَ مِنَ السَّلَفِ مَنْ قَالَ كَذَا: فَهُوَ كَذَا. ثُمَّ الشَّخْصُ الْمُعَيَّنُ يُلْتَفَتُ حُكْمُ الْوَعِيدِ فِيهِ: بِتَوْبَةٍ أَوْ حَسَنَاتٍ مَاجِيَةٍ أَوْ مَصَائِبَ مُكْفَرَةٍ أَوْ شَفَاعَةِ مَقْبُولَةٍ. وَالتَّكْفِيرُ هُوَ مِنَ الْوَعِيدِ. فَإِنَّهُ وَإِنْ كَانَ الْقَوْلُ تَكْذِيبًا لِمَا قَالَهُ الرَّسُولُ، لَكِنْ قَدْ يَكُونُ

۱- مجموع الفتاوى ج ۱۲ صص ۴۸۷ - ۴۸۸.

۲- رک: رد بر ردود شنیعه از شیخمان مقدسی درباره حکم شیعه، از ترکی البنعلی، ترجمه مجاهد دین، صص ۱-۱۸.

الرَّجُلُ حَدِيثَ عَهْدٍ بِإِسْلَامٍ أَوْ نَشَأَ بِبَادِيَةِ بَعِيدَةٍ. وَمِثْلُ هَذَا لَا يَكْفُرُ بِجَحْدٍ مَا يَجْحَدُهُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ. وَقَدْ يَكُونُ الرَّجُلُ لَا يَسْمَعُ تِلْكَ النَّصُوصَ أَوْ سَمِعَهَا وَلَمْ تُثَبِّتْ عِنْدَهُ أَوْ عَارَضَهَا عِنْدَهُ مُعَارِضٌ آخَرٌ أَوْ جَبَّ تَأْوِيلُهَا، وَإِنْ كَانَ مُحْطِطًا، وَكُنْتُ دَائِمًا أَذْكُرُ الْحَدِيثَ الَّذِي فِي الصَّحِيحَيْنِ فِي الرَّجُلِ الَّذِي قَالَ: " { إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ اسْحَقُونِي، ثُمَّ ذَرُونِي فِي الْيَمِّ فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيَّ لَيُعَذِّبَنِي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَفَعَلُوا بِهِ ذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ لَهُ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا فَعَلْتَ. قَالَ خَشْيَتُكَ: فَغَفَرَ لَهُ } ". فَهَذَا رَجُلٌ شَكَّ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَفِي إِعَادَتِهِ إِذَا ذُرِّي، بَلْ اعْتَقَدَ أَنَّهُ لَا يُعَادُ، وَهَذَا كُفْرٌ بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ، لَكِنْ كَانَ جَاهِلًا لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ وَكَانَ مُؤْمِنًا يَخَافُ اللَّهَ أَنْ يُعَاقِبَهُ فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ. وَالتَّأَوُّلُ مِنْ أَهْلِ الْاجْتِهَادِ الْحَرِيصُ عَلَى مُتَابَعَةِ الرَّسُولِ أَوَّلَى بِالْمَغْفَرَةِ مِنْ مِثْلِ هَذَا».

ترجمه: «و من برای آنان روشن می‌ساختم که آنچه که برایشان از سلف و ائمه نقل شده است درباره اطلاق قول به تکفیر کسی که چنین و چنان بگوید، پس این حق است، اما واجب است که بین اطلاق و تعیین فرق قائل شد. و این اولین مساله از مسائل اصول کبار بود، که امت درباره آن تنازع کرد، و آن همان مساله «وعید» است. چون نصوص قرآن درباره وعید به صورت مطلق هستند، مانند این فرموده خداوند ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ [النساء: ۱۰]

«بی‌گمان کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتش را در شکم خود (فرو می‌برند و) می‌خورند، و به زودی به آتشی برافروخته درآیند». و دیگر از نصوصی که در آن آمده است: هرکس چنان بکند، پس حکمش چنان است. منتها حکم وعید از شخص معین، بخاطر توبه‌اش یا حسنات محو کننده‌اش یا مصائب مکفراه‌اش یا شفاعتی مقبول، لغو می‌شود. و تکفیر هم از وعید می‌باشد برای اینکه هرچند که سخنش تکذیب نمودن آنچه که پیامبر گفته است باشد، اما ممکن است که گوینده‌اش تازه مسلمان باشد یا در بادیۀ دوری بزرگ شده باشد. و امثال چنین کسی بخاطر جحد و

انکار آنچه که جحد نموده است تکفیر نمی‌شود تا اینکه اقامهٔ حجّت شود. و ممکن است که شخص آن نصوص را نشنیده باشد، یا شنیده باشد اما در نزد او ثابت نشده باشد، یا معارض دیگری که نزد او هست و باعث تأویل آن شده است با آن معارضه کرده باشد اگرچه هم در تاویلش خطا کرده باشد. و من دائماً آن حدیثی که در صحیحین آمده است را ذکر می‌کنم دربارهٔ آن مردی که گفت: "هرگاه من مردم پس مرا بسوزانید سپس خاکستر کنید سپس به باد دهید، چراکه به خدا سوگند اگر خداوند بر من دست یابد حتماً من را چنان عذابی می‌دهد که کسی از عالمیان را عذاب نداده باشد. پس با او چنان کردند، سپس خداوند (در قیامت) به او گفت: چه چیزی تو را بر انجام چنین کاری حمل نمود؟ گفت: از ترس تو. پس خداوند او را بخشید". و این مرد در قدرت خداوند و در بازگرداندش در صورتی که خاکستر شود شک داشت، بلکه معتقد بود که او (در چنین حالتی) بازگردانده نمی‌شود و این به اتفاق مسلمانان کفر است، لیکن چون جاهل بود و این را نمی‌دانست و چون مومن بود و از الله می‌ترسید که مجازاتش کند، پس خداوند به این خاطر او را بخشید. و شخص تأویل کننده از اهل اجتهادی که بر متابعت از رسول حریص می‌باشد، نسبت به چنین کسی، اولی تر به بخشیده شدن است.^۱

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «إِنَّ الْمُتَأَوِّلَ الَّذِي قَصَدَ مُتَابَعَةَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَكْفُرُ، بَلْ وَلَا يَفْسُقُ إِذَا اجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ، وَهَذَا مَشْهُورٌ عِنْدَ النَّاسِ فِي الْمَسَائِلِ الْعَمَلِيَّةِ، وَأَمَّا مَسَائِلُ الْعُقَائِدِ: فَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ كَفَرُ الْمُخْطِئِينَ فِيهَا، وَهَذَا الْقَوْلُ لَا يُعْرَفُ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَلَا عَنْ أَحَدٍ مِنْ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّمَا هُوَ فِي الْأَصْلِ مِنْ أَقْوَالِ أَهْلِ الْبِدْعِ الَّذِينَ يَتَدَعُونَ بَدْعَةَ وَيُكْفِرُونَ مِنْ خَالِفِهِمْ».

ترجمه: «همانا تأویل کننده‌ای که قصد پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد کافر نمی‌شود، بلکه فاسق هم نمی‌شود هنگامی که اجتهاد کند و به خطا رود، و این نزد مردم در مسائل

عملی مشهور می‌باشد، و اما دربارهٔ مسائل عقاید که بسیاری از مردم، خطا کنندگان در آن را تکفیر می‌کنند، و چنین قولی از هیچ یک از صحابه و تابعین آنان به احسان و هیچ یک از ائمهٔ مسلمانان شناخته نشده است؛ بلکه چنین قولی در اصل از اقوال اهل بدعت است؛ کسانی که بدعتی را ایجاد می‌کنند و کسی که با آنان (در بدعتشان) مخالف کند را تکفیر می‌کنند»^۱.

و می‌گوید: «وَحَقِيقَةُ الْأَمْرِ فِي ذَلِكَ: أَنَّ الْقَوْلَ قَدْ يَكُونُ كُفْرًا فَيُطْلَقُ الْقَوْلُ بِتَكْفِيرِ صَاحِبِهِ وَيُقَالُ مَنْ قَالَ كَذَا فَهُوَ كَافِرٌ لَكِنَّ الشَّخْصَ الْمُعَيَّنَ الَّذِي قَالَهُ لَا يُحْكَمُ بِكُفْرِهِ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الَّتِي يَكْفُرُ تَارِكُهَا. وَهَذَا كَمَا فِي نُصُوصِ الْوَعِيدِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَقُولُ: {إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا} فَهَذَا وَنَحْوُهُ مِنْ نُصُوصِ الْوَعِيدِ حَقٌّ لَكِنَّ الشَّخْصَ الْمُعَيَّنَ لَا يُشْهَدُ عَلَيْهِ بِالْوَعِيدِ فَلَا يُشْهَدُ الْمُعَيَّنُ مِنْ أَهْلِ الْقَبْلَةِ بِالنَّارِ لِجَوَازِ أَنْ لَا يَلْحَقَهُ الْوَعِيدُ لِفَوَاتِ شَرْطٍ أَوْ ثُبُوتِ مَانِعٍ فَقَدْ لَا يَكُونُ التَّحْرِيمُ بَلْغُهُ وَقَدْ يَتَوَبُّ مِنْ فِعْلِ الْمُحَرَّمَ وَقَدْ تَكُونُ لَهُ حَسَنَاتٌ عَظِيمَةٌ تَمْحُو عُقُوبَةَ ذَلِكَ الْمُحَرَّمَ وَقَدْ يُتَبَلَّى بِمَصَائِبِ تَكْفُرٍ عَنْهُ وَقَدْ يَشْفَعُ فِيهِ شَفِيعٌ مُطَاعٌ. وَهَكَذَا الْأَقْوَالُ الَّتِي يَكْفُرُ فَائِلُهَا قَدْ يَكُونُ الرَّجُلُ لَمْ تَبْلُغْهُ النُّصُوصُ الْمُوجِبَةُ لِمَعْرِفَةِ الْحَقِّ وَقَدْ تَكُونُ عَنْدَهُ وَلَمْ تَثْبُتْ عَنْدَهُ أَوْ لَمْ يَتِمَّكَّنْ مِنْ فَهْمِهَا وَقَدْ يَكُونُ قَدْ عَرَضَتْ لَهُ شُبُهَاتٌ يَعْذُرُهَا اللَّهُ بِهَا فَمَنْ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مُجْتَهِدًا فِي طَلَبِ الْحَقِّ وَأَخْطَأَ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْفِرُ لَهُ خَطَأَهُ كَائِنًا مَا كَانَ سَوَاءً كَانَ فِي الْمَسَائِلِ النَّظَرِيَّةِ أَوْ الْعَمَلِيَّةِ هَذَا الَّذِي عَلَيْهِ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَجَاهِيزُ أَيْمَةُ الْإِسْلَامِ وَمَا قَسَمُوا الْمَسَائِلَ إِلَى مَسَائِلِ أَصُولٍ يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا وَمَسَائِلِ فُرُوعٍ لَا يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا. فَأَمَّا التَّفَرِيقُ بَيْنَ نَوْعٍ وَتَسْمِيَّتِهِ مَسَائِلِ الْأَصُولِ وَبَيْنَ نَوْعٍ آخَرَ وَتَسْمِيَّتِهِ مَسَائِلِ الْفُرُوعِ فَهَذَا الْفَرْقُ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ لَا عَنْ

الصَّحَابَةِ وَلَا عَنِ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَلَا أَئِمَّةَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا هُوَ مَا خُوذَ عَنِ الْمُعْتَرِلَةِ وَأَمْثَالِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِدْعِ وَعَنْهُمْ تَلَقَّاهُ مَنْ ذَكَرَهُ مِنَ الْفُقَهَاءِ فِي كُتُبِهِمْ وَهُوَ تَفْرِيقٌ مُتَنَاقِضٌ فَإِنَّهُ يُقَالُ لِمَنْ فَرَّقَ بَيْنَ النَّوَغَيْنِ: مَا حَدُّ مَسَائِلِ الْأُصُولِ الَّتِي يَكْفُرُ الْمُخْطِئُ فِيهَا؟ وَمَا الْفَاصِلُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ مَسَائِلِ الْفُرُوعِ؟ فَإِنْ قَالَ: مَسَائِلُ الْأُصُولِ هِيَ مَسَائِلُ الْإِعْتِقَادِ وَمَسَائِلِ الْفُرُوعِ هِيَ مَسَائِلُ الْعَمَلِ. قِيلَ لَهُ: فَتَنَازَعَ النَّاسُ فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ رَأَى رَبَّهُ أَمْ لَا؟ وَفِي أَنَّ عُمَانَ أَفْضَلَ مِنْ عَلِيٍّ أَمْ عَلِيٌّ أَفْضَلُ؟ وَفِي كَثِيرٍ مِنْ مَعَانِي الْقُرْآنِ وَتَصْحِيحِ بَعْضِ الْأَحَادِيثِ هِيَ مِنْ الْمَسَائِلِ الْإِعْتِقَادِيَّةِ الْعِلْمِيَّةِ وَلَا كُفْرَ فِيهَا بِالْإِتِّفَاقِ وَوُجُوبِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَتَحْرِيمِ الْفَوَاحِشِ وَالْحُمْرِ هِيَ مَسَائِلُ عَمَلِيَّةٍ وَالْمُنْكَرُ لَهَا يَكْفُرُ بِالْإِتِّفَاقِ. وَإِنْ قَالَ الْأُصُولُ: هِيَ الْمَسَائِلُ الْقُطْعِيَّةُ قِيلَ لَهُ: كَثِيرٌ مِنْ مَسَائِلِ الْعَمَلِ قُطْعِيَّةٌ وَكَثِيرٌ مِنْ مَسَائِلِ الْعِلْمِ لَيْسَتْ قُطْعِيَّةً وَكَوْنُ الْمُسْأَلَةِ قُطْعِيَّةً أَوْ ظَنِّيَّةً هُوَ مِنَ الْأُمُورِ الْإِضَافِيَّةِ وَقَدْ تَكُونُ الْمُسْأَلَةُ عِنْدَ رَجُلٍ قُطْعِيَّةً لِظُهُورِ الدَّلِيلِ الْقَاطِعِ لَهُ كَمَنْ سَمِعَ النَّصَّ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَيَقَّنَ مُرَادَهُ مِنْهُ. وَعِنْدَ رَجُلٍ لَا تَكُونُ ظَنِّيَّةً فَضلاً عَنْ أَنْ تَكُونَ قُطْعِيَّةً لِعَدَمِ بُلُوغِ النَّصِّ إِيَّاهُ أَوْ لِعَدَمِ ثُبُوتِهِ عِنْدَهُ أَوْ لِعَدَمِ تَمَكُّنِهِ مِنَ الْعِلْمِ بِدَلَالَتِهِ. وَقَدْ ثَبَتَ فِي الصَّحَاحِ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثُ الَّذِي قَالَ لِأَهْلِهِ: " {إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ اسْحَقُونِي ثُمَّ ذَرُونِي فِي الْيَمِّ فَوَاللَّهِ لَأَنْقَرَهُ اللَّهُ عَلَيَّ لِيُعَذِّبَنِي اللَّهُ عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ. فَأَمَرَ اللَّهُ الْبَرَّ بِرَدِّ مَا أَخَذَ مِنْهُ وَالْبَحْرَ بِرَدِّ مَا أَخَذَ مِنْهُ وَقَالَ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ خَشْيَتُكَ يَا رَبِّ فَعَفَرَ اللَّهُ لَهُ } فَهَذَا شَكٌّ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ. وَفِي الْمَعَادِ بَلْ ظَنُّ أَنَّهُ لَا يَعُودُ وَأَنَّهُ لَا يَقْدِرُ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ وَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ. وَهَذِهِ الْمَسَائِلُ مَبْسُوطَةٌ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ. وَلَكِنَّ الْمَقْصُودَ هُنَا أَنَّ مَذَاهِبَ الْأَئِمَّةِ مَبْنِيَّةٌ عَلَى هَذَا التَّفْصِيلِ بَيْنَ النَّوَغِ وَالْعَيْنِ وَلِهَذَا حَكَى طَائِفَةٌ عَنْهُمْ الْخِلَافَ فِي ذَلِكَ وَلَمْ يَفْهَمُوا غَوْرَ قَوْلِهِمْ".

ترجمه: «و حقیقت امر در این باره این است که ممکن است یک سخن کفر باشد و به طور مطلق قول به تکفیر صاحبش می شود و گفته می شود هرکس چنین بگوید کافر است، لکن شخص معینی که آن سخن را می گوید حکم به کفر او نمی شود تا اینکه بر او حجّتی اقامه شود که ترک کننده آن کافر می گردد. و نصوص وعید هم همینطور است مثلاً خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ [النساء: ۱۰]

«بی گمان کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتش را در شکم خود (فرو می برند و) می خورند، و به زودی به آتشی برافروخته درآیند».

این آیه و امثال آن از نصوص وعید، حق هستند، اما بر یک شخص معین شهادت به وعید داده نمی شود. پس برای شخص معین از اهل قبله، شهادت به دوزخی بودنش داده نمی شود بخاطر اینکه جایز است آن وعید بخاطر انتفاء شرطی یا ثبوت مانعی در حق او، به او ملحق نگردد و یا ممکن است که تحریم آن (فعل) به او ابلاغ نشده باشد و یا ممکن است که از آن فعل حرام توبه کرده باشد و یا ممکن است که نیکی های عظیمی داشته باشد که مجازات آن کار حرام را از بین ببرد و ممکن است که به مصائب مبتلا گردد که باعث کفاره گناهش شود و ممکن است که در حق او شفيعی مطاع شفاعت کند. و اقوالی که گوینده اش کافر می شود نیز به همین شکل هستند، چون گاه ممکن است که به شخص آن نصوصی که موجب معرفت حق است ابلاغ نشده باشد، و گاه ممکن است که نصوص در نزد او باشد اما آن نصوص برایش ثابت نشده باشد، یا توانایی فهمیدن آن را نداشته باشد، و یا ممکن است شبهاتی بر او عرضه شده باشد که خداوند بخاطر آن او را معذور بدارد. پس اگر از مومنانی باشد که در طلب حق اجتهاد کرده و به خطا رفته باشد، پس خداوند خطای او را هر چه هم که باشد - می بخشد و فرقی نمی کند که در مسائل نظری باشد یا عملی. این چیزی است که اصحاب پیامبر ﷺ و جماهیر ائمه اسلام بر آن هستند. و اما آن نوع تقسیم بندی که می گویند در مسائل اصول با انکار آن کافر می شود ولی در مسائل فروع با انکار آن کافر نمی شود.

پس اینکه بیایی و بین نوعی (از مسائل) فرق بگذاری و آن را به مسائل اصول نام گذاری کنی و بین نوعی دیگر و آن را نیز به مسائل فروع نام گذاری کنی، پس این فرق گذاشتن هیچ اصل (و اساسی) ندارد نه از صحابه و نه از تابعین آنان به احسان و نه از ائمه اسلام. بلکه چنین چیزی برگرفته از معتزله و امثال آنان از اهل بدعت است و فقهایی هم که در کتبشان این تقسیم بندی را ذکر کرده‌اند چنین چیزی را از آنان (معتزله و اهل بدعت) گرفته‌اند. و این نوع فرق گذاشتن متناقض می‌باشد، و به کسی که بین این دو نوع فرق می‌گذارد گفته می‌شود که: حد مسائل اصولی که خطا کننده در آن کافر می‌شود چیست؟ و فاصله بین آن و بین مسائل فروع چیست؟ پس اگر گفت: مسائل اصول همان مسائل اعتقاد است و مسائل فروع همان مسائل عملی است. به او گفته می‌شود: مردم در اینکه آیا محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده است یا نه تنازع کرده‌اند. و درباره اینکه آیا عثمان افضل‌تر از علی است یا علی افضل‌تر است تنازع کرده‌اند و در بسیاری از معانی قرآن و در تصحیح بعضی از احادیث تنازع کرده‌اند. اینها از مسائل «اعتقادی علمی» هستند و به اتفاق کفری در آن نمی‌باشد. و وجوب نماز و زکات و روزه و حج و تحریم فواحش و خمر هم از مسائل عملی هستند که انکار کننده آن‌ها به اتفاق کافر می‌شود.

و اگر گفت: اصول، مسائل قطعی هستند، گفته می‌شود: بسیاری از مسائل عملی قطعی هستند اما بسیاری از مسائل علمی قطعی نیستند. و اینکه یک مساله قطعی باشد یا ظنی، این هم از امور اضافی می‌باشد؛ چون ممکن است یک مساله در نزد یک شخص - بخاطر ظهور دلیل قاطع برای او - قطعی باشد، همانند کسی که نصی را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد و مراد از آن را نیز به یقین دانسته باشد. و نزد شخصی دیگر (همان مساله) نه تنها قطعی نباشد بلکه ظنی هم نباشد بخاطر اینکه نص به او ابلاغ نشده باشد یا نص در نزد او به ثبوت نرسیده باشد یا توانایی فهمیدن دلالتش را نداشته باشد. و در صحاح از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث آن مردی ثبت شده است که به خانواده‌اش گفت: "هرگاه من مردم پس من را بسوزانید و خاکستر کنید سپس خاکستر من را به باد دهید چرا که به خدا

سوگند اگر خداوند بر من دست یابد حتما چنان عذابم خواهد کرد که کسی از عالمیان را عذاب نداده باشد. سپس خداوند به خشکی امر نمود که خاکسترش را برگرداند و به دریا امر نمود که آن را برگرداند سپس خداوند به او فرمود: چه چیزی باعث شد که چنین کاری کنی؟ گفت: از ترس تو ای پروردگارم. پس خداوند او را بخشید. و این شخص در قدرت خداوند شک داشت. و در معاد شک داشت بلکه گمان کرد که بازگردانده نمی‌شود و اگر چنین کاری بکند خداوند نمی‌تواند بر او دست یابد؛ با این حال خداوند او را بخشید. و این مسائل در غیر این موضع مبسوط گشته است. لیکن مقصود اینجا این است که مذاهب ائمه مبنی است بر تفصیل بین «نوع» و «عین» و برای همین طایفه‌ای آمده‌اند و از آنان (ائمه) مخالف با این (تفصیل بین نوع و عین) را حکایت کرده‌اند و عمق سخن آنان را نفهمیده‌اند.^۱

و می‌گوید: «أَنَّ الْمَسَائِلَ الْخَبَرِيَّةَ قَدْ يَكُونُ بِمَنْزِلَةِ الْمَسَائِلِ الْعَمَلِيَّةِ؛ وَإِنْ سُمِّيَتْ تِلْكَ "مَسَائِلَ أَصُولٍ" وَهَذِهِ "مَسَائِلَ فُرُوعٍ" فَإِنَّ هَذِهِ تَسْمِيَّةٌ مُحَدَّثَةٌ قَسَمَهَا طَائِفَةٌ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَالْمُتَكَلِّمِينَ؛ ... وَأَمَّا جُمْهُورُ الْفُقَهَاءِ الْمُحَقِّقِينَ وَالصُّوْفِيَّةِ فَعِنْدَهُمْ أَنَّ الْأَعْمَالَ أَهَمُّ وَأَكْدَّ مِنْ مَسَائِلِ الْأَقْوَالِ الْمُتَنَازِعِ فِيهَا...»

... أَنَّ الْمَسَائِلَ الْخَبَرِيَّةَ الْعِلْمِيَّةَ قَدْ تَكُونُ وَاجِبَةً الْإِعْتِقَادِ وَقَدْ تَحِبُّ فِي حَالٍ دُونَ حَالٍ وَعَلَى قَوْمٍ دُونَ قَوْمٍ؛ وَقَدْ تَكُونُ مُسْتَحَبَّةً غَيْرَ وَاجِبَةٍ وَقَدْ تُسْتَحَبُّ لِطَائِفَةٍ أَوْ فِي حَالٍ كَالْأَعْمَالِ سَوَاءً. وَقَدْ تَكُونُ مَعْرِفَتُهَا مُضِرَّةً لِبَعْضِ النَّاسِ فَلَا يَجُوزُ تَعْرِيفُهَا بِهَا كَمَا قَالَ عَلِيٌّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -: " حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَدَعُوا مَا يُنْكِرُونَ؛ أَكْثَبُونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ " وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ " مَا مِنْ رَجُلٍ يُحَدِّثُ قَوْمًا حَدِيثًا لَا بَلَّغُهُ عَقْلُهُمْ إِلَّا كَانَ فِتْنَةً لِبَعْضِهِمْ "...

... فَإِنَّ الْإِخْتِلَافَ فِي كَثِيرٍ مِنَ التَّفْسِيرِ هُوَ مِنْ بَابِ الْمَسَائِلِ الْعِلْمِيَّةِ الْخَبَرِيَّةِ لَا مِنْ بَابِ الْعَمَلِيَّةِ؛ لَكِنْ قَدْ تَقَعَ الْأَهْوَاءُ فِي الْمَسَائِلِ الْكِبَارِ كَمَا قَدْ تَقَعَ فِي مَسَائِلِ الْعَمَلِ. وَقَدْ يُنْكَرُ أَحَدُ الْقَائِلِينَ عَلَى الْقَائِلِ الْآخَرَ قَوْلُهُ إِنَّكَارًا يَجْعَلُهُ كَافِرًا أَوْ مُبْتَدِعًا فَاسِقًا يَسْتَحِقُّ الْهَجْرَ وَإِنْ لَمْ يَسْتَحِقَّ ذَلِكَ وَهُوَ أَيْضًا اجْتِهَادٌ. وَقَدْ يَكُونُ ذَلِكَ التَّغْلِيطُ صَحِيحًا فِي بَعْضِ الْأَشْخَاصِ أَوْ بَعْضِ الْأَحْوَالِ لظُهُورِ السُّنَّةِ الَّتِي يَكْفُرُ مَنْ خَالَفَهَا؛ وَلِمَا فِي الْقَوْلِ الْآخِرِ مِنَ الْمُفْسَدَةِ الَّتِي يُبَدِّعُ قَائِلُهُ؛ فَهَذِهِ أُمُورٌ يَنْبَغِي أَنْ يَعْرِفَهَا الْعَاقِلُ...

... فَإِذَا رَأَيْتَ إِمَامًا قَدْ غَلَطَ عَلَى قَائِلٍ مَقَالَتِهِ أَوْ كَفَّرَهُ فِيهَا فَلَا يُعْتَبَرُ هَذَا حُكْمًا عَامًّا فِي كُلِّ مَنْ قَالَهَا إِلَّا إِذَا حَصَلَ فِيهِ الشَّرْطُ الَّذِي يَسْتَحِقُّ بِهِ التَّغْلِيطَ عَلَيْهِ وَالتَّكْفِيرَ لَهُ؛ فَإِنَّ مَنْ جَحَدَ شَيْئًا مِنَ الشَّرَائِعِ الظَّاهِرَةِ وَكَانَ حَدِيثَ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ أَوْ نَاشِئًا بِلَدٍ جَهْلٍ لَا يَكْفُرُ حَتَّى تَبْلُغَهُ الْحُجَّةُ النَّبَوِيَّةُ. وَكَذَلِكَ الْعَكْسُ إِذَا رَأَيْتَ الْمَقَالََةَ الْمُخْطِئَةَ قَدْ صَدَرَتْ مِنْ إِمَامٍ قَدِيمٍ فَاعْتَفِرْتَ؛ لِعَدَمِ بُلُوغِ الْحُجَّةِ لَهُ؛ فَلَا يُغْتَفَرُ لِمَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ مَا أُغْتَفِرُ لِلْأَوَّلِ فَلِهَذَا يُبَدِّعُ مَنْ بَلَغَتْهُ أَحَادِيثُ عَذَابِ الْقَبْرِ وَنَحْوَهَا إِذَا أَنْكَرَ ذَلِكَ وَلَا تُبَدِّعُ عَائِشَةُ وَنَحْوُهَا يَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِأَنَّ الْمُوتَى يَسْمَعُونَ فِي قُبُورِهِمْ؛ فَهَذَا أَصْلُ عَظِيمٍ فَتَدَبَّرْهُ فَإِنَّهُ نَافِعٌ».

ترجمه: «می‌شود که مسائل خبری به منزله مسائل عملی باشد اگرچه هم این (اولی) مسائل اصول نامیده شود و آن (دومی) به مسائل فروع. چون این نام گذاری چیز جدیدی می‌باشد که طایفه‌ای از فقها و متکلمین به این شکل تقسیم بندی کرده‌اند... و اما نزد جمهور فقهای محققین و صوفیه چنین است که اعمال مهم تر و مورد تاکید تر است از مسائل اقوال که درباره آن تنازع وجود دارد...»

... مسائل خبری علمی گاه ممکن است که واجب الاعتقاد باشد و ممکن است در حالتی غیر از حالتی دیگر و یا بر قومی غیر از قوم دیگر واجب باشد. و ممکن است که مستحب غیر واجب باشد و یا برای طایفه‌ای، یا در یک حالتی مستحب باشد، مانند

اعمال. و گاه ممکن است که معرفت آن برای بعضی از مردم مضر باشد که در این صورت شناخت آن جایز نیست، چنانکه علی علیه السلام می گوید: "با مردم به آن اندازه که عقلشان می رسد صحبت کنید و آنچه که انکار می کنند را کنار بگذارید، آیا دوست دارید که الله و رسولش تکذیب گردد." و ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: "هیچ کس نیست که برای قومی حدیثی می گوید که عقلشان به آن نمی رسد إلا اینکه بعضی از آنان را به فتنه می اندازد..."

... پس اختلافات در بسیاری از مسائل تفسیر، از باب مسائل علمی خبری است نه از باب مسائل عملی. لکن هوای نفس در مسائل بزرگ واقع شده همانطور که در مسائل عملی واقع شده است و یکی از گویندگان بر گوینده دیگر سخنش را انکار می ورزد به شکلی که او را کافر یا مبتدع و فاسقی که مستحق هجر است قرار می دهد اگرچه هم مستحق چنین چیزی نباشد؛ چون او نیز اجتهاد کرده است. و ممکن هم است این تغلیظ و سخت گرفتن، به نسبت بعضی از اشخاص یا بعضی احوال صحیح باشد بخاطر آشکار بودن سنتی که کسی که با آن مخالفت کند را کافر می گرداند و یا درباره قولی دیگر باشد که در آن مفسده ای باشد که گوینده اش را مبتدع می گرداند، پس این امور شایسته است که انسان عاقل آن را بشناسد...

... پس اگر دیدی امامی بر گوینده سخنی سخت می گیرد یا در آن باره تکفیرش می کند، پس چنین حکمی به عنوان حکمی عام درباره همه کسانی که چنین سخنی می گویند، معتبر نمی باشد؛ مگر اینکه درباره چنین کسی، آن شرطی که با آن مستحق تغلیظ بر او یا تکفیر کردن او می شود حاصل شده باشد. چون کسی که چیزی از شرایع ظاهره را جحد نماید و تازه مسلمان شده باشد یا در سرزمینی بزرگ شده باشد که در آن جهل حاکم است، تکفیر نمی شود تا اینکه حجت نبوی برایش ابلاغ گردد. و برعکس آن هم به همین شکل است، اگر مقوله خطایی را از امامی که در قدیم از او صادر شده باشد، دیدی، پس بخاطر نرسیدن حجت بر او، مورد مغفرت قرار می گیرد و آن طور که شخص اولی [که حجت بر او ابلاغ نشده بود] مورد مغفرت قرار می گیرد، شخصی که بر او حجت ابلاغ شده باشد مورد مغفرت قرار نمی گیرد، برای همین کسی که به او احادیث

عذاب قبر و نحو آن به او ابلاغ گردد، و آن (عذاب قبر) را انکار کند، تبذیر می‌شود، ولی عایشه رضی الله عنها و همانندان او که ندانستند مردگان در قبرهایشان می‌شوند؛ تبذیر نمی‌شوند. و این یک اصل بسیار بزرگی است پس در آن تدبّر کن که بسیار نافع می‌باشد.^۱

می‌گوییم: برای همین می‌بینیم که امام احمد رحمته الله با اینکه عقیدهٔ جهمیّه‌ای که می‌گفتند قرآن مخلوق است را کفر می‌دانست، اما علی‌التعیین هر شخص معین از آنان را تکفیر نمی‌کرد، بلکه حتی امام احمد رحمته الله برای آنان که او را زندانی و شکنجه کردند، دعای خیر و مغفرت کرد و اگر آنان نزد امام مرتد بودند، استغفار برای آنان جایز نمی‌بود. چنانکه از امام احمد رحمته الله نقل است که گفته است: «من قال القرآن مخلوق فهو كافر ومن شك في كفره فهو كافر».

ترجمه: «هر کس بگوید قرآن مخلوق است پس او کافر است و هر کس در کفرش شک کند پس او هم کافر است».^۲

همچنین از ایشان نقل است که گفته است: «القرآن كلام الله ليس بمخلوق، ومن زعم أنّ القرآن مخلوق فقد كفر، لأنه يزعم أنّ علم الله مخلوق، وأنه لم يكن له علم حتى خلقه».

ترجمه: «قرآن کلام خداوند است و مخلوق نیست، هرکس گمان کند که قرآن مخلوق است کافر شده است برای اینکه گمان کرده است که علم خداوند مخلوق است و اینکه اوتعالی علمی نداشته است تا اینکه آن را خلق کرده است».^۳

همچنین از ایشان رحمته الله نقل است که گفته است: «قيل لي يومئذ: كان الله ولا قرآن: فقلت له: كان الله ولا علم؟ فأمسك، ولو زعم غير ذلك أنّ الله كان ولا علم؛ لكفر بالله».

۱- مجموع الفتاوی ج ۶ صص ۵۶-۶۱. به اختصار

۲- قاضی ابو یعلی در طبقات الحنابله ج ۱ ص ۴۶۱ آن را تخریج کرده است.

۳- کتاب السنة از خلال، ج ۶ ص ۲۹.

ترجمه: «آن روز به من گفته شد: الله وجود داشت و قرآن وجود نداشت. به او گفتم: الله وجود داشت و علم وی وجود نداشت؟ پس ساکت شد. و اگر گمانش بر این باشد که همانا الله بوده و علمی نداشته، به تأکید کافر می‌شود».^۱

و همچنین گفته است: «إذا قال الرجل العلم مخلوق فهو كافر؛ لأنه يزعم أنه لم يكن له علم حتى خلقه».

ترجمه: «هر وقت فردی گفت علم الله مخلوق است وی کافر است، چون او گمان کرده که اوتعالی علمی نداشته تا اینکه آن را خلق نموده»^۲

ولی به نسبت تکفیر شخص معینی از آنان، ابن تیمیه از امام احمد حکایت کرده است که: «ثُمَّ إِنَّ الْإِمَامَ أَحْمَدَ دَعَا لِلْخَلِيفَةِ^۳ وَغَيْرِهِ. مِمَّنْ ضَرَبَهُ وَحَبَسَهُ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ وَحَلَلَهُمْ مِمَّا فَعَلُوهُ بِهِ مِنَ الظُّلْمِ وَالِدُّعَاءِ إِلَى الْقَوْلِ الَّذِي هُوَ كُفْرٌ وَلَوْ كَانُوا مُرْتَدِّينَ عَنِ الْإِسْلَامِ لَمْ يَجْزِ الْإِسْتِغْفَارُ لَهُمْ؛ فَإِنَّ الْإِسْتِغْفَارَ لِلْكَفَّارِ لَا يَجُوزُ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ».

ترجمه: «سپس امام احمد برای خلیفه و غیر او، از کسانی که او را زدند و زندانی‌اش کردند، دعا کرد و برایشان استغفار کرد و به نسبت آن ظلمی که در حق او کردند و دعوت کردنشان به سخنی که کفر بود، آن‌ها را حلال کرد، و اگر آنان مرتد شده از اسلام بودند استغفار برای آنان جایز نبود، برای اینکه استغفار کردن برای کفار بنا بر کتاب و سنت و اجماع جایز نیست».^۴

۱- الإبانة الكبرى، ج ۵ ص ۴۸۶.

۲- السنة از عبد الله بن الإمام أحمد، ج ۱ صص ۱۰۲-۱۰۳، أصول اللالكائي، ج ۳ صص ۴۰۵-۴۰۶، الشريعة از الآجري، ص ۸۰.

۳- او، ابو العباس عبد الله بن هارون الرشيد خلیفه عباسی بود، مطالعه در علم و عقلیات داشت و دعوت به قول به خلق قرآن کرد، غزوات زیادی داشت و در سال ۲۱۸ هجری وفات یافت. نک: سیر اعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۲۷۲.

۴- مجموع الفتاوى، ج ۱۲ ص ۴۸۸.

همچنین ابن تیمیّه می‌گوید: «وَتَكْفِيرُ الْجَهْمِيَّةِ مَشْهُورٌ عَنِ السَّلَفِ وَالْأَئِمَّةِ. لَكِنْ مَا كَانَ يَكْفُرُ أَعْيَانُهُمْ فَإِنَّ الَّذِي يَدْعُو إِلَى الْقَوْلِ أَعْظَمُ مِنَ الَّذِي يَقُولُ بِهِ وَالَّذِي يُعَاقِبُ مُحَالَفَهُ أَعْظَمُ مِنَ الَّذِي يَدْعُو فَقَطُّ وَالَّذِي يُكْفِّرُ مُحَالَفَهُ أَعْظَمُ مِنَ الَّذِي يُعَاقِبُهُ وَمَعَ هَذَا فَالَّذِينَ كَانُوا مِنْ وُلاَةِ الْأُمُورِ يَقُولُونَ بِقَوْلِ الْجَهْمِيَّةِ: إِنَّ الْقُرْآنَ مَخْلُوقٌ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرَى فِي الْأَحْزَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ. وَيَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى ذَلِكَ وَيَمْتَحِنُونَهُمْ وَيُعَاقِبُونَهُمْ إِذَا لَمْ يُجِيبُوهُمْ وَيُكْفِّرُونَ مَنْ لَمْ يُجِيبْهُمْ. حَتَّى أَتَتْهُمْ كَانُوا إِذَا أَمْسَكُوا الْأَسِيرَ لَمْ يُطْلِقُوهُ حَتَّى يُقَرَّ بِقَوْلِ الْجَهْمِيَّةِ: إِنَّ الْقُرْآنَ مَخْلُوقٌ وَغَيْرِ ذَلِكَ. وَلَا يُؤْلَوْنَ مُتَوَلِّيًا وَلَا يُعْطَوْنَ رِزْقًا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ إِلَّا لِمَنْ يَقُولُ ذَلِكَ وَمَعَ هَذَا فَلَا إِمَامَ أَحَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى تَرَحَّمْ عَلَيْهِمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهُمْ لَمْ يُبَيِّنْهُمْ أَنَّهُمْ مُكَذِّبُونَ لِلرَّسُولِ وَلَا جَاحِدُونَ لِمَا جَاءَ بِهِ وَلَكِنْ تَأَوَّلُوا فَأَخْطَئُوا وَقَلَّدُوا مَنْ قَالَ لَهُمْ ذَلِكَ».

ترجمه: «و تکفیر جهمیه توسط سلف و امامان مشهور می‌باشد لکن شخص معین از آنان را تکفیر نمی‌کنند، پس کسی که به قولی دعوت می‌کند بزرگتر از کسی است که آن قول را می‌گوید، و کسی که مخالفش را مجازات می‌کند بزرگتر از کسی است که فقط به سوی آن قول دعوت می‌کند. و کسی که مخالفش را تکفیر می‌کند بزرگتر از کسی است که مجازاتش می‌کند و با این حال؛ کسانی که از ولای امور بودند قول جهمیه را می‌گفتند -اینکه قرآن مخلوق است و خداوند در آخرت دیده نمی‌شود و غیر اینها- و مردم را به آن دعوت می‌کردند و آنان را در این باره آزمایش می‌کردند و اگر هم مردم قولشان را نمی‌پذیرفتند، آنان را مجازات می‌کردند و کسی که اجابتشان نمی‌کرد را تکفیر می‌کردند. حتی آنان وقتی که اسیری را می‌گرفتند او را آزاد نمی‌کردند مگر اینکه به قول جهمیه اقرار بکند، اینکه بگوید قرآن مخلوق است و غیر اینها. و کسی را به کارگذاری نمی‌گرفتند و رزقی از بیت المال به کسی نمی‌دادند مگر به کسی که قول جهمیه را می‌گفت و با همه اینها امام احمد رحمته الله برای برایشان دعای رحمت و طلب مغفرت کرد بخاطر علمش بر اینکه برای آنان روشن نگردیده بود که آنان تکذیب کننده

رسول و جحد و انکار کننده آنچه که آورده است هستند، لیکن آنان تأویل کرده و خطا نمودند و کسانی که آن (قول به خلق قرآن) را می‌گفتند هم از آنان تقلید می‌کردند.^۱ شیخ الاسلام ابن تیمیه بعد از ذکر کردن مراتب و درجات دعوت به یک بدعت، می‌گوید که ولایة امور که از بدترین نوع آنان بودند، (یعنی اینکه به آن قول و عقیده جهیمیه هم اعتقاد داشتند و هم به آن دعوت می‌کردند و هم مخالفشان را مجازات و تکفیر می‌کردند) با این حال امام احمد برای آن والیان امر، عذر به تأویل و خطا آورد و برایشان دعا و استغفار نمود. و این همان تفاوت بین حکم مطلق و حکم معین است. پس چنانکه مشاهده می‌کنید، تکفیر شخص معینی از جهیمیه متوقف بر اثبات شروط و انتفاء موانع آن می‌باشد.

و ابن تیمیه درباره خطورت تکفیر به ناحق می‌گوید: «فقد ثبت في الصحيح عن ثابت بن الضحاک عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعن المؤمن كقتله ومن رمى مؤمنا بالكفر فهو كقتله و ثبت في الصحيح أن من قال لأخيه يا كافر فقد بآء به أحدهما وإذا كان تكفير المعين على سبيل الشتم كقتله فكيف يكون تكفيره على سبيل الإعتقاد فإن ذلك أعظم من قتله إذ كل كافر يُباح قتله وكيس كل من أبيع قتله يكون كافرا فقد يقتل الداعي إلى بدعة لإضلاله الناس وإفساده مع إمكان أن الله يغفر له في الآخرة لما معه من الإيمان فإنه قد تواترت النصوص بأنه يخرج من النار من في قلبه مثقال ذرة من إيمان».

ترجمه: «در حدیث صحیح از ثابت بن ضحاک از پیامبر ﷺ به ثبت رسیده که فرمود: "نفرین مومن همانند کشتن اوست و کسی که مومنی را به کفر متهم کند مانند کشتن او می‌باشد." و در صحیح ثبت شده که: "هرکس به برادرش بگوید ای کافر، پس به یکی از آن دو برمی‌گردد." و اگر تکفیر کردن یک شخص معین به عنوان دشنام دادنش، مانند کشتن او باشد، پس چگونه خواهد بود که از روی اعتقاد او را تکفیر کند؟ پس

بی‌گمان که این بزرگ‌تر از کشتنش است برای اینکه هر کافری کشتنش مباح است ولی هرکسی که کشتنش مباح باشد کافر نیست. گاه ممکن است دعوت کننده به بدعتی کشته شود بخاطر همراه کردن مردم و فاسد کردنشان، همراه با امکان اینکه خداوند او را بخاطر ایمانی که با خود دارد در آخرت ببخشد چراکه نصوص به تواتر رسیده که هرکسی که در قلبش مثقال ذره‌ای از ایمان باشد از دوزخ بیرون می‌آید.^۱

و می‌گوید: «وَالْعُلَمَاءُ قَدْ تَنَازَعُوا فِي تَكْفِيرِ أَهْلِ الْبِدْعِ وَالْأَهْوَاءِ وَتَخْلِيدِهِمْ فِي النَّارِ وَمَا مِنْ الْأَئِمَّةِ إِلَّا مَنْ حُكِيَ عَنْهُ فِي ذَلِكَ "قَوْلَانِ" كَمَا لِكَ وَالشَّافِعِيُّ وَآحْمَدُ وَغَيْرُهُمْ وَصَارَ بَعْضُ أَتْبَاعِهِمْ يَحْكِي هَذَا التَّنَازُعَ فِي جَمِيعِ أَهْلِ الْبِدْعِ؛ وَفِي تَخْلِيدِهِمْ حَتَّى التَّزَمَ تَخْلِيدُهُمْ كُلُّ مَنْ يَعْتَقِدُ أَنَّهُ مُبْتَدِعٌ بِعَيْنِهِ وَفِي هَذَا مِنَ الْخَطَأِ مَا لَا يُحْصَى؛ وَقَابَلَهُ بَعْضُهُمْ فَصَارَ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يُطْلَقُ كُفْرُ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْأَهْوَاءِ؛ وَإِنْ كَانُوا قَدْ أَتَوْا مِنَ الْإِلْحَادِ وَأَقْوَالِ أَهْلِ التَّعْطِيلِ وَالْإِتِّحَادِ. وَالتَّحْقِيقُ فِي هَذَا: أَنَّ الْقَوْلَ قَدْ يَكُونُ كُفْرًا كَمَقَالَاتِ الْجَهْمِيَّةِ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ لَا يَتَكَلَّمُ وَلَا يَرَى فِي الْآخِرَةِ؛ وَلَكِنْ قَدْ يَخْفَى عَلَى بَعْضِ النَّاسِ أَنَّهُ كُفْرٌ فَيُطْلَقُ الْقَوْلُ بِتَكْفِيرِ الْقَائِلِ؛ كَمَا قَالَ السَّلَفُ مَنْ قَالَ: الْقُرْآنُ مَخْلُوقٌ فَهُوَ كَافِرٌ وَمَنْ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَرَى فِي الْآخِرَةِ فَهُوَ كَافِرٌ وَلَا يَكْفُرُ الشَّخْصُ الْمُعَيَّنُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ كَمَا تَقَدَّمَ كَمَنْ جَحَدَ وَجُوبَ الصَّلَاةِ. وَالزَّكَاةِ وَاسْتَحَلَّ الْخَمْرَ؛ وَالزَّانَا وَتَأَوَّلَ. فَإِنْ ظَهَرَ تِلْكَ الْأَحْكَامُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَعْظَمَ مِنْ ظُهُورِ هَذِهِ فَإِذَا كَانَ الْمُتَأَوَّلُ الْمُخْطِئُ فِي تِلْكَ لَا يُحْكَمُ بِكُفْرِهِ إِلَّا بَعْدَ الْبَيَانِ لَهُ وَاسْتِثْنَائِهِ - كَمَا فَعَلَ الصَّحَابَةُ فِي الطَّائِفَةِ الَّذِينَ اسْتَحَلُّوا الْخَمْرَ - فَفِي غَيْرِ ذَلِكَ أَوْلَى وَآخَرَى وَعَلَى هَذَا يُخْرَجُ الْحَدِيثُ الصَّحِيحُ. {فِي الَّذِي قَالَ: إِذَا أَنَا مِتَ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ اسْحَقُونِي فِي الْيَمِّ فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَّرَ اللَّهُ عَلَيَّ لَيُعَذِّبَنِي عَذَابًا مَا

عَذْبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ { وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ هَذَا مَعَ مَا حَصَلَ لَهُ مِنَ الشَّكِّ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَإِعَادَتِهِ إِذَا حَرَقُوهُ وَهَذِهِ الْمَسَائِلُ مَبْسُوطَةٌ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ ».

ترجمه: «و علما در تکفیر اهل بدعت و اهواء و جاودانه دانستنشان در دوزخ تنازع کرده‌اند و هیچ یک از ائمه نیست جز اینکه از او در این باره دو قول روایت شده است مانند مالک و شافعی و غیر آنان و بعضی از پیروانشان این نزاع را درباره همه اهل بدعت و درباره تخلیدشان حکایت کرده‌اند تا جایی که درباره هرکسی که معتقد هستند او اهل بدعت است به تعیین جاودانه بودن او در دوزخ را ملزم دانسته‌اند که در چنین نظری خطاهایی وجود دارد که در شمار نمی‌آید. و بعضی دیگر با آنان مقابله کرده‌اند تا جایی که گمان کرده‌اند که برای هیچ یک از اهل اهوا اطلاق کفر نمی‌شود اگرچه هم اقوال ملاحظه و اهل تعطیل و الحاد را بگویند. و تحقیق در این باره این است که ممکن است یک قول کفر باشد مانند مقالات جهمی‌ای که می‌گویند: خداوند تکلم نمی‌کند و در آخرت دیده نمی‌شود، لکن بر بعضی از مردم پنهان مانده باشد که این مقالات کفر هستند پس به طور اطلاق قول به تکفیر گوینده‌اش کرده می‌شود، چنانکه سلف گفته‌اند که هرکس بگوید قرآن مخلوق است پس او کافر است و هرکس بگوید خداوند در آخرت دیده نمی‌شود کافر است و شخص معین را تکفیر نمی‌کردند تا اینکه بر او اقامه حجّت می‌شد چنانکه پیشتر آمد، همانند کسی که واجب بودن نماز و زکات را انکار کند و خمر و زنا را حلال بشمارد، و تأویل کند. چراکه آشکار بودن این احکام [نماز و زکات و...] در بین مسلمانان بزرگ‌تر از آشکار بودن اینها [خلق قرآن و رؤیت خداوند در آخرت و...] است. پس اگر تأویل‌کننده خطا کار در این احکام [نماز و زکات و...] حکم به کفرش داده نمی‌شود مگر بعد از بیان کردن برای او و استتابه دادنش - چنانکه صحابه با طایفه‌ای که خمر را حلال شمردند چنین کردند - پس در غیر این احکام [مانند خلق قرآن و رؤیت خداوند در آخرت و...] اولی تر و مقدم تر می‌باشد و در همین باره حدیث صحیح تخریج شده است درباره آن مردی که گفت: "اگر من مردم پس مرا بسوزانید سپس خاکسترم را به باد دهید چراکه به خدا سوگند اگر خداوند بر من دست یابد حتما مرا

چنان عذابی خواهد داد که کسی از عالمیان را عذاب نداده باشد". و به تحقیق که خداوند این شخص را بخشیده است با اینکه برایش درباره قدرت خداوند و بازگردانده شدنش در صورتی که سوزانده شود شک حاصل شد، و این مسائل در غیر این موضع به طور مبسوط آمده است.^۱

می‌گوییم: چنانکه مشاهده می‌کنید، شیخ الاسلام ابن تیمیه فرقی بین احکام آشکار شده بین مسلمانان مانند وجوب نماز و زکات و حرمت خمر و زنا، با مسائل پنهانی نظری علمی مانند رؤیت خداوند در قیامت و یا مسأله خلق قرآن و امثال آن، که مورد تأویل قرار گرفته‌اند، نمی‌گذارد، بلکه می‌گوید مادامی که سلف در احکام آشکار عذر به تأویل می‌آوردند، پس از باب اولی در مسائل خفی تأویل باید پذیرفته شود.

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «ثُمَّ إِنَّ "السَّلَفَ وَالْأَئِمَّةَ" اشْتَدَّ انْكَارُهُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ وَتَبْدِيعُهُمْ وَتَغْلِيظُ الْقَوْلِ فِيهِمْ؛ وَلَمْ أَعْلَمْ أَحَدًا مِنْهُمْ نَطَقَ بِتَكْفِيرِهِمْ؛ بَلْ هُمْ مُتَّفِقُونَ عَلَى أَنَّهُمْ لَا يُكْفَرُونَ فِي ذَلِكَ؛ وَقَدْ نَصَّ أَحْمَدُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ: عَلَى عَدَمِ تَكْفِيرِ هَؤُلَاءِ الْمُرْجِيَّةِ. وَمَنْ نَقَلَ عَنْ أَحْمَدَ أَوْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ تَكْفِيرًا لِهَؤُلَاءِ؛ أَوْ جَعَلَ هَؤُلَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبِدْعِ الْمُتَنَازِعِ فِي تَكْفِيرِهِمْ فَقَدْ غَلَطَ غَلَطًا عَظِيمًا؛ وَالْمَحْفُوظُ عَنْ أَحْمَدَ وَأَمْثَالِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ؛ إِنَّمَا هُوَ تَكْفِيرُ الْجُهْمِيَّةِ وَالْمُشَبَّهَةِ وَأَمْثَالِ هَؤُلَاءِ وَلَمْ يُكْفَرْ أَحْمَدُ "الْخَوَارِجَ" وَلَا "الْقَدَرِيَّةَ" إِذَا أَقْرَأُوا بِالْعِلْمِ؛ وَأَنْكَرُوا خَلْقَ الْأَفْعَالِ وَعُمُومَ الْمَشِيشَةِ؛ لَكِنْ حُكِيَ عَنْهُ فِي تَكْفِيرِهِمْ رَوَايَتَانِ. وَأَمَّا "الْمُرْجِيَّةُ" فَلَا يَخْتَلِفُ قَوْلُهُ فِي عَدَمِ تَكْفِيرِهِمْ؛ مَعَ أَنَّ أَحْمَدَ لَمْ يُكْفَرْ أَعْيَانُ الْجُهْمِيَّةِ وَلَا كُلُّ مَنْ قَالَ إِنَّهُ جَهْمِي كَفَرَهُ وَلَا كُلُّ مَنْ وَافَقَ الْجُهْمِيَّةَ فِي بَعْضِ بَدْعِهِمْ؛ بَلْ صَلَّى خَلْفَ الْجُهْمِيَّةِ الَّذِينَ دَعَوْا إِلَى قَوْلِهِمْ وَامْتَحَنُوا النَّاسَ وَعَاقَبُوا مَنْ لَمْ يُوَافِقْهُمْ بِالْعُقُوبَاتِ الْغَلِيظَةِ لَمْ يُكْفَرْهُمْ أَحْمَدُ وَأَمْثَالُهُ؛ بَلْ كَانَ يَعْتَقِدُ إِيَّائِهِمْ وَإِمَامَتَهُمْ؛ وَيَدْعُوهُمْ؛ وَيَرَى الْإِثْمَامَ بِهِمْ فِي الصَّلَوَاتِ خَلْفَهُمْ وَالْحُجَّ وَالْغَزَا مَعَهُمْ وَالْمَنْعَ مِنْ

الْخُرُوجَ عَلَيْهِمْ مَا يَرَاهُ لِأَمْثَالِهِمْ مِنَ الْأَثْمَةِ. وَيُنْكَرُ مَا أَحَدَتْهُ مِنَ الْقَوْلِ الْبَاطِلِ الَّذِي هُوَ كُفْرٌ عَظِيمٌ وَإِنْ لَمْ يَعْلَمُوا هُمْ أَنَّهُ كُفْرٌ؛ وَكَانَ يُنْكَرُهُ وَيُجَاهِدُهُمْ عَلَى رَدِّهِ بِحَسَبِ الْإِمْكَانِ؛ فَيَجْمَعُ بَيْنَ طَاعَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فِي إِظْهَارِ السُّنَّةِ وَالدِّينِ وَإِنْكَارِ بَدْعِ الْجَهْمِيَّةِ الْمُلْحِدِينَ؛ وَبَيْنَ رِعَايَةِ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْأَثْمَةِ وَالْأَمَةِ؛ وَإِنْ كَانُوا جُهَالًا مُبْتَدِعِينَ؛ وَظَلَمَةً فَاسِقِينَ».

ترجمه: «سلف و ائمه به شدت بر آنان (مرجئه) انکار می‌ورزیدند و تبذیرشان می‌کردند و به درستی درباره آنان صحبت می‌کردند و از هیچ یک از آنان دانسته نشده است که مرجئه را تکفیر کرده باشند، بلکه متفق هستند که آن‌ها در این باره تکفیر نمی‌شوند و امام احمد و غیر او از امامان بر عدم تکفیر این مرجئه‌ها نص گذاشته‌اند. و کسی که از احمد یا غیر او از ائمه تکفیر آنان را نقل کرده است یا آنان را از اهل بدعتی قرار داده که در تکفیرشان اختلاف است، پس به تحقیق که اشتباه بزرگی مرتکب شده است، و از احمد و امثال او از ائمه محفوظ است که تنها جهمیه و مشبهه و امثال آنان را تکفیر کرده‌اند و احمد، خوارج و قدریه‌ای که به علم اقرار کنند و خلق افعال و عموم مشیئت را انکار کنند، تکفیر نکرده است، لیکن درباره تکفیر آنان از او دو روایت حکایت شده است. و اما مرجئه که اختلافی درباره قول او وجود ندارد که آنان را تکفیر نمی‌کند، همراه با اینکه امام احمد اعیان جهمیه را و نیز هرکسی که گفته شود او جهمی است و همچنین هرکسی که در بعضی از بدعت‌هایش با جهمیه موافقت کند را تکفیر نکرده است؛ بلکه پشت جهمیه‌ای نماز خواند که به سوی قولشان دعوت می‌کردند و مردم را امتحان می‌کردند و کسی که با آنان موافقت نکند را با مجازات‌های سنگین مجازات می‌کردند، امام احمد و امثال او آنان را تکفیر نکردند، بلکه به ایمان و امامت آنان معتقد بودند و برایشان دعا می‌کردند و به خواندن نماز پشت سرشان و حج و غزوه کردن با آنان اتمام می‌دادند و از خروج علیه آنان منع می‌کردند. و نیز آن قول باطلی که کفر عظیمی بود را انکار می‌ورزید و اگرچه هم آنان ندانند که آن قول کفر است، و به حسب امکانش آنان را انکار می‌ورزید و با آنان جهاد می‌کرد، پس بین طاعت الله و رسولش در

اظهار سنت و دین و انکار بدعت جهمیۀ ملحدین، و بین رعایت حقوق مومنان از ائمه و امت جمع می‌بست؛ هرچند هم که آنان، جهال مبتدع و ظالمان فاسق بوده باشند».^۱

و می‌گوید: «وَلَيْسَ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ الْمُظْهِرُونَ لِلْإِسْلَامِ إِلَّا قِسْمَانِ: مُؤْمِنٌ أَوْ مُنَافِقٌ فَالْمُنَافِقُ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَالْآخِرُ مُؤْمِنٌ ثُمَّ قَدْ يَكُونُ نَاقِصَ الْإِيمَانِ فَلَا يَتَنَاوَلُهُ إِلَّا سَمُّ الْمَطْلُوقِ وَقَدْ يَكُونُ تَامَ الْإِيمَانِ وَهَذَا يَأْتِي الْكَلَامُ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي مَسْأَلَةِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَأَسْمَاءِ الْفُسَّاقِ مِنْ أَهْلِ الْمِلَّةِ؛ لَكِنَّ الْمَقْصُودَ هُنَا أَنَّهُ لَا يُجْعَلُ أَحَدٌ بِمَجَرَّدِ ذَنْبٍ يَذْنِبُهُ وَلَا بِبِدْعَةٍ ابْتَدَعَهَا - وَلَوْ دَعَا النَّاسَ إِلَيْهَا - كَافِرًا فِي الْبَاطِنِ إِلَّا إِذَا كَانَ مُنَافِقًا. فَأَمَّا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانُ بِالرَّسُولِ وَمَا جَاءَ بِهِ وَقَدْ غَلِطَ فِي بَعْضٍ مَا تَأَوَّلَهُ مِنْ الْبِدْعِ فَهَذَا لَيْسَ بِكَافِرٍ أَصْلًا وَالْخَوَارِجُ كَانُوا مِنْ أَظْهَرِ النَّاسِ بِدْعَةً وَقِتَالًا لِلْأُمَّةِ وَتَكْفِيرًا لَهَا وَلَمْ يَكُنْ فِي الصَّحَابَةِ مَنْ يُكْفِّرُهُمْ لَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلَا غَيْرُهُ بَلْ حَكَمُوا فِيهِمْ بِحُكْمِهِمْ فِي الْمُسْلِمِينَ الظَّالِمِينَ الْمُعْتَدِينَ كَمَا ذَكَرْتُ الْأَثَرُ عَنْهُمْ بِذَلِكَ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ. وَكَذَلِكَ سَائِرُ الثَّنَيْنِ وَالسَّبْعِينَ فِرْقَةً مَنْ كَانَ مِنْهُمْ مُنَافِقًا فَهُوَ كَافِرٌ فِي الْبَاطِنِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مُنَافِقًا بَلْ كَانَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فِي الْبَاطِنِ لَمْ يَكُنْ كَافِرًا فِي الْبَاطِنِ وَإِنْ أَخْطَأَ فِي التَّأْوِيلِ كَانِنًا مَا كَانَ خَطْؤُهُ؛ وَقَدْ يَكُونُ فِي بَعْضِهِمْ شُعْبَةٌ مِنْ شُعَبِ النِّفَاقِ وَلَا يَكُونُ فِيهِ النِّفَاقُ الَّذِي يَكُونُ صَاحِبُهُ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ. وَمَنْ قَالَ: إِنَّ الثَّنَيْنِ وَالسَّبْعِينَ فِرْقَةً كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يُكْفَرُ كُفْرًا يَنْقُلُ عَنْ الْمِلَّةِ فَقَدْ خَالَفَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَإِجْمَاعَ الصَّحَابَةِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ بَلْ وَإِجْمَاعُ الْأُمَّةِ الْأَرْبَعَةِ وَغَيْرِ الْأَرْبَعَةِ فَلَيْسَ فِيهِمْ مَنْ كَفَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الثَّنَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَإِنَّمَا يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِبَعْضِ الْمَقَالَاتِ كَمَا قَدْ بَسَطَ الْكَلَامَ عَلَيْهِمْ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ».

ترجمه: «و در کتاب و سنت کسانی که اظهار اسلام می کنند جز دو قسم از آنان وجود ندارد، مومن و منافق. پس منافق در پایین ترین درجه دوزخ است و دیگری مومن است. سپس ممکن است که ایمانش ناقص باشد که اسم مطلق درباره او به کار برده نمی شود و ممکن است ایمانش کامل باشد که این ان شاء الله صحبت درباره اش در مسأله اسلام و ایمان و اسماء فاسقان اهل ملت خواهد آمد. لیکن مقصود اینجا این است که کسی به مجرد گناهی که می کند یا بدعتی که انجام می دهد - اگرچه هم مردم را به آن بدعتش دعوت کند - در باطن کافر نمی شود؛ مگر اینکه منافق باشد. و اما کسی که در قلبش ایمان به رسول و آنچه که آورده است وجود دارد و در بعضی از بدعت هایش به غلط تأویل نموده باشد، چنین کسی اصلاً کافر نیست و خوارج آشکار ترین مردم در بدعت و قتال با امت و تکفیر کردن امت بودند و در صحابه کسی وجود ندارد که آنان را تکفیر کرده باشد نه علی بن ابی طالب و نه غیر ایشان، بلکه درباره آنان همانند مسلمانان ظالم تجاوزگر حکم کردند چنانکه در غیر این موضع آثار آنان در این باره را ذکر کرده ام. و همچنین سایر هفتاد و دو فرقه چنین هستند هرکسی از آنان منافق باشد پس او در باطن کافر است و هرکس که منافق نباشد بلکه به الله و رسولش در باطن ایمان داشته باشد پس در باطن کافر نمی باشد اگرچه هم در تأویل خطا کرده باشد و خطایش هرچه که باشد هم باشد. و ممکن است که در بعضی از آنان شعبه ای از شعبه های نفاق وجود داشته باشد اما نه آن نفاقی که صاحبش را در پایین ترین طبقه آتش قرار می دهد. و کسی که می گوید این هفتاد و دو فرقه هریک از آنان کافر شده است کفری منتقل کننده از ملت، پس بی گمان که با کتاب و سنت و اجماع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مخالفت کرده است، بلکه با اجماع ائمه اربعه و غیر اربعه نیز مخالفت کرده است، چون کسی در آنان وجود ندارد که هر یک از هفتاد و دو فرقه را تکفیر کرده باشد، بلکه تنها بعضیشان بعضی دیگر را با بعضی از مقالات تکفیر می کردند چنانکه صحبت درباره آنان را در غیر این موضع آورده ایم»^۱.

همچنین شیخ الاسلام می‌گوید: «وَأَيْضًا فَإِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ قَدْ دَلَّ عَلَى أَنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ أَحَدًا إِلَّا بَعْدَ إِبْلَاجِ الرِّسَالَةِ فَمَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ جُمْلَةُ لَمْ يُعَذَّبْهُ رَأْسًا وَمَنْ بَلَغَتْهُ جُمْلَةُ دُونَ بَعْضِ التَّفْصِيلِ لَمْ يُعَذَّبْهُ إِلَّا عَلَى إِنْكَارِ مَا قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الرِّسَالِيَّةُ. وَذَلِكَ مِثْلُ قَوْلِهِ تَعَالَى {لَنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ} وَقَوْلِهِ: {يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي} الْآيَةِ. وَقَوْلِهِ: {أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ} وَقَوْلِهِ: {وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ} الْآيَةِ. وَقَوْلِهِ: {وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا} وَقَوْلِهِ: {وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا} وَقَوْلِهِ: {كُلَّمَا أَلْقَيْنَا فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ} {قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ} وَقَوْلِهِ: {وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى} وَقَوْلِهِ " {وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ} وَنَحْنُ هَذَا فِي الْقُرْآنِ فِي مَوَاضِعَ مُتَعَدِّدَةٍ. فَمَنْ كَانَ قَدْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَمْ يَعْلَمْ بَعْضَ مَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ تَفْصِيلًا؛ إِمَّا أَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْهُ. أَوْ سَمِعَهُ مِنْ طَرِيقٍ لَا يَحِبُّ التَّصَدِيقَ بِهَا أَوْ اعْتَقَدَ مَعْنَى آخَرَ لِنَوْعٍ مِنَ التَّأْوِيلِ الَّذِي يُعَذَّرُ بِهِ. فَهَذَا قَدْ جُعِلَ فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ مَا يُوجِبُ أَنْ يُشَبِّهَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَمَا لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ فَلَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ بِهِ الْحُجَّةُ الَّتِي يَكْفُرُ مُحَالَفُهَا. وَأَيْضًا فَقَدْ ثَبَتَ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ أَنَّ مِنَ الْخَطَا فِي الدِّينِ مَا لَا يَكْفُرُ مُحَالَفُهُ؛ بَلْ وَلَا يَنْسُقُ؛ بَلْ وَلَا يَأْتُمُّ؛ مِثْلُ الْخَطَا فِي الْفُرُوعِ الْعَمَلِيَّةِ؛ وَإِنْ كَانَ بَعْضُ الْمُتَكَلِّمَةِ وَالْمُتَفَقِّهَةِ يَعْتَقِدُ أَنَّ الْمُخْطِئَ فِيهَا أَثِمٌ وَبَعْضُ الْمُتَكَلِّمَةِ وَالْمُتَفَقِّهَةِ يَعْتَقِدُ أَنَّ كُلَّ مُجْتَهِدٍ فِيهَا مُصِيبٌ فَهَذَانِ الْقَوْلَانِ شَاذَّانِ وَمَعَ ذَلِكَ فَلَمْ يَقُلْ أَحَدٌ بِتَكْفِيرِ الْمُجْتَهِدِينَ الْمُتَنَازِعِينَ فِيهَا وَمَعَ ذَلِكَ فَبَعْضُ هَذِهِ الْمَسَائِلِ قَدْ ثَبَتَ خَطَا الْمُنَازِعِ فِيهَا بِالنُّصُوصِ وَالْإِجْمَاعِ الْقَدِيمِ مِثْلُ اسْتِحْلَالِ بَعْضِ السَّلَفِ وَالْخَلَفِ

لِبَعْضِ أَنْوَاعِ الرِّبَا وَاسْتِحْلَالِ آخَرِينَ لِبَعْضِ أَنْوَاعِ الْخَمْرِ وَاسْتِحْلَالِ آخَرِينَ لِلْقِتَالِ فِي الْفِتْنَةِ. وَأَهْلُ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ مُتَّفِقُونَ عَلَى أَنَّ الْمُعْرُوفِينَ بِالْخَيْرِ كَالصَّحَابَةِ الْمَعْرُوفِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْجَمَلِ وَصَفِينَ مِنَ الْجَانِبِينَ لَا يَفْسُقُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَضْلاً عَنْ أَنْ يُكْفَرَ حَتَّى عَدَى ذَلِكَ مَنْ عَدَّاهُ مِنَ الْفُقَهَاءِ إِلَى سَائِرِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَإِنَّهُمْ مَعَ إِجْبَابِهِمْ لِقِتَالِهِمْ مَنَعُوا أَنْ يُحْكَمَ بِفُسُقِهِمْ لِأَجْلِ التَّأْوِيلِ كَمَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ الْأَيْمَةُ: إِنَّ شَارِبَ النَّبِيذِ الْمُتَنَارِعِ فِيهِ مُتَأَوِّلاً لَا يُجْلَدُ وَلَا يَفْسُقُ. وَقَدْ قَالَ تَعَالَى: {وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ} {فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا} وَقَالَ تَعَالَى: {مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ}. وَثَبَتَ فِي الصَّحَاحِ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَأَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: {إِذَا اجْتَهَدَ الْحَاكِمُ فَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا اجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ}. وَثَبَتَ فِي الصَّحِيحِ {عَنْ بَرِيدَةَ بْنِ الْحَصِيبِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ فَسَأَلُوكَ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ فَلَا تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِكَ وَحُكْمِ أَصْحَابِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا حُكْمُ اللَّهِ فِيهِمْ} "وَأَدِلَّةُ هَذَا الْأَصْلِ كَثِيرَةٌ لَهَا مَوْضِعٌ آخَرُ. وَقَدْ ثَبَتَ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ أَنَّ مَنْ بَلَغَتْهُ رِسَالَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ فَهُوَ كَافِرٌ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ الْإِعْتِدَارُ بِالْإِجْتِهَادِ لِظُهُورِ أَدِلَّةِ الرِّسَالَةِ وَأَعْلَامِ النُّبُوَّةِ؛ وَلِأَنَّ الْعُذْرَ بِالْخَطَا حُكْمٌ شَرْعِيٌّ فَكَمَا أَنَّ الذُّنُوبَ تَنْقَسِمُ إِلَى كَبَائِرَ وَصَغَائِرَ وَالْوَاجِبَاتُ تَنْقَسِمُ إِلَى أَرْكَانٍ وَوَاجِبَاتٍ لَيْسَتْ أَرْكَانًا: فَكَذَلِكَ الْخَطَا تَنْقَسِمُ إِلَى مَغْفُورٍ وَغَيْرِ مَغْفُورٍ وَالنُّصُوصُ إِنَّمَا أَوْجَبَتْ رَفْعَ الْمُؤَاخَذَةِ بِالْخَطَا لِهَذِهِ الْأُمَّةِ وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَالْمُخْطِئُ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْمَسَائِلِ: إِمَّا أَنْ يَلْحَقَ بِالْكَفَّارِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ مَعَ مُبَايَنَّتِهِ هُمْ فِي عَامَّةِ أَصُولِ الْإِيمَانِ. وَإِمَّا أَنْ يَلْحَقَ بِالْمُخْطِئِينَ فِي مَسَائِلِ الْإِجَابِ وَالْتَحْرِيمِ مَعَ أَنَّهَا أَيْضًا مِنْ أَصُولِ الْإِيمَانِ. فَإِنَّ الْإِيمَانَ بِوُجُوبِ الْوَاجِبَاتِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ وَتَحْرِيمِ الْمُحَرَّمَاتِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ: هُوَ مِنْ أَعْظَمِ أَصُولِ الْإِيمَانِ

وَقَوَاعِدِ الدِّينِ وَالْجَاهِدُ لَهَا كَافِرٌ بِالْإِتِّفَاقِ مَعَ أَنَّ الْمُجْتَهِدَ فِي بَعْضِهَا لَيْسَ بِكَافِرٍ بِالْإِتِّفَاقِ مَعَ خَطِئِهِ. وَإِذَا كَانَ لَا بُدَّ مِنْ إِنْجَاحِهِ بِأَحَدِ الصَّنَفَيْنِ: فَمَعْلُومٌ أَنَّ الْمُخْطِئِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أَشَدُّ شَبَهِاً مِنْهُ بِالْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ فَوَجَبَ أَنْ يُلْحَقَ بِهِمْ وَعَلَى هَذَا مَضَى عَمَلُ الْأُمَّةِ قَدِيماً وَحَدِيثاً فِي أَنَّ عَامَّةَ الْمُخْطِئِينَ مِنْ هَؤُلَاءِ تَجْرِي عَلَيْهِمْ أَحْكَامُ الْإِسْلَامِ الَّتِي تَجْرِي عَلَى غَيْرِهِمْ»^۱.

ترجمه: «همچنین بی‌گمان کتاب و سنت بر این دلالت دارد که خداوند کسی را عذاب نمی‌کند مگر بعد از ابلاغ رسالت، پس کسی که رسالت به او جملتاً ابلاغ نشده باشد در کل عذاب نمی‌شود و کسی که رسالت به او جملتاً ابلاغ شده باشد بدون بعضی از تفصیل آن، عذاب نمی‌شود مگر بر انکار کردن آنچه که حجت رسالیه آن بر او اقامه شده است. و آن مانند این فرموده خداوند متعال است: ﴿لَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵]

«تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد».

و می‌فرماید: ﴿يَمْعَشَرُ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ عَايَاتِي﴾ [الأنعام: ۱۳۰]

«ای گروه جن و انس! آیا پیامبرانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بخوانند».

و می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ﴾ [فاطر: ۳۷]

«آیا آن قدر شما را عمر ندادیم که پند گیرندگان در آن پند گیرند؟! و هشدار دهنده (نیز) به سراغ شما آمد».

و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ خَرَائِفُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾ [الزمر: ۷۱]

«و نگهبانانش به آنان گویند: آیا پیامبرانی از میان خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند، و شما را از دیدار امروزتان هشدار دهند؟!»

و می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵]

«و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری بفرستیم».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ

عَائِتِنَا﴾ [القصص: ۵۹]

«و پروردگار تو هرگز نابود کننده قریه‌ها (و آبادی‌ها) نبود، تا اینکه در کانون آن‌ها پیامبری بفرستد، که آیات ما را بر آن‌ها بخواند».

و می‌فرماید: ﴿كَلَّمَا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ (۸) ﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾ [الملك:

۸-۹]

«هرگاه که گروهی در آن انداخته می‌شوند، نگهبانانش از آن‌ها می‌پرسند: آیا بیم‌دهنده به سراغ شما نیامد؟! (۸) گویند: چرا، بیم‌دهنده به سوی ما آمد، پس ما او را تکذیب کردیم، و گفتیم: هرگز الله چیزی نازل نکرده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید».

و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا

فَتَنَّبِعَ ءَايَتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ﴾ [طه: ۱۳۴]

«اگر (ما) آن‌ها را پیش از آمدن او (= پیامبر) با عذابی هلاک می‌کردیم؛ قطعاً (روز قیامت) می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی، تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم؟!».

و می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ

إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ ءَايَتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [القصص: ۴۷]

«و اگر آن نبود که به (سبب) اعمالی که مرتکب شده‌اند؛ مصیبتی به آن‌ها برسد، آنگاه بگویند: پروردگارا! چرا به سوی ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟!».

و امثال این آیات در قرآن در جاهای متعددی آمده است. پس کسی که به خداوند و رسولش ایمان آورده است و بعضی از چیزهایی که پیامبر آورده است را نداند پس به صورت تفصیلی به او ایمان نیاورده است یا بخاطر اینکه آن را شنیده است یا از طریقی شنیده که تصدیق کردن آن واجب نبوده یا بخاطر نوعی از تاویل که با آن معذور می‌شود معتقد بوده که یک معنای دیگری دارد. پس در چنین کسی آن مقدار از ایمان به خداوند و رسول وجود دارد که موجب ثواب بردن بر آن توسط خداوند می‌شود و به آنچه که به آن ایمان نیاورده است هم پس بر او حجتی اقامه نشده است که شخص مخالفت کننده با آن را کافر می‌کند. و همچنین با کتاب و سنت و اجماع ثابت شده است که بعضی از خطاهای دینی هستند که کسی که در آن مخالفت می‌کند کافر نمی‌شود، بلکه فاسق هم نمی‌شود بلکه گناهکار هم نمی‌شود، مانند خطا در فروع عملی. اگرچه هم بعضی از متکلمین و متفقهین معتقد اند که خطا کننده در آن گناه کار است و بعضی از متکلمین و متفقهین معتقد اند که همهٔ اجتهاد کنندگان در آن مصیب هستند که این دو قول، شاذ هستند و همراه با این کسی نگفته که مجتهدان متنازع در آن (فروع عملی) تکفیر می‌شوند و با این حال، خطای منازعه کننده در بعضی از این مسائل، با نصوص و اجماع قدیم ثابت شده است مانند استحلال بعضی از سلف و خلف بعضی از انواع ربا را، و استحلال دیگران بعضی از انواع خمر را و استحلال دیگران قتال در فتنه را. و اهل سنت و جماعت بر این متفق هستند که کسانی که به خیر و نیکی معروف هستند مانند صحابه‌های معروف و غیر آنان از اهل جمل و صفین از هر دو طرف، هیچ یک از آنان فاسق نمی‌شوند چه رسد به اینکه کافر شوند. حتی بعضی از فقها این حکم را برای سایر اهل بغی نیز همانند دانسته‌اند. پس آنان (بعضی از فقها)، همراه با واجب بودن جنگیدن با آنان (اهل بغی) منع کرده‌اند که بخاطر تاویلی که دارند حکم به فاسق بودنشان داده شود، همانطور که آن امامان می‌گویند: کسی که نبیذ می‌نوشد و در آن نزاع می‌کند و تأویل می‌آورد، نه شلاق زده می‌شود و نه فاسق می‌شود. و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحَكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ﴿[الأنبياء: ۷۸-۷۹]

«و داود و سلیمان را (به یاد آور) هنگامی که در (بارۀ) کشت زاری که گوسفندان قوم، شبانه در آن چریده بودند، داوری می کردند، و ما بر حکم (و قضاوت) آن ها شاهد بودیم (۷۸) پس آن (شیوۀ قضاوت عادلانه و درست) را به سلیمان فهمانیدیم، و به هر یک از آنان حکمت (= داوری) و دانش عطا کردیم».

و می فرماید: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [الحشر:

[۵]

«آنچه از درخت خرما بریدید، و یا آن را ایستاده بر ریشه اش باقی گذاردید، به فرمان الله بود».

و در صحاح ثبت شده از بریده بن الحصیب از پیامبر ﷺ که فرمود: "اگر اهل قلعه ای محاصره شدند و از تو خواستند که حکم خداوند را بر آنان نازل کنی، پس آنان را بر حکم خداوند نازل نکن، بلکه بر حکم خودت و حکم اصحابت نازل کن برای اینکه تو نمی دانی که حکم خداوند دربارهٔ آنان چیست". و ادلهٔ این اصل بسیار است که در جای خودش آمده است. و با کتاب و سنت و اجماع ثابت شده است که هر کس که رسالت پیامبر ﷺ به او ابلاغ شود و به پیامبر ایمان نیاورد پس کافر است و بخاطر ظهور ادلهٔ رسالت و اعلام نبوت عذر به اجتهاد از او پذیرفته نمی شود. و برای اینکه عذر به خطا یک حکم شرعی است پس همانطور که گناهان به دو دستهٔ کبایر و صغایر تقسیم می شوند و واجبات به ارکان و غیر ارکان تقسیم می شوند به همان شکل خطا نیز به دو دستهٔ مغفور و غیر مغفور تقسیم می شوند و نصوص تنها رفع مواخذه به خطا از این امت را واجب کرده است. پس طبق آنچه که گفتیم، خطا کننده در بعضی از این مسائل یا به کفار از مشرکین و اهل کتاب ملحق می شود همراه با تباین و متفاوت بودنش با آنان (کفار و مشرکان) در عموم اصول ایمان. و یا اینکه به خطاکنندگان در مسائل ایجاب و تحریم ملحق می شود با اینکه اینها هم از اصول ایمان هستند. پس ایمان به وجوب واجبات

ظاهره و متواتره و تحریم محرمات ظاهره و متواتره از بزرگ‌ترین اصول ایمان و قواعد دین است و جاحد آن به اتفاق کافر است همراه با اینکه اجتهاد کننده در بعضی از آن با اینکه خطاکار است اما به اتفاق کافر نیست. و چون می‌بایست که به یکی از دو صنف ملحق گردد پس مشخص است که خطا کنندگان از کسانی که به خدا و رسولش ایمان دارند بیشتر شباهت دارند به او نسبت به مشرکان و اهل کتاب؛ پس واجب است که به آنان (مومنان به خدا و رسولش) ملحق شوند و بنا بر همین، عمل امت از قدیم و جدید درباره عموم خطا کنندگان جریان یافته است و احکام اسلامی بر آنان اجرا شده است که بر غیر آنان اجرا می‌شده است»^۱.

و امام محمد شوکانی یمنی (متوفای ۱۲۵۰ هجری) می‌گوید: «أقول اعلم أن الحكم على الرجل المسلم بخروجه من دين الإسلام ودخوله في الكفر لا ينبغي لمسلم يؤمن بالله واليوم الآخر أن يقدم عليه إلا برهان أوضح من شمس النهار فإنه قد ثبت في الأحاديث الصحيحة المروية من طريق جماعة من الصحابة أن من قال لأخيه يا كافر فقد باء بها أحدهما هكذا في الصحيح وفي لفظ آخر في الصحيحين وغيرهما من دعا رجلاً بالكفر أو قال عدو الله وليس كذلك إلا حار عليه أي رجع وفي لفظ في الصحيح فقد كفر أحدهما ففي هذه الأحاديث وما ورد موردها أعظم زاجر وأكبر واعظ عن التسرع في التكفير وقد قال الله عز وجل ولكن من شرح بالكفر صدراً فلا بد من شرح الصدر بالكفر وطمأنينة القلب به وسكون النفس إليه فلا اعتبار بما يقع من طوارق عقائد الشر لا سيما مع الجهل بمخالفتها لطريقة الإسلام ولا اعتبار بصدور فعل كفري لم يرد به فاعله الخروج عن الإسلام إلى ملة الكفر، ولا اعتبار بلفظ تلفظ به المسلم يدل على الكفر، وهو لا يعتقد معناه».

ترجمه: «می‌گوییم: بدان که حکم کردن بر فرد مسلمانی که ایمان به خدا و روز جزا دارد به خروج از دین اسلام و دخول در دین کفر، سزاوار نیست جز در صورتی که برهانی واضح‌تر از خورشید در روز داشته باشد، زیرا در احادیث صحیح که از طریق جماعتی از صحابه رسیده، وارد است که هرکس به برادر دینی‌اش بگوید "ای کافر"، یکی از دو نفری است که کافر می‌شود. در صحیح چنین آمده است و در لفظ دیگری در صحیحین و غیر آن آمده: "هرکس به کسی بگوید کافر یا بگوید دشمن خدا، و او اینچنین نباشد، جز این نیست که به خودش بر می‌گردد"، و در لفظی در صحیح آمده: "بی‌شک یکی از آن دو کافر می‌شود". پس در این احادیث و آنچه که دربارهٔ تکفیر وارد شده است بزرگ‌ترین مانع و موعظه‌ای است در اینکه انسان نباید در تکفیر شتاب ورزد. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «منتهی کسی که سینه‌اش برای کفر گشاده باشد» پس می‌بایست شرح صدر برای کفر و طمأنینهٔ قلب به آن و سکون نفس به سوی آن وجود داشته باشد، پس هیچ اعتباری داده نمی‌شود به آنچه که از بلاهای ناگهانی عقاید شر به وقوع می‌پیوندد، مخصوصاً همراه با جهلش به مخالفت آن عقاید با طریقهٔ اسلام. و اعتباری نمی‌شود به صادر شدن فعلی کفری که فاعل آن نخواست که با آن از اسلام به سوی ملت کفر بیرون برود (قصد فعل کفر را نداشته است). و اعتباری نمی‌شود به لفظی که مسلمانی آن را تلفظ می‌کند که دلالت بر کفر دارد در حالی که او به آن معنایش معتقد نیست».^۱

پس اگر مسلمان در بعضی مسائل اعتقادی نظری بخاطر تأویل، با حق مخالفت کند، دانسته می‌شود که صحت اسلام شخص متوقف بر معرفت حق در این مسائل نمی‌باشد، و خطا در این موارد حقیقت اسلام شخص را نابود نمی‌سازد. و بر مجتهد است که در طلب حق اجتهاد کند نه در اصابت به حق؛ برای اینکه حق در نزد خداوند همواره فقط یکی است و مجتهدانی که در طلب حق نظرات مختلفی دارند، آن‌ها بخاطر اجتهادشان که عبادت است یک ثواب می‌برند ولی بر خطایشان ثواب نمی‌برند و گناهی هم بر خطایشان نمی‌برند. پس بر مجتهد است که در طلب حق اجتهاد کند.

و صاحب بحر الرائق درباره خطورت تکفیر به ناحق می‌گوید: «وَفِي الْخُلَاصَةِ وَغَيْرِهَا إِذَا كَانَ فِي الْمَسْأَلَةِ وَجْهُ تَوْجِبُ التَّكْفِيرِ وَوَجْهُ وَاحِدٌ يَمْنَعُ التَّكْفِيرَ فَعَلَى الْمُفْتِي أَنْ يَمِيلَ إِلَى الْوَجْهِ الَّذِي يَمْنَعُ التَّكْفِيرَ تَحْسِينًا لِلظَّنِّ بِالْمُسْلِمِ زَادَ فِي الْبَرَازِيَةِ إِلَّا إِذَا صَرَّحَ بِإِرَادَةِ مُوجِبِ الْكُفْرِ فَلَا يَنْفَعُهُ التَّأْوِيلُ حَيْثُ ذُكِرَ».

ترجمه: «و در الخلاصه و غیر آن آمده است، اگر در مساله‌ای چند وجه موجب تکفیر باشد و یک وجه مانع تکفیر باشد، پس بر مفتی واجب است که بخاطر حسن ظن بردن به مسلمان، به آن وجهی مایل شود که مانع تکفیر می‌شود. و در البرازیه اضافه کرده است، مگر اینکه تصریح کند به اراده‌ای که موجب کفر می‌شود، که در این هنگام تأویل نفعی او به نمی‌رساند».^۱

همچنین شیخ الاسلام می‌گوید: «أَنَّ التَّكْفِيرَ الْعَامَّ - كَالْوَعِيدِ الْعَامِّ - يَجِبُ الْقَوْلُ بِإِطْلَاقِهِ وَعُمُومِهِ. وَأَمَّا الْحُكْمُ عَلَى الْمُعَيَّنِ بِأَنَّهُ كَافِرٌ أَوْ مَشْهُودٌ لَهُ بِالنَّارِ: فَهَذَا يَقِفُ عَلَى الدَّلِيلِ الْمُعَيَّنِ فَإِنَّ الْحُكْمَ يَقِفُ عَلَى ثُبُوتِ شُرُوطِهِ وَانْتِفَاءِ مَوَانِعِهِ».

ترجمه: «تکفیر عام -مانند وعید عام- واجب است که به صورت اطلاق و عموم آن را گفت. و اما حکم بر شخص معین به اینکه او کافر است یا بر او شهادت به دوزخی بودن داد: پس چنین حکمی متوقف بر دلیل معین می‌باشد برای اینکه چنین حکمی متوقف بر ثبوت شروط و انتفاء موانعش می‌باشد».^۲

و می‌گوید: «ولو فرض أن شخصاً مؤمناً باطنا وظاهراً ولكن جهل وضل في صفة القدرة أو العلم حتى ظن أن القدرة تقوم بغيره والعلم بغيره كما هو قول الباطنية لكان حاله كحال من هو مؤمن باطنا وظاهراً وقد جهل وضل حتى اعتقد أن الكلام لا تقوم به بل بغيره وكثير من أهل المقالات قد أخرج بعض الموجودات عن قدرته ومنع قدرته عن أشياء كحال الذي

۱- البحر الرائق شرح كنز الدقائق از ابن نجيم المصري (المتوفى: ۹۷۰هـ) ج ۵ ص ۱۳۴.

۲- مجموع الفتاوى ج ۱۲ ص ۴۹۸.

قال لولده ما قال فهذه المقالات هي كفر لكن ثبوت التكفير في حق الشخص المعين موقوف على قيام الحجة التي يكفر تاركها وإن أطلق القول بتكفير من يقول ذلك فهو مثل إطلاق القول بنصوص الوعيد مع أن ثبوت حكم الوعيد في حق الشخص المعين موقوف على ثبوت شروطه وانتفاء موانعه ولهذا أطلق الأئمة القول بالتكفير مع أنهم لم يحكموا في عين كل قائل بحكم الكفار بل الذين استمحنوهم وأمروهم بالقول بخلق القرآن وعاقبوا من لم يقل بذلك إما بالحبس والضرب والإخافة وقطع الرزق بل بالتكفير أيضا لم يكفروا كل واحد منهم وأشهر الأئمة بذلك الإمام أحمد وكلامه في تكفير الجهمية مع معامته مع الذين امتحنوه وحبسوه وضربوه مشهور معروف».

ترجمه: «و اگر فرض شود که شخصی در باطن و ظاهرش مومن باشد اما در صفت «قدرت» یا «علم» دچار جهالت گشته و گمراه شده باشد، تا اینکه گمان کند که صفت قدرت و علم قائم به غیر اوتعالی می باشد و جاهل گشته باشد و گمراه شده باشد تا اینکه معتقد شده باشد که صفت کلام قائم به اوتعالی نمی باشد بلکه به غیر او قائم می باشد و بسیاری از اهل مقالات بعضی از موجودات را از قدرت اوتعالی بیرون می دانند و منع می کند که اوتعالی بر بعضی چیزها قدرت داشته باشد، مانند حال آن کسی که به فرزندش گفت آنچه را گفت (یعنی گفت او را بسوزاند و به باد دهد...) پس این مقالات کفر هستند اما ثبوت تکفیر در حق شخص معین متوقف است بر اقامه حجتی که ترک کننده اش را کافر می گرداند؛ اگرچه هم بطور مطلق (نه معین) هرکسی که چنین مقالاتی بگوید تکفیر می شود. پس این مانند اطلاق قول به نصوص وعید است همراه با اینکه ثبوت حکم وعید در حق شخص معین متوقف بر ثبوت شروط و انتفاء موانعش می باشد و برای همین ائمه بطور مطلق تکفیر کرده اند، با این حال آنان درباره هریک از اشخاص معین، همانند حکم کفار حکم نکرده اند، بلکه کسانی که ائمه را امتحان کردند و به آنان دستور می دادند که بگویند قرآن مخلوق است و کسی که چنین نگوید را مجازات می کردند حال چه با زندانی کردن باشد یا زدن یا ترساندن یا قطع رزق باشد بلکه حتی با تکفیر، به همان شکل ائمه

کل هر یک از آنان را تکفیر نکردند و مشهورترین ائمه در این باره امام احمد می‌باشد و کلام ایشان درباره تکفیر جهیمیه و نحوه برخورد ایشان با کسانی که وی را امتحان کردند و زندانی کردند و زدند، مشهور و معروف می‌باشد.^۱

و می‌گوید: «وَقَدْ نُقِلَ عَنْ أَحْمَدَ مَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ كَفَّرَ بِهِ قَوْمًا مُعَيَّنِينَ فَأَمَّا أَنْ يُذْكَرَ عَنْهُ فِي الْمَسْأَلَةِ رَوَايَتَانِ فِيهِ نَظَرٌ أَوْ يُحْمَلُ الْأَمْرُ عَلَى التَّفْصِيلِ. فَيَقَالُ: مَنْ كَفَّرَهُ بِعَيْنِهِ؛ فَلِقِيَامِ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّهُ وَجَدَتْ فِيهِ شُرُوطُ التَّكْفِيرِ وَانْتَفَتْ مَوَانِعُهُ وَمَنْ لَمْ يُكْفَرْهُ بِعَيْنِهِ؛ فَلَا نِتْفَاءَ ذَلِكَ فِي حَقِّهِ هَذِهِ مَعَ إِطْلَاقِ قَوْلِهِ بِالتَّكْفِيرِ عَلَى سَبِيلِ الْعُمُومِ».

ترجمه: «و از احمد سخنانی نقل شده که دلالت دارد بر اینکه او گروهی را به معین تکفیر کرده است، و اما اینکه در این مساله از او ذکر می‌شود که دو روایت دارد پس جای نظر است، یا باید آن را حمل کرد بر اینکه تفصیل دارد، و گفته شود که هر کسی را که به عینه تکفیر کرده، پس بخاطر این بوده که دلیل اقامه شده که در او شروط تکفیر وجود داشته، و موانعش برطرف شده است و کسی که به عینه تکفیر نکرده پس بخاطر نبودن آن در حق او می‌باشد؛ همراه با اطلاق قولش به تکفیر بر سبیل عموم».^۲

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله درباره کسی که دچار شرک شده است می‌گوید: «مَنْ يَعْتَقِدُ أَنَّ شَيْخَهُ يَرْزُقُهُ؛ أَوْ يَنْصُرُهُ أَوْ يَهْدِيهِ؛ أَوْ يُعِيْثُهُ؛ أَوْ يُعِينُهُ؛ أَوْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْخَهُ أَوْ يَدْعُوهُ وَيَسْجُدُ لَهُ؛ أَوْ كَانَ يُفَضِّلُهُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَفْضِيلًا مُطْلَقًا؛ أَوْ مُقَيَّدًا فِي شَيْءٍ مِنَ الْفَضْلِ الَّذِي يُقَرِّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ أَوْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ هُوَ أَوْ شَيْخُهُ مُسْتَعْنٍ عَنْ مُتَابَعَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكُلُّ هَؤُلَاءِ كُفَّارٌ إِنْ أَظْهَرُوا ذَلِكَ؛ وَمُنَافِقُونَ إِنْ لَمْ يُظْهِرُوهُ وَهَؤُلَاءِ الْأَجْنَاسُ وَإِنْ كَانُوا قَدْ كَثُرُوا فِي هَذَا الزَّمَانِ فَلِقِلَّةِ دَعَاةِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَفُتُورِ آثَارِ الرِّسَالَةِ فِي أَكْثَرِ الْبُلْدَانِ وَأَكْثَرِ هَؤُلَاءِ لَيْسَ عَنْدهُمْ مِنْ آثَارِ الرِّسَالَةِ وَمِيرَاثِ النُّبُوَّةِ مَا يَعْرِفُونَ بِهِ الْهُدَى وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ لَمْ

۱- بغية المراتد في الرد على المتفلسفة والقرامطة والباطنية، ص ۳۵۳-۳۵۴.

۲- مجموع الفتاوى ۴۸۹/۱۲.

يَلُغُّهُمْ ذَلِكَ. وَفِي أَوْقَاتِ الْفَرَاتِ وَأَمَكِنَةِ الْفَرَاتِ: يُثَابُ الرَّجُلُ عَلَى مَا مَعَهُ مِنَ الْإِيمَانِ الْقَلِيلِ وَيَغْفِرُ اللَّهُ فِيهِ لِمَنْ لَمْ تَقُمْ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ مَا لَا يَغْفِرُ بِهِ لِمَنْ قَامَتْ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ كَمَا فِي الْحَدِيثِ الْمَعْرُوفِ: " {يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ فِيهِ صَلَاةً وَلَا صِيَامًا وَلَا حَجًّا وَلَا عُمْرَةً إِلَّا الشَّيْخُ الْكَبِيرُ؛ وَالْعَجُوزُ الْكَبِيرَةُ. وَيَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا وَهُمْ يَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقِيلَ لِحَدِيثَةِ بَنِي الْإِيمَانِ: مَا تُغْنِي عَنْهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟ فَقَالَ: تُنَجِّهِمْ مِنَ النَّارِ } . وَأَصْلُ ذَلِكَ أَنَّ الْمَقَالَةَ الَّتِي هِيَ كُفْرٌ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ يُقَالُ هِيَ كُفْرٌ قَوْلًا يُطْلَقُ كَمَا دَلَّ عَلَى ذَلِكَ الدَّلَالُ الشَّرْعِيَّةُ؛ فَإِنَّ " الْإِيمَانَ " مِنْ الْأَحْكَامِ الْمُتَلَقَّاةِ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ لَيْسَ ذَلِكَ مِمَّا يُحْكَمُ فِيهِ النَّاسُ بِظُنُونِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ. وَلَا يَجِبُ أَنْ يُحْكَمَ فِي كُلِّ شَخْصٍ قَالَ ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَافِرٌ حَتَّى يُثَبَّتَ فِي حَقِّهِ شُرُوطُ التَّكْفِيرِ وَتَنْتَفِي مَوَانِعُهُ مِثْلُ مَنْ قَالَ: إِنَّ الْحُمْرَ أَوْ الرِّبَا حَلَالٌ؛ لِقُرْبِ عَهْدِهِ بِالْإِسْلَامِ؛ أَوْ لِنُشُوءِهِ فِي بَادِيَةِ بَعِيدَةٍ أَوْ سَمِعَ كَلَامًا أَنْكَرَهُ وَلَمْ يَعْتَقِدْ أَنَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ وَلَا أَنَّهُ مِنْ أَحَادِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا كَانَ بَعْضُ السَّلَفِ يُنْكِرُ أَشْيَاءَ حَتَّى يَثْبُتَ عِنْدَهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَهَا وَكَمَا كَانَ الصَّحَابَةُ يُشْكُونُ فِي أَشْيَاءَ مِثْلَ رُؤْيَا اللَّهِ وَغَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى يَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِثْلَ الَّذِي قَالَ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَاسْحَقُونِي وَذَرُونِي فِي الْيَمِّ؛ لَعَلِّي أَضِلُّ عَنْ اللَّهِ وَنَحْوِ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ لَا يُكْفَرُونَ حَتَّى تُقَوْمَ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ بِالرِّسَالَةِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: {لَيْتَلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ} وَقَدْ عَفَا اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنِ الْخَطَا وَالنَّسْيَانِ وَقَدْ أَشْبَعَنَا الْكَلَامَ فِي الْفَوَاعِدِ الَّتِي فِي هَذَا الْجَوَابِ فِي أَمَاكِنِهَا وَالْفَتَوَى لَا تَحْتَمِلُ الْبَسْطَ أَكْثَرَ مِنْ هَذَا. وَاللَّهُ أَعْلَمُ».

ترجمہ: «کسی کہ معتقد باشد کہ شیخس بہ او رزق می دهد، یا یاری اش می دهد یا هدایتش می کند، یا بہ دادش می رسد یا کمکش می کند، یا اینکه شیخس را عبادت کند یا او را بہ فریاد بخواند و برایش سجده کند، یا اینکه او را بر پیامبر ﷺ برتری بدهد،

حال چه به طور مطلق برتر بداند یا فقط در یک چیز برتر بداند که با آن برتری به الله متعال نزدیکی جسته باشد. یا اینکه چنین ببیند که او یا شیخش از متابعت پیامبر ﷺ بی‌نیاز است، پس همهٔ اینها اگر چنین اعتقاداتی را آشکار کنند کافر هستند و اگر آشکار نکنند منافق هستند، و این اجناس از مردم گرچه در این زمان بسیار هستند، اما بخاطر کم بودن دعوت‌گران علم و ایمان، و کمرنگ شدن آثار رسالت در بیشتر سرزمین‌ها و اینکه بیشتر این افراد نزدشان آثار رسالت و میراث نبوتی که به وسیلهٔ آن هدایت را بشناسند، وجود ندارد، و بسیاری از آنان این آثار و میراث نبوت به آنان ابلاغ نگشته است (پس علی التبعین تکفیر نمی‌شوند) و در زمان‌ها و مکان‌های فتره، شخص با آن مقدار از ایمان کمی که با خود دارد ثواب می‌برد و خداوند در مورد آن چه که بر او اقامهٔ حجت نشده است او را می‌بخشد. اما اگر بر او اقامهٔ حجت می‌شد نمی‌بخشید، چنانکه در حدیث معروف آمده است: "زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن زمان، نه نماز را می‌شناسند و نه روزه و نه حج و نه عمره، مگر پیر مردان و پیر زنان‌شان که می‌گویند: پدرانمان را دیدیم که لا اله الا الله می‌گفتند. به حذیفه بن الیمان گفته شد: لا اله الا الله چه سودی به آنان می‌رساند؟ حذیفه گفت: آنان را از آتش نجات می‌دهد". و اصل این موضوع این است که سخنی که بنا بر کتاب و سنت و اجماع، کفر باشد، گفته می‌شود که آن سخن کفر است، و به طور مطلق چنین گفته می‌شود، چنانکه دلایل شرعی بر آن دلالت دارد. برای اینکه «ایمان» از احکامی است که از الله و رسولش گرفته می‌شود، و اینطور نیست که مردم دربارهٔ آن با گمان‌ها و اهواءشان حکم کنند. و واجب نیست که دربارهٔ هر شخصی که آن سخن کفری را گفت، حکم شود بر اینکه او کافر است، تا اینکه در حق او شروط تکفیر ثابت شود و موانع آن منتفی گردد. مانند کسی که بخاطر تازه مسلمان بودنش یا اینکه در بادیه‌ای دور بزرگ شده باشد می‌گوید: "خمر یا ربا حلال است". یا اینکه کلامی را شنیده باشد و آن کلام را انکار کند و معتقد باشد که آن کلام از قرآن و یا از احادیث پیامبر ﷺ نیست، همانطور که بعضی از سلف چیزهایی را انکار می‌کردند تا اینکه برایش ثابت می‌شد که پیامبر ﷺ آن را گفته است، چنانکه صحابه در چیزهایی

شک کردند مانند رؤیت خداوند و دیگر موارد، تا اینکه درباره آن از پیامبر ﷺ سوال کردند، و مانند آن کسی که گفت: هرگاه من مردم پس مرا خاکستر کنید و به باد دهید، شاید چه بسا از دست خداوند گم بشوم و امثال اینها. پس این افراد تکفیر نمی شوند تا اینکه بر آنان حجت رسالیه اقامه گردد چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵]

«پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد و الله پیروزمند حکیم است».

و به تحقیق که خداوند از این اُمت خطا و نسیان را عفو نموده است.^۱ و امام ابو محمد علی بن حزم ظاهری اندلسی (متوفی ۴۵۶ هجری) می گوید: «وبرهان ضروری لا خلاف فیهِ وَهُوَ أَنَّ الْأُمَّةَ مَجْمُوعَةٌ كُلُّهَا بِلَا خِلَافٍ مِنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَهُوَ أَنَّ كُلَّ مَنْ بَدَّلَ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ عَمِدًا وَهُوَ يَذَرِيَّهَا فِي الْمَصَاحِفِ بِخِلَافِ ذَلِكَ وَأَسْقَطَ كَلِمَةً عَمِدًا كَذَلِكَ أَوْ زَادَ فِيهَا كَلِمَةً عَمِدًا فَإِنَّهُ كَافِرٌ بِاجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ كُلِّهَا ثُمَّ أَنَّ الْمَرْءَ يُخْطِئُ فِي التَّلَاوَةِ فَيَزِيدُ كَلِمَةً وَيَنْقُصُ أُخْرَى وَيَبْدِلُ كَلَامَهُ جَاهِلًا مُقَدِّرًا أَنَّهُ مُصِيبٌ وَيَكَابِرُ فِي ذَلِكَ وَيَنَظُرُ قَبْلَ أَنْ يَتَبَيَّنَ لَهُ الْحَقُّ وَلَا يَكُونُ بِذَلِكَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّةِ كَافِرًا وَلَا فَاسِقًا وَلَا آثِمًا فَإِذَا وَقَفَ عَلَى الْمَصَاحِفِ أَوْ أَخْبَرَهُ بِذَلِكَ مِنَ الْقُرَّاءِ مَنْ تَقُومُ الْحُجَّةُ بِخَبَرِهِ فَإِنْ تَمَادَى عَلَى خَطَاةٍ فَهُوَ عِنْدَ الْأُمَّةِ كُلِّهَا كَافِرٌ بِذَلِكَ لَا مُحَالَةَ وَهَذَا هُوَ الْحُكْمُ الْجَارِي فِي جَمِيعِ الدِّيَانَةِ».

ترجمه: «و برهانی ضروری که در آن اختلافی وجود ندارد این است که همه ی اُمت بدون اختلاف بین هیچ یک از آنان - اجماع دارند بر اینکه هرکس آیه ای از قرآن را عمداً تغییر دهد و بداند که آن آیه بر خلاف آن حالتی که تغییر داده است، در مصاحف وجود دارد، و همچنین کلمه ای را عمداً از قرآن بیاندازد، یا عمداً کلمه ای به آن اضافه

نماید، پس او به اجماع همه امت کافر است، اما شخصی که در تلاوت قرآن خطا می‌کند و کلمه‌ای را اضافه و کلمه‌ای را کم می‌کند و از روی جهل قرآن را تغییر داده باشد و چنین فرض کند که او درست خوانده است و قبل از آنکه حق برای او روشن گردد درباره آن مکابره و مناظره کند، چنین کسی در نزد هیچ یک از ائمه کافر و فاسق و گناه کار نمی‌شود. پس اگر به مصاحف قرآن مراجعه کرد و یا قاریانی که با خبر دادنشان حجت اقامه می‌شود، به او خبر دادند، و بر خطایش اصرار ورزید، پس بدون شک چنین کسی نزد همه امت بخاطر چنین چیزی کافر می‌شود، و این حکمی است که درباره همه دیانت جاری می‌باشد»^۱.

و امام صدر الدین محمد ابن ابی العز حنفی دمشقی رحمته الله (متوفی ۷۹۲ هجری) می‌گوید: «وَأَمَّا الشَّخْصُ الْمَعِينُ، إِذَا قِيلَ: هَلْ تَشْهَدُونَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْوَعِيدِ وَأَنَّهُ كَافِرٌ؟ فَهَذَا لَا نَشْهَدُ عَلَيْهِ إِلَّا بِأَمْرِ تَجُوزُ مَعَهُ الشَّهَادَةُ، فَإِنَّهُ مِنْ أَكْثَرِ الْبَغِيِّ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى مَعِينٍ أَنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ وَلَا يَرْحَمُهُ بَلْ يَخْلُدُ فِي النَّارِ، فَإِنْ هَذَا حُكْمُ الْكَافِرِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَلِهَذَا ذَكَرَ أَبُو دَاوُدَ فِي (سُنَنِهِ) فِي كِتَابِ: الْأَدَبِ، بَابِ: النَّهْيِ عَنِ الْبَغِيِّ. وَذَكَرَ فِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: "كَانَ رَجُلَانِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مُتَوَاحِشَيْنِ، فَكَانَ أَحَدُهُمَا يُذْنِبُ، وَالْآخَرُ مُجْتَهِدٌ فِي الْعِبَادَةِ، فَكَانَ لَا يَزَالُ الْمُجْتَهِدُ يَرَى الْآخَرَ عَلَى الذَّنْبِ فَيَقُولُ: أَقْصِرْ، فَوَجَدَهُ يَوْمًا عَلَى ذَنْبٍ فَقَالَ لَهُ: أَقْصِرْ، فَقَالَ: خَلِّيَ وَرَيِّي أَبْعَثْتَ عَلَيَّ رَقِيبًا؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ، أَوْ لَا يُدْخِلُكَ اللَّهُ الْجَنَّةَ، فَقَبَضَ أَرْوَاحَهُمَا، فَاجْتَمَعَا عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ لِهَذَا الْمُجْتَهِدِ: أَكُنْتَ بِي عَالِمًا، أَوْ كُنْتَ عَلَى مَا فِي يَدَي قَادِرًا؟ وَقَالَ لِلْمُذْنِبِ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي، وَقَالَ لِلْآخَرِ: اذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ" قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَكَلِّمَ بِكَلِمَةٍ أَوْ بَقَتْ دُنْيَاهُ وَآخِرَتُهُ"^۲. وهو حديث حسن، و لأن الشخص المعين يمكن أن يكون مجتهداً مخطئاً

۱- الفصل في الملل والأهواء والنحل ج ۳ ص ۱۴۲.

۲- سنن ابو داود (۴۹۰۱). آلبانی می‌گوید: صحیح است.

مغفوراً له، ویمکن أن یكون ممن لم یبلغه ما وراء ذلك من النصوص، ویمکن أن یكون له إیمان عظیم و حسنات أو جبت له رحمة الله».

ترجمه: «و اما شخص معین، اگر گفته شود: آیا شهادت می دهید که او از اهل وعید و کافر است؟ پس ما بر آن شهادت نمی دهیم مگر با امری که همراه با آن شهادت دادن جایز باشد. برای اینکه از بزرگترین بغی این است که بر شخص معین گواهی بدهی که خداوند او را نمی بخشد و رحمت نمی کند و بلکه او را وارد دوزخ می کند. چراکه این، حکم شخص کافر بعد از مرگش است، و برای همین ابو داود در سننش در کتاب ادب باب نهی از بغی از ابو هریره رضی الله عنه ذکر کرده که او از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: "در میان بنی اسرائیل دو مرد بودند که پیمان برادری بسته بودند، یکی از آن ها مرتکب گناه می شد (اهل گناه بود) و دیگری کوشا در عبادت. مرد عابد همیشه دوستش را در گناه می دید و همیشه به او می گفت: کوتاه بیا و دست از گناه بردار [و توبه کن، او هم در جواب] می گفت: مرا با خدایم تنها بگذار، مگر تو نگهبان من قرار داده شده ای؟ [شخص عابد در جواب] گفت: به خدا سوگند! خدا تو را نمی بخشد. یا (شک راوی) خدا تو را وارد بهشت نمی کند، سپس خداوند جان آن ها را گرفت (فوت کردند) و نزد خداوند جهانیان گرد آمدند، خداوند به فرد عابد گفت: آیا تو نسبت به [اراده و مشیت من] آگاه بودی؟ یا بر آنچه در دست من است، توانا بودی؟ و به فرد گناهکار فرمود: برو به واسطه ی رحمت وارد بهشت شو و نسبت به دیگری فرمود: او را به آتش ببرید. ابو هریره گفت: سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست، چنین فردی [فرد عابدی که در حدیث، ذکر شده است] چیزی گفت که آن کلمه، دنیا و آخرتش را از بین برد". حدیث حسن است. زیرا ممکن است که شخص معین، مجتهدی خطاکار باشد که مورد مغفرت قرار می گیرد، و ممکن است که بغیر نصوصی که در نزد خود دارد، به او نصوص دیگر نرسیده باشد، و ممکن است که او ایمانی عظیم و حسناتی داشته باشد که رحمت خداوند را برایش واجب گرداند».^۱

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «وَمِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّ الْمَنْعَ مِنْ تَكْفِيرِ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ تَكَلَّمُوا فِي هَذَا الْبَابِ؛ بَلْ دَفَعَ التَّكْفِيرَ عَنْ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ أَخْطَأُوا هُوَ مِنْ أَحَقِّ الْأَعْرَاضِ الشَّرْعِيَّةِ؛ حَتَّى لَوْ فُرِضَ أَنَّ دَفَعَ التَّكْفِيرَ عَنِ الْقَائِلِ يُعْتَقَدُ أَنَّهُ لَيْسَ بِكَافِرٍ حِمَايَةَ لَهُ، وَنَصْرًا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ: لَكَانَ هَذَا غَرَضًا شَرْعِيًّا حَسَنًا، وَهُوَ إِذَا اجْتَهَدَ فِي ذَلِكَ فَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِنْ اجْتَهَدَ فِيهِ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ».

ترجمه: «و معلوم است که جلوگیری از تکفیر علمای مسلمینی که در این باب صحبت داشته‌اند، و بلکه دفع تکفیر از علمای اسلام؛ اگر چه هم (در دفع تکفیرشان) خطا کرده باشد، از حق‌ترین اهداف شریعت است، حتی اگر فرض شود که دفع تکفیر به نسبت گوینده‌ای باشد که بخاطر حمایت از او (یعنی آن کسی که تفکیر را از او دفع کرده) و یاری رساندن به برادر مسلمانش، معتقد شده باشد که او کافر نیست، پس چنین چیزی یک غرض نیک شرعی می‌باشد، و او اگر در این باره اجتهادش درست بود پس دو اجر دارد و اگر اجتهادش خطا بود پس یک اجر دارد».^۱

و امام شمس الدین محمد الذهبی رحمته الله (متوفی ۷۴۸ هجری) می‌گوید: «رَأَيْتُ لِلْأَشْعَرِيِّ كَلِمَةً أَعْجَبْتَنِي وَهِيَ ثَابِتَةُ رَوَاهَا الْبَيْهَقِيُّ، سَمِعْتُ أَبَا حَازِمٍ الْعَبْدَوِيَّ، سَمِعْتُ زَاهِرَ بْنَ أَحْمَدَ السَّرْحِيَّ يَقُولُ: لَمَّا قَرَّبَ حُضُورُ أَجْلِ أَبِي الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ فِي دَارِي بَغْدَادَ، دَعَانِي فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ: أَشْهَدُ عَلَيَّ أَنِّي لَا أَكْفُرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، لِأَنَّ الْكُلَّ يُشِيرُونَ إِلَى مَعْبُودٍ وَاحِدٍ، وَإِنَّمَا هَذَا كُلُّهُ اخْتِلَافُ الْعِبَارَاتِ. قُلْتُ: وَبَنَحُوا هَذَا أَدِين، وَكَذَا كَانَ شَيْخُنَا ابْنُ تَيْمِيَّةٍ فِي أَوَاخِرِ أَيَّامِهِ يَقُولُ: أَنَا لَا أَكْفُرُ أَحَدًا مِنَ الْأُمَّةِ، وَيَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "لَا يَحَافِظُ عَى الْوُضُوءِ إِلَّا مُؤْمِنٌ" فَمَنْ لَزِمَ الصَّلَوَاتِ بَوْضُوءٍ فَهُوَ مُسْلِمٌ».

ترجمه: «از اشعری جمله‌ای دیدم که مرا به شگفت آورد و آن جمله ثابت می‌باشد و بیهقی آن را روایت کرده است که از ابو حازم عبدوی شنیدم که گفت از زاهر بن احمد سرخسی شنیدم که می‌گفت: هنگامی که اجل ابو الحسن اشعری در خانه‌ام در بغداد نزدیک شد، مرا فرا خواند و نزد او رفتم و گفتم: بر من شهادت بده که من کسی از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنم، برای اینکه همه به معبود واحدی اشاره دارند و اینها همه اختلاف عبارات است. می‌گویم من نیز همین را قبول دارم و همچنین شیخمان ابن تیمیه در اواخر ایامش می‌گفت: من کسی از اُمّت را تکفیر نمی‌کنم، و می‌گفت: پیامبر ﷺ فرموده است: "جز شخص مومن بر وضو محافظت نمی‌کند" پس هرکس با وضو بر نمازهایش مواظبت داشته باشد پس او مسلمان است».^۱

بخاری در صحیحش بابی دارد به نام: «بَابُ كُفْرَانِ الْعَشِيرِ، وَكُفْرٍ دُونَ كُفْرٍ»؛ «کفران همسر و کفر دون کفر». و قاضی محمد ابوبکر ابن العربی الاشبیلی (متوفی ۵۴۳ هجری) در شرح آن می‌گوید: «مراده آن یبیین أن الطاعات، كما تسمى إيماناً، كذلك المعاصي تسمى كفراً، لكن حيث يطلق عليها الكفر لا يراد عليه الكفر المخرج عن الملة، فالجاهل والمخطئ من هذه الأمة، ولو عمل من الكفر والشرك ما يكون مشركاً أو كافراً، فإنه يعذر بالجهل والخطأ، حتى تتبين له الحجة، الذي يكفر تاركها، بياناً واضحاً ما يلتبس على مثله، وينكر ما هو معلوم بالضرورة من دين الإسلام مما أجمعوا عليه إجماعاً جلياً قطعياً، يعرفه كل من المسلمين من غير نظر وتأمل، كما يأتي بيانه إن شاء الله تعالى، ولم يخالف في ذلك إلا أهل البدع».

ترجمه: «مرادش این است که روشن گردد که همانطور که طاعات به ایمان نامیده می‌شود، به همان شکل معاصی نیز به کفر نامیده می‌شود، لکن هر جا که بر آن کفر اطلاق گردد مرادش کفر خارج کننده از ملت نیست، پس جاهل خطاکار از این اُمّت اگرچه هم کفر و شرک کند، مشرک و کافر نیست برای اینکه عذر به جهل و خطا دارد،

تا اینکه برای او تبیین حجتی گردد که تارک آن کافر می‌شود؛ تبیینی واضح که بر مثل آن ملتبس نباشد. و چیزی را انکار کند که به ضرورت معلوم باشد که از دین اسلام است و بر آن اجماع جلی و قطعی داشته باشند و هر مسلمانی بدون نظر و تأمل کردن آن را بداند، چنانکه توضیحش ان شاء الله می‌آید، و جز اهل بدعت در این باره مخالفت نکرده‌اند»^۱.

و ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «وَهَذَا أَكْثَرُ السَّلَفِ يَأْمُرُونَ بِقَتْلِ الدَّاعِي إِلَى الْبِدْعَةِ الَّذِي يُضِلُّ النَّاسَ لِأَجْلِ إِفْسَادِهِ فِي الدِّينِ سَوَاءً قَالُوا: هُوَ كَافِرٌ أَوْ لَيْسَ بِكَافِرٍ. وَإِذَا عُرِفَ هَذَا فَتَكْفِيرُ "الْمُعِينِ" مِنْ هَؤُلَاءِ الْجُهَالِ وَأَمْثَالِهِمْ - بِحَيْثُ يُحْكَمُ عَلَيْهِ بِأَنَّهُ مِنَ الْكُفَّارِ - لَا يَجُوزُ إِلَّا قَدَامُ عَلَيْهِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ تَقُومَ عَلَى أَحَدِهِمُ الْحُجَّةُ الرِّسَالِيَّةُ الَّتِي يَتَّبِعُ بِهَا أَتَمُّهُمْ مُخَالَفُونَ لِلرُّسُلِ وَإِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْمَقَالَةُ لَا رَيْبَ أَنَّهَا كُفْرٌ. وَهَكَذَا الْكَلَامُ فِي تَكْفِيرِ جَمِيعِ "الْمُعِينِينَ" مَعَ أَنَّ بَعْضَ هَذِهِ الْبِدْعَةِ أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُ الْمُبْتَدِعَةِ يَكُونُ فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ مَا لَيْسَ فِي بَعْضٍ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُكْفَرَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ أَخْطَأَ وَعَلِطَ حَتَّى تُقَامَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَتُبَيَّنَ لَهُ الْمَحَجَّةُ. وَمَنْ ثَبَتَ إِيْمَانَهُ بَيِّنٌ لَمْ يَزُلْ ذَلِكَ عَنْهُ بِالشَّكِّ؛ بَلْ لَا يَزُولُ إِلَّا بَعْدَ إِقَامَةِ الْحُجَّةِ وَإِزَالَةِ الشُّبْهَةِ».

ترجمه: «و برای همین اکثر سلف به کشتن دعوت کننده به سوی بدعتی که مردم را گمراه می‌کرد، امر می‌کردند؛ بخاطر اینکه دین را فاسد می‌ساخت، صرف نظر از اینکه بگویند او کافر است یا غیر کافر. و اگر این موضوع دانسته شد پس اقدام به تکفیر شخص معینی از آن جهال و امثالشان - به این شکل که بر او حکم شود که او از کفار است -، جایز نمی‌باشد؛ مگر بعد از اینکه بر یکی از آنان حجت رسالیه‌ای اقامه شود که بوسیله‌ی آن حجت، برایشان روشن گردد که آنان مخالف با پیامبران هستند؛ گرچه هم شکی نیست که آن سخنشان کفر می‌باشد. و صحبت درباره‌ی تکفیر همه‌ی معینین به همین شکل

۱- ابن حجر در فتح الباری ج ۱ ص ۸۳ این قول را از او نقل کرده است و نیز در تفسیر محاسن التأویل از شیخ جمال الدین القاسمی (شاگرد سید محمد رشید رضا)، ج ۳ ص ۱۶۱ نقل شده است.

است همراه با اینکه بعضی از این بدعتها شدیدتر از بعضی دیگر است و بعضی از مبتدعه ممکن است که در او ایمانی باشد که در بعضی دیگر نباشد، پس کسی حق ندارد که احدی از مسلمانان را تکفیر کند اگرچه آن مسلمان خطا و اشتباه کرده باشد، تا اینکه بر او اقامه حجت شود و راه راست برایش روشن گردد. و کسی که ایمانش به یقین ثابت شده باشد، با شک ایمانش از بین نمی‌رود، بلکه ایمانش از بین نمی‌رود مگر بعد از اقامه حجت و از بین بردن شبهه‌اش»^۱.

همچنین می‌گوید: «هَذَا مَعَ أَنِّي دَائِمًا وَمَنْ جَالَسَنِي يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنِّي: أَنِّي مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ نَهْيًا عَنْ أَنْ يُسَبَّحَ مُعَيَّنٌ إِلَى تَكْفِيرٍ وَتَفْسِيقٍ وَمَعْصِيَةٍ، إِلَّا إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الرِّسَالِيَّةُ الَّتِي مَنْ خَالَفَهَا كَانَ كَافِرًا تَارَةً وَفَاسِقًا أُخْرَى وَعَاصِيًا أُخْرَى وَإِنِّي أَقَرُّ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ هَذِهِ الْأُمَّةَ خَطَايَاهَا: وَذَلِكَ بِعَمَلِ الْخَطَا فِي الْمَسَائِلِ الْخَبَرِيَّةِ الْقَوْلِيَّةِ وَالْمَسَائِلِ الْعَمَلِيَّةِ. وَمَا زَالَ السَّلَفُ يَتَنَازَعُونَ فِي كَثِيرٍ مِنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ وَلَمْ يَشْهَدْ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى أَحَدٍ لَا بِكُفْرٍ وَلَا بِفِسْقٍ وَلَا مَعْصِيَةٍ».

ترجمه: «من همیشه اینگونه بوده‌ام و کسی که با من نشسته باشد، این را درباره من می‌داند که من شدیدتر از هرکسی از نسبت دادن شخص معین به تکفیر و تفسیق و معصیت، نهی کرده‌ام؛ مگر اینکه دانسته شود که بر او حجت رسالیه‌ای اقامه شده که مخالفت کننده با آن را گاهی کافر می‌گرداند، و گاهی فاسق و گاهی دیگر گناهکار. و من اقرار می‌کنم که خداوند از این امت خطایش را بخشیده است و این شامل عموم خطاها در مسائل خبری قولی و مسائل عملی می‌شود و سلف پیوسته در بسیاری از این مسائل اختلاف می‌کردند و هیچ یک از آنان بر دیگری گواهی به کافر شدن یا فاسق شدن یا دچار معصیت شدن نمی‌دادند»^۲.

۱- مجموع الفتاوی ج ۱۲ صص ۵۰۰-۵۰۱.

۲- مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۳۲۹.

برای همین می‌بینیم که امام زین الدین عبد الرحمن ابن رجب حنبلی رحمته الله (متوفی ۷۹۵ هجری) در ترجمه شیخ الاسلام ابن تیمیه به نقل از ذهبی، می‌گوید: «ومذهبه توسعة العذر للخلق، ولا يكفر أحداً إلا بعد قيام الحجة عليه».

ترجمه: «و مذهب ایشان (ابن تیمیه) توسعه عذر برای خلق می‌باشد، و کسی را تکفیر نمی‌کرد مگر بعد از اقامه حجت بر او».^۱

همچنین کسی که حجت بر او اقامه نشده باشد و اسماء و صفات خداوند را رد کند، تکفیر نمی‌شود برای اینکه علم به اسماء و صفات با عقل و رؤیت و فکر کردن درک نمی‌شود، پس کسی که حجت به او نرسیده باشد با انکار آن کافر نمی‌شود، بلکه کسی که حجت به او رسیده باشد سپس آن را جحد نماید بخاطر تکذیب نصوص کافر می‌شود، امام ذهبی با اسنادش از امام شافعی روایت کرده که درباره کسی که اسماء و صفات خداوند را رد کند، گفته است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الشَّافِعِيَّ يَقُولُ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ صِفَاتِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا يُؤْمِنُ بِهِ فَقَالَ: اللَّهُ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ، جَاءَ بِهَا كِتَابُهُ، وَأَخْبَرَ بِهَا نَبِيُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمَّتُهُ، لَا يَسْعُ أَحَدًا قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ رَدَّهَا، لِأَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِهَا، وَصَحَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقَوْلُ بِهَا، فَإِنْ خَالَفَ ذَلِكَ بَعْدَ ثُبُوتِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ، فَهُوَ كَافِرٌ، فَأَمَّا قَبْلَ ثُبُوتِ الْحُجَّةِ، فَمَعْدُورٌ بِالْجَهْلِ، لِأَنَّ عِلْمَ ذَلِكَ لَا يَدْرِكُ بِالْعَقْلِ، وَلَا بِالرَّوْيَةِ وَالْفِكْرِ، وَلَا نُكْفَرُ بِالْجَهْلِ بِهَا أَحَدًا، إِلَّا بَعْدَ انْتِهَاءِ الْخَبَرِ إِلَيْهِ بِهَا، وَثُبُوتِ هَذِهِ الصِّفَاتِ، وَنَنْفِي عَنْهَا التَّشْبِيهِ، كَمَا نَفَاهُ عَنْ نَفْسِهِ، فَقَالَ: {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ}».^۲

ترجمه: «شنیدم ابو عبد الله الشافعی - که از ایشان درباره صفات الله متعال و آنچه که به آن باید ایمان آورد، سوال شده بود - گفت: خداوند دارای اسماء و صفاتی است که در کتابش آمده است و پیامبر صلی الله علیه و آله امتش را به آن خبر داده است، و کسی که حجت بر

۱- ذیل طبقات الحنابلة، از عبد الرحمن بن احمد بن رجب الحنبلي، ج ۱ ص ۳۴۱.

۲- سیر اعلام النبلاء ج ۱۰ صص ۷۹-۸۰.

او اقامه شده باشد نمی تواند آن را رد کند، برای اینکه قرآن به آن (اسماء و صفات) نازل شده است و از رسول خدا ﷺ گفتن آن (اسماء و صفات) به صحت رسیده است، پس اگر بعد از ثبوت حجّت بر او با آن مخالفت کرد، پس او کافر است و اما قبل از ثبوت حجّت، پس او بخاطر جهلش معذور می باشد، برای اینکه علم به آن با عقل و رؤیت و فکر کردن درک نمی شود، و کسی را بخاطر جهل به آن تکفیر نمی کنیم، مگر بعد از رسیدن خبر آن به او. و این صفات را اثبات می کنیم و تشبیه را از آن نفی می کنیم چنانکه خداوند از نفس خودش نفی اش کرده است و فرموده است: "هیچ چیز همانند او نیست و او شنوای بینا است".^۱

و شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره تکفیر علی التعیین خوارج و روافض می گوید: «وَالْقَوْلَانِ فِي الْخَوَارِجِ وَالْمَارِقِينَ مِنَ الْحُرُورِيَةِ وَالرَّافِضَةِ وَنَحْوِهِمْ . وَالصَّحِيحُ أَنَّ هَذِهِ الْأَقْوَالَ الَّتِي يَقُولُونَهَا الَّتِي يُعْلَمُ أَنَّهَا مُخَالِفَةٌ لِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ كُفْرٌ وَكَذَلِكَ أَفْعَالُهُمُ الَّتِي هِيَ مِنْ جِنْسِ أَعْمَالِ الْكُفَّارِ بِالْمُسْلِمِينَ هِيَ كُفْرٌ أَيْضًا . وَقَدْ ذَكَرْتُ دَلَائِلَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ ؛ لَكِنْ تَكْفِيرُ الْوَاحِدِ الْمُعَيَّنِ مِنْهُمْ وَالْحُكْمُ بِتَخْلِيدِهِ فِي النَّارِ مَوْقُوفٌ عَلَى ثُبُوتِ شُرُوطِ التَّكْفِيرِ وَاتِّفَاقِ مَوَازِينِهِ . فَإِنَّا نُطْلِقُ الْقَوْلَ بِنُصُوصِ الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ وَالتَّكْفِيرِ وَالتَّفْسِيْقِ وَلَا نَحْكُمُ لِلْمُعَيَّنِ بِدُخُولِهِ فِي ذَلِكَ الْعَامِّ حَتَّى يَقُومَ فِيهِ الْمُقْتَضَى الَّذِي لَا مَعَارِضَ لَهُ . وَقَدْ بَسَطْتُ هَذِهِ الْقَاعِدَةَ فِي " قَاعِدَةِ التَّكْفِيرِ " . وَهَذَا لَمْ يَحْكَمْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكُفْرِ الَّذِي قَالَ : إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ ذَرُونِي فِي الْيَمِّ فَوَاللَّهِ لَأَنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيَّ لِيُعَذِّبَنِي عَذَابًا لَا يُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ مَعَ شَكِّهِ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَإِعَادَتِهِ ؛ وَهَذَا لَا يُكْفِرُ الْعُلَمَاءُ مِنْ اسْتَحْلَلِ شَيْئًا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ لِقُرْبِ عَهْدِهِ بِالْإِسْلَامِ أَوْ لِنَشَاتِهِ بِبَادِيَةِ بَعِيدَةٍ ؛ فَإِنَّ حُكْمَ الْكُفْرِ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْدَ بُلُوغِ الرِّسَالَةِ . وَكَثِيرٌ مِنْ هَؤُلَاءِ قَدْ لَا

يَكُونُ قَدْ بَلَغَتْهُ النَّصُوصُ الْمُخَالَفَةُ لِمَا يَرَاهُ وَلَا يَعْلَمُ أَنَّ الرَّسُولَ بَعَثَ بِذَلِكَ فَيُطْلَقُ أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ كُفْرٌ وَيَكْفُرُ مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الَّتِي يَكْفُرُ تَارِكُهَا؛ دُونَ غَيْرِهِ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ».

ترجمه: «و دو قول درباره‌ی (تکفیر و تخلید در دوزخ) خوارج و مارقین از حروریه و رافضه و نحو آنان وجود دارد. و صحیح این است که این اقوالی که می‌گویند دانسته می‌شود که آن اقوال مخالف است با آنچه که پیامبر آورده است و کفر است و همچنین افعالشان از جنس افعال کفار با مسلمانان است آن افعال هم باز کفر است. و پیشتر دلایل آن را در جای دیگری ذکر کردم. لیکن تکفیر یک شخص معین از آنان و حکم به جاودانه بودنش در دوزخ متوقف است بر ثبوت شروط تکفیر و انتفاء موانع آن. پس ما به طور مطلق نصوص وعد و وعید و تکفیر و تفسیق را به کار می‌بریم و بر شخص معین حکم به وارد شدن به این حکم عام را نمی‌دهیم تا اینکه مقتضایی درباره‌ او اقامه شود که معارضی با آن وجود نداشته باشد و پیشتر این قاعده را در «قاعده تکفیر» توضیح دادم. و برای همین پیامبر ﷺ حکم به کفر کسی نداد که گفت: "هرگاه من مردم من را بسوزانید سپس خاکستر من را به باد دهید چراکه به الله قسم اگر الله بر من دست یابد چنان عذابی به من خواهد داد که کسی از عالمیان را نداده باشد". که در قدرت الله و بازگرداندن او شک داشت. و برای همین علما کسی را که چیزی از محرمات را حلال کند، بخاطر تازه مسلمان بودنش یا اینکه در سرزمینی دور از اسلام بزرگ شده باشد، تکفیر نمی‌کنند. برای اینکه حکم کفر داده نمی‌شود مگر بعد از ابلاغ رساله. و بسیاری از آنان (خوارج و روافض) ممکن است نصوصی که مخالف با آنچه که می‌پندارد هستند به او ابلاغ نشده باشد و نمی‌داند که پیامبر ﷺ برای آن مبعوث شده است. پس به طور مطلق گفته می‌شود که این قول کفر است، اما زمانی تکفیر می‌شود که حجت بر او اقامه شود آن هم حجتی که فقط ترک کننده اش کافر می‌گردد؛ نه غیر او. و الله دانا تر است».^۱

می‌گوییم: از آنچه که در این بخش آمد، متوجه می‌شویم که تکفیر مطلق با تکفیر معین فرق دارد و وقتی که در قرآن یا سنت یا اقوال سلف امت نصوصی آمده است که قول یا عملی را مستحقّ وعیدی مانند لعن یا تفسیق یا تکفیر دانسته‌اند، از آن چنین لازم نمی‌آید که هرکسی که مرتکب آن قول یا فعل شد در آن وعید افتاده باشد، برای اینکه ممکن است خطا یا تاویلی داشته باشد یا تازه مسلمانی باشد یا در بادیه‌ای دور از اسلام بزرگ شده باشد یا حجت به او نرسیده باشد یا حسنات و نیکی‌هایی داشته باشد که جلوی الحاق وعید به او را بگیرد یا دیگر از عذرهایی که خداوند در حق او سراغ دارد. پس لازم است که به طور مطلق نصوص وعید را بکار برد اما نازل کردن آن وعید در حق شخص معین تنها بعد از اثبات شروط و انتفاء موانع آن می‌باشد.

انواع جهل و احکام مربوط به آن

این موضوع یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که اهل افراط و تفریط در آن به انحراف کشیده شده‌اند و به حول و قوٰت خداوند می‌گوییم:

اصل در انسان ندانستن و جهل است تا اینکه با علم، جهلش را برطرف می‌کند، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [النحل: ۷۸]

«و الله شما را از شکم مادران تان بیرون آورد، در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید، و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها پدید آورد، شاید سپاس گزارید.»

و ابن تیمیه با استناد به این آیه: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲]

«همانا ما امانت (خویش) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، پس آن‌ها از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را بر دوش گرفت که او بسیار ستمکار نادان است.»

می‌گوید: «الأصل في بني آدم الظُّلْمُ والجَهْلُ»؛ «اصل در بنی آدم ظلم و جهل است».^۱

و جهل در چهار درجهٔ مختلف، قابل تصور می‌باشد، که در زیر هر یک از آنان را توضیح می‌دهیم:

۱- جهل به حقیقت

که دو نوع می‌باشد:

الف) جهل به اسم یک شیء: مانند آن موقع که خداوند متعال، آدم علیه السلام را خلق کرد و به او اسامی همه چیز را یاد داد در حالی که قبل از آموختن، اسامی آن‌ها را نمی‌دانست. خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ [البقرة: ۳۱]

«و (خداوند) نام‌ها را همگی به آدم آموخت».

یا مانند کودکی که همواره از والدینش درباره اسم اشیائی که دور و بر خود می‌بیند سوال می‌کند.

ب) جهل به کیفیت آن شیء: مانند کودکی که می‌داند کودک چیست اما نمی‌داند چگونه یک کودک به دنیا آمده است یا در داستانی که مادرش برای او تعریف کرده است، اسم مثلاً حیوانی مانند زرافه را بارها شنیده است، اما نمی‌داند زرافه چه شکلی است. یا مثلاً کودکی در دوران شیرخوارگی بینائی‌اش را بخاطر یک بیماری از دست می‌دهد سپس بعد از بلوغ عقلی و جسمی، بینائی‌اش را به دست می‌آورد، این شخص به اسامی همه چیزی که شنیده است، آگاهی دارد اما هرگز آن اسامی که شنیده است را ندیده و از کیفیت و ماهیت آن‌ها بی‌خبر است و حتی از قیافه صورت خود نیز بی‌خبر بوده است و بغیر از تجسمی ذهنی که حاصل تصوراتش است هیچ تصویر دیگری از آن اسامی که در ذهنش داشته است ندارد. این شخص مثلاً بارها اسم رنگ‌ها مثل آبی و قرمز و زرد و... را شنیده است اما وقتی بینائی‌اش را به دست آورده است جز با کسب علم و رفع جهلش، نمی‌تواند رنگ‌ها را از هم تمییز بدهد، یا بارها اسم حیوانات مختلف را شنیده است اما اگر به باغ وحشی برود نمی‌تواند تشخیص بدهد که کدام حیوان اسمش کدام بوده است؛ مگر آن مقدار از تصورات و تجسماتی که در ذهن خود برای آن اسامی در نظر گرفته بوده است.

و جهل ما به کیفیت صفات خداوند در این رده قرار می‌گیرد. ما می‌دانیم که خداوند صفاتی مانند چشم، وجه، دست و نحو آن دارد که خداوند عظیم الشان برای خود در قرآن و سنت ثابت کرده است، اما نمی‌دانیم که کیفیت این صفات چگونه است. هر چند هم که معنای آن اسماء و صفات را بدانیم. برای مثال نمی‌گوییم که: "ما نمی‌دانیم دست

به چه معناست و معنایش را به خداوند تفویض می‌کنیم" چنانکه بعضی از طوایف اهل بدعت چنین می‌گویند. بلکه می‌گوییم معنای دست واضح است اما کیفیت آن را نمی‌دانیم و کیفیت آن را به خداوند متعال واگذار می‌کنیم. خداوند می‌فرماید: ﴿لَيْسَ

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]

«هیچ چیز همانند او نیست، و او شنوای بیناست».

در این آیه با اینکه خداوند صفت شنوایی و بینایی را برای خود ثابت کرده است، اما هیچ چیزی همانند اوتعالی نیست، و وجه اشتراک صفات انسان با خداوند متعال تنها در اسم و مسمای آنان می‌باشد نه در صفت و کیفیت آنان. پس ما فقط در اسم بعضی این صفات با خداوند اشتراک داریم و هرگونه تجسیم و تشبیه و تکییف و تمثیل و تعطیل کردن صفات خداوند متعال ممنوع می‌باشد و ایمان به اسماء و صفاتش بر ما واجب است و معنای آن برای ما معلوم است و سوال از کیفیت آن بدعت است.

۲- جهل به حکم

منظور از حکم، خطاب خداوند متعال است که به طریق اقتضاء یا تخییر یا وضع، به اعمال مکلفان تعلق پیدا می‌کند^۱. به عبارت دیگر منظور از حکم، احکام پنجگانه: واجب، مندوب، مکروه، مباح و حرام می‌باشد.

برای مثال، شخصی تازه مسلمان شده است یا کودکی است که در سرزمینی دور از اسلام تازه به سن بلوغ رسیده است و نمی‌داند که حکم شراب، حرمت است، یا نمی‌داند که نماز یا روزه واجب است، سپس به این گمان که شراب حرام نیست، شراب می‌نوشد، یا به این گمان که نماز واجب نیست نماز نمی‌خواند. چنین کسی نیز گناهی بر او نمی‌باشد چون حجت و رسالت به او نرسیده است. مشابه این افراد، صحابه‌ای بودند که به دستور رسول خدا ﷺ به حبشه هجرت کرده بودند و چند سال در آنجا باقی ماندند که در این مدت، از احکام شرعی که نازل می‌شد با خبر نمی‌شدند و لذا عدم عمل

۱- فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت ج ۱ ص ۵۴ و إرشاد الفحول، شوکانی، ص ۵.

کردنشان به احکامی که نازل شده بود و آن‌ها از آن احکام بی خبر بودند، موجب نکوهش یا گناهکار شدن آنان نمی‌شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه به نقل از محمد بن نصر المروزی (۲۹۴ هجری) می‌گوید: «قَالُوا: وَلَمَّا كَانَ الْعِلْمُ بِاللَّهِ إِيْمَانًا، وَالْجَهْلُ بِهِ كُفْرًا، وَكَانَ الْعَمَلُ بِالْفَرَائِضِ إِيْمَانًا، وَالْجَهْلُ بِهَا قَبْلَ نُزُولِهَا لَيْسَ بِكُفْرٍ وَبَعْدَ نُزُولِهَا مَنْ لَمْ يَعْمَلْهَا لَيْسَ بِكُفْرٍ لِأَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَقْرَأُوا بِاللَّهِ فِي أَوَّلِ مَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ، وَلَمْ يَعْمَلُوا الْفَرَائِضَ الَّتِي افْتَرَضَتْ عَلَيْهِمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَمْ يَكُنْ جَهْلُهُمْ ذَلِكَ كُفْرًا، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْفَرَائِضَ فَكَانَ إِقْرَارُهُمْ بِهَا وَالْقِيَامُ بِهَا إِيْمَانًا، وَإِنَّمَا يَكْفُرُ مَنْ جَحَدَهَا لِتَكْذِيبِهِ خَبَرَ اللَّهِ، وَلَوْ لَمْ يَأْتِ خَبَرٌ مِنَ اللَّهِ مَا كَانَ بِجَهْلِهَا كَافِرًا، وَبَعْدَ حُجِّي الْخَبَرِ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ بِالْخَبَرِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ يَكُنْ بِجَهْلِهَا كَافِرًا، وَالْجَهْلُ بِاللَّهِ فِي كُلِّ حَالٍ كُفْرٌ قَبْلَ الْخَبَرِ وَبَعْدَ الْخَبَرِ».

ترجمه: «می‌گویند: مادام که علم به خداوند ایمان است و جهل به او کفر است، پس علم به فرایض ایمان است و جهل به آن قبل از نزول آن کفر نیست و بعد از نزول آن توسط کسی که آن را ندانسته است هم کفر نیست برای اینکه اصحاب پیامبر ﷺ در ابتدای برانگیخته شدن پیامبر ﷺ به سويشان، به خداوند اقرار کردند و در آن موقع آنان، فرایضی که بر آنان فرض بود را نمی‌دانستند و جهلشان به آن کفر نبود. سپس خداوند این فرایض را بر آنان نازل کرد پس اقرارشان به آن فرایض و برپاداشتن آن‌ها ایمان بود، و تنها کسی که آن را جحد کند، بخاطر تکذیب خبر خداوند، کافر می‌شود و اگر خبر آن از طرف خداوند نیاید بخاطر جهلش به آن کافر نمی‌شود و بعد از آمدن خبر، کسی که خبر آن را از مسلمانان نشنیده باشد بخاطر جهلش به آن کافر نمی‌شود. و جهل به خداوند در هر حال کفر است، چه قبل از خبر و چه بعد از خبر».^۱

امام شمس الدین محمد ابن قیم جوزی می‌گوید: «وَأَنَّ الْحَدَّ لَا يَجِبُ عَلَى جَاهِلٍ بِالتَّحْرِيمِ»؛ «کسی که جاهل به حکم تحریم داشته باشد حد بر او واجب نمی‌شود».^۱

امام ابو الحسن علی بن محمد الماوردی رحمته الله (متوفی ۴۵۰ هجری) می‌گوید: «وَأَمَّا الشَّرْطُ السَّادِسُ وَهُوَ الْعِلْمُ بِالتَّحْرِيمِ فَلِأَنَّ الْعِلْمَ بِهِ هُوَ الْمُنَاعُ مِنَ الْإِفْدَامِ عَلَيْهِ كَالَّذِي لَمْ تَبْلُغْهُ دَعْوَةُ الْإِسْلَامِ لَمْ يَلْزَمْهُ أَحْكَامُهُ، كَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ تَحْرِيمَ الزَّنا لَمْ تَجْرَ عَلَيْهِ أَحْكَامُهُ، وَالَّذِي لَا يَعْلَمْ تَحْرِيمَ الزَّنا مَعَ النَّصِّ الظَّاهِرِ فِيهِ وَإِجْمَاعِ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَةِ عَلَيْهِ أَحَدُ ثَلَاثَةِ:

إِمَّا جُنُونُ أَفَاقٍ بَعْدَ بُلُوغِهِ فَرْزًا لَوْ قَتَهُ.

أَوْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِإِسْلَامٍ لَمْ يَعْلَمْ أَحْكَامَهُ.

أَوْ قَادِمٌ مِنْ بَادِيَةٍ لَمْ يَظْهَرْ فِيهَا تَحْرِيمُهُ. فَإِنْ ادَّعَى الزَّانِي أَنَّهُ جَهْلٌ تَحْرِيمَ الزَّنا نُظِرَ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَحَدٍ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ كَانَ قَوْلُهُ مَقْبُولًا، وَلَا يَلْزَمُهُ إِحْلَافُهُ إِلَّا اسْتِظْهَارًا؛ لِأَنَّهُ الظَّاهِرُ مِنْ حَالِهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلُهُ؛ لِأَنَّ الظَّاهِرَ خِلَافُهُ.

ترجمه: «شرط ششم علم به تحریم است، برای اینکه علم به آن (حرمت زنا) مانع از اقدام بر آن است، مثل کسی که دعوت اسلام به او نرسیده است احکام اسلام بر او لازم نیست، همچنین کسی که تحریم زنا را نمی‌داند احکام آن بر او جاری نمی‌شود، و کسی که تحریم زنا را نمی‌داند با اینکه نص آشکار درباره آن وجود دارد و اجماع خاصه و عامه بر آن هستند، یکی از این سه نفر است: یا دیوانه‌ای که عقلش را بعد از بلوغ به دست می‌آورد و در آن وقت زنا می‌کند. یا تازه مسلمان شده است و احکام آن را نمی‌داند، یا از بادیه‌ای آمده است که در آنجا تحریم آن آشکار نشده است. پس اگر زناکار ادعا کرد که او به حرام بودن زنا جاهل داشته است به او نگاه کرده می‌شود، پس اگر یکی از آن سه گروه بود پس سخن او مقبول است و لازم نیست سوگند هم بخورد مگر از بابت

محکم کاری، برای اینکه ظاهر حال او چنین چیزی را نشان می‌دهد، و اگر یکی از آن سه گروه نبود پس سخن او قبول نمی‌شود برای اینکه ظاهر او بر خلاف آن است.^۱

۳- جهل به حال

مرتبه سوم از انواع جهل، جهل به حال یک شیء می‌باشد. مثلاً شخصی می‌داند خمر چیست اما یک لیوان از مایعی که گمان کرده است آب است را می‌نوشد در حالی که آن مایع، خمر بوده است. او جهل به حال آن مایع داشته است و دچار خطای غیر عمد شده است و گناهی بر او نمی‌باشد. یا مانند کسی که با زنی ازدواج می‌کند اما نمی‌داند که آن زن خواهر شیرینی او می‌باشد و کسی هم وجود نداشته تا او را آگاه سازد. خداوند می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]

«پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن.»

﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ

غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵]

«و در آنچه که اشتباه کرده‌اید؛ گناهی بر شما نیست، و لیکن آنچه را که دل‌های شما از روی عمد می‌خواهد (و می‌گویید، گناه است) و الله آمرزندهٔ مهربان است.»

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسْيَانَ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ».

ترجمه: «خداوند برای امت من از خطا و فراموشی و آنچه که بر آن اکراه می‌شوند

گذشت کرده است.»^۲

خطا یعنی سرزدن فعل یا قولی از انسان برخلاف خواست و اراده‌ی خود او.

۱- الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي وهو شرح مختصر المزني، ج ۱۳ صص ۲۲۰-۲۲۱.

۲- سنن ابن ماجه (۲۰۴۳).

پس خطایی که در مقابل عمد قرار دارد در زیر مبحث جهل به حال، بحث می‌شود و مربوط به جهل به حال است، همانند کسی که از شدت خوشحالی‌اش به خطا گفت: خدایا تو بنده من هستی و من پروردگارت.

در صحیح مسلم آمده است: «لَلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِ، مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ بِأَرْضِ فَلَاةٍ، فَأَنْفَلَتْ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَأَيَسَ مِنْهَا، فَأَلَى شَجَرَةٍ، فَأَصْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا، قَدْ أَيَسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ، فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا هُوَ بِهَا، قَائِمَةٌ عِنْدَهُ، فَأَخَذَ بِخِطَامِهَا، ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ: اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ، أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ».

ترجمه: «همانا خداوند شادتر می‌شود به توبه بنده‌اش هنگامی که به درگاه او توبه می‌کند، از یکی از شما که در بیابان بر شترش سوار بوده، ناگهان شترش از نزدش فرار کرده، در حالی که طعام و آبش بر بالای شتر باشد و چون از رسیدن به شترش مأیوس و ناامید شده آمده و در سایه درختی غلطیده است. در این هنگام ناگهان متوجه می‌شود که شترش در کنارش ایستاده است، و او زمامش را بدست می‌گیرد و از نهایت شادمانی می‌گوید: خدایا تو بنده منی و من خدای تو ام! و از نهایت شادمانی الفاظ را اشتباه تلفظ می‌کند».^۱

برای اینکه در اینجا خطا در مقابل عمد قرار دارد، و کسی که به خطا، کاری را می‌کند، می‌داند که اگر عمداً آن کار را بکند، حکم آن کارش چیست، اما چون به خطا آن کار را می‌کند، پس جهل به حال کارش پیدا کرده است.

یا مانند کسی که در روز رمضان به خطا چیزی می‌خورد یا می‌نوشد و می‌داند که حکم خوردن در رمضان، باطل شدن روزه است، اما بدون این که حواسش باشد به خطا و غیر عمدی چیزی را می‌خورد یا می‌آشامد، (جهل به حال روزه بودنش دارد) سپس یادش می‌آید که روزه بوده است. چنین کسی روزه‌اش صحیح است و گناهی بر او نمی‌باشد.

یا مانند کلمهٔ راعنا که در زبان یهودیان معنای «ما را احق کن» می‌داد ولی در زبان قریش تنها معنای «رعایتمان کن» را می‌داد، و از این جهت یهودیان از فرصت استفاده کرده و به پیامبر ﷺ می‌گفتند راعنا، و آنان معنای سب و دشنام را اراده داشتند نه معنای رعایتمان کن را. و مسلمانان قریش نیز به پیامبر ﷺ همین راعنا را می‌گفتند و مرادشان فقط رعایت حالشان توسط پیامبر بود. و یهودیان از اینکه توانسته بودند با کلمه‌ای از زبان قریش پیامبر ﷺ را استهزاء نمایند و دشنام دهند، بین خودشان می‌خندیدند. سپس خداوند مومنان را از به کار بردن کلمهٔ راعنا که متوهّم معنای دشنام است، منع نمود و فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۰۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در گفتگو با پیامبر) نگویید: راعنا (یعنی رعایتمان کن) بلکه بگویید: انظرنا (یعنی: به ما بنگر، ملاحظه ما کن، زیرا که کلمه اول دو معنی دارد که معنای دیگر آن، یعنی: حماقت، و یهود هدفشان این معنی بود) و بشنوید، و برای کافران عذاب دردناکی است».

و می‌فرماید: ﴿مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ﴾ [النساء: ۴۶]

«برخی از یهود، کلمات (خدا) را از جای خود تحریف می‌کنند، می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و (نیز می‌گویند): بشنو، که هرگز نشنوی و (از روی تمسخر می‌گویند: راعنا = ما را تحمیق کن) تا با پیچانیدن زبان خود به دین (اسلام) طعنه بزنند».

اما چون صحابه رضوان الله علیهم اجمعین، جهل به حال معنای دوم کلمهٔ «راعنا» داشتند، لذا حکمشان همانند حکم یهودیانی نبود که معنای کلمهٔ «راعنا» را تحمیق نمودن، می‌دانستند. برای همین گناهی بر صحابه نبود و خداوند به آنان فرمود که به جای راعنا، بگویند انظرنا.

یا مانند شخص منافق که کفر را در باطن پنهان می‌کند و اسلام را در ظاهر آشکار می‌کند، چون ما جهل به حال کفر او در باطنش داریم، پس اگر با او همانند مسلمانان رفتار کنیم و احکام مسلمانان را با آنان انجام بدهیم، گناهی بر ما نیست.

خداوند می‌فرماید ﴿وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى اللَّيْفِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱]

«و از (میان) اعراب (بادیه‌نشین) که پیرامون شما هستند، گروهی منافقند، و از اهل مدینه (نیز) گروهی خوی نفاق گرفته‌اند، تو آن‌ها را نمی‌شناسی، (ولی) ما آن‌ها را می‌شناسیم».

در اینجا پیامبر ﷺ جهل به حکم منافقان نداشت، بلکه جهل به حال آنان داشت، چون آنان اسلام را ظاهر می‌کردند اما در باطن ایمان نیاورده بودند.

یا خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۸۸]

«چيست شما را که درباره منافقان دو گروه شده‌اید؟ در حالی که الله بخاطر اعمال‌شان، آنان را سرنگون (و مردود) کرده‌است، آیا شما می‌خواهید کسی را که الله گمراه کرده‌است، هدایت کنید؟ در حالی که هر کس را الله گمراه کند، برای او راهی نخواهی یافت».

و در سبب نزول این آیه امام طبری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که این آیه درباره گروهی در مکه نازل شد که به اسلام تکلم کرده بودند و مشرکان را مظاهره می‌دادند، سپس از مکه برای برآورده کردن نیازشان خارج شدند و گفتند اگر با اصحاب محمد ﷺ روبرو شدیم پس از طرف آنان مشکلی برای ما نخواهد بود. و هنگامی که مؤمنان از آنان باخبر شدند که از مکه خارج شده‌اند گروهی از مومنان گفتند نزد آن خبیثان بروید و آنان را بکشید، چراکه آنان دشمن شما را بر شما یاری و مظاهره داده‌اند و گروه دیگر از مؤمنان گفتند سبحان الله، آیا گروهی را می‌کشید که شبیه آنچه که شما گفته‌اید را گفته‌اند؟ به این خاطر که آن‌ها هجرت نکرده‌اند و دیارشان را ترک نکرده‌اند خون و اموالشان را بخاطر آن حلال می‌کنید؟ آن‌ها دو دسته شده بودند و پیامبر ﷺ نزدشان بود و هیچ کدام از آن دو دسته را از چیزی نهی نمی‌کرد، پس این آیه نازل شد: ﴿فَمَا

لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ
وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾

امام طبری بعد از بیان اقوال سلف در سبب نزول آیه می گوید: «واولی هذه الأقوال بالصواب في ذلك قول من قال: نزلت هذه الآية في اختلاف أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوم كانوا ارتدوا عن الإسلام بعد إسلامهم من أهل مكة».

ترجمه: «و اولی ترین این اقوال به حق و صواب قول کسی است که می گوید که این آیه درباره اختلاف اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد قومی از اهل مکه است که از اسلام مرتد شدند».

این آیه نشان می دهد که وقتی بعضی از صحابه جهل به حال منافقان داشتند، و به خطا آنان را مسلمان دانستند، پس بخاطر این جهلشان، مرتکب گناه نشده اند، و گفته نمی شود که آنان کافران را مسلمان دانسته اند، یا گفته نمی شود که آنان کفر به طاغوت نکرده اند و اصل دین شان را نشناخته اند؛ چنانکه امروز بعضی از غالیان هرکسی که نزدشان کافر باشد و دیگران بخاطر جهل به حال آن کافر و یا شبهه و تاویلی که دارند - و یا حتی اصلاً کافر هم نباشد - در کافر بودن آن کس توقف کنند و یا با آن کس همانند مسلمان رفتار کنند، آن غالیان مخالفانشان را تکفیر می کنند و می گویند کفر به طاغوت نکرده است و اصل دینش را که کفر به طاغوت است نقض کرده است!

پس خطایی که در جهل به حال رخ می دهد، اگر حق الله باشد، بخشیده می شود، مانند حدود و مجازات ها، و اگر حق الناس مالی باشد، مانند اتلاف مال دیگران به خطا، جهل به حال و خطا در آن، عذری برای دفع ضمانت نمی باشد و ضمانت مال تلف شده بر او واجب می باشد. مانند کسی که در خواب است و می غلتد و بر شخص دیگری می افتد و باعث کشته شدن او می شود، چنین کسی بخاطر خطایش، عقوبت کامل که قصاص است از او برداشته می شود، اما دیه از او برداشته نمی شود و جهل به حال عملی که کرده است موجب اسقاط دیه نفس تلف شده نمی گردد. برای اینکه ضمانت بدل از مال

تلف شده است نه جزای فعل. و مبنای آن «عصمت محل» است و اینکه شخص به خطا مالی را تلف کرده باشد و معذور به جهل به حال باشد، منافاتی با عصمت محل ندارد. پس جزای فعل از او ساقط می‌شود اما ضمانت مال تلف شده از او (یا عاقله او) ساقط نمی‌شود.

چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾ [النساء: ۹۲]

«هیچ مؤمنی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر از روی اشتباه و خطا، و کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند، و خون‌بهای به خانواده او بپردازد».

و امام شافعی رحمته الله می‌گوید: «وَلَمْ أَعْلَمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ اخْتِلَافًا أَنْ مَا كَانَ مَمْنُوعًا أَنْ يُتْلَفَ مِنْ نَفْسِ إِنْسَانٍ أَوْ طَائِرٍ أَوْ دَابَّةٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَجُوزُ مِلْكُهُ فَأَصَابَهُ إِنْسَانٌ عَمْدًا فَكَانَ عَلَى مَنْ أَصَابَهُ فِيهِ ثَمَنٌ يُؤَدَّى لِصَاحِبِهِ وَكَذَلِكَ فِيمَا أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ خَطَاً».

ترجمه: «بین مسلمانان اختلافی سراغ ندارم در اینکه آنچه که تلف کردن آن ممنوع است از نفس انسان یا پرند یا حیوان یا غیر آن، که تملیک آن جایز باشد، و انسانی عمداً آن را تلف نماید، پس بر کسی که آن را تلف کرده است پرداخت قیمت آن به صاحبش واجب می‌باشد و همچنین در آنچه که به خطا تلف کرده است چنین است».^۱

و ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «فالخطأ والعمد اشتركا في الإتيان الذي هو علة للضمان وإن اختلفا في علة الإثم، وربط الضمان بالإتلاف من باب ربط الأحكام بأسبابها وهو مقتضى العدل الذي لا تتم المصلحة إلا به، كما أوجب على القاتل خطأ دية القتل ولذلك لا يعتمد التكليف، فيضمن الصبي والمجنون والنائم ما أتلّفوه من الأموال، وهذا من الشرائع العامة التي لا تتم

مصالح الأمة إلا بها، فلو لم يضمنوا جنایات أيديهم لأتلف بعضهم أموال بعض وادّعى الخطأ وعدم القصد».

ترجمه: «پس خطا و عمد در اتلاف که علت برای ضمان است، مشترک هستند، اگرچه هم در علت گناه مفترق باشند. و ربط دادن ضمان به اتلاف از باب ربط دادن احکام به اسبابشان است و این مقتضی عدالتی است که مصلحت جز با آن تکمیل نمی‌شود. همانطور که بر قاتل خطا، دیه کشته شده واجب می‌شود و برای همین مکلف بودن در نظر گرفته نمی‌شود، پس کودک و دیوانه و خوابیده، آنچه که از اموال را تلف می‌نمایند را ضمانت می‌کنند و این از شرایع عمومی است که مصالح امت جز با آن به اتمام نمی‌رسد و اگر جنایاتی که می‌کنند را ضمانت نکنند در آن صورت بعضی از آنان اموال بعضی دیگر را تلف می‌کردند و ادعای خطا و عدم قصد را می‌کردند».^۱

و ابن عبد البر می‌گوید: «الأمر المجتمع عليه عندنا في ذلك أن الأموال تُضمن بالعمد والخطأ».

ترجمه: «امری که در این باره نزد ما مورد اجماع می‌باشد این است که اموال در عمد و خطا، ضمانت شده می‌باشند».^۲

و با این توضیحات متوجه می‌شویم که مقصود از خطا در حدیث: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسْيَانَ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»؛ «خداوند برای امت من از خطا و فراموشی و آنچه که بر آن اکراه می‌شوند گذشت کرده است»، خطای غیر عمد می‌باشد و منظور از آن رفع إثم و گناه آن عمل می‌باشد نه ضمان آن؛ برای اینکه ضمانت مال تلف شده که حق الناس می‌باشد چه در عمد و چه در خطا، واجب می‌باشد.

۴- جهل به عقوبت

۱- إعلام الموقعين، ج ۲ ص ۱۷۱.

۲- الاستذکار، ج ۷ ص ۲۷۹.

عدم آگاهی مکلف به کفاره و حدّ عملی که مرتکب شده است به شرطی که نسبت به آن عمل، جهل به «حال» و «حکم» نداشته باشد، را جهل به عقوبت یا جهل به مجازات گویند. مانند شخصی که مرتکب کبیره‌ای می‌شود اما نمی‌داند که برای آن عملش، کفاره یا حدی وجود دارد یا نه؟ و جهل او به کفاره و حد آن، مانع ساقط شدن کفاره یا حد از او نمی‌شود؛ بر عکس کسی که مرتکب کبیره‌ای می‌شود و جهل به حکم حرمت آن دارد.

تفاوت جهل به عقوبت با جهل به حال این است که در جهل به حال، شخص حکم عمل را می‌داند اما از روی خطا یا سهو و فراموشی آن را انجام می‌دهد، و حق الله در آن بخشیده می‌شود اما حق الناس بخشیده نمی‌شود. اما در جهل به عقوبت، شخص دچار خطا یا سهو و فراموشی نشده است بلکه از روی آگاهی و عمد و قصد، آن عمل را انجام می‌دهد و حکم آن را هم می‌داند، اما مجازات یا حد آن را نمی‌داند چیست، که در این صورت حق الله (که همان حدود است) از او بخشیده نمی‌شود.

مثلاً شخصی می‌داند که آمیزش کردن در روز رمضان، روزه را باطل می‌کند و حرام است، اما حد شرعی عملش را نمی‌داند. لذا حد شرعی و عقوبت عملی که مرتکب شده است از او ساقط نمی‌شود. بر خلاف کسی که نمی‌داند آمیزش در روز رمضان باطل کننده روزه است و گمان کرده که فقط خوردن و آشامیدن روزه را باطل می‌کند.

یا کسی که می‌داند زنا حرام است اما نمی‌داند حد شرعی زنا چیست، مانند معاذ رضی الله عنه که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنا کرد اما نمی‌دانست که حکم زناکار محصن، رجم شدن است. پس با اینکه به عقوبت آن جهل داشت اما این جهل او مانع اجرای حد بر او نشد برای اینکه علم به تحریم زنا داشت. ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «أَنَّ الْجَهْلَ بِالْعُقُوبَةِ لَا يَسْقِطُ الْحَدَّ إِذَا كَانَ عَالِمًا بِالتَّحْرِيمِ، فَإِنَّ مَاعِزًا لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ عُقُوبَتَهُ الْقَتْلُ، وَلَمْ يَسْقِطْ هَذَا الْجَهْلُ الْحَدَّ عَنْهُ».

ترجمه: «جهل به عقوبت حد را ساقط نمی‌کند در صورتی که عالم به تحریم باشد. برای اینکه ماعز نمی‌دانست که عقوبت آن کشته شدن است، و این جهلش، حد را از او ساقط نگرداند».^۱

امام نووی رحمته الله می‌گوید: «يُشْتَرَطُ لَوْجُوبِ الْحَدِّ كَوْنُ الْفَاعِلِ مُحْتَارًا مُكَلَّفًا، فَلَوْ أُكْرِهَ رَجُلٌ عَلَى الزَّانَا، فَرَزَى لَمْ يَجِبِ الْحَدُّ عَلَى الْأَصَحِّ، وَلَا حَدٌّ عَلَى صَبِيٍّ وَلَا مَجْنُونٍ، وَمَنْ جَهِلَ تَحْرِيمَ الزَّانَا لِقُرْبِ عَهْدِهِ بِالْإِسْلَامِ، أَوْ لِأَنَّهُ نَشَأَ بِيَادِيَةِ بَعِيدَةٍ عَنِ الْمُسْلِمِينَ، لَا حَدَّ عَلَيْهِ، وَمَنْ نَشَأَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَقَالَ: لَمْ أَعْلَمْ التَّحْرِيمَ، لَمْ يَقْبَلْ قَوْلُهُ، وَلَوْ عَلِمَ التَّحْرِيمَ، وَلَمْ يَعْلَمْ تَعْلُقَ الْحَدِّ بِهِ، فَقَدْ جَعَلَهُ الْإِمَامُ عَلَى التَّرَدُّدِ الَّذِي ذَكَرَهُ فِيمَنْ وَطِئَ مَنْ يَظُنُّهَا مُشْتَرَكَةً فَكَانَتْ غَيْرَهَا. قُلْتُ: الصَّحِيحُ الْجَزْمُ بِوُجُوبِ الْحَدِّ، وَهُوَ الْمَعْرُوفُ فِي الْمَذْهَبِ، وَالْجَارِي عَلَى الْقَوَاعِدِ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ».

ترجمه: «برای واجب شدن حد، شرط است که فاعل، مختار و مکلف باشد، اگر مردی بر زنا اکراه شود و زنا کند طبق قول اصح حد واجب نمی‌شود، و حدی بر کودک و مجنون نیست. و کسی که به تحریم زنا بخاطر تازه مسلمان شدنش جهل داشته باشد یا بخاطر اینکه در بیابانی دور از مسلمانان بزرگ شده باشد، بر او حدی نیست، و کسی که در بین مسلمانان بزرگ شده است و می‌گوید تحریم زنا را نمی‌دانستم، سخنش پذیرفته نمی‌شود. و اگر تحریم زنا را بداند اما تعلق یافتن حد به آن را ندارد... می‌گویم صحیح این است که جزم به وجوب حد شود و این در مذهب معروف و بر قواعد جاری می‌باشد. و خداوند داناتر است».^۲

۱- صحیح مسلم (۲۷۴۷).

۲- روضة الطالبین وعمدة المفتین، ج ۱۰ ص ۹۵.

یا مثلاً، شخصی می‌داند دزدی حرام است اما نمی‌داند که حد آن، قطع شدن دست است و می‌گوید اگر می‌دانستم که مجازات آن قطع دست است دزدی نمی‌کردم. چنین کسی جهل او نسبت به عقوبت فعلش، معتبر نبوده و مانع اجرای حد بر او نمی‌شود.

مسائل جلی و خفی

مسائل معلوم از دین به ضرورت، یا مسائل ظاهره و متواتره، یا مسائل جلی و خفی، یا مسائل اصلی و فرعی، همگی تقسیم بندی و نام گذاری‌هایی هستند که غرض از آن بیان تفاوت جلی و خفی بودن مسائل دین می‌باشد. پس در این بخش به بررسی مسائلی که ادله آن بر مکلف، جلی و آشکار هستند و مسائلی که ادله آن بر مکلف خفی و پنهانی هستند، می‌پردازیم. و نیز حکم کسی که در این مسائل جهل یا تأویل دارد را بیان می‌کنیم.

بدون شک شناخت و معرفت و علم به مسائل و امور دین، برای همه مردم در یک حد برابر نبوده و این مسائل، جامد و یک تکه نیستند، بلکه در یک طیف طولانی که یک سر آن جلی محض و سر دیگر آن خفی محض است، قرار دارد و قدرت تشخیص این مسائل نیز با چیزی جز قدرت عقل مکلف، امکان‌پذیر نمی‌باشد. چون ملاک و مناط تکلیف، عقل است و کسی که عقل ندارد مانند شخص دیوانه، معاف از تکلیف است. و چون قدرت تعقل انسان‌ها با هم متفاوت است لذا ظهور جلی و خفی بودن مسائل نیز از شخصی به شخص دیگر، و از مکانی به مکان دیگر، متغیر می‌باشد. ممکن است یک مسأله برای شخصی جلی باشد، و همان مسأله برای شخصی دیگر خفی باشد. چنانکه ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «وَجَمِيعُ الْفُقَهَاءِ يَذْكُرُونَ فِي كُتُبِ الْفِقْهِ وَجُوبَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحُجِّ وَاسْتِقْبَالَ الْقِبْلَةِ وَوُجُوبَ الْوُضُوءِ وَالْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَالْفَوَاحِشِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَعْلَمُ مِنَ الدِّينِ ضُرُورَةً. وَ"أَيْضًا" فَكَوْنُ الشَّيْءِ مَعْلُومًا مِنَ الدِّينِ ضُرُورَةً أَمْرٌ إِضَافِيٌّ فَحَدِيثُ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ وَمَنْ نَشَأَ بِبَادِيَةٍ بَعِيدَةٍ قَدْ لَا يَعْلَمُ هَذَا بِالْكَلْبَةِ فَضَلًّا عَنْ كَوْنِهِ يَعْلَمُهُ بِالضَّرُورَةِ وَكَثِيرٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ يَعْلَمُ بِالضَّرُورَةِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَجَدَ لِلسَّهْوِ وَقَضَى

بِالدِّيَةِ عَلَى الْعَاقِلَةِ وَقَصَى أَنْ الْوَلَدَ لِلْفِرَاشِ وَغَيْرُ ذَلِكَ مِمَّا يَعْلَمُهُ الْخَاصَّةُ بِالضَّرُورَةِ وَأَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُهُ أَلْبَتَّةَ».

ترجمه: «و همه فقها در کتب فقه، واجب بودن نماز و زکات و حج و روکردن به قبله و واجب بودن وضو و غسل گرفتن از جنابت و حرام بودن خمر و فواحش و دیگر مواردی که ضرورتاً از دین دانسته می‌شود را ذکر کرده‌اند، و همچنین اینکه یک چیز ضرورتاً معلوم از دین باشد، یک امر اضافی می‌باشد، چراکه شخص تازه مسلمان و کسی که در سرزمین دوری بزرگ شده باشد این موارد را به کلیت نمی‌داند چه رسد به اینکه ضرورتاً دانسته باشد! و بسیاری از علما به ضرورت می‌دانند که پیامبر ﷺ سجده سهو کرده است و بر عاقله^۱ قضاوت بر پرداخت دیه کرده است و برای صاحب رختخواب قضاوت کرده که بچه به دنیا آمده متعلق به او می‌باشد و دیگر مواردی که خواص (اهل علم) ضرورتاً اینها را می‌دانند هرچند که اکثر مردم اینها را نمی‌دانند».^۲

پس ابتدا لازم است قبل از پرداختن به این موضوع، بعضی از علت‌هایی که سبب اختلاف در تشخیص جلی و خفی بودن مسائل توسط مکلفان می‌شود را بیان کنیم. **علّت اول:** تفاوت میزان عقل و فهم انسان‌ها با همدیگر می‌باشد. غیر ممکن است که دو نفر را بتوان پیدا کرد که دقیقاً همانند هم فکر کنند و از لحاظ عقلی مشابه هم باشند، همانطور که حتی دو نفر دوقلو که با اینکه آن همه شباهت با هم دارند اما باز تفاوت‌های آشکاری با هم دارند. پس میزان عقل و فهم انسان‌ها با هم نیز کاملاً متفاوت است.

علّت دوم: ماهیت زبان عربی است که مشتمل بر مترادف و مشترک، حقیقت و مجاز، روا دانستن قیاس یا عدم قیاس، نص و ظاهر، مجمل و مبین، است و علوم لغت مانند صرف و نحو، اشتقاق، بیان، بدیع که موجب اختلافات بسیاری در مباحث اصول فقه و قواعد فقهی و به تبع آن اختلاف در فقه و فتوا می‌شود.

۱- ولی و سرپرس قاتل غیر مکلف (مانند کودک یا مجنون) که خون‌بهای مقتول بر عهده آنان است را عاقله گویند.

۲- مجموع الفتاوی ج ۱۳ ص ۱۱۸.

علّت سوم: اختلاف در بعضی قواعد مربوط به اجتهاد و استنباط احکام است که اختلاف در این قواعد، موجب فتواهای مخالف با هم می‌شود. مانند قاعده حجیت مفهوم مخالف، و قاعده حمل عام بر خاص و...

علّت چهارم: اختلاف در حجیت بعضی از ادلّه استنباط احکام است. این ادلّه سه دسته هستند، ۱- ادلّه‌ای که مورد اتفاق مسلمانان است و حجیت آنان برای همه مورد اتفاق است که شامل قرآن و سنت می‌شود. ۲- ادلّه‌ای که مورد اتفاق جمهور مسلمانان است که شامل اجماع و قیاس می‌شود. که حجیت اجماع را بعضی از خوارج و معتزله معتبر ندانسته‌اند و حجیت قیاس را بعضی از شیعه و ظاهریه معتبر ندانسته‌اند. ۳- ادلّه‌ای که بین علما در آن اختلاف وجود دارد که شامل مواردی مانند عرف، استصحاب، استحسان، مصالح مرسله، شرع من قبلنا و مذهب صحابی و... می‌شود. و مسلماً اختلاف در حجیت بعضی از این ادلّه موجب اختلاف در فروع و تطبیقات فقهی می‌شود. برای اطلاعات بیشتر به کتاب‌های اصول فقه و قواعد اصولی و کتاب‌های تخریج فرع بر اصل، مراجعه شود.

مصادر تشریع در مذاهب مختلف							
	احناف	مالکیه	حنابله	شافعیه	ظاهریه	زیدیه	امامیه
قرآن	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
سنت	✓	✓	✓	✓	✓		
اجماع	✓	✓	✓	✓		✓	
اجماع اهل مدینه		✓					
فتوای صحابی	✓	✓	✓	✓			
قیاس	✓	✓	✓	✓		✓	
مصالح مرسله		✓	✓			✓	
استحسان	✓	✓				✓	
استصحاب		✓	✓	✓		✓	
سد ذرایع		✓	✓				
عرف و عادت	✓	✓					
عقل							✓
اجماع صحابه					✓		
اجماع مذهب							✓
سنت نقل شده از طریق مذهب						✓	✓

عَلَّتْ پنجم: اختلاف در احادیث پیامبر ﷺ است. بدون شک اُمّت اسلامی در واجب بودن اتباع از پیامبر ﷺ، با هم متفق هستند و معتقد اند که هرکسی ممکن است که سخنش پذیرفته یا رد شود بغیر از پیامبر ﷺ و هرگاه حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ به او برسد که مخالف سخن خودش است بر او واجب است که به حدیث عمل کند و

سخن خودش را رها کند. اما اختلاف در ثبوت حدیثی از پیامبر ﷺ ممکن است اسباب مختلفی داشته باشد از جمله:

- ۱- حدیث به او نرسیده باشد؛ لذا از روی قیاس یا استصحاب، فتوا بدهد.
 - ۲- حدیث به او رسیده، اما صحت آن حدیث برایش ثابت نشده و معتقد است که آن حدیث ضعیف است.
 - ۳- حدیث به او رسیده و صحتش را هم قبول داشته باشد، اما در شرایطی خاص، بخاطر قصور عقل بشری، آن حدیث را فراموش کرده باشد.
 - ۴- حدیث به او رسیده، اما دلالت حدیث را نمی‌فهمد و درک آن حدیث برایش گنگ است.
 - ۵- حدیث به او رسیده اما معتقد است که آن حدیث بر موضوع او دلالت نمی‌کند، یا با حدیثی صحیح‌تر از آن که دلالت آشکار تری بر موضوع دارد، تعارض دارد، یا آن حدیث با حدیثی دیگر نسخ شده است و...
- بدون شک این موضوع نیز دامنه گسترده‌ای دارد که در عمل و فتوا دادن، موجب اختلاف بین علمای مذاهب گشته است.
- علّت ششم: اختلاف در تحقیق مناط یا در تطبیق احکام بر وقایع است و شاید بیشترین انواع اختلاف در این زمینه رخ داده باشد.
- بعد از استنباط و فهم حکم شرعی و درک حقیقت آن و تعیین مناط آن، لازم است که بر واقع زندگی مردم تطبیق داده شده و بر افعال مکلفان تنزیل شود و از حالت نظری و ذهنی به میدان حیات و واقع آورده شود. در واقع تحقیق مناط، حلقه وصلی بین نصوص شرعی، و واقع و حیات می‌باشد.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «اتَّفَقُوا عَلَى تَحْقِيقِ الْمَنَاطِ وَهُوَ: أَنْ يُعْلَقَ الشَّارِعُ الْحُكْمَ بِمَعْنَى كُلِّ فَيَنْظُرُ فِي ثُبُوتِهِ فِي بَعْضِ الْأَنْوَاعِ أَوْ بَعْضِ الْأَعْيَانِ كَأَمْرِهِ بِاسْتِقْبَالِ الْكُعْبَةِ وَكَأَمْرِهِ بِاسْتِشْهَادِ شَهِيدَيْنِ مِنْ رَجَالِنَا مَنْ تَرْضَى مِنَ الشُّهَدَاءِ وَكَتَحْرِيمِهِ الْحُمْرَ وَالْمَيْسِرَ؛ وَكَفَرَضِهِ تَحْلِيلَ الْيَمِينِ بِالْكَفَّارَةِ وَكَتَحْرِيمِهِ بَيْنَ الْفِدْيَةِ وَالطَّلَاقِ؛ وَغَيْرِ ذَلِكَ. فَيَبْقَى النَّظَرُ فِي بَعْضِ الْأَنْوَاعِ: هَلْ هِيَ

خَمْرٌ وَيَمِينٌ وَمَيْسِرٌ وَفِدْيَةٌ أَوْ طَلَاقٌ؟ وَفِي بَعْضِ الْأَعْيَانِ: هَلْ هِيَ مِنْ هَذَا النَّوعِ؟ وَهَلْ هَذَا الْمُصَلِّي مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ؟ وَهَذَا الشَّخْصُ عَدْلٌ مُرَضِيٌّ؟ وَنَحْوَ ذَلِكَ».

ترجمه: «بر تحقیق مناط اتفاق دارند که آن، یعنی شارع حکم را به معنایی کلی معلق می‌سازد و در ثبوت آن در بعضی از انواع یا بعضی از اعیان نظر کرده می‌شود، مانند امر شارع به استقبال کعبه و امر شارع به شاهد گرفتن از دو مرد از مسلمانان که به شهادت دادنشان رضایت داریم و مانند تحریم خمر و میسر توسط شارع و مانند فرض کردن تحلیل سوگند با کفاره و مانند فرق گذاشتن شارع بین فدیة و طلاق و دیگر موارد. و می‌ماند نظر کردن در بعضی از انواع: اینکه آیا این مورد خاص، خمر، یا سوگند، یا میسر، یا فدیة، یا طلاق است یا نه؟ و در بعضی اعیان اینکه: آیا این از آن نوع است یا نه؟ و آیا این نماز گذار رو به قبله کرده است یا نه؟ و آیا این شخص عادل و مورد رضایت است یا نه؟ و امثال این موارد»^۱.

پس جز مفتی مجتهد و عالم به علوم دین شایسته تطبیق احکام بر وقایع نیست چنانکه از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: «خَرَجْنَا فِي سَفَرٍ فَأَصَابَ رَجُلًا مِنَّا حَجَرٌ فَشَجَّهُ فِي رَأْسِهِ، ثُمَّ احْتَلَمَ فَسَأَلَ أَصْحَابَهُ فَقَالَ: هَلْ تَجِدُونَ لِي رُخْصَةً فِي التَّيْمَمِ؟ فَقَالُوا: مَا تَجِدُ لَكَ رُخْصَةً وَأَنْتَ تَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ فَأَغْتَسَلَ فَمَاتَ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَ بِذَلِكَ فَقَالَ: «قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيهِ أَنْ يَتَمَمَّ وَيَعْصِبَ أَوْ يَعْصَرَ عَلَى جُرْحِهِ ثُمَّ يَمْسَحَ عَلَيْهِ وَيَغْسِلَ سَائِرَ جَسَدِهِ».

ترجمه: «برای سفری بیرون رفتیم که به مردی از ما سنگی برخورد و سرش را شکست، سپس محتلم شد و از همراهانش سوال کرد گفت: آیا برای من رخصتی در تیمم گرفتن می‌بینید؟ گفتند: برای تو رخصتی نمی‌بینیم در حالی که آب در دسترس تو است. آن مرد غسل گرفت و بر اثر آن مرد. هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشتیم به ایشان خبر آن را دادیم، فرمود: او را کشتند خداوند آنان را بکشد چرا وقتی که

نمی‌دانستند سوال نکردند و نپرسیدند؟ به حقیقت درمان نادانی پرسیدن است، برای آن شخص سرشکسته کافی بود که تیمم کند و سرش را باند پیچی نماید و زخمش را محکم ببندد سپس روی باند و جبیره مسح کند و باقی اندام‌های سالمش را بشوید.^۱

و از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت: «أَصَابَ رَجُلًا جُرْحٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ احْتَلَمَ فَأَمَرَ بِالْإِعْتِسَالِ فَأَعْتَسَلَ فَمَاتَ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَلَمْ يَكُنْ شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ».

ترجمه: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مردی دچار جراحت شد سپس محتلم شد و او را به غسل گرفتن دستور دادند، آن مرد غسل گرفت و مرد. این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع دادند، فرمود: او را کشتند خداوند آنان را بکشد، آیا درمان نادانی، سوال پرسیدن نیست».^۲

چنانکه می‌بینیم، آن افراد به آن شخص مجروح فتوا به حکمی عام در غیر محل مناسب آن دادند و توجه نکردند که احکام غیر مجروح بر مجروح تطبیق نمی‌شود، و به اعتبار اینکه در صورت وجود آب، تیمم جایز نیست، موجب کشته شدن آن مریض مجروح شدند.

علامه ابو اسحاق ابراهیم بن موسی الشاطبی رحمته الله (متوفی ۷۹۰ هجری) می‌گوید: «الاجتهاد المتعلق بتحقيق المناط وهو الذي لا خلاف بين الأمة في قبوله ومعناه أن يثبت الحكم بمدرکه الشرعي لكن يبقى النظر في تعيين محله وذلك أن الشارع إذا قال وأشهدوا ذوی عدل منکم وثبت عندنا معنی العدالة شرعا افتقرنا إلى تعيين من حصلت فيه هذه الصفة وليس الناس في وصف العدالة على حد سواء».

۱- ابو داود (۳۳۶).

۲- ابو داود (۳۳۷).

ترجمه: «اجتهاد مطلق برای تحقیق مناط که در بین ائمت در قبول آن اختلافی وجود ندارد به این معنا که حکم با مدرک شرعی ثابت شود، منتها می‌ماند نظر در تعیین محل آن. برای اینکه مثلاً وقتی شارع می‌گوید برای شاهد گرفتن از افراد عادل خودتان شاهد بگیرید، و معنای عدالت نیز نزد ما شرعاً ثابت است، پس نیازمند به تعیین کسی می‌شویم که این صفت در او حاصل گشته است، و همه مردم در وصف عدالت در یک حد برابر نیستند».^۱

برای مثال علما اختلافی ندارند در اینکه هرگاه طلا به حد نصاب برسد، زکات آن واجب می‌شود، اما درباره طلایی که زنان برای زینت استفاده می‌کنند اختلاف دارند که آیا مناط واجب شدن زکات در طلایی که برای زینت استفاده می‌شود محقق شده است یا خیر؟ که مالک و اللیث و شافعی بر این رفته‌اند که در آن زکات وجود ندارد و ابوحنیفه و اصحابش گفته‌اند که در آن زکات وجود دارد.

علّت هفتم: اختلاف در تشخیص اندازه مصالح و مفاسد امور است. مثلاً یک رویداد و یا یک بدعت معین و مشخصی را در نظر بگیرید که علما در حکم آن و تطبیق آن حکم بر آن رویداد اختلافی ندارند، بلکه اختلافشان در این است که آیا برخورد با آن رویداد و آن بدعت، مصلحت و منافع بیشتری در آینده در برخواهد داشت، یا مفاسدی که در صورت برخورد با آن رویداد رخ می‌دهد بیشتر از مصالحش خواهد بود؟

مثلاً به تصویر کشیدن و فیلم‌برداری کردن از بریدن سر انسان‌هایی که به جرم کفر یا ارتداد، توسط بعضی از مجاهدین شریعت‌گرا ذبح می‌شوند را در نظر بگیرید. کسانی که به تصویر کشیدن چنین عملی و پخش و نشر آن در رسانه‌ها را جایز می‌دانند، می‌گویند چنین کاری انداختن رعب در قلب کفار است و انداختن رعب در قلب کفار از اموری است که شریعت به آن امر کرده است. در مقابل جمهور علما معتقد هستند که اگر چنین کاری جایز هم باشد اما مفاسد چنین کاری بر مصالحش مقدم می‌شود و موجب به نمایش درآمدن چهره‌ای خونین و خشن از اسلام شده و جلوی پیشرفت اسلام در

بین غیر مسلمانان و سوء استفاده تبلیغاتی غول‌های رسانه‌ای از این موقعیت و تخریب وجهه اسلام و بد معرفی کردن اسلام می‌شود. بی‌گمان هردو گروه هدفشان نصرت و بالا بردن پرچم اسلام و گسترش اسلام در بین غیر مسلمانان بوده است، اما هردو با نوع دیدگاه و نگرش مختلفشان، مصالح و مفاسد مختلفی را درک کرده‌اند.

یا مثلاً مسأله انتخابات که با دموکراسی ترکیب می‌شود را در نظر بگیرید. گروهی از علما می‌گویند: شرکت در این انتخابات به طور کلی جایز نمی‌باشد چون در دموکراسی حکم خداوند تطبیق نمی‌شود بلکه حکم بر اساس رأی اکثریت است. و می‌گویند: رأی دادن به حاکمی که شر او برای مسلمانان کمتر از حاکمی است که شرش برای مسلمانان بیشتر است و هر دو هم حکم خداوند را اجرا نمی‌کند باز هم رأی دادن به آن جایز نیست.

در مقابل گروهی دیگر از علما می‌گویند، اگر دو یا چند حاکم کاندید شده باشند که شریکی از آنان برای مسلمانان از بقیه کاندیدها کمتر می‌باشد، برای دفع ضرر بیشتر، رأی دادن به حاکمی که شر کمتری دارد جایز است و این مسأله را به تشخیص میزان مصالح و مفاسد مقید کرده‌اند و می‌گویند: چنین کاری به معنای رضا به کفر دموکراسیت نیست، بلکه به معنای تلاش در تخفیف منکرات آن است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در این باره می‌گوید: «فَالْوَاجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يَجْتَهِدَ فِي ذَلِكَ بِحَسَبِ وُسْعِهِ؛ فَمَنْ وَلِيَ وَلَايَةً يَقْصِدُ بِهَا طَاعَةَ اللَّهِ وَإِقَامَةَ مَا يُمَكِّنُهُ مِنْ دِينِهِ وَمَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ وَأَقَامَ فِيهَا مَا يُمَكِّنُهُ مِنَ الْوَاجِبَاتِ وَاجْتَنَابَ مَا يُمَكِّنُهُ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ: لَمْ يُؤَاخِذْ بِمَا يَعْجِزُ عَنْهُ؛ فَإِنَّ تَوَلِيَةَ الْأَبْرَارِ خَيْرٌ لِلْأُمَّةِ مِنْ تَوَلِيَةِ الْفُجَّارِ. وَمَنْ كَانَ عَاجِزًا عَنْ إِقَامَةِ الدِّينِ بِالسُّلْطَانِ وَالْجِهَادِ فَعَلَّ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنَ النَّصِيحَةِ بَقَلْبِهِ وَالِدُّعَاءِ لِلْأُمَّةِ وَمَحَبَّةِ الْخَيْرِ وَفَعَلَ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنَ الْخَيْرِ: لَمْ يُكَلِّفْ مَا يَعْجِزُ عَنْهُ؛ فَإِنَّ قَوَامَ الدِّينِ بِالْكِتَابِ الْهُدَايِ وَالْحَدِيدِ النَّاصِرِ».

ترجمه: «پس بر مسلمان واجب است که در این باره به اندازه توانش تلاش کند، پس کسی که سرپرستی امری را بر عهده می‌گیرد قصدش از آن طاعت خداوند و برپاداشتن

آنچه که از دین و مصالح مسلمانان امکان دارد، و برپاداشتن آنچه که از واجبات امکان دارد، و اجتناب کردن از آنچه که از محرمات امکان دارد باشد. و به آنچه از آن ناتوان است مواخذه نمی‌شود. چون اگر نیکوکاران عهده‌دار امور شوند بهتر از عهده‌داری فاجران است. پس کسی که از اقامهٔ دین بوسیلهٔ سلطان و جهاد ناتوان است پس آن مقداری که در توانش است از نصیحت با قلبش و دعا برای امت و محبتش برای خیر را انجام بدهد و آن مقدار از خیر را که می‌تواند انجام بدهد و به آنچه که از آن عاجز است مکلف نمی‌باشد، چراکه قوام و پایداری این دین با کتابی هدایت کننده و آهنی یاری دهنده می‌باشد»^۱.

برای مثال در فتوایی از شیخ عبد الرحمن البراک چنین آمده است: «فضيلة الشيخ عبد الرحمن بن ناصر البراك: ما حكم الانتخابات والمشاركة فيها؟ وما حكم دخول البرلمان؟

الجواب: الحمد لله، والصلاة والسلام على رسول الله، وعلى آله وصحبه أجمعين، أما بعد:

فإن الانتخابات التي تجري في البلاد الإسلامية، سواء كانت لانتخاب رئيس الدولة، أو لأعضاء البرلمان، أو مجلس الأمة أو الشعب كما يقال، هي دخيلة على المسلمين، انتقلت إليهم من الأمم الكافرة؛ بسبب استيلاء دول الكفر على بلاد المسلمين، وبسبب إعجاب كثير من المسلمين بطرائق الكافرين، وهي طرائق مخالفة لمقتضى العقل والمشروع؛ لأن تعيين المرشحين للانتخاب يقوم على معايير مادية، مصدرها الأهواء والأغراض البشرية، ثم مع فساد هذه المعايير ليس الخيار فيها في الحقيقة للأمة؛ لأنه ليس إليها ترشيح رئيس الدولة، وإنما تختار أحد المرشحين أتم إن اختياره يقوم على الدعاية، فمن كان أقوى دعايةً وادعاءً كان هو الفائز.

ثم إن المعول في هذه الانتخابات على كثرة الأصوات من مختلف طبقات وفئات الشعب، مما يتضمن التسوية في هذا بين عقلائهم وسفهائهم، وعلمائهم وجهالهم، ورجالهم ونسائهم،

وبعد هذا كله قد لا يكون فرز الأصوات نزيهاً، بل يكون للرشاوى والوعود في هذا أثر كبير، هذا في البلاد التي توصف بالحضارة والتقدم والديمقراطية على حد قولهم، والتي هي الأصل في هذه الأنظمة.

وأما البلاد التي حذت حذوها من البلاد العربية والإسلامية، فليس للانتخابات التي تُجرى فيها حقيقة ولا مجاز؛ فالرئيس هو الرئيس، وهو المنتخب بنسبة ٩٩٪ أو أكثر.

ومع هذا كله فمن له من الأمة حق الاختيار من العقلاء والعلماء وصالحى الأمة ونصائحها، وأهل النظر فيما يصلح الأمة في أمر دينها ودنياها، وفي سائر قضاياها الاجتماعية والاقتصادية والسياسية، فهؤلاء لا أثر لهم في تلك الانتخابات، فإنهم بين مُستبعد لا يعتد باختياره فلا صوت له في حسابهم، أو مغمور لا أثر لاختياره في خضم الكثرة الكثيرة، ممن لهم حق التصويت والاختيار من سائر الطوائف والطبقات في المجتمع، وبهذا يتبين أن هذه الانتخابات بعيدة كل البعد عن صفة اختيار الإمام، كما هو مقرر في أحكام الإمامة عند المسلمين، وكذلك شروط من يُرَشَّح في هذه الانتخابات، مخالفةً لأكثر الشروط المعتبرة في الإمام، الذي تثبت ولايته بالاختيار حسبها هو مقرر في الفقه الإسلامى.

فتبين مما تقدم أن هذه الانتخابات الدخيلة على المسلمين باطلة، وتنظيمها حرام، وذلك لما سبقت الإشارة إليه من اشتغالها على التشبه بالكفار، وارتكازها على الدعاية وشراء الأصوات والدعاوى الكاذبة، وعلى الكثرة الغوغائية التي تتبع أصواتها، بل وتعطي أصواتها لمن يحقق أهواءها دون اعتبار خلُق ولا دين.

وأما حكم المشاركة في الانتخابات، والدخول في البرلمان فهو موضع اجتهاد، فإن كان يحقق مصلحة شرعية راجحة، ونصرة للحق وتخفيفاً للشر والظلم، من غير مباشرة لمعصية أو التزام

بأصل من أصول الكفر، أو موافقة على حكم من أحكام الطاغوت المخالفة لشرع الله، فالمشاركة في هذا الوجه مشروعة، عملاً بقوله تعالى {فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ} .

و من ترجع عنده في المشاركة تحصيل هذه المصالح، ودرء تلك المفسدات فلا عليه إذا شارك بنية صالحة، و من لم يترجح عنده تحقيق المصالح الراجحة، و لم يأمن من الوقوع في الباطل فليس عليه حرج إذا اعتزل تلك الطوائف كلها، وَنَصَحَ اللَّهُ -تعالى- و لرسوله (صلى الله عليه وسلم) و للمؤمنين، كما قال تعالى {لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمُرْضَى، وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ} أ هذا ما تيسر جمعه، والله تعالى أعلم.

ترجمه: «سوال: حکم انتخابات و مشارکت در آن چیست؟ و همینطور حکم عضویت در پارلمان چیست؟

جواب: الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه أجمعين أما بعد: انتخاباتی که در کشورهای اسلامی وجود دارد، حال چه انتخاب رئیس حکومت باشد یا اعضای پارلمان و یا مجلس ملی - چنانکه از آن اینگونه نام می‌برند - در واقع پدیده‌ای وارداتی به میان مسلمانان است که از ملل‌های کافر به میان مسلمانان راه یافته است؛ و آن هم به سبب استیلای کشورهای کفر بر سرزمین‌های مسلمین و به سبب متاثر شدن بسیاری از مسمانان از روش کار کفار هست، روش کاری که مخالف با مقتضای عقل و شرع می‌باشد؛ زیرا تعیین کاندیداها برای انتخاب بر اساس معیارهای مادی است، و مصدر آن امیال و مقاصد انسان‌هاست، و علاوه بر فساد این معیارها، در حقیقت اختیاری برای ملت در آن وجود ندارد؛ زیرا کاندید رئیس حکومت در دست ملت نیست، و بلکه تنها یکی از کاندیداها انتخاب می‌شود که انتخاب وی نیز بر مبنای (نوع) تبلیغات بوده! یعنی هرکس که تبلیغات قوی تری داشته همان نیز پیروز خواهد شد.

علاوه بر این؛ تکیه گاه این انتخابات بر کثرت آراء از طبقات و گروه‌های مختلف مردم است، که این امر خود متضمن تساوی مابین عقلاء و سفهاء، و علماء و جهال است! و

بعد از تمام اینها گاهی شمارش آراء هم نمی‌تواند فرد پیروز را انتخاب کند! بلکه از طریق رشوه و وعده است که اثر بزرگی [در نتیجه صندوق‌ها] دارد، و تازه این در کشورهایی است که به گفته خودشان به تمدن و پیشرفت و دموکراسی توصیف می‌شوند! اما کشورهایی که از (آنها) تقلید می‌کنند از جمله کشورهای عربی و اسلامی، انتخاباتی که در این کشورها برگزار می‌شود نه حقیقی است و نه مجازی! رئیس حکومت همواره رئیس است [رئیس می‌ماند] چنانکه با نسبت ۹۹٪ و حتی بیشتر انتخاب می‌شود!

و با تمام این وجود کسانی از امت که حق اختیار دارند از جمله عقلاء و علماء و صالحان امت و نصیحت‌گران و اهل نظر یعنی کسانی که امت را در امر دین و دنیا و در سایر قضایای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی اصلاح می‌کنند، این افراد اثری در این انتخابات ندارند، آنها طرد شده‌اند و انتخاب آنها اهمیتی ندارد و در حساب آنها، آنان رأی ندارند، و یا گمنام هستند و انتخاب آنها تاثیری در پیروزی رقابت (بین کاندیداها) ندارد.

بنابراین روشن می‌شود که این انتخابات با روش انتخاب امام که در احکام امامت نزد مسلمین مقرر هست، بسیار دور می‌باشد، و همینطور شروط کاندیدا شدن در این انتخابات که مخالف با اکثر شروط معتبر در فقه اسلامی برای (انتخاب) امام است.

بر اساس آنچه گفته شد؛ روشن می‌شود که این انتخابات وارداتی به میان مسلمانان، باطل است، و تنظیم و سازمان دهی آن حرام است، زیرا همانطور که اشاره شد (این انتخابات) مشمول تشابه و تقلید از کفار می‌گردد و علاوه بر آن؛ بر پایه تبلیغات و خریدن آراء (مردم) و وعده‌های دروغین (نامزدها) استوار است، و برخی رأی خود را می‌فروشند و حتی بعضی از مردم رأی خود را به کسی می‌دهند که آرزوها و تمایلات آنها را تحقق بخشد و به اخلاق و دین وی کاری ندارند.

و اما حکم مشارکت در انتخابات و عضویت در پارلمان؛ (این مسئله) محل اجتهاد است؛ اگر [مشارکت در انتخابات و عضویت در پارلمان] یک مصلحت شرعی راجح را محقق ببخشد، و حق را نصرت دهد و شر و ظلم را بکاهد، بدون ارتکاب مستقیم به گناهی و بدون التزام به اصلی از اصول کفر و یا موافقت با حکمی از احکام طاغوت که

مخاف با شرع الله است، مشارکت در این حالت مشروع است، بخاطر عمل به این فرموده

الله تعالی: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶]

«پس تا (جایی که) می‌توانید از الله بترسید».

و هرکس دستیابی به این مصالح راجحه و درء آن مفاصد را در مشارکت نزد خود راجح بداند، در آن صورت چنانکه به نیت صالحی در آن مشارکت کند چیزی بر وی نیست، و اما کسی که تحقیق مصالح راجحه را نزد خود راجح نداند و از افتادن در باطل مطمئن نباشد، در این حالت ایرادی بر وی نیست که از تمام این گروه‌ها دوری و اعتزال نماید، و (در عوض) برای خدا و رسولش ﷺ و مؤمنین نصیحت کند، چنانکه می‌فرماید:

﴿لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۱]

«نه بر ناتوانان و نه بر بیماران، و نه بر کسانی که چیزی نمی‌یابند، خرج کنند، گناهی نیست، هرگاه برای الله و پیامبرش خیر خواهی کنند، بر نیکو کاران هیچ راه (سرزنش) نیست، و الله امرزندهٔ مهربان است». والله تعالی أعلم».

و در فتوایی دیگر از شیخ براک آمده است: «السؤال: ما قول السادة العلماء أئمة الدين ودليل المسلمين وورثة الأنبياء حفظهم الله في حكم المشاركة في (التصويت في الانتخابات) في العراق التي ستقام في نهاية العام الميلادي الحالي؟

علما أن هذه الانتخابات هي لانتخاب أعضاء مجلس كتابة الدستور العراقي بصورته النهائية، وهؤلاء المنتخبون سيضعون قانونا يتحكم بمصير البلاد، والفئة الغالبة على المجلس ستكتب الدستور بشكل يضمن مصالحها ويقوي موقفها، فقد يرسخ الأعضاء بعض القوانين لنصرة مذهب وطائفة معينة وتقويتها على حساب الآخر، وهذا ما يعد له الرفضة وتدعمهم فيه إيران بالمال والبشر، أو قد يرسخ الأعضاء فصل الدين عن الدولة ومحاربة الدين، علما أنه سيشارك في الترشيح لهذا المجلس إسلاميون من أهل السنة، وهنالك الكثير من أهل السنة ممن

لا يرغبون في المشاركة فيها مما سيضعف وجودهم فيه، فما حكم الإدلاء بالصوت في هذه الانتخابات من حيث الوجوب أو الندب أو الإباحة أو الكراهة أو التحريم ؟ .

وما حكم مشاركة المرأة في حال اصطحابها من قبل محرم وأمن الاختلاط ؟ .

وما صفة من يجوز انتخابهم لهذا المجلس ؟ .

أفتونا مأجورين مع بيان الدليل بالتفصيل لزيادة اليقين حفظكم الله ذخرا للمسلمين .
مسلم عراقي غيور .

الجواب: الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله و على آله وصحبه أجمعين و بعد:

قال الله تعالى: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ١٦]، وقال عز وجل: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [المائدة: ٢] وقال سبحانه وتعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ٧]، وقال جل شأنه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾ [الصف: ١٤]. فالواجب على المسلم أن يفعل مما أوجب الله من تقواه ونصر دينه ومن التعاون على البر والتقوى ما يستطيع، كما ينبغي له أن يفعل من الخير ما يقدر عليه مما يكثر الخير ويخفف الشر.

ولا ريب أن القوانين التي تضعها الدول التي تنتسب للإسلام لا يراعون فيها ما يوافق ويطباق أحكام الشريعة، بل يراعون فيها مصالح واضعيها والأحزاب التي ينتمون إليها، ويوافق أهواء جمهور الناس والأعراف الدولية التي تعارفت عليها دول الكفر من اليهود والنصارى والمشركين ومن يقفوا أثرهم من سائر الدول.

ومشاركة بعض المسلمين في وضع هذه القوانين، غاية ما يحصل من ذلك تخفيف الشر الذي

ينجم عن تخليهم .

فإن ترك المشاركة يمكن للمنافقين والمبتدعين والملحدین من بلوغ المزيد من أهدافهم من نشر مبادئهم ومن محاربة الإسلام والمسلمين وظلمهم، وعلى هذا فتنبغي المشاركة في وضع قانون للعراق، والمشاركة في انتخاب المرشحين لوضع القانون، وذلك لتحقيق الغاية المنشودة، وهي دفع شر الشرين وتحصيل خير الخيرين حسب الاستطاعة، ومن هذا المنطلق لا مانع أن تشارك المرأة في التصويت بانتخاب من يعرف بالعلم والدين والانتصار للإسلام مع الحزم وقوة الحجة، لأن مشاركة المرأة حينئذ فيها نصره للحق وتقوية لجانبه، لكن مع الاحتشام والالتزام بالأداب التي جاء بها الإسلام للمرأة، والحذر مما يؤدي إلى المخالفات الشرعية، كالاختلاط ومزاحمة الرجال، ويمكنها تلافي ذلك بأن تستنيب من يسجل مشاركتها.

ويجب على من يرشح لهذه المهمة بهذه النية ممن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله ويؤمن بقوله تعالى: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الأنعام: ٥٧]، يجب عليه أن يخلص لله في مشاركته وأن يجتهد في تخفيف الشر، وألا يطلب بهذه المشاركة عرضاً من الدنيا ولا جاهاً عند الناس، كما يجب عليه أن يبرأ من كل ما يوضع في القانون من الباطل مما لا يستطيع دفعه، وليس من الحكمة ترك الأمر لأهل الباطل، يحققون مآربهم دون أن يجدوا معارضاً من أهل الحق، بل لو رشح كافرين وكان أحدهما مسلماً للمسلمين والآخر شديد العداوة لوجب انتخاب الأول لدفع شر الآخر، وهكذا يقال في سائر من يرشح لوضع قانون البلاد أو لرئاسة البلاد، أو لولاية من الولايات، فينبغي للمسلمين أن يجتهدوا فيما يمكن للخير ويدفع الشر أو يخففه حسب الإمكان، والله تعالى من وراء القصد، والله أعلم.

ترجمه: «سخن علمای ارجمند، ائمه دین و راهنمای مسلمین و وارثان انبیاء - که خداوند متعال آن‌ها را حفظ کند - درباره حکم مشارکت در (رای گیری برای انتخابات) در کشور عراق که در پایان سال میلادی جاری [۲۰۰۵] برگزار می‌شود، چیست؟ با توجه

به اینکه این انتخابات در حقیقت انتخاب اعضای مجلس برای نوشتن قانون اساسی عراق بصورت نهایی آن خواهد بود، و افراد منتخب شده بزودی قوانینی را وضع خواهند نمود که در کشور به اجرا درخواهد آمد، و گروه غالب بر مجلس قانون را بشکلی خواهد نوشت که مصالحش را تامین و موقفش را قوی کند. اعضاء مجلس بعضی از قوانین را در راستای نصرت مذهب و گروه معینی تدوین می کنند تا موقف آن ها در مقابل دیگران تقویت یابد، از جمله روافض که ایران با مال و نیروی انسانی به آن ها کمک می کند، و یا گاهی اعضای مجلس قصد دارند تا دین را از حکومت جدا کنند و با دین ستیز کنند.

و جهت اطلاع باید گفت که بعضی از اسلاميون اهل سنت برای شرکت در این مجلس کاندید خواهند شد، ولی در اینجا بسیاری از اهل سنت رغبتی برای مشارکت در آن ندارند که موجب تضعیف آن ها در مجلس خواهد شد. حکم رأی دادن در این انتخابات از جهت وجوب یا استحباب یا اباحه یا کراهت و یا تحریم چیست؟ و همچنین حکم مشارکت زن در حالی که محرمی همراهش باشد و اختلاط با نیروهای امنیتی نیز وجود دارد چیست؟ و صفت کسانی که انتخاب آن ها برای مجلس جایز است چیست؟ از شما تقاضا داریم که در این مورد فتوایی صادر فرمایید همراه با دلیل و برای زیاد شدن یقین آن را بیشتر تفصیل دهید، خدای متعال شما را برای مسلمانان حفظ نماید.

یک مسلمان غیور عراقی

جواب: الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله و على آله وصحبه أجمعين و بعد:
الله تعالی می فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶] «هر قدر که توانستید تقوای الهی را پیشه کنید».

و فرمود: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [المائدة: ۲]

«و در راه نیکو کاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و (هرگز) در راه گناه و تجاوز همکاری نکنید، و از الله بترسید، بی گمان الله سخت کیفر است».

و باز خداوند سبحان و متعال فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ۷]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر (دین) الله را یاری کنید، (الله) شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را (ثابت و) استوار می‌دارد».

و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾ [الصف: ۱۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران (دین) الله باشید».

پس بر مسلمان واجب است آنچه را که الله تعالی واجب کرده از جمله تقوای او، و نصرت و یاری دینش، و کمک و همیاری در پر و نیکی در حد توان انجام دهد، همانگونه که بر وی لازمست تا آنجا که توانایی دارد کار خیر و نیک کند و خیر را زیاد نماید و شر را کاهش دهد. بدون تردید قوانینی که دولت‌های منتسب به اسلام وضع می‌کنند، احکام را در آن [قوانین] موافق و مطابق با شریعت (اسلام) مراعات نمی‌کنند، بلکه مصالح وضع کنندگان [قوانین] و احزاب در آن مراعات می‌شود، و قوانین موافق با خواسته و اهواء اکثریت مردم و خواسته دولت‌هایی است که با آن‌ها تعارف دارند؛ از جمله دولت‌های کافر یهود و نصاری و مشرکین و سایر دولی که همراه آن‌ها هستند.

و اما مشارکت عده‌ای از مسلمانان در تدوین و وضع این قوانین، نهایت آنچه که از آن [مشارکت] حاصل می‌شود تخفیف و کاهش شر است که با کنار گذاشتن آن‌ها [از مجلس] حاصل می‌شود، چرا که ترک مشارکت [در انتخابات] موجب می‌گردد که منافقین و مبتدعین و ملحدین بیشتر به اهداف خود از جمله نشر مبادیء فکری و محاربه با اسلام و مسلمین و ظلم به آنها، برسند، و لذا در این حالت مشارکت در وضع قانون عراق و مشارکت در انتخاب کاندیداها برای وضع قانون لازمست، و این [حکم] بخاطر دستیابی به هدف مورد مطلوب [شرع] است؛ یعنی دفع شر [بزرگتر] از بین دو شر و جلب خیر [بزرگتر] از میان دو خیر بر حسب توانایی است.

و بر اساس این منطق مانعی وجود ندارد که زنان نیز در رأی دادن با انتخاب کسی که به علم و دین و نصرت به اسلام شناخته شده و دارای قوت حجت و هوشیاری است،

شرکت کنند، زیرا مشارکت زنان در این موقعیت باعث نصرت و یاری حق و تقویت آن خواهد شد، البته بایستی [در هنگام انتخابات] به آدابی که اسلام برای زنان گذاشته ملتمز و پایبند باشند، و از امور خلاف شرع پرهیز نمایند مانند اختلاط با مردها.

و بر کسی که برای این امر مهم کاندید می شود واجب است که با این نیت اقدام کند به طاعت کافر شود و به الله مؤمن باشد و به این فرموده الله تعالی ایمان آورد که می فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الأنعام: ۵۷] «حکم و فرمان تنها از آن الله است» بر او واجب است که در قصدش برای مشارکت در (مجلس) برای الله اخلاص داشته باشد و در تخفیف و کاهش شر تلاش و مجاهدت کند، و نباید بوسیله این مشارکت متاع دنیوی را مطالبه کند و بدنبال مقام و مکان در نزد مردم نباشد، و بر او واجب است که از تمامی آنچه را که در قانون وضع می شود و بر باطل استوار است و توانایی دفع آن را ندارد ابراز برائت کند.

و این حکمت نیست که امور را برای اهل باطل ترک کرد تا آن ها بدون وجود معارض و مخالفی از اهل حق تمایلات خود را تحقق بخشند، بلکه حتی اگر دو فرد کافر خود را کاندید کنند که یکی از آن ها نسبت به مسلمانان صلح طلب باشد و دیگری دشمنی شدیدی داشته باشد؛ واجب است که فرد اولی را انتخاب نمود تا شر دیگری دفع گردد، و بر همین منوال در مورد سایرین نیز گفته می شود که هرکس برای تدوین قانون (اساسی) کشوری یا (انتخاب) ریاست کشوری یا ولایتی کاندید شود، بر مسلمانان لازمست که در کسب خیر و دفع شر یا کاهش و تخفیف آن بر حسب امکان تلاش کنند و الله تعالی در پشت نیت و قصد (انسان ها) است، والله اعلم»^۱.

۱- فتاوی علامه عبدالرحمن بن ناصر البراک؛ شماره فتوی (۱۰۸۸۸). تاریخ صدور فتوی: ۱۴۲۵/۱۱/۲۳ هـ - ۲۰۰۵-۰۱-۰۴. ترجمه فارسی این فتوا، توسط سایت جامع فتاوی اهل سنت و

و فتوای شیخ محمد بن عثیمین نیز چنین است. دکتر احمد بن عبد الرحمن القاضی می‌گوید: «سألت شيخنا رحمه الله: عن المسلمين في أمريكا، هل يشاركون في الانتخابات التي تجري في الولايات لصالح مرشح يؤيد مصالح المسلمين؟. فأجاب بالموافقة، دون تردد».

ترجمه: «از شیخمان (ابن عثیمین) رَحِمَهُ اللهُ سوال کردم دربارهٔ مسلمانان در آمریکا، آیا در انتخاباتی که در ولایت‌ها انجام می‌شود به نفع منتخبی که مؤید مصالح مسلمانان است شرکت کنند؟ که بدون تردد، جواب موافق داد».^۱

و شیخ دکتر عبد الله عزام رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: «البرلمان مجلس تشريعي، والتشريع بغير ما أنزل الله كفر يخرج عن الملة، فإذا وافق المجلس على هذا التشريع فهذا أمر خطير جدا على دينهم وعقيدتهم، أمّا إذا كان دخولهم في البرلمان بنية معارضة القوانين الوضعية الكافرة، والوقوف ضدها، والوقوف في وجه الظلم، فهذا أمر ترجّحه المصلحة العامة، والإسلام في مثل هذه الظروف ينظر إلى المصالح والمفاسد، فينظر أيهما أرجح في هذا الأمر المصلحة أم المفسدة، ولكن بشرط أن لا يقعوا أو يتعرضوا للحرام».

ترجمه: «پارلمان، مجلس تشريع است و تشريع به غير آنچه که خداوند نازل کرده است كفر خارج کننده از ملت است، پس اگر مجلس بر اين تشريع توافق نمود پس اين امر بسيار خطرناکی بر دين و عقيدة شان می‌باشد. اما اگر وارد شدنشان به پارلمان به نيت مخالفت با قوانين وضعی و کفری و ايستادن در مقابل آنها باشد، و ايستادن در روى ظلم باشد، پس اين امر را مصلحت عامه ترجيح می‌دهد و اسلام در چنین موقعیت‌هایی به مصالح و مفاسد نگاه می‌کند، پس نگاه می‌کند که در اين امر کدام یک ارجح است، مصلحتش یا مفسده‌اش؟ منتها به اين شرط که در حرامی نیوفتند».

۱- القاضی، احمد بن عبد الرحمن، ثمرات التدوين من مسائل ابن عثیمین، مساله (۵۹۳) (۱۴۲۰/۶/۲۹هـ)، ص ۱۳۹ در مکتبه الشامله.

و همچنین می‌گوید: «لا بأس من الدخول في البرلمان إن كنا نريد أن ننصر ديننا ودعوتنا من خلاله، بخلاف مجلس الوزراء، لأنَّ مجلس الوزراء تنفيذي ولا يجوز الدخول فيه، بينما مجلس النواب هو عبارة عن مراقبة الدولة، وبإمكانك أن تقول فيه ما تشاء، فهذا لا بأس، بعكس مجلس الوزراء الذي ينفذ ما يؤمر به. فإن قبلت الدولة أن يكون لنا مراقبون داخل مجلس النواب يعارضون ويفضحون الدولة بأنها سرقت وفعلت كذا، والوزير الفلاني فعل كذا وسرق كذا، ويفضح الخيانات والرشوة ويطالبون بتنفيذ الحكم بالمجرمين، فهذا لا بأس إن شاء الله».

ترجمه: «اشکالی در وارد شدن به پارلمان‌ها وجود ندارد در صورتی که بخواهیم که دینمان و دعوتمان را از خلال آن نصرت دهیم، بر خلاف مجلس وزراء برای اینکه مجلس وزراء، تنفیذ و اجرا کردن است و وارد شدن به آن جایز نیست، در حالی که مجلس نمایندگان عبارت است از مراقبت از دولت، و می‌توانی که در آن آنچه که می‌خواهی بگویی پس این اشکالی ندارد، بر عکس مجلس وزراء که آنچه به آن امر می‌شوند را تنفیذ می‌کنند. پس اگر دولت قبول کرد که ما مراقبانی داخل مجلس نمایندگان داشته باشیم که با آنان معارضت کند و بدی‌های دولت را آشکار کند به اینکه مثلاً دزدی کرده یا فلان کار را کرده است، و فلان وزیر چنین کاری کرده یا چنان دزدی کرده، و خیانات و رشوه‌گیری‌هایشان را آشکار کند و درخواست تنفیذ حکم بر مجرمان را بکند، پس این ان شاء الله در آن مشکلی وجود ندارد»^۱.

و در مجموع الأعمال الكاملة از شیخ عطیه الله الیسی رحمه الله آمده است: «کیف نحکم علی المشارکین فی الانتخابات التشريعية والبرلمانية والبلدية؟ وهل فی الحکم علیهم تفصیل أم هم فیہ سواء؟ وما حکم أعضاء البرلمان من الإسلامیین کالآخوان و غیرهم الذین

۱- کتاب هدم الخلافة و بناؤها از شیخ عبد الله عزام، نوار (۵۶) در تفسیر سوره توبه از شیخ عبد الله عزام. نشر و اعداد مرکز الشہید عزام الإعلامی، پیشاور پاکستان، صص ۱۶-۱۷.

دخلوا البرلمان بدعوى المصلحة وتخفيف المفاصد وإبلاغ صوت الحق لهم والسعي للحكم بالإسلام من خلال الانتخابات والبرلمان وغيرها من المبررات التي يذكرون .. وأنت بها أعلم، وما حكم من يدعو للمشاركة في الانتخابات كالشيخ «عبد الرحمن عبد الخالق» والشيخ «سلمان العودة» وغيرهما؛ أي هل هؤلاء الداعين للانتخابات كفار، أم مسلمون مبتدعون ضالون، أم مسلمون صالحون مصلحون، أم مسلمون مخطئون معذورون، أو غير ذلك».

قد تقدم شيء مما يفيد في الجواب على هذا السؤال أثناء كلامنا على حركة حماس في المحور الخاص بها .. والحاصل أن البرلمان الكفري في الدول المرتدة، وهي التي لا تلتزم بدين الله وشرعه، بل تشرع من دون الله، هي مجالس كفر وشرك بلا مرية، ولا يجوز للمسلم المشاركة فيها تحت أي دعوى من الدعاوى المشار إليها أو غيرها .. وهؤلاء المشرعون (أعضاء البرلمان الموصوف) هم كفارٌ لأنهم يشرعون من دون الله ما لم يأذن به الله، فضلا عما يمكن أن يكون من كفریات أخرى يتلبسون بها في أثناء هذه المشاركة.

ولكن قد ابتلينا بطوائف ممن ينتسب إلى الحركة الإسلامية والدعوة والإصلاح، بل ومن العلماء استباحوا ذلك ولم يروا فيه غضاضة بدعوى تخفيف الشر ودفع ما يمكن من الفساد، والإصلاح بما يمكن من الكلمة والمشاركة في استصدار القرارات والقوانين على وفق الشريعة .. كذا!، والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وإسماع كلمة الحق للناس من خلال هذا المنبر والمنصب .. الخ ما يذكرونه، وهو خطأ وباطل، ومناقشته تطول، وقد رد عليه علماء كثيرون وصنفوا فيه الرسائل والكتب، والمسألة بُحث كثيرا وحصلت فيها المناظرة والمناقشة طويلا في ساحة العمل الإسلامي.

ولكن ذلك أوجب لعلائنا عدم التسرع في تكفير هؤلاء المشاركين، لأجل التأويل. ومن يرى شرعية ذلك من أهل العلم ويدعو إلى المشاركة فيه، فهو مخطئ ونرجو أن يكون معذورا مغفورا له ما دام هذا هو اجتهاده، أما كون ذلك إصلاحا وأهله مصلحين فلا، بل لا نرى ذلك إلا فسادا وباطلا محضاً!

والله المستعان، ونسأل الله أن يهدينا جميعاً للحق ويعيننا عليه .. آمين
 هذا في الدول العلمانية المستعلنة بتحكيم القوانين الوضعية، وأما في دولة مثل «السعودية»
 فالأمر أخف بلا شك، والكلام فيه له وجوه أخرى، فالذي في «السعودية» هو مجلس شورى
 يلتزم علناً بالشرعة الإسلامية، فلا يستوي الحكمان.!

ولهذا فيجب التفريق بين صور المسائل وإعطاء كل مرتبة حقه.
 وأما الشطر الأول من سؤالك المتعلق بالمتخين (المشاركين في انتخاب أعضاء البرلمان أو
 الحكام وغيرهم) فيجب فيهم التفصيل أيضاً في الواقع، لأن مَنْ ينتخب المشرع من دون الله
 ليشغل في التشريع من دون الله فهذا كافرٌ .. هذا هو الحكم النظري، وكذلك الذي ينتخب
 الحاكم المرتد ليحكم المسلمين وبلاد المسلمين هو كافرٌ كذلك .. لكن إذا نزلنا إلى الواقع
 فالمسألة ليست بهذه البساطة، والناس لا يرتكبون ذلك عالين مقرّين بأنهم ينتخبون المشرع من
 دون الله، أو ينتخبون الحاكم المرتد .. والمقصود أن الواجب التفصيل، فلا تكفر الناس بذلك
 على العموم، ومَنْ فعل ذلك ضلّ ضلالاً مبيناً، وخرج عن أصول العلم والفقه، وآل به الحال
 إلى تكفير جماهير المسلمين بما لا يقع به الكفر عليهم .. ! نسأل الله الستر والعافية. والله الموفق».
 ترجمه: «سوال: چگونه بر شرکت کنندگان در انتخابات قانون گذاری (تشریع) و
 پارلمانی و شهری حکم کنیم؟ و آیا در حکم کردن بر آنان تفصیل وجود دارد یا در حکم
 با هم برابر هستند؟ و حکم اعضای پارلمان از اسلام گرایان مانند اخوانی ها و غیر آنان که
 وارد پارلمان می شوند آن هم به ادعای مصلحت و تخفیف مفسد و رساندن صدای حق
 به مردم و تلاش برای حکم کردن به اسلام از خلال انتخابات و پارلمان و غیر اینها از
 توجیهاتی که ذکر می کنند، چیست؟ و شما به آن آگاه تر هستید و حکم کسی که به
 مشارکت در انتخابات دعوت می کند مانند عبد الرحمن بن عبد الخالق و شیخ سلمان
 العوده و غیر این افراد چیست؟ یعنی آیا این دعوت کنندگان به انتخابات، کفار هستند؟
 یا مسلمانان مبتدع گمراه؟ یا مسلمانان صالح و اصلاح گر؟ یا مسلمانان خطاکار معذور یا
 غیر اینها؟

پاسخ: دربارهٔ این سوال در حین صحبت‌مان دربارهٔ حرکت حماس نسبت به این موضوع قبلاً توضیحاتی دادیم و الحاصل اینکه پارلمان‌های کفری در کشورهای مرتد که به دین الله و شرعش ملزم نیستند بلکه بجای خداوند تشریع می‌کنند آنها بدون شک مجالس کفری و شرکی هستند و برای مسلمانان مشارکت در آن تحت هیچ یک از ادعاهای ذکر شده و غیر این ادعاها جایز نمی‌باشد. و آن شرکت کنندگان (اعضای پارلمان موصوف) کفار هستند برای اینکه بجای خداوند تشریع می‌کنند که خداوند به آن اجازه نداده است. جدای از آن کفریات دیگری که در حین مشارکت مرتکب آن کفرها هم می‌شوند.

منتها به گروه‌هایی مبتلا شده‌ایم که منتسب به حرکت اسلامی و دعوت و اصلاح هستند بلکه به علمایی مبتلا شده‌ایم که آن را مباح دانسته‌اند و در آن اشکالی ندیده‌اند آن هم به ادعای تخفیف شر و دفع آنچه که از فساد امکان دارد و اصلاح آنچه که از کلمهٔ توحید امکان دارد و مشارکت در صادر کردن قرارات و قوانین بر وفق شریعت و همچنین امر به معروف و نهی از منکر و شنوندن کلمهٔ حق به مردم از خلال این منبر و منصب الی آخر آنچه که ذکر می‌کنند. و این خطا و باطل است و مناقشهٔ آن طولانی است و علمای زیادی بر آن رد زده‌اند و درباره‌اش رسائل و کتب نوشته‌اند و دربارهٔ این مساله زیاد تحقیق شده است و مناظره و مناقشه‌های طولانی در ساحةٔ عمل اسلامی درباره‌اش حاصل شده است.

اما بر علمای ما واجب است که در تکفیر آن شرکت‌کنندگان بخاطر تاویلی که دارند عجله نکنند.

و کسی از اهل علم که این کار را شرعی می‌داند و به مشارکت در آن دعوت می‌کند پس او خطاکار است و امیدواریم که معذور باشد و مورد بخشش قرار گیرد مادام که این اجتهاد او است، اما اینکه چنین کاری اصلاح باشد و اهل آن مصلح باشند پس خیر، بلکه چنین کاری را نمی‌بینیم جز اینکه فساد و باطل محض باشد.

والله المستعان و از خداوند می‌خواهیم که همهٔ ما را به حق هدایت کند و بر آن یاری دهد. آمین.

این‌ها مربوط به کشورهای سکولاری است که آشکارا اعلام کرده‌اند که به قوانین وضعی حکم می‌کنند و اما در کشوری مانند عربستان سعودی، پس امر آن بدون شک خفیف‌تر می‌باشد و کلام درباره آن وجوه دیگری دارد. چون آنچه که در کشور سعودی وجود دارد، مجلس شورای اسلامی است که به طور علنی به شریعت اسلامی ملزم است، پس حکم این دو یکی نیست.

و برای همین واجب است که بین صورت‌های مختلف مسائل فرق گذاشت و به هر مرتبه حق خودش را داد.

و اما بخش اول از سوالت که درباره منتخبین است (شرکت‌کنندگان در انتخاب اعضای پارلمان یا حکام یا غیر آنان) پس واجب است که درباره‌شان تفصیل قائل بود همچنین در واقع حال. برای اینکه هرکس قانون‌گذاری بجای الله انتخاب کند تا مشغول به تشریع بجای الله شود پس او کافر است؛ این حکم نظری‌اش است. و همچنین کسی که حاکم مرتدی انتخاب کند که بر مسلمانان و سرزمین مسلمانان حکم کند هم کافر است، اما موقعی که حکم را بر واقع حال پیاده می‌کنیم پس مساله به همین سادگی نیست، و مردم مرتکب چنین کاری نمی‌شوند به این شکل که به آن عالم باشند و اقرار کنند که آنان دارند قانون‌گذاری بجای الله انتخاب می‌کنند. یا اینکه دارند حاکمی مرتد انتخاب می‌کنند. مقصود این است که واجب است تفصیل قائل شد، پس مردم را به این خاطر به عموم تکفیر نمی‌کنیم و هرکسی هم به این عمومیت تکفیر کند پس در گمراهی آشکاری قرار دارد و از اصول علم و فقه خارج شده است و چنین کسی به تکفیر جماهیر مسلمانان کشیده شده است که مستحق تکفیر نیستند. از خداوند پوشش و عافیت می‌خواهیم. والله الموفق»^۱.

در جایی دیگر شیخ عطیه الله الیبی می‌گوید: «وأما قولكم: ما رأيكم في قول أبي محمد المقدسي - حفظه الله - في كتابه «الرسالة الثلاثينية» في التحذير من الغلو في التكفير، في التحذير من تكفير عموم المشاركين في الانتخابات دون تفصيل: «ولذلك فلا تحل المبادرة إلى تكفير

أمثاله إلا بعد إقامة الحجة وتعريفه بحقيقة عمل النواب المشرعين، وما يرتكبونه من مكفرات تناقض دين الإسلام وتوحيد رب العالمين، فإن أصرّ على انتخابهم مع ذلك كفر» اه؟

نقول: إننا نتفق مع هذا القول ونراه صواباً، وهذا على العموم والإجمال، أما من يقيم الحجة على هذا المنتخب، ومتى يقال بأنها قامت عليه وزالت شبهته، وهل مثله أصلاً يفقه ويدرك ما يقال له حولها؛ فهذه أمور لا بد من مراعاتها تمام المراعاة، ولا يكتفى بمجرد الزعم بأن فلانا أو فلانا قد أقيمت عليه الحجة، وصار مصراً مستكبراً كأن لم يسمعها، ثم يُبادر إلى تكفيره فإن هذا مجازفة واندفاع لا سيما في مثل هذه المسألة الدقيقة والتي يفتي كثير من العلماء بجواز أو وجوب انتخاب «الأصلح» كما هو معلوم مشهوراً.

ترجمه: «و اما این سخنتان که گفتید: "نظرتان چیست درباره سخن ابو محمد المقدسی حفظه الله در کتابش «الرسالة الثلاثينية» در تحذیر از غلو در تکفیر، در تحذیر از تکفیر عموم شرکت‌کنندگان در انتخابات بدون تفصیل که می‌گوید: {و برای همین اقدام به تکفیر امثال چنین کسی حلال نمی‌باشد مگر بعد از اقامه حجت و شناساندن حقیقت به آنان نسبت به عمل کاندیداهای قانون‌گذاری و نسبت به مکفرات آنان که با دین اسلام و توحید رب العالمین متناقض است. پس اگر همراه با این بر انتخابشان اصرار ورزید کافر می‌شود}».

می‌گوییم: ما با این قول متفق هستیم و آن را صواب می‌بینیم و این بر عموم و اجمالش می‌باشد، اما اینکه چه کسی بر این انتخاب‌کننده اقامه حجت می‌کند و چه وقت گفته می‌شود که بر او اقامه حجت شده و شبهه‌اش زایل گشته است و اینکه اصلاً امثال چنین کسی آنچه که درباره این موضوع به او گفته می‌شود را می‌فهمد و درک می‌کند؟ پس این امور می‌بایست که به طور کامل مراعات شود و به مجرد داشتن این گمان که "فلان کس بر او اقامه حجت شده است و تبدیل به مستکبری شده که انگار حجت را نشنیده است"، سپس اقدام به تکفیر کردنش کرد، اکتفا نکرد. برای اینکه چنین کاری، گزافه کاری و دور شدن از حق است مخصوصاً در مثل چنین مسأله دقیق

که بسیاری از علما فتوا به جواز آن یا وجوب انتخاب کاندید اصلح را داده‌اند چنانکه معلوم و مشهور می‌باشد»^۱.

چنانکه می‌بینید مسأله انتخابات نیز از مسائلی است که مورد اجتهاد قرار گرفته و بعضی از علما با در نظر گرفتن مصالح و مفاسد آن به جایز بودن یا نبودنش فتوا داده داده‌اند و پر واضح است کسانی که فتوا به جواز آن در شرایط خاصی داده‌اند هدفشان از آن عدم کفر به طاغوت یا ایمان آوردن به دموکراسی یا تایید آن نبوده است بلکه هدفشان مخالفت با آن و تقلیل شر آن بر مسلمانان بوده است. اما گروهی از غالیان منتسب به دولت خلافت اسلامی که نسل جدیدی از طرفداران دوله هستند، وجود دارند که حتی جهل به حال دموکراسی را نیز معتبر ندانسته و هرکسی رأی بدهد را بدون اثبات شروط و انتفاء موانع و قبل از اقامه حجت تکفیر معذب علیه و گاه غیر معذب علیه می‌کنند. در حالی که چنین دیدگاهی مخالف رهبران و مؤسسان آنان مانند شیخ ابو مصعب الزرقاوی و شیخ ابو عمر البغدادی رحمهما الله می‌باشد.

توضیح اینکه شیخ ابو مصعب الزرقاوی در سخنرانی‌اش به نام «ولتستبین سبیل المجرمین» در سال ۲۰۰۵، در انتهای سخنرانی‌اش چنین می‌گوید: «والمرشحون للانتخاب هم أدعیاء للربوبية والألوهية، والمتخبون لهم قد اتخذوهم أرباباً وشركاء من دون الله، وحکمهم فی دین الله: الکفر والخروج عن الإسلام».

ترجمه: «کسانی که نماینده شده‌اند تا مردم به آن‌ها رأی بدهند آن‌ها مدعیان الوهیت و ربوبیت هستند و خود را در مقام اله و رب نهاده‌اند و کسانی هم که به آن‌ها رأی می‌دهند در حقیقت آن‌ها را به عنوان رب و پروردگار و معبود به غیر از الله انتخاب می‌کنند و حکم همه این انسان‌ها در دین الله، کفر و خروج از اسلام است».

همانطور که می‌بینید این حکمی کلی است درباره رأی دهندگان. و امثال این اقوال بسیار است مثلاً علما می‌گویند هرکس بگوید قرآن مخلوق است کافر است. ولی هنگام

تنزیل حکم بر اعیان، فرق می‌کند. و اینجا نیز سخن شیخ ابومصعب الزرقاوی به همان شکل است و حکمی کلی و عام است. اما هنگام تنزیل فرق می‌کند.

شیخ رحمته الله در سخنرانی دیگرش به نام «فسیکفیکهم الله» در سال ۲۰۰۶، بعد از برگزاری انتخابات عراق، چنین می‌گوید:

«لقد كان بإمكاننا -ياذن الله- إفساد الانتخابات في أكثر مناطق العراق، ولكننا أحجمنا عن ذلك دفعا لاحتمالية مقتل عوام أهل السنة الذين لبس الأمر عليهم من قبل أئمة الضلالة، ولقد كنا نتوقع غدر الصليبيين بهم وأنهم استدرجوا لفخ نصب لهم بإحكام».

ترجمه: «حقیقتاً ما به اذن الله این امکان را داشتیم که انتخابات را در بیشتر مناطق عراق فاسد و خراب کنیم، اما بخاطر دفع کشته شدن احتمالی عوام اهل سنتی که حقیقت امر بر آنان از جانب ائمه گمراهی پوشیده شده است، از آن خودداری کردیم. و ما غدر و خیانت صلیبیان به آنان را توقع و انتظار داشتیم و اینکه آنان به تدریج در دامی که برایشان پهن شده است می‌افتند».

همانطور که از سخنان واضح و صریحش مشاهده می‌کنید ایشان رأی دهندگان را علی التبعین تکفیر نمی‌کند و بخاطر اینکه از جانب ائمه گمراهی حقیقت امر بر آنان پوشیده شده است، رأی دهندگان اهل سنت را نکشت با اینکه توانایی کشتنشان را هم داشت.

شیخ ابوعمر البغدادی نیز عوام رأی دهندگان اهل سنت را تکفیر نکرد و نکشت و سخن خود را اجماع شورای دولت اسلامی می‌داند و در سخنرانی‌اش به نام «امنعوهم لا تقتلوهم» می‌گوید: «امنعوهم لا تقتلوهم»؛ «آن‌ها را [از انتخابات] منع کنید، نه اینکه بکشیدشان» و رأی دهندگان را سنی می‌نامد و می‌گوید: «إلا أننا لم نتمد قط قتل سني واحد»؛ «جز اینکه هرگز قصد کشتن یک سنی را هم نکردیم» و می‌گوید: «نحتاط للدماء المعصومة»؛ «درباره خون معصومان احتیاط می‌کنیم» و می‌گوید: «فالحفاظ على دماء

المسلمين وحرماؤها دين نتعبد به في الدولة الاسلامية»؛ «حفاظت از خون مسلمانان و حرمت آن، دینی است که با آن در دولت اسلامی عبادت می‌کنیم» و آنان را از اهل خود می‌داند و می‌گوید: «فكان بحمد الله ما أملنا من أهلنا ورجونا»؛ «و الحمد لله آنچه را که از اهلمان امید و انتظار داشتیم».

و آنچه که گفته است را سخن اجماع شورای دولت اسلامی و تمام کسانی که مؤسس دولت اسلامی هستند می‌داند.

و شیخ ابو یحیی الیبی در سخنرانی اش به نام «الديمقراطية الصنم العصري» در سال ۱۴۳۰ هجری، در انتهای سخنرانی طولانی اش چنین می‌گوید:

«بقي أخيراً أن أنبه أن ما قلته هنا إنما قصدت به بيان شيء من النواقض الجلية التي يتضمنها دين الديمقراطية ليتصورها المسلم تصوراً صحيحاً ويجذر من الانزلاق فيها والتلبس بها فيفترط في دينه وهو أعز ما يملكه، والخسارة فيه خسارة كل شيء وعليه فليس المقصود هنا هو البحث عن حكم أعيان الأشخاص الذين ابتلوا بالدخول في هذا الدين الجديد وما ذكرته من الحكم على الديمقراطية لا يستلزم الحكم على من مارسها جاهلاً أو متأولاً، فبيان الحقائق العلمية الشرعية مجردة شيء وتنزيلها على الأعيان شيء آخر».

ترجمه: «در آخر اینکه یادآوری نمایم که آنچه در اینجا گفتم تنها قصدم از آن بیان نمودن بعضی از نواقض آشکاری است که دین دموکراسیت در بر دارد، تا اینکه شخص مسلمان تصوّر صحیحی درباره‌اش داشته باشد تا از لغزش در آن و آلوده شدن به آن برحذر باشد و از دینش تجاوز نکند که عزیزترین چیزی است که دارد. و خسارت در آن، خسارت در همه چیز است. پس مقصود اینجا بحث کردن درباره اعیان (افراد) و اشخاصی که به داخل شدن در این دین جدید مبتلا شده‌اند، نیست و آنچه از حکم دموکراسیت ذکر کردم، از آن حکم کردن بر کسی که از روی «جهل» یا «تأویل» به آن [دموکراسیت]

مرتکب شده است لازم نمی‌آید. پس بیان کردن حقایق علمی شرعی، چیزی است و نازل کردن حکم آن بر افراد هم چیزی دیگر».

پس رعایت عدم افراط و تفریط در این مسائل ضروری است و باید به شکل صحیح و با رعایت مصالح و مفاسد امور، با این مسائل برخورد شود.

به طور مختصر این هفت علتی که ذکر کردیم، بعضی از دلایلی بودند که در تشخیص جلی یا خفی بودن یک مساله، تاثیر داشتند. اکنون به توضیحاتی دیگر درباره شناخت کفر حقیقی و کفر علمی توجه نمایید:

کفر حقیقی و کفر عملی

امام محمد بن نصر المروزی (متوفی ۲۹۴ هجری) می‌گوید:

مَبْحَثُ الْفَرْقِ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَزِينِي الزَّانِي حِينَ يَزِينِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ» فَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ: إِنَّمَا أَرَادَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِزَالَهَ اسْمِ الْإِيمَانِ عَنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَا يُزِيلُ عَنْهُ اسْمَهُ وَفَرَّقُوا بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ...

در ادامه می‌گوید: قَوْلُ طَائِفَةٍ ثَانِيَةٍ فِي مُعَايَرَةِ الْإِيمَانِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى أَيْضًا مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ بِمِثْلِ مَقَالَةِ هَؤُلَاءِ، إِلَّا أَنَّهُمْ سَمَوْهُ مُسْلِمًا لَخْرُوجِهِ مِنْ مِلَلِ الْكُفْرِ، وَلِإِفْرَاقِهِ بِاللَّهِ وَبِمَا قَالَ، وَلَمْ يُسَمِّوْهُ مُؤْمِنًا وَرَعَمُوا أَنَّهُ مَعَ تَسْمِيَّتِهِمْ إِيَّاهُ بِالْإِسْلَامِ كَافِرٌ لَا كَافِرٌ بِاللَّهِ، وَلَكِنْ كَافِرٌ مِنْ طَرِيقِ الْعَمَلِ، وَقَالُوا: كُفْرٌ لَا يَنْقُلُهُ عَنِ الْمِلَّةِ، وَقَالُوا: مُحَالٌ أَنْ يَقُولَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَزِينِي الزَّانِي حِينَ يَزِينِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ» وَالْكَفْرُ ضِدُّ الْإِيمَانِ فَيُزِيلُ عَنْهُ اسْمَ الْإِيمَانِ إِلَّا وَاسْمُ الْكُفْرِ لَا زِمَ لَهُ لِأَنَّ الْكُفْرَ ضِدُّ الْإِيمَانِ إِلَّا أَنَّ الْكُفْرَ كُفْرَانٌ: كُفْرٌ هُوَ جَحْدُ بِاللَّهِ وَبِمَا قَالَ فَذَلِكَ ضِدُّهُ الْإِفْرَاقُ بِاللَّهِ وَالتَّصْدِيقُ بِهِ وَبِمَا قَالَ، وَكُفْرٌ هُوَ عَمَلٌ ضِدُّ الْإِيمَانِ الَّذِي هُوَ عَمَلٌ، أَلَا تَرَى مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «لَا يُؤْمِنُ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارَهُ

بَوَائِقُهُ» قَالُوا: فَإِذَا لَمْ يُؤْمِنْ فَقَدْ كَفَرَ، وَلَا يَجُوزُ غَيْرُ ذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُ كُفْرٌ مِنْ جِهَةِ الْعَمَلِ إِذْ لَمْ يُؤْمِنْ مِنْ جِهَةِ الْعَمَلِ، لِأَنَّهُ لَا يُضَيِّعُ الْمُفْتَرَضَ عَلَيْهِ، وَيَرْكَبُ الْكِبَائِرَ إِلَّا مِنْ خَوْفِهِ، وَإِنَّمَا يَقِلُّ خَوْفُهُ مِنْ قِلَّةِ تَعْظِيمِهِ لِلَّهِ، وَوَعِيدِهِ فَقَدْ تَرَكَ مِنَ الْإِيمَانِ التَّعْظِيمَ الَّذِي صَدَرَ عَنْهُ الْخَوْفُ وَالْوَرَعُ عَنِ الْخَوْفِ فَأَقْسَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ: «لَا يُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَأْمَنْ جَارُهُ بَوَائِقَهُ» ثُمَّ قَدْ رَوَى جَمَاعَةٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «قِتَالُ الْمُسْلِمِ كُفْرٌ» وَأَنَّهُ قَالَ: " إِذَا قَالَ الْمُسْلِمُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ وَلَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَقَدْ بَاءَ بِالْكَفْرِ، فَقَدْ سَمَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقِتَالِهِ أَخَاهُ كَافِرًا، وَقَوْلُهُ لَهُ: يَا كَافِرُ كَافِرًا وَهَذِهِ الْكَلِمَةُ دُونَ الزُّنَا وَالسَّرِقَةِ وَشُرْبِ الْخَمْرِ. قَالُوا: وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ اخْتَجَّ عَلَيْنَا فَرَعَمَ أَنَّا إِذَا سَمِينَاهُ كَافِرًا لَزِمْنَا أَنْ نَحْكُمَ عَلَيْهِ بِحُكْمِ الْكَافِرِينَ بِاللَّهِ فَنَسْتَبِيهُ وَنُبْطِلَ الْخُدُودَ عَنْهُ لِأَنَّهُ إِذَا كَفَرَ فَقَدْ زَالَتْ عَنْهُ أَحْكَامُ الْمُؤْمِنِينَ وَخُدُودُهُمْ وَفِي ذَلِكَ إِسْقَاطُ الْخُدُودِ وَأَحْكَامُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ كُلِّ مَنْ أَتَى كَبِيرَةً فَإِنَّا لَمْ نَذْهَبْ فِي ذَلِكَ إِلَى حَيْثُ ذَهَبُوا، وَلَكِنَّا نَقُولُ: لِلْإِيمَانِ أَصْلٌ وَفَرْعٌ، وَضِدُّ الْإِيمَانِ الْكُفْرُ فِي كُلِّ مَعْنَى فَأَصْلُ الْإِيمَانِ الْإِقْرَارُ وَالتَّصَدِيقُ وَفَرْعُهُ إِكْمَالُ الْعَمَلِ بِالْقَلْبِ وَالْبَدَنِ، فَضِدُّ الْإِقْرَارِ وَالتَّصَدِيقِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْإِيمَانِ الْكُفْرُ بِاللَّهِ وَبِمَا قَالَ وَتَرَكَ التَّصَدِيقَ بِهِ وَلَهُ، وَضِدُّ الْإِيمَانِ الَّذِي هُوَ عَمَلٌ وَلَيْسَ هُوَ إِقْرَارٌ كُفْرٌ لَيْسَ بِكُفْرٍ بِاللَّهِ يَنْقُضُ عَنِ الْمِلَّةِ، وَلَكِنْ كُفْرٌ يُضَيِّعُ الْعَمَلَ كَمَا كَانَ الْعَمَلُ إِيْمَانًا، وَلَيْسَ هُوَ الْإِيمَانُ الَّذِي هُوَ إِقْرَارٌ بِاللَّهِ فَكَمَا كَانَ مَنْ تَرَكَ الْإِيمَانَ الَّذِي هُوَ إِقْرَارٌ بِاللَّهِ كَافِرًا يُسْتَتَابُ وَمَنْ تَرَكَ الْإِيمَانَ الَّذِي هُوَ عَمَلٌ مِثْلُ الزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ أَوْ تَرَكَ الْوَرَعَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَالزُّنَا فَقَدْ زَالَ عَنْهُ بَعْضُ الْإِيمَانِ، وَلَا يَجِبُ أَنْ يُسْتَتَابَ عِنْدَنَا وَلَا عِنْدَ مَنْ خَالَفَنَا مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَأَهْلِ الْبِدْعِ مَنْ قَالَ: إِنَّ الْإِيمَانَ تَصَدِيقٌ وَعَمَلٌ إِلَّا الْخَوَارِجَ وَخَدَّهَا فَكَذَلِكَ لَا يَجِبُ بِقَوْلِنَا كَافِرٌ مِنْ جِهَةِ تَضْيِيعِ الْعَمَلِ أَنْ يُسْتَتَابَ، وَلَا يَزُولُ عَنْهُ الْخُدُودُ وَكَمَا لَمْ يَكُنْ بِزَوَالِ الْإِيمَانِ الَّذِي هُوَ عَمَلٌ اسْتِبَاتُهُ، وَلَا إِزَالَةُ الْخُدُودِ عَنْهُ إِذْ لَمْ يَزَلْ أَصْلُ الْإِيمَانِ عَنْهُ، فَكَذَلِكَ لَا يَجِبُ عَلَيْنَا اسْتِبَاتُهُ وَإِزَالَةُ الْخُدُودِ

وَالْأَحْكَامَ عَنْهُ بِإِثْبَاتِنَا لَهُ اسْمُ الْكُفْرِ مِنْ قَبْلِ الْعَمَلِ إِذْ لَمْ يَأْتِ بِأَصْلِ الْكُفْرِ الَّذِي هُوَ جَحْدُ بِاللَّهِ،
 أَوْ بِمَا قَالَ قَالُوا: وَلَمَّا كَانَ الْعِلْمُ بِاللَّهِ إِيْمَانًا، وَالْجَهْلُ بِهِ كُفْرًا، وَكَانَ الْعَمَلُ بِالْفَرَائِضِ إِيْمَانًا،
 وَالْجَهْلُ بِهَا قَبْلَ نَزْوِهَا لَيْسَ بِكُفْرٍ وَبَعْدَ نَزْوِهَا مَنْ لَمْ يَعْمَلْهَا لَيْسَ بِكُفْرٍ لِأَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَفَرُّوا بِاللَّهِ فِي أَوَّلِ مَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ، وَلَمْ
 يَعْمَلُوا الْفَرَائِضَ الَّتِي افْتَرَضَتْ عَلَيْهِمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَمْ يَكُنْ جَهْلُهُمْ ذَلِكَ كُفْرًا، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْفَرَائِضَ فَكَانَ إِقْرَارُهُمْ بِهَا وَالْقِيَامُ بِهَا إِيْمَانًا، وَإِنَّمَا يَكْفُرُ مَنْ جَحَدَهَا لِتَكْذِيبِهِ خَبَرَ
 اللَّهِ، وَلَوْ لَمْ يَأْتِ خَبَرٌ مِنَ اللَّهِ مَا كَانَ بِجَهْلِهَا كَافِرًا، وَبَعْدَ مَجِيئِ الْخَبَرِ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ بِالْخَبَرِ مِنَ
 الْمُسْلِمِينَ، لَمْ يَكُنْ بِجَهْلِهَا كَافِرًا، وَالْجَهْلُ بِاللَّهِ فِي كُلِّ حَالٍ كُفْرٌ قَبْلَ الْخَبَرِ وَبَعْدَ الْخَبَرِ قَالُوا: فَمِنْ
 ثُمَّ قُلْنَا: إِنْ تَرَكَ التَّصَدِيقَ بِاللَّهِ كُفْرٌ بِهِ، وَإِنْ تَرَكَ الْفَرَائِضَ مَعَ تَصَدِيقِ اللَّهِ أَنَّهُ أَوْجَبَهَا كُفْرٌ لَيْسَ
 بِكُفْرٍ بِاللَّهِ إِنَّمَا هُوَ كُفْرٌ مِنْ جِهَةِ تَرْكِ الْحَقِّ كَمَا يَقُولُ الْقَائِلُ: كَفَرْتُ بِنَبِيِّ حَقِّي وَنِعْمَتِي، يُرِيدُ ضَيَعَتِ
 حَقِّي، وَضَيَعَتِ شُكْرَ نِعْمَتِي، قَالُوا: وَلَنَا فِي هَذَا قُدُوءٌ بِمَنْ رَوَى عَنْهُمْ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالتَّابِعِينَ إِذْ جَعَلُوا لِلْكَفْرِ فُرُوعًا دُونَ أَصْلِهِ، لَا تَنْقُلُ صَاحِبَهُ عَنْ مِلَّةِ
 الْإِسْلَامِ كَمَا ثَبَتُوا لِلْإِيْمَانِ مِنْ جِهَةِ الْعَمَلِ فَرَعًا لِلْأَصْلِ لَا يَنْقُلُ تَرْكُهُ عَنْ مِلَّةِ الْإِسْلَامِ مِنْ ذَلِكَ
 قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: {وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ} [المائدة: ٤٤] ٥٦٩
 - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى، ثنا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ هِشَامٍ يَعْنِي ابْنَ حُجَيْرٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ
 عَبَّاسٍ: " {وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ} [المائدة: ٤٤] لَيْسَ بِالْكَفْرِ الَّذِي
 يَذْهَبُونَ إِلَيْهِ "

ترجمه: «مبحث فرق بین اسلام و ایمان. ابو عبد الله محمد بن نصر المروزی می‌گوید: اصحاب ما در تفسیر سخن پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «زناکار هنگامی که زنا می‌کند مومن نیست» اختلاف کرده‌اند. گروهی از آنان می‌گویند: همانا منظور پیامبر

از الله عزوجل ازاله اسم ایمان از او بدون بیرون کردنش از اسلام بوده است و اسم اسلام از او زایل نمی‌شود و بین ایمان و اسلام فرق گذاشته‌اند... (سپس می‌گوید):

سخن گروه دوم درباره مغایرت ایمان. ابو عبد الله المروزی می‌گوید: و گروه دیگر از اصحاب حدیث هم همانند سخن گروه اول را می‌گویند، جز اینکه آنان چنین شخصی را بخاطر خارج شدنش از ملت‌های کفر و بخاطر اقرارش به خداوند و به آنچه فرموده است مسلمان می‌نامند، اما مومن ننماید و (این گروه) گمان می‌کنند که: با اینکه مسلمان نامیده می‌شود، اما کافر است ولی نه کافر به خداوند، بلکه کافر از طریق عمل. و می‌گویند: کفری است که او را از ملت منتقل نمی‌گرداند. و می‌گویند: محال است که پیامبر ﷺ بگوید: «زناکار هنگام زنا مومن نیست»، و کفر که ضد ایمان است پس اسم ایمان از او زایل می‌شود جز اینکه اسم کفر برای او لازم می‌باشد برای اینکه کفر ضد ایمان است اما کفر دو نوع است، یک: کفری که جحد و انکار خداوند و آنچه که فرموده است می‌باشد و ضد این نوع کفر، اقرار کردن به خداوند و تصدیق او و آنچه فرموده است می‌باشد. و کفر دوم کفر عملی است که (این نوع کفر) ضد ایمان عملی است. آیا ندیده‌ای که از پیامبر ﷺ روایت شده که گفته است: «ایمان ندارد کسی که همسایه‌اش از بدی‌هایش در امان نباشد». می‌گویند: پس اگر ایمان نیاورده باشد پس کافر است و جز این هم جایز نمی‌باشد، جز اینکه نوع کفرش، کفر از جهت عمل است برای اینکه از جهل عمل ایمان نیاورده است، چون آنچه که بر او فرض است را ضایع نمی‌سازد و مرتکب کبائر نمی‌شود مگر از جهت ترسیدن او، و فقط خوف و ترسش بخاطر کم شدن تعظیمش برای الله و وعیدش کم شده است. پس ترک کرده است از ایمان، تعظیمی را که از آن خوف و پرهیز کردن از خوف صادر می‌شود. برای همین پیامبر ﷺ سوگند خورده که ایمان ندارد در صورتی که همسایه‌اش از بدی‌اش در امان نباشد. همچنین جماعتی از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرموده است: «جنگیدن با مسلمان کفر است» و فرموده است: «اگر مسلمانی به برادرش بگوید ای کافر و چنین نباشد پس کفر به خودش بر می‌گردد» اینجا پیامبر ﷺ او را بخاطر جنگیدن با برادرش، و در اینکه به او بگوید: ای

کافر، کافر نامیده است و این کلمه پایین‌تر از زنا و دزدی و شرب خمر است. می‌گویند: و اما سخن کسی که بر ما احتجاج می‌کند و گمان می‌کند که چون ما او را کافر نامیده‌ایم پس لازم است که بر او همانند کسانی که به خداوند کافر شده‌اند حکم کنیم، و او را استتابه دهیم و حدود را از او برداریم به این خاطر که هرگاه کافر شود پس احکام مومنان و حدودشان هم از او زایل می‌شود. پس در چنین چیزی اسقاط شدن حدود و احکام مومنان از هر کسی که مرتکب کبیره‌ای شود وجود دارد، پس ما به مذهبی که آنان رفته‌اند نمی‌رویم بلکه می‌گوییم: برای ایمان اصل و فرع وجود دارد، و ضد ایمان کفر است. پس اصل ایمان اقرار و تصدیق است و فرع آن اکمال عمل با قلب و بدن است. پس مقابل اقرار و تصدیقی که از اصل ایمان است، کفر به خداوند و به آنچه فرموده است و ترک تصدیقش قرار دارد. و مقابل ایمانی که از عمل است نه از اقرار، کفر قرار دارد اما نه کفر به خداوند که شخص را از ملت منتقل می‌گرداند، بلکه کفری است که عمل را ضایع می‌سازد چون عمل از ایمان است. و این نوع ایمان آن ایمانی نیست که همان اقرار به خداوند است. پس کسی که ایمانی که همان اقرار به خداوند است را ترک کند، کافری است که استتابه داده می‌شود و کسی که ایمانی که عمل است را ترک کند مانند زکات و حج و روزه، یا خودداری کردن از نوشیدن خمر یا انجام زنا را ترک کند، پس از چنین کسی بعضی از ایمان زایل گشته است و نه نزد ما و نزد کسی از اهل سنت و اهل بدعت که می‌گویند ایمان تصدیق و عمل است، بغیر از خوارج، واجب نیست که استتابه داده شود. پس به همان شکل طبق سخن ما: کافر از جهت تضييع نمودن عمل، واجب نیست که استتابه داده شود و حدود از او زایل نمی‌گردد همانطوری که با زایل شدن ایمانی که از عمل است استتابه داده نمی‌شود. و حدود از او زایل نمی‌شود؛ برای اینکه اصل ایمان از او زایل نشده است. پس به همان شکل با اثبات اسم کفر بر او (کفری که) در مقابل عمل است، استتابه‌اش و ازاله حدود و احکام از او بر ما واجب نمی‌باشد، برای اینکه اصل کفری را انجام نداده است که همان جحد و انکار کردن خداوند و یا آنچه که فرموده است می‌باشد. می‌گویند: مادام که علم به خداوند ایمان است و جهل به او کفر است، پس علم به فرائض ایمان است و جهل به آن قبل از نزول آن کفر نیست و بعد از

نزول آن توسط کسی که آن را ندانسته است هم کفر نیست برای اینکه اصحاب پیامبر ﷺ در ابتدای برانگیخته شدن پیامبر ﷺ به سویشان، به خداوند اقرار کردند و در آن موقع آنان، فرایضی که بر آنان فرض بود را نمی دانستند و جهلشان به آن کفر نبود. سپس خداوند این فرایض را بر آنان نازل کرد پس اقرارشان به آن فرایض و برپاداشتن آن ها ایمان بود، و تنها کسی که آن را جحد کند، بخاطر تکذیب خبر خداوند، کافر می شود و اگر خبر آن از طرف خداوند نیاید بخاطر جهلش به آن کافر نمی شود و بعد از آمدن خبر، کسی که خبر آن را از مسلمانان نشنیده باشد بخاطر جهلش به آن کافر نمی شود. و جهل به خداوند در هر حال کفر است، چه قبل از خبر و چه بعد از خبر. می گویند: و از اینجا است که می گوییم: ترک تصدیق نمودن خداوند کفر به اوست و ترک کردن فرایض همراه با تصدیق خداوند به اینکه آن فرایض را واجب کرده است، کفر است اما نه کفر به خداوند، بلکه فقط کفر از جهت ترک حق می باشد مانند اینکه یکی بگوید: حق و نعمت من را کفران کردی، منظورش این است که حقم را ضایع ساختی و شکر نعمتم را ضایع ساختی. می گویند: و ما در این باره از اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین پیروی می کنیم آنگاه که برای کفر فروعی پایین تر از اصل آن قرار داده اند که صاحبش را از ملت اسلام خارج نمی گرداند، همانطور که برای ایمان از جهت عمل فرعی برای اصل آن ثابت کرده اند که ترک کردن آن، شخص را از ملت اسلام منتقل نمی گرداند، از جمله سخن ابن عباس درباره این فرموده خداوند است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴]. «و هر کس به احکامی که الله نازل کرده است حکم نکند؛ کافر است». یحیی بن یحیی از سفیان بن عینه از هشام ابن حجیر از طاوس از ابن عباس روایت کرده که درباره این آیه گفت: منظور آن کفری نیست که به سوی آن می روند»^۱.

۱- تعظیم قدر الصلاة از محمد بن نصر المروزی، ج ۲ صص ۵۰۶-۵۲۱. و ابن تیمیه در مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۳۲۳ به بعد، آن را نقل کرده است.

پس علم به خداوند ایمان است و جهل به خداوند قبل از خبر و بعد از خبر کفر است، اما جهل به فرایض قبل از خبر کفر نیست اما بعد از خبر، اگر آن فرایض را تکذیب کند کفر به خداوند است و اگر تکذیب نکند ولی به آن فرایض عمل نکند کفر عملی است و او را از اسلام خارج نمی‌کند بلکه مرتکب کبایر شده و این خوارج هستند که مرتکب کبیره را از اسلام خارج می‌کنند و استتابه می‌دهند.

شناخت کلیات و جزئیات

در معرفت و شناخت کلی توحید خداوند برای توصیف شخص به موحد یا مسلمان، جهل عذر نمی‌باشد اما برای تکفیر معذب علیه، جهل در آن قبل از خبر، عذر می‌باشد، اما معرفت و علم و شناخت جزئیات توحید و اسلام و ایمان از اموری است که در آن جهل عذر می‌باشد.

معرفت به الله به معنای معرفت به اسماء و صفات الله متعال است، که این اسماء و صفات خداوند از لحاظ تعلقشان، یا به ذات خداوند متعلق هستند یا به افعال خداوند. (الف) صفات ذاتی: صفاتی هستند که همیشه و همواره خداوند به آن صفات متصف می‌باشد. مانند: علم، قدرت، حیات. جهل به ذات خداوند قبل از خبر و بعد از خبر کفر می‌باشد، چون علم به ذات خداوند در فطرت آدم وجود دارد. ولی جهل به جزئیات صفات ذاتی خداوند قبل از خبر کفر نمی‌باشد. مانند آن مردی که اصل صفت قدرت خداوند و اصل برانگیخته شدن مردگان توسط خداوند را قبول داشت اما در جزئیات قدرت خداوند جهل داشت و گمان کرد که اگر جسدش سوزانده شود و خاکسترش به آب و باد انداخته شود، خداوند نمی‌تواند او را جمع آوری و زنده کند، اما با این حال خداوند او را بخشید.

چنانکه ابن تیمیه می‌گوید: «فَهَذَا الرَّجُلُ كَانَ قَدْ وَقَعَ لَهُ الشَّكُّ وَالْجَهْلُ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى إِعَادَةِ ابْنِ آدَمَ؛ بَعْدَ مَا أُحْرِقَ وَذُرِيَ وَعَلَى أَنَّهُ يُعِيدُ الْمَيِّتَ وَيَحْشُرُهُ إِذَا فَعَلَ بِهِ ذَلِكَ وَهَذَانِ أَصْلَانِ عَظِيمَانِ: "أَحَدُهُمَا" مُتَعَلِّقٌ بِاللَّهِ تَعَالَى وَهُوَ الْإِيمَانُ بِأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَ "الثَّانِي" مُتَعَلِّقٌ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ. وَهُوَ الْإِيمَانُ بِأَنَّ اللَّهَ يُعِيدُ هَذَا الْمَيِّتَ وَيَجْزِيهِ عَلَى أَعْمَالِهِ وَمَعَ هَذَا فَلَمَّا كَانَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ فِي الْجُمْلَةِ وَمُؤْمِنًا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ فِي الْجُمْلَةِ وَهُوَ أَنَّ اللَّهَ يَنْشِئُ وَيُعَاقِبُ بَعْدَ الْمَوْتِ وَقَدْ

عَمَلٌ عَمَلًا صَالِحًا - وَهُوَ خَوْفُهُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يُعَاقِبَهُ عَلَى ذُنُوبِهِ - عَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِهَا كَانَ مِنْهُ مِنَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ».

ترجمه: «پس این مرد نسبت به قدرت خداوند متعال در بازگرداندن ابن آدم بعد از آنکه سوزانده شود و به باد داده شود و نسبت به اینکه اگر چنین کاری با او شود (یعنی سوزانده شود) خداوند مرده را برگرداند و حشر کند، در شک و جهل واقع شد. و این دو اصل بزرگ هستند: یکی: متعلق به خداوند متعال است و آن ایمان است به اینکه اوتعالی بر هر چیزی تواناست. و دوم: متعلق به روز آخرت است. و آن ایمان است به اینکه خداوند این مرده را برمی گرداند و بر اعمالش جزایش می دهد و همراه با این پس مادام که او به خداوند جملتاً ایمان داشت و به روز آخرت جملتاً ایمان داشت و معتقد بود که بعد از مردن، خداوند ثواب و عقاب می دهد و عمل صالح هم انجام داده بود - عملش ترس او از خداوند از اینکه او را بخاطر گناهانش مجازات کند بود - در نتیجه خداوند بخاطر آن ایمانی که به خداوند و روز آخرت داشت و عمل صالحی که کرده بود، او را بخشید».

ب) صفات فعلی: صفاتی هستند که متعلق به مشیت و قدرت خداوند هستند، هرگاه بخواهد انجام می دهد و هرگاه نخواهد انجام نمی دهد: مانند آمدن، نزول، غضب، فرح. جهل به این صفات قبل از خبر کفر نمی باشد چون این صفات با عقل درک نمی شود و باید با حجت رسالی خبر آن به مکلف برسد.

برای مثال ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده است که می فرماید: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ».

ترجمه: «خداوند، هر شب پس از گذشتن دو سوم شب، به آسمان دنیا نزول می‌فرماید و می‌گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم؟»^۱

صفت نزول خداوند به آسمان دنیا از صفات خبریه است که عقل در شناخت آن مستقل نمی‌باشد و کسی که خبر چنین صفتی به او نرسیده باشد و به صفت نزول خداوند به آسمان دنیا جهل داشته باشد، کافر نمی‌شود. و حتی کسی که نزول خداوند را به نزول رحمت خداوند تأویل نماید نیز کافر نمی‌شود.^۲

صفات فعلی	صفات ذاتی		برای تکفیر معذب علیه	
	جزئی	کلی		
عذر است	عذر است	عذر است	به حقیقت	جهل
عذر است	عذر است	عذر نیست	به حکم	
عذر است	عذر است	عذر است	به حال	
عذر است	عذر است	عذر نیست	به عقوبت	

در حدیث معروف جبرئیل چنین آمده است: «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يَرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخِذَيْهِ، وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحْجَّ

۱- صحیح بخاری (۱۱۴۵)، صحیح مسلم (۷۵۸).

۲- نک: مجاهد دین، عذر به تأویل از موانع تکفیر، ص ۵۵ و ۷۸.

الْبَيْتِ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، قَالَ: صَدَقْتُ، قَالَ: فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ، قَالَ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ، قَالَ: صَدَقْتُ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ، قَالَ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ، قَالَ: مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَتِهَا، قَالَ: أَنْ تَلِدَ الْأُمَمَةُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَى الْخَفَاءَ الْعُرَاءَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّيْءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ، قَالَ: ثُمَّ انْطَلِقْ فَلَئِنْ مَلَيْتُ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنْ السَّائِلُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ».

ترجمه: «عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ می‌گوید: نزد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نشسته بودیم؛ ناگهان مردی که لباس بسیار سفیدی پوشیده بود و موهای بسیار سیاهی داشت، وارد مجلس شد؛ آثار سفر بر او نمایان نبود و هیچ یک از ما، او را نمی‌شناخت. نزد پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به گونه‌ای نشست که زانوهایش را به زانوهای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم چسباند و دو دستش را روی پاهای خویش گذاشت و گفت: ای محمد! به من دربارهٔ اسلام بگو که چیست؟ (پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) فرمود: «اسلام، این است که گواهی دهی معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستادهٔ اوست و نماز را برپا داری و زکات دهی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی و استطاعت داشتی، به حج خانه الله بروی. (سؤال کننده) گفت: درست گفתי. ما تعجب کردیم که خود، سؤال می‌کند و خود، تصدیقش می‌نماید. پرسید: به من بگو که ایمان چیست؟ فرمود: ایمان این است که به الله، و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی. سؤال کرد: احسان چیست؟ فرمود: احسان این است که الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی؛ و اگر نمی‌توانستی این چنین عبادتش کنی که گویا او را می‌بینی، پس با یقین به این که او، تو را می‌بیند، عبادتش نما. گفت: به من دربارهٔ (زمان) قیامت خبر بده. فرمود: کسی که از او می‌پرسی (یعنی خود رسول الله) از سؤال کننده، داناتر نیست. گفت: پس به من از نشانه‌هایش بگو. فرمود: (از نشانه‌های قیامت

است) که کنیز، آقايش را بزاید و پابرهنگان و برهنه‌های نیازمند و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختمان‌سازی بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. پس از آن، سؤال کننده رفت. مدت زیادی درنگ کردم؛ پیامبر ﷺ فرمود: ای عمر! آیا می‌دانی که سؤال کننده چه کسی بود؟ گفتم: الله و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: او جبریل بود؛ نزدتان آمد تا دینتان را به شما آموزش دهد.^۱

در این حدیث اسلام و ایمان و احسان را معرفی کرده است. اسلام یعنی: گواهی دهی معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده اوست و نماز را برپا داری و زکات دهی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی و استطاعت داشتی، به حج خانه الله بروی.

ایمان یعنی: به الله، و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی.

پس برای یک مسلمان معرفت اجمالی اسلام و ایمان، جهل عذر نمی‌باشد، اما در معرفت جزئیات اسلام و ایمان، جهل عذر می‌باشد. مثلاً ایمان به واجب بودن زکات واجب است، اما جهل به جزئیات اموالی که زکات بر آنان واجب است و نحوه محاسبه زکات و چه وقت زکات واجب می‌شود و بر چه مقداری زکات واجب می‌شود و نحوه مصارف آن و... بر مسلمان فقیری که صلاحیت زکات دادن ندارد کفر نمی‌باشد. یا ایمان به واجب بودن حج واجب است، اما بر مسلمانی که استطاعت رفتن به حج ندارد، یاد گرفتن احکام حج واجب نمی‌باشد و جهل به احکام حج کفر نمی‌باشد.

پس مسائل و امور دین را می‌توان به دو دسته جلیه (آشکار) و خفیه (پنهان) تقسیم نمود که جهل در کلیات مسائل و مقالات جلیه عذر نمی‌باشد اما در مقالات خفیه عذر می‌باشد.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «وَهَذَا إِذَا كَانَ فِي الْمَقَالَاتِ الْحَقِيقَةِ فَقَدْ يُقَالُ: إِنَّهُ فِيهَا مُحْطَىٰ صَالٌّ لَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الَّتِي يَكْفُرُ صَاحِبُهَا؛ لَكِنَّ ذَلِكَ يَقَعُ فِي طَوَائِفَ مِنْهُمْ فِي الْأُمُورِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي تَعْلَمُ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَنَّهَا مِنْ دِينِ الْمُسْلِمِينَ؛ بَلْ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى يَعْلَمُونَ: أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُعِثَ بِهَا وَكَفَرَ مُحَالِفُهَا؛ مِثْلُ أَمْرِهِ بِعِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَهْيُهُ عَنْ عِبَادَةِ أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْكَوَاكِبِ وَالْأَصْنَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ هَذَا أَظْهَرَ شَعَائِرِ الْإِسْلَامِ وَمِثْلُ أَمْرِهِ بِالصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَإِجَابِهِ لَهَا وَتَعْظِيمِ شَأْنِهَا وَمِثْلُ مُعَادَاتِهِ لِلْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَشْرِكِينَ وَالصَّابِئِينَ وَالْمَجُوسِ وَمِثْلُ تَحْرِيمِ الْفَوَاحِشِ وَالرِّبَا وَالْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَنَحْوِ ذَلِكَ. ثُمَّ نَحْدُ كَثِيرًا مِنْ رُؤَسَائِهِمْ وَقَعُوا فِي هَذِهِ الْأُمُورِ فَكَانُوا مُرْتَدِّينَ وَإِنْ كَانُوا قَدْ يُتَوَبُّونَ مِنْ ذَلِكَ وَيَعُودُونَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَدْ حُكِيَ عَنِ الْجَهْمِ بْنِ صَفْوَانَ: أَنَّهُ تَرَكَ الصَّلَاةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا لَا يَرَى وَجُوبَهَا».

ترجمه: «و این اگر در مقالات خفیه باشد، پس گفته می‌شود: همانا او در آن خطا کرده و گمراه شده و حجتی که صاحبش را کافر می‌کند بر او اقامه نشده است، اما این در طوائفی از آنان در امور ظاهری که عامه و خاصه مسلمانان می‌دانند که آن از دین مسلمانان است، بلکه حتی یهود و نصاری نیز می‌دانند که محمد صلی الله علیه و آله برای آن مبعوث شده است و مخالف‌هایش را کافر دانسته است، همانند امر او به عبادت الله وحده لا شریک له و نهی او از عبادت کسی غیر از الله، از ملائکه و پیامبران و خورشید و ماه و ستارگان و بت‌ها و غیر ذلک، چراکه این از ظاهر ترین شعائر اسلام است و مانند امر او به نمازهای پنج‌گانه و واجب بودن آن و تعظیم شأن آن و مانند دشمنی با یهود و نصاری و مشرکین و صائبین و مجوس و مثل حرام بودن فواحش و ربا و خمر و میسر و امثال آن. سپس می‌بینی که بسیاری از رئوس آن‌ها در این امور افتاده و مرتد شده‌اند اگرچه

هم از آن توبه کرده باشند و به اسلام باز گشته باشند، و از جهنم بن صفوان حکایت شده که او چهل روز نماز را ترک کرد و آن را واجب نمی‌پنداشت».^۱

پس هر مسأله‌ای دارای دو بخش کلی و جزئی یا جلی و خفی یا اصلی و فرعی می‌باشد، برای مثال ربا حرام است و ایمان به حرام بودن ربا در کلیت واجب می‌باشد و حرام بودن ربا جلی می‌باشد، اما در زیر موضوع ربا، زیر شاخه‌هایی مطرح می‌شوند که جزئیات مسأله ربا هستند. برای مثال ابن عباس رضی الله عنهما ربای فضل را به عنوان ربا قبول نداشت و تنها ربای نسیه را به عنوان ربا قبول داشت. و بر حرام بودن ربای نسیه اجماع می‌باشد اما به خاطر حدیث: «لَا رِبَاً إِلَّا فِي النَّسِيئَةِ»؛ «ربا جز در نسیه نمی‌باشد»^۲، از ابن عباس روایت شده که ربای فضل در صورتی که دست به دست باشد را جایز دانسته است. و اینجا گفته نمی‌شود که ابن عباس رضی الله عنهما کلیت حکم ربا را قبول نداشته است، بلکه در جزئیات مسائل مربوط به ربا، بنا بر ادله‌ای که داشت، ربای فضل را جزو ربا محسوب نمی‌کرد. و این اختلافات در مسائل فرعی و جزئی عقیدتی و عملی در بین صحابه و تابعین و سلف وجود داشته است.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «وَقَدْ كَانَ الْعُلَمَاءُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَمَنْ بَعْدَهُمْ إِذَا تَنَازَعُوا فِي الْأَمْرِ اتَّبَعُوا أَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى فِي قَوْلِهِ: {فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا} وَكَانُوا يَتَنَازَعُونَ فِي الْمَسْأَلَةِ مُنَازَعَةً مُشَاوِرَةً وَمُنَاصِحَةً وَرَبَّمَا اخْتَلَفَ قَوْلُهُمْ فِي الْمَسْأَلَةِ الْعِلْمِيَّةِ وَالْعَمَلِيَّةِ مَعَ بَقَاءِ الْأَلْفَةِ وَالْعِصْمَةِ وَأُخُوَّةِ الدِّينِ. نَعَمْ مَنْ خَالَفَ الْكِتَابَ الْمُسْتَنِينَ وَالسُّنَّةَ الْمُسْتَفِيزَةَ أَوْ مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ سَلَفُ الْأُمَّةِ خِلَافًا لَا يُعَذَّرُ فِيهِ فَهَذَا يُعَامَلُ بِمَا يُعَامَلُ بِهِ أَهْلُ الْبِدْعِ. فَعَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَدْ خَالَفتْ ابْنَ عَبَّاسٍ وَغَيْرَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ فِي أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَبَّهُ وَقَالَتْ: "

۱- مجموع الفتاوى ج ۴ ص ۵۴.

۲- صحیح بخاری (۲۱۷۸).

مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى الْغُرْيَةَ " وَجْهَهُوَ الْأُمَّةُ عَلَى قَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَعَ أَنَّهُمْ لَا يُبَدِّعُونَ الْمَانِعِينَ الَّذِينَ وَافَقُوا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَكَذَلِكَ أَنْكَرَتْ أَنْ يَكُونَ الْأَمْوَاتُ يَسْمَعُونَ دُعَاءَ الْحَيِّ لَمَّا قِيلَ لَهَا: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: { مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ } " فَقَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ: إِنَّهُمْ لَيَعْلَمُونَ الْآنَ أَنَّ مَا قُلْتُ لَهُمْ حَقٌّ. وَمَعَ هَذَا فَلَا رَيْبَ أَنَّ الْمَوْتَى يَسْمَعُونَ خَفَقَ النَّعَالِ كَمَا ثَبَتَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ { وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ الرَّجُلِ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيَسْلِمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ } صَحَّ ذَلِكَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَحَادِيثِ. وَأُمُّ الْمُؤْمِنِينَ تَأَوَّلَتْ وَاللَّهُ يَرْضَى عَنْهَا. وَكَذَلِكَ مُعَاوِيَةُ نُقِلَ عَنْهُ فِي أَمْرِ الْمِعْرَاجِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا كَانَ بِرُوحِهِ وَالنَّاسُ عَلَى خِلَافٍ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَمِثْلُ هَذَا كَثِيرٌ. وَأَمَّا الْإِخْتِلَافُ فِي " الْأَحْكَامِ " فَأَكْثَرُ مِنْ أَنْ يَنْضَبِطَ وَلَوْ كَانَ كُلُّهَا اخْتَلَفَ مُسْلِمِينَ فِي شَيْءٍ تَهَاجَرَا لَمْ يَبْقَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ عِصْمَةٌ وَلَا أُخُوَّةٌ وَلَقَدْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا سَيِّدَا الْمُسْلِمِينَ يَتَنَازَعَانِ فِي أَشْيَاءَ لَا يَقْصِدَانِ إِلَّا الْحَقَّ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ يَوْمَ بَنِي قُرَيْظَةَ: { لَا يُصَلِّينَ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ فَأَدْرَكْتَهُمُ الْعَصْرُ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ قَوْمٌ: لَا نُصَلِّي إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ وَفَاتَتْهُمْ الْعَصْرُ. وَقَالَ قَوْمٌ: لَمْ يَرِدْ مِنَّا تَأْخِيرُ الصَّلَاةِ فَصَلُّوا فِي الطَّرِيقِ فَلَمْ يَعْبُ وَاحِدًا مِنَ الطَّائِفَتَيْنِ } . أَخْرَجَاهُ فِي الصَّحِيحَيْنِ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ ».

ترجمه: «علمای صحابه و تابعین و بعد از آنان هرگاه درباره امری تنازع می کردند از این امر خداوند پیروی می کردند که می فرماید: ﴿ فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٥٩ ﴾ [النساء: ۵۹] » (و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام تر است).

و دربارهٔ یک مساله که مناظره می‌کردند مناظره‌شان به شکل مشاوره و مناصحه بود و ممکن بود که دربارهٔ مساله‌ای علمی و عملی سخنانشان با هم اختلاف پیدا کند اما با این حال الفت و عصمت و اخوت دینی در بینشان باقی می‌ماند. بله، هرکس با کتاب آشکار و سنت منتشره مخالفت کند یا با آنچه که سلف امت بر آن اجماع کرده است مخالفت کند مخالفتی که در آن معذور نباشد پس با چنین کسی همانند اهل بدعت برخورد می‌شود. و عایشه‌ام المومنین رضی الله عنها با ابن عباس و دیگر از صحابه دربارهٔ اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را دیده است مخالفت کرد و گفت: "هرکس گمان کند که محمد پروردگارش را دیده است پس بزرگترین افترا را بر خداوند متعال بسته است." و جمهور امت بر قول ابن عباس هستند همراه با اینکه آنان مخالفانشان از کسانی که با ام المومنین رضی الله عنها موافقت کرده باشند را تبذیر نمی‌کنند. و به همان شکل عایشه رضی الله عنها انکار کرد که مردگان صدای زنده را بشنوند، هنگامی که به عایشه گفته شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است: "شما شنواتر از آنان در آنچه که می‌گویم نیستید" گفت: همانا پیامبر فرمود: "آنها هم اکنون می‌دانند که آنچه به آنان گفتم حق است." و همراه با این شکی وجود ندارد که مردگان صدای کفش پا را می‌شنوند، همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت رسیده که: "هیچ کسی نیست که از قبر شخصی عبور کند که او را در دنیا می‌شناخت و به او سلام کند، جز اینکه خداوند روحش را به او برمی‌گرداند تا جواب سلامش را بدهد." این موضوع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در احادیث دیگری به ثبوت رسیده است. و ام المومنین تأویل نمود و خداوند از او راضی باد. و همچنین از معاویه نقل شده که دربارهٔ مسالهٔ معراج گفته است: "معراج پیامبر با روحش بوده است" و مردم بر خلاف معاویه رضی الله عنه هستند و امثال اینها بسیار است. و اما اختلاف در احکام که بیشتر از آنی است که در شمار آید و اگر هر بار که دو مسلمان در چیزی اختلاف کردند از همدیگر دوری کنند، در بین مسلمانان عصمت و اخوتی باقی نمی‌ماند و بی‌گمان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سرور مسلمانان هستند و در چیزهایی با هم تنازع کردند که قصدی جز خیر نداشتند و به تحقیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز بنی قریظه به اصحابش گفت: "کسی نماز عصر نخواند مگر در بنی قریظه،

سپس موقع عصر در مسیر راه فرا رسید، گروهی گفتند نماز نمی‌خوانیم مگر در بنی قریظه و نماز عصر را از دست دادند. و گروه دیگر گفتند: به تأخیر انداختن نماز از ما خواسته نشده است و در راه نماز خواندند و بر هیچ یک از دو گروه عیبی گرفته نشد.

این حدیث در صحیحین از حدیث ابن عمر تخریج شده است.^۱

همچنین شیخ الاسلام درباره کسی که با تأویل وجوب نماز و زکات را انکار کند یا خمر و زنا را حلال کند می‌گوید اگرچه این امور از احکام ظاهره و آشکار در بین مسلمانان هستند اما کسی که در فروع این احکام و در تطبیق عملی آن با تأویل خطا کرده باشد، چنین کسی کافر نمی‌شود مگر بعد از اقامه حجت. شیخ الاسلام می‌گوید:

«أَنَّ الْقَوْلَ قَدْ يَكُونُ كُفْرًا كَمَا قَالَتِ الْجَهْمِيَّةُ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ لَا يَتَكَلَّمُ وَلَا يَرَى فِي الْآخِرَةِ؛ وَلَكِنْ قَدْ يَخْفَى عَلَى بَعْضِ النَّاسِ أَنَّهُ كُفْرٌ فَيُطْلَقُ الْقَوْلُ بِتَكْفِيرِ الْقَائِلِ؛ كَمَا قَالَ السَّلَفُ مَنْ قَالَ: الْقُرْآنُ مَخْلُوقٌ فَهُوَ كَافِرٌ وَمَنْ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَرَى فِي الْآخِرَةِ فَهُوَ كَافِرٌ وَلَا يَكْفُرُ الشَّخْصُ الْمُعَيَّنُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ كَمَا تَقَدَّمَ كَمَنْ جَحَدَ وَجُوبَ الصَّلَاةِ . وَالزَّكَاةَ وَاسْتَحَلَّ الْخَمْرَ؛ وَالزَّيْنَةَ وَتَأَوَّلَ . فَإِنَّ ظُهُورَ تِلْكَ الْأَحْكَامِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَعْظَمُ مِنْ ظُهُورِ هَذِهِ فَإِذَا كَانَ الْمُتَأَوَّلُ الْمُخْطِئُ فِي تِلْكَ لَا يُحْكَمُ بِكُفْرِهِ إِلَّا بَعْدَ الْبَيَانِ لَهُ وَاسْتِثْنَائِهِ - كَمَا فَعَلَ الصَّحَابَةُ فِي الطَّائِفَةِ الَّذِينَ اسْتَحَلُّوا الْخَمْرَ - فَنَفِي غَيْرِ ذَلِكَ أَوَّلَى وَأَحْرَى».

ترجمه: «ممکن است یک قول کفر باشد مانند مقالات جهمی‌های که می‌گویند: خداوند تکلم نمی‌کند و در آخرت دیده نمی‌شود، لکن بر بعضی از مردم پنهان مانده باشد که این مقالات کفر هستند پس به طور اطلاق قول به تکفیر گوینده‌اش کرده می‌شود، چنانکه سلف گفته‌اند که هرکس بگوید قرآن مخلوق است پس او کافر است و هرکس بگوید خداوند در آخرت دیده نمی‌شود کافر است و شخص معین را تکفیر نمی‌کردند تا اینکه بر او اقامه حجت می‌شد چنانکه پیشتر آمد، همانند کسی که واجب

بودن نماز و زکات را انکار کند و خمر و زنا را حلال بشمارد، و تأویل کند. چراکه آشکار بودن این احکام [نماز و زکات و...] در بین مسلمانان بزرگ‌تر از آشکار بودن اینها [خلق قرآن و رؤیت خداوند در آخرت و...] است. پس اگر تأویل کننده خطا کار در این احکام [نماز و زکات و...] حکم به کفرش داده نشود مگر بعد از بیان کردن برای او و استتابه دادنش - چنانکه صحابه با طایفه‌ای که خمر را حلال شمردند چنین کردند - پس در غیر این احکام [مانند خلق قرآن و رؤیت خداوند در آخرت و...] اولی‌تر و مقدم‌تر می‌باشد [که حکم به کفرش داده نشود].^۱

می‌گوییم: پس نکته‌ای ضروری که باید به آن توجه شود، فرق بین اصل و فرع، یا کل و جزء یک مساله می‌باشد. پس خطا یا تأویل یا جهلی که سبب شود اصل و کل یک مساله رد شود، پذیرفته نمی‌شود مانند کسی که کل مساله وجوب نماز را جحد کند یا کسی که اصل مساله تحریم ربا را انکار کند، که چنین کسی در تأویل و خطایش معذور نمی‌باشد، اما کسی که در فرعی از فرعیات یک اصل، اختلاف کند یا فهم آن فرع برایش مشکل شده باشد یا آن را تأویل نماید، چنین کسی تکفیر نمی‌شود.

ابن تیمیه درباره جحد اصل یا کل یک مساله می‌گوید: «وَمَنْ جَحَدَ وَجُوبَ بَعْضِ الْوَاجِبَاتِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ: كَالصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَحَجِّ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ أَوْ جَحَدَ تَحْرِيمِ بَعْضِ الْمُحَرَّمَاتِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ: كَالْفَوَاحِشِ وَالظُّلْمِ وَالْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالزَّانَا وَغَيْرِ ذَلِكَ. أَوْ جَحَدَ حُلِّ بَعْضِ الْمُبَاحَاتِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ: كَالْخُبْزِ وَاللَّحْمِ وَالنِّكَاحِ؛ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ، يُسْتَتَابُ، فَإِنْ تَابَ، وَإِلَّا قُتِلَ. وَإِنْ أَضْمَرَ ذَلِكَ كَانَ زَنْدِيقًا مُنَافِقًا لَا يُسْتَتَابُ عِنْدَ أَكْثَرِ الْعُلَمَاءِ؛ بَلْ يُقْتَلُ بِلَا اسْتِتَابَةٍ إِذَا ظَهَرَ ذَلِكَ مِنْهُ».

ترجمه: «کسی که وجوب بعضی از واجبات آشکار شده و متواتر را جحد^۲ کند: مانند نمازهای پنج‌گانه و روزه ماه رمضان و حج بیت العتیق یا حرام بودن بعضی از محرمات

۱- مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۶۱۹.

۲- جحد در لغت به معنای انکار نمودن یک چیز از روی علم و آگاهی به آن است.

آشکارای متواتره را جحد کند: مانند فواحش و ظلم و خمر و میسر و زنا و غیره، یا حلال بودن بعضی از مباحات ظاهره و متواتره را جحد کند، مانند نان و گوشت و نکاح، پس او کافر مرتد است، استتابه می‌شود و اگر توبه نکند کشته می‌شود. و اگر این اعتقادش را پنهان کند زندیق منافق است که نزد اکثر علما استتابه نمی‌شود بلکه بدون استتابه کشته می‌شود در صورتی که اینها از او ظاهر گردد»^۱.

در مسائل خفیه		در مسائل جلیه		اسلام ایمان	
بعد از خبر	قبل از خبر	بعد از خبر	قبل از خبر		
تاویل سائغ است	عذر است	تاویل سائغ نیست	عذر است	حقیقت	جهل به
تاویل سائغ است	عذر است	تاویل سائغ نیست	عذر است	حکم	
عذر است	عذر است	عذر است	عذر است	حال	
عذر است تاویل سائغ است	عذر است تاویل سائغ است	عذر نیست	عذر نیست	عقوبت	

شخص تازه مسلمان و کسی که در سرزمینی دور از اسلام بزرگ شده است

مسائلی که برای عموم مسلمانان در دار الاسلام، جلی و ظاهره و معلوم از دین به ضرورت هستند برای شخصی که به تازگی مسلمان شده است یا شخص مسلمانی که در سرزمینی دور از آموزه‌های اسلام بزرگ شده است و امکانات کافی برای کسب علم نداشته است^۱، آن مسائل برای چنین کسی، جلی و ظاهره و معلوم از دین به ضرورت نمی‌باشد، برای همین جلی و خفی بودن این امور از شخصی به شخص دیگر و از مکانی به مکان دیگر و از زمانی به زمان دیگر متفاوت می‌باشد. برای همین تقسیم مسائل دین به مسائل اصول که جهل در آن عذر نیست و مسائل فروع که جهل در آن عذر است،

۱- جاهل ناتوان از طلب علم و فهم دو نوع است، چنانکه ابن قیم گفته است: «الأول: الجاهل العاجز عن طلب العلم والفهم، وهو محبٌ للهدى، مؤثرٌ له، مريدٌ للاسترشاد والهداية، لكنه غير قادرٍ عليه أو على طلبه عجزاً وجهلاً، أو استفرغ جهده في طلبه ولم تصله حجةٌ صحيحةٌ، فهذا حكمه كأهل الفترة ومن لم تبلغه الدعوة، ومن طلب الدين ولم يظفر به فعجزه عجز الطالب وهذا معذورٌ بجهله.

الثاني: الجاهل العاجز عن العلم والفهم، لكن لا إرادة له في الطلب، بل هو مُعْرِضٌ عنه - وهو راضٍ بما هو عليه - ولا تطلب نفسه سواه، ويتقاعس عن نيل مزيد الهدى لنفسه، فحالٌ عجزه وقدرته سواءً بلا فرق، فهذا عجزه عجزُ المُعْرِض، فهو لا يلحق بعجز الطالب للتباين الحاصل بينهما». [طريق الهجرتين صص ۴۱۲-۴۱۳] ترجمه: «اول: جاهل عاجز از طلب علم و فهم که هدایت را دوست دارد و خواستار ارشاد و هدایت شدن است اما بر آن ناتوان است یا بر طلب آن عجز و جهل دارد یا تمام تلاش خود را در طلب آن به کار برده اما حجت صحیحی به او نرسیده است، پس حکم چنین کسی مانند حکم اهل فتره و کسانی که دعوت به او نرسیده است می‌باشد. و کسی که دنبال دین برود اما به آن نرسد پس عجز او عجز طالب است و چنین کسی بخاطر جهلش معذور است.

دوم: جاهل عاجز از علم و فهم، اما هیچ اراده‌ای در طلب علم ندارد، بلکه از آن رویگردان است - و به آنچه که بر آن قرار دارد راضی است - جز نفس خودش را طلب نمی‌کند و از رسیدن به هدایت بیشتر برای خودش خودداری می‌کند، و حالت عاجز بودن و توانا بودنش همانند هم است بدون هیچ فرقی. پس چنین کسی عجز او عجز اعراض کردن است و حکم شخص عاجز از طلب به او ملحق نمی‌شود بخاطر تفاوتی که بین آن دو وجود دارد».

تقسیم اشتباه و نادرستی می‌باشد و اهل علم وقتی که فرق گذاشته‌اند بین مسائلی که جهل مکلف در آن عذر است با مسائلی که جهل مکلف در آن عذر نیست، آن‌ها مناط این تفریق را مسائل اصول و فروع قرار نداده‌اند بلکه مناط این تفریق را ظهور و خفا یا جلی و خفی بودن آن امور قرار داده‌اند. برای اینکه بسیاری از مسائل اصولی هستند که جاهل به آن و انکار کننده آن تکفیر نمی‌شود مانند وجوب اثبات بعضی از صفات فعلی، اما بسیاری از مسائل فروع هستند که انکار کننده آن تکفیر می‌شود مانند کسی که حرمت زنا و خمر را انکار کند یا وجوب نماز و روزه را انکار کند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره تقسیم کردن مسائل به اصول که در آن عذر نیست و فروع که در آن عذر است می‌گوید: «فَمَنْ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مُجْتَهِدًا فِي طَلَبِ الْحَقِّ وَأَخْطَأَ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لَهُ خَطَأَهُ كَأَنَّمَا كَانَ سَوَاءً كَانَ فِي الْمَسَائِلِ النَّظَرِيَّةِ أَوْ الْعَمَلِيَّةِ هَذَا الَّذِي عَلَيْهِ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَجَاهِيزُ أَئِمَّةُ الْإِسْلَامِ وَمَا قَسَمُوا الْمَسَائِلَ إِلَى مَسَائِلِ أُصُولٍ يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا وَمَسَائِلِ فُرُوعٍ لَا يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا. فَأَمَّا التَّفْرِيقُ بَيْنَ نَوْعٍ وَتَسْمِيَةِ مَسَائِلِ الْأُصُولِ وَبَيْنَ نَوْعٍ آخَرَ وَتَسْمِيَةِ مَسَائِلِ الْفُرُوعِ فَهَذَا الْفَرْقُ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ لَا عَنْ الصَّحَابَةِ وَلَا عَنْ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَلَا أَئِمَّةُ الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا هُوَ مَأْخُودٌ عَنِ الْمُعْتَزِلَةِ وَأَمْثَالِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِدْعِ وَعَنْهُمْ تَلَقَّاهُ مَنْ ذَكَرَهُ مِنَ الْفُقَهَاءِ فِي كُتُبِهِمْ وَهُوَ تَفْرِيقٌ مُتَنَاقِضٌ فَإِنَّهُ يُقَالُ لِمَنْ فَرَّقَ بَيْنَ النَّوَاعِي: مَا حَدُّ مَسَائِلِ الْأُصُولِ الَّتِي يَكْفُرُ الْمُخْطِئُ فِيهَا؟ وَمَا الْفَاصِلُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ مَسَائِلِ الْفُرُوعِ؟ فَإِنْ قَالَ: مَسَائِلِ الْأُصُولِ هِيَ مَسَائِلُ الْإِعْتِقَادِ وَمَسَائِلِ الْفُرُوعِ هِيَ مَسَائِلُ الْعَمَلِ. قِيلَ لَهُ: فَتَنَازَعَ النَّاسُ فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ رَأَى رَبَّهُ أَمْ لَا؟ وَفِي أَنَّ عُثْمَانَ أَفْضَلُ مِنْ عَلِيٍّ أَمْ عَلِيٌّ أَفْضَلُ؟ وَفِي كَثِيرٍ مِنْ مَعَانِي الْقُرْآنِ وَتَصْحِيحِ الْأَحَادِيثِ هِيَ مِنَ الْمَسَائِلِ الْإِعْتِقَادِيَّةِ الْعِلْمِيَّةِ وَلَا كُفْرَ فِيهَا بِالْإِتِّفَاقِ وَوُجُوبُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّيَامِ وَالْحَجِّ وَتَحْرِيمُ الْفَوَاحِشِ وَالْخَمْرِ هِيَ مَسَائِلُ عَمَلِيَّةٍ وَالْمُنْكَرُ لَهَا يَكْفُرُ بِالْإِتِّفَاقِ. وَإِنْ قَالَ الْأُصُولُ: هِيَ الْمَسَائِلُ الْقُطْعِيَّةُ قِيلَ لَهُ: كَثِيرٌ

مِنْ مَسَائِلِ الْعَمَلِ قَطْعِيَّةٌ وَكَثِيرٌ مِنْ مَسَائِلِ الْعِلْمِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةٌ وَكَوْنُ الْمُسْأَلَةِ قَطْعِيَّةً أَوْ ظَنِّيَّةً هُوَ مِنْ الْأُمُورِ الْإِصْافِيَّةِ وَقَدْ تَكُونُ الْمُسْأَلَةُ عِنْدَ رَجُلٍ قَطْعِيَّةً لِيُظْهَرَ الدَّلِيلُ الْقَاطِعُ لَهُ كَمَنْ سَمِعَ النَّصَّ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَيَقَّنَ مُرَادَهُ مِنْهُ. وَعِنْدَ رَجُلٍ لَا تَكُونُ ظَنِّيَّةً فَضْلاً عَنْ أَنْ تَكُونُ قَطْعِيَّةً لِعَدَمِ بُلُوغِ النَّصِّ إِلَيْهِ أَوْ لِعَدَمِ ثُبُوتِهِ عِنْدَهُ أَوْ لِعَدَمِ تَمَكُّنِهِ مِنَ الْعِلْمِ بِدَلَالَتِهِ.

ترجمه: «پس اگر از مومنانی باشد که در طلب حق اجتهاد کرده و به خطا رفته باشد، پس خداوند خطای او را هر چه هم که باشد - می بخشد و فرقی نمی کند که در مسائل نظری باشد یا عملی. این چیزی است که اصحاب پیامبر ﷺ و جماهیر ائمه اسلام بر آن هستند. و اما آن نوع تقسیم بندی که می گویند در مسائل اصول با انکار آن کافر می شود ولی در مسائل فروع با انکار آن کافر نمی شود. پس اینکه بیایی و بین نوعی (از مسائل) فرق بگذاری و آن را به مسائل اصول نام گذاری کنی و بین نوعی دیگر و آن را نیز به مسائل فروع نام گذاری کنی، پس این فرق گذاشتن هیچ اصلی ندارد نه از صحابه و نه از تابعین آنان به احسان و نه از ائمه اسلام. بلکه چنین چیزی برگرفته از معتزله و امثال آنان از اهل بدعت است و فقهای هم که در کتبشان این تقسیم بندی را ذکر کرده اند چنین چیزی را از آنان (معتزله و اهل بدعت) گرفته اند. و این نوع فرق گذاشتن متناقض می باشد، و به کسی که بین این دو نوع فرق می گذارد گفته می شود که: حد مسائل اصولی که خطا کننده در آن کافر می شود چیست؟ و فاصله بین آن و بین مسائل فروع چیست؟ پس اگر گفت: مسائل اصول مسائل اعتقادی است و مسائل فروع مسائل عملی است. به او گفته می شود: مردم در اینکه آیا محمد ﷺ پروردگارش را دیده است یا نه، تنازع کرده اند. و درباره اینکه آیا عثمان افضل تر از علی است یا علی افضل تر است تنازع کرده اند و در بسیاری از معانی قرآن و در تصحیح بعضی از احادیث تنازع کرده اند. اینها از مسائل «اعتقادی علمی» هستند و به اتفاق کفری در آن نمی باشد. و وجوب نماز و زکات و روزه و حج و تحریم فواحش و خمر هم از مسائل «عملی» هستند که انکار کننده آن ها به اتفاق کافر می شود.

و اگر گفت: اصول، مسائل قطعی هستند، گفته می‌شود: بسیاری از مسائل عملی قطعی هستند اما بسیاری از مسائل علمی، قطعی نیستند. و اینکه یک مساله قطعی باشد یا ظنی، این هم از امور اضافی می‌باشد؛ چون ممکن است یک مساله در نزد یک شخص -بخاطر ظهور دلیل قاطع برای او- قطعی باشد، همانند کسی که نصی را از پیامبر ﷺ شنیده باشد و مراد از آن را نیز به یقین دانسته باشد. و نزد شخصی دیگر (همان مساله) نه تنها قطعی نباشد بلکه ظنی هم نباشد بخاطر اینکه نص به او ابلاغ نشده باشد یا نص در نزد او به ثبوت نرسیده باشد یا توانایی فهمیدن دلالتش را نداشته باشد»^۱.

نکته‌ای که باید به آن دقت کرد این است که شیخ الاسلام ابن تیمیه، نفس تقسیم کردن مسائل دین به اصول و فروع را رد نمی‌کند، چنانکه بعضی‌ها به اشتباه فکر کرده‌اند که ابن تیمیه نفس چنین تقسیم کردنی را رد کرده است، بلکه شیخ الاسلام ابن تیمیه، این را رد کرده که گفته شود در مسائل اصول عذر به جهل نیست و در مسائل فروع عذر به جهل است. در واقع شیخ الاسلام مناط عذر را به اصول یا فروع بودن آن مساله قرار نداده است، بلکه به جلی یا خفی بودن و قائم بودن حجت بر مکلف قرار داده است. همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «أَنَّ الْمَسَائِلَ الْخَبَرِيَّةَ قَدْ يَكُونُ بِمَنْزِلَةِ الْمَسَائِلِ الْعَمَلِيَّةِ؛ وَإِنْ سُمِّيَتْ تِلْكَ "مَسَائِلُ أُصُولٍ" وَهَذِهِ "مَسَائِلُ فُرُوعٍ" فَإِنَّ هَذِهِ تَسْمِيَةٌ مُحَدَّثَةٌ قَسَمَهَا طَائِفَةٌ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَالْمُتَكَلِّمِينَ؛ ... وَأَمَّا جُمْهُورُ الْفُقَهَاءِ الْمُحَقِّقِينَ وَالصُّوْفِيَّةِ فَعِنْدَهُمْ أَنَّ الْأَعْمَالَ أَهَمُّ وَأَكْثَرُ مِنَ الْمَسَائِلِ الْأَقْوَالِ الْمُتَنَازِعِ فِيهَا...

... أَنَّ الْمَسَائِلَ الْخَبَرِيَّةَ الْعِلْمِيَّةَ قَدْ تَكُونُ وَاجِبَةً الْإِعْتِقَادِ وَقَدْ تَحِبُّ فِي حَالٍ دُونَ حَالٍ وَعَلَى قَوْمٍ دُونَ قَوْمٍ؛ وَقَدْ تَكُونُ مُسْتَحَبَّةً غَيْرَ وَاجِبَةٍ وَقَدْ تُسْتَحَبُّ لِطَائِفَةٍ أَوْ فِي حَالٍ كَالْأَعْمَالِ سَوَاءً. وَقَدْ تَكُونُ مَعْرِفَتُهَا مُضِرَّةً لِبَعْضِ النَّاسِ فَلَا يَجُوزُ تَعْرِيفُهَا بِهَا كَمَا قَالَ عَلِيٌّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -: "

حَدَّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَدَعُوا مَا يُنْكِرُونَ؛ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ " وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ " مَا مِنْ رَجُلٍ يُحَدِّثُ قَوْمًا حَدِيثًا لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُهُمْ إِلَّا كَانَ فِتْنَةً لِبَعْضِهِمْ "...

... فَإِنَّ الْإِخْتِلَافَ فِي كَثِيرٍ مِنَ التَّفْسِيرِ هُوَ مِنْ بَابِ الْمَسَائِلِ الْعِلْمِيَّةِ الْخَبَرِيَّةِ لَا مِنْ بَابِ الْعَمَلِيَّةِ؛ لَكِنْ قَدْ تَقَعُ الْأَهْوَاءُ فِي الْمَسَائِلِ الْكِبَارِ كَمَا قَدْ تَقَعُ فِي مَسَائِلِ الْعَمَلِ. وَقَدْ يُنْكَرُ أَحَدُ الْقَائِلِينَ عَلَى الْقَائِلِ الْآخَرَ قَوْلُهُ إِنْكَارًا يَجْعَلُهُ كَافِرًا أَوْ مُبْتَدِعًا فَاسِقًا يَسْتَحِقُّ الْهَجْرَ وَإِنْ لَمْ يَسْتَحِقَّ ذَلِكَ وَهُوَ أَيْضًا اجْتِهَادٌ. وَقَدْ يَكُونُ ذَلِكَ التَّغْلِيظُ صَحِيحًا فِي بَعْضِ الْأَشْخَاصِ أَوْ بَعْضِ الْأَحْوَالِ لظُهُورِ السُّنَّةِ الَّتِي يَكْفُرُ مَنْ خَالَفَهَا؛ وَلِمَا فِي الْقَوْلِ الْآخِرِ مِنَ الْمُفْسَدَةِ الَّتِي يُبَدِّعُ قَائِلُهُ؛ فَهَذِهِ أُمُورٌ يَنْبَغِي أَنْ يَعْرِفَهَا الْعَاقِلُ...

... فَإِذَا رَأَيْتَ إِمَامًا قَدْ غَلَطَ عَلَى قَائِلٍ مَقَالَتِهِ أَوْ كَفَّرَهُ فِيهَا فَلَا يُعْتَبَرْ هَذَا حُكْمًا عَامًّا فِي كُلِّ مَنْ قَالَهَا إِلَّا إِذَا حَصَلَ فِيهِ الشَّرْطُ الَّذِي يَسْتَحِقُّ بِهِ التَّغْلِيظَ عَلَيْهِ وَالتَّكْفِيرَ لَهُ؛ فَإِنَّ مَنْ جَحَدَ شَيْئًا مِنَ الشَّرَائِعِ الظَّاهِرَةِ وَكَانَ حَدِيثَ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ أَوْ نَاشِئًا بِلَدٍ جَهْلٍ لَا يَكْفُرُ حَتَّى تَبْلُغَهُ الْحُجَّةُ النَّبَوِيَّةُ. وَكَذَلِكَ الْعُكْسُ إِذَا رَأَيْتَ الْمَقَالََةَ الْمُخْطِئَةَ قَدْ صَدَرَتْ مِنْ إِمَامٍ قَدِيمٍ فَاعْتَفَرْتُ؛ لِعَدَمِ بُلُوغِ الْحُجَّةِ لَهُ؛ فَلَا يُعْتَفَرُ لِمَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ مَا أُعْتَفِرُ لِلْأَوَّلِ فَلِهَذَا يُبَدِّعُ مَنْ بَلَغَتْهُ أَحَادِيثُ عَذَابِ الْقَبْرِ وَنَحْوَهَا إِذَا أَنْكَرَ ذَلِكَ وَلَا تُبَدِّعُ عَائِشَةُ وَنَحْوَهَا مِمَّنْ لَمْ يَعْرِفْ بِأَنَّ الْمُوتَى يَسْمَعُونَ فِي قُبُورِهِمْ؛ فَهَذَا أَصْلُ عَظِيمٍ فَتَدَبَّرْهُ فَإِنَّهُ نَافِعٌ».

ترجمه: «می شود که مسائل خبری به منزله مسائل عملی باشد اگر چه هم این (اولی) مسائل اصول نامیده شود و آن (دومی) به مسائل فروع. چون این نام گذاری چیز جدیدی می باشد که طایفه ای از فقها و متکلمین به این شکل تقسیم بندی کرده اند... و اما جمهور فقهای محققین و صوفیه نزد آنان چنین است که اعمال مهم تر و مورد تاکید تر است از مسائل اقوال که درباره آن تنازع وجود دارد...»

... مسائل خبری علمی گاه ممکن است که واجب الاعتقاد باشد و ممکن است در حالتی غیر از حالتی دیگر و یا بر قومی غیر از قومی دیگر واجب باشد. و ممکن است که مستحب غیر واجب باشد و یا برای طایفه‌ای، یا در یک حالتی مستحب باشد، مانند اعمال. و گاه ممکن است که معرفت آن برای بعضی از مردم مضر باشد که در این صورت شناخت آن جایز نیست، چنانکه علی علیه السلام می‌گوید: "با مردم به آن اندازه که عقلشان می‌رسد صحبت کنید و آنچه که انکار می‌کنند را کنار بگذارید، آیا دوست دارید که الله و رسولش تکذیب گردد". و ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: "هیچ کس نیست که برای قومی حدیثی می‌گوید که عقلشان به آن نمی‌رسد إلا اینکه بعضی از آنان را به فتنه می‌اندازد"...

... پس اختلافات در بسیاری از مسائل تفسیر، از باب مسائل علمی خبری است نه از باب مسائل عملی. لکن هوای نفس در مسائل بزرگ واقع شده همانطور که در مسائل عملی واقع شده است و یکی از گویندگان بر گوینده دیگر سخنش را انکار می‌ورزد به شکلی که او را کافر یا مبتدع فاسقی که مستحق هجر است قرار می‌دهد؛ اگرچه هم مستحق چنین چیزی نباشد؛ چون او نیز اجتهاد کرده است. و ممکن هم است این تغلیظ و سخت گرفتن، به نسبت بعضی از اشخاص یا بعضی احوال صحیح باشد بخاطر آشکار بودن سنتی که هرکس با آن (سنت) مخالفت کند را کافر می‌گرداند و یا درباره قولی دیگر باشد که در آن مفسده‌ای باشد که گوینده‌اش را مبتدع می‌گرداند، پس این امور شایسته است که انسان عاقل آن را بشناسد...

... پس اگر دیدی امامی بر گوینده سخنی سخت می‌گیرد یا در آن باره تکفیرش می‌کند، پس چنین حکمی به عنوان حکمی عام درباره همه کسانی که چنین سخنی می‌گویند، معتبر نمی‌باشد مگر اینکه درباره چنین کسی، آن شرطی که با آن مستحق تغلیظ بر او یا تکفیر کردن او می‌شود حاصل شده باشد، برای این که کسی که چیزی از شرایع ظاهره را جحد نماید و تازه مسلمان باشد یا در سرزمینی بزرگ شده باشد که در آن جهل حاکم است، تکفیر نمی‌شود تا اینکه حجت نبوی برایش ابلاغ گردد. و برعکس آن هم به همین شکل است، اگر مقوله خطایی را از امامی که در قدیم از او صادر شده باشد،

دید، پس بخاطر نرسیدن حجت بر او، مورد مغفرت قرار می گیرد و آن طور که شخص اولی [که حجت بر او ابلاغ نشده بود] مورد مغفرت قرار می گیرد، شخصی که بر او حجت ابلاغ شده باشد مورد مغفرت قرار نمی گیرد، برای همین کسی که به او احادیث عذاب قبر و نحو آن به او ابلاغ گردد، و آن (عذاب قبر) را انکار کند، تبذیر می شود، ولی عایشه رضی الله عنها و همانندان او که ندانستند مردگان در قبرهایشان می شنوند؛ تبذیر نمی شوند. و این یک اصل بسیار بزرگی است پس در آن تدبیر کن که بسیار نافع می باشد»^۱.

پس مناط عدم عذر به جهل، اصول یا فروع بودن آن مساله نیست، بلکه خفی یا جلی بودن آن مساله است و برای شخص تازه مسلمان یا شخصی که در سرزمینی دور از اسلام که جهل در آن حاکم است بزرگ شده است، -بر خلاف مسلمانی که در دار الاسلام است-، مسائلی که برای مسلمانان ظاهر و آشکار و معلوم از دین به ضرورت شده است، برای او خفی می باشد.

برای همین شیخ الاسلام ابن تیمیه در رد بر اهل بدعت و متکلمین که عقاید مختص به خودشان را در اصول دین قرار می دادند و منکر عقایدشان را متهم به منکر اصول دین کرده و تکفیر می کردند، شیخ الاسلام ابن تیمیه اشتباه و گمراهی آنان را بیان کرده است و می گوید: «كَمَا أَنَّ طَائِفَةً مِنْ أَهْلِ الْكَلَامِ يُسَمِّي مَا وَضَعَهُ "أُصُولُ الدِّينِ" وَهَذَا اسْمٌ عَظِيمٌ وَالْمُسَمَّى بِهِ فِيهِ مِنْ فَسَادِ الدِّينِ مَا اللَّهُ بِهِ عَلِيمٌ . فَإِذَا أَنْكَرَ أَهْلُ الْحَقِّ وَالسُّنَّةِ ذَلِكَ قَالَ الْمُبْطِلُ: قَدْ أَنْكَرُوا أُصُولَ الدِّينِ . وَهُمْ لَمْ يُنْكِرُوا مَا يَسْتَحِقُّ أَنْ يُسَمَّى أُصُولَ الدِّينِ وَإِنَّمَا أَنْكَرُوا مَا سَمَّاهُ هَذَا أُصُولَ الدِّينِ وَهِيَ أَسْمَاءُ سَمَّوْهَا هُمْ وَأَبَاؤُهُمْ بِأَسْمَاءٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ».

ترجمه: «چنانکه طایفه ای از اهل کلام، آنچه که وضع کرده اند را به اصول دین نام گذاری کرده اند و این اسم بزرگی است و در آن چیزی که چنین نامی را بر آن گذاشته اند آنقدر فساد دین وجود دارد که فقط خدا می داند. و هنگامی که اهل حق و سنت آن (آنچه که وضع کرده اند) را انکار می کند، باطل کننده می گوید: اصول دین را انکار

کرده‌اند! در حالی که آنان آنچه که مستحق نامیدن اصول دین باشد را انکار نکرده‌اند بلکه تنها آنچه که اینها به اصول دین نامیده‌اند را انکار کرده‌اند که آن هم اسم‌هایی است که آنان و پدران‌شان چنین اسم‌هایی را گذاشته‌اند و خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده است.^۱

برای مثال وجوب نماز از احکام جلی و ظاهره و متواتره و معلوم از دین به ضرورت می‌باشد، اما نسبت به چه کسی؟ نسبت به کسی که در بین مسلمانان و دارالاسلامی که علم وجوب نماز در آن منتشر شده است زندگی می‌کند، اما کسی که تازه مسلمان شده است یا در سرزمینی دور از اسلام بزرگ شده است اگر وجوب نماز را انکار کند، با او همانند کسی که در دارالاسلام زندگی می‌کند، برخورد نمی‌شود. ابن قدامه مقدسی رحمته الله (متوفی ۶۲۰ هجری) در حین صحبت‌هایش درباره تارک نماز می‌گوید: «تَارَكَ الصَّلَاةَ لَا يَخْلُو؛ إِمَّا أَنْ يَكُونَ جَاهِلًا لَوْجُوبِهَا أَوْ غَيْرَ جَاهِلٍ إِنْ كَانَ جَاهِلًا لَوْجُوبِهَا نُظِرَ فِيهِ إِنْ كَانَ جَاهِلًا بِهِ أَوْ هُوَ مِمَّنْ يَجْهَلُ ذَلِكَ أَكَالْحَدِيثِ الْإِسْلَامِ أَوِ النَّاسِ بِبَادِيَةِ أَعْرَفَ وَجُوبِهَا وَعَلِمَ ذَلِكَ أَوْ لَمْ يُحْكَمْ بِكُفْرِهِ؛ لِأَنَّهُ مَعْدُورٌ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِمَّنْ يَجْهَلُ ذَلِكَ أَكَالْنَّاسِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْأَمْصَارِ وَالْقُرَى أَوْ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ ادِّعَاءُ الْجَهْلِ أَوْ حُكِمَ بِكُفْرِهِ؛ لِأَنَّ أَدْلَةَ الْوُجُوبِ ظَاهِرَةٌ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ أَوِ الْمُسْلِمُونَ يَفْعَلُونَهَا عَلَى الدَّوَامِ أَفَلَا يَخْفَى وَجُوبُهَا عَلَى مَنْ هَذَا حَالُهُ؟ فَلَا يَجْزِيهَا إِلَّا تَكْذِيبًا لِلَّهِ تَعَالَى وَلِرَسُولِهِ وَإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ أَوْ هَذَا يَصِيرُ مُرْتَدًّا عَنِ الْإِسْلَامِ أَوْ حُكْمُهُ حُكْمُ سَائِرِ الْمُرْتَدِّينَ فِي الْإِسْتِثَابَةِ وَالْقَتْلِ أَوْ لَا أَعْلَمُ فِي هَذَا خِلَافًا».

ترجمه: «تارک نماز دو حالت بیشتر ندارد یا جاحد و انکار کننده وجوب آن است، یا غیر جاحد است. پس اگر جحد کننده وجوب نماز بود، در او نگاه کرده می‌شود، پس اگر به آن جاهل بود و از کسانی بود که نسبت به آن جاهل هستند، مانند تازه مسلمان و کسی که در صحرا بزرگ شده است، پس واجب بودن آن را به او فهمانده و یاد داده

می‌شود و حکم به کفر او نمی‌شود برای اینکه معذور است. و اگر از کسانی نبود که نسبت به آن جاهل هستند همانند کسی که در بین مسلمانان و شهرها و روستاهای آنان بزرگ شده است معذور نبوده و ادعای جهلش از او پذیرفته نمی‌شود و حکم به کفرش می‌شود، برای اینکه ادله وجوب نماز در کتاب و سنت آشکار می‌باشد و مسلمانان مداوماً نماز را انجام می‌دهند پس بر کسی که حال او چنین باشد واجب بودن آن مخفی نمی‌باشد و آن را جز از روی تکذیب خداوند متعال و پیامبرش و اجماع امت جحد نمی‌کند، و او مرتد می‌شود و در این باره اختلافی سراغ ندارم»^۱.

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «لَكِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَكُونُ جَاهِلًا بِبَعْضِ هَذِهِ الْأَحْكَامِ جَهْلًا يُعَذَّرُ بِهِ فَلَا يُكْفَرُ أَحَدٌ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ مِنْ جِهَةِ بَلَاغِ الرِّسَالَةِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: {لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ} وَقَالَ تَعَالَى: {وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا} وَهَذَا لَوْ أَسْلَمَ رَجُلٌ وَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ الصَّلَاةَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ؛ أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ الْحُمْرَ يَحْرُمُ لَمْ يَكْفُرْ بِعَدَمِ اعْتِقَادِ إِجْبَابِ هَذَا وَتَحْرِيمِ هَذَا؛ بَلْ وَلَمْ يُعَاقَبْ حَتَّى تَبْلُغَهُ الْحُجَّةُ النَّبَوِيَّةُ. بَلْ قَدْ اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِيمَنْ أَسْلَمَ بِدَارِ الْحَرْبِ وَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ الصَّلَاةَ وَاجِبَةٌ ثُمَّ عَلِمَ. هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ قَضَاءُ مَا تَرَكَهُ فِي حَالِ الْجَهْلِ؟ عَلَى قَوْلَيْنِ فِي مَذْهَبِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ وَغَيْرِهِ: أَحَدُهُمَا: لَا يَجِبُ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَهُوَ مَذْهَبُ أَبِي حَنِيفَةَ. وَالثَّانِي: يَجِبُ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَهُوَ الْمَشْهُورُ عِنْدَ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ بَلْ النَّزَاعُ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ فِي كُلِّ مَنْ تَرَكَ وَاجِبًا قَبْلَ بُلُوغِ الْحُجَّةِ: مِثْلُ تَرْكِ الصَّلَاةِ عِنْدَ عَدَمِ الْمَاءِ يَحْسَبُ أَنَّ الصَّلَاةَ لَا تَصِحُّ بِتَيْمُمٍ أَوْ مِنْ أَكْلِ حَتَّى تَبَيَّنَ لَهُ الْخِطُّ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخِطِّ الْأَسْوَدِ وَيَحْسَبُ أَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْمُرَادُ بِالْآيَةِ كَمَا جَرَى ذَلِكَ لِبَعْضِ الصَّحَابَةِ أَوْ مَسَّ ذَكَرَهُ أَوْ أَكَلَ لَحْمَ الْإِبِلِ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ ثُمَّ تَبَيَّنَ لَهُ وَجُوبُ ذَلِكَ وَأَمْثَالُ هَذِهِ الْمَسَائِلِ هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ؟ عَلَى قَوْلَيْنِ فِي مَذْهَبِ أَحْمَدَ وَغَيْرِهِ. وَأَصْلُ ذَلِكَ هَلْ يَثْبُتُ حُكْمُ الْخُطَابِ فِي حَقِّ الْمُكَلَّفِ قَبْلَ التَّمَكُّنِ مِنْ

سَمَاعِهِ؟ عَلَى "ثَلَاثَةِ أَقْوَالٍ" فِي مَذْهَبِ أَحْمَدَ وَغَيْرِهِ. قِيلَ: يُثْبِتُ مُطْلَقًا وَقِيلَ: لَا يُثْبِتُ مُطْلَقًا؛ وَقِيلَ: يُفَرِّقُ بَيْنَ الْخُطَابِ النَّاسِخِ وَالْخُطَابِ الْمُبْتَدَأِ. كَأَهْلِ الْقِبْلَةِ وَالصَّحِيحِ الَّذِي تَدُلُّ عَلَيْهِ الْأَدِلَّةُ السَّرْعِيَّةُ: أَنَّ الْخُطَابَ لَا يُثْبِتُ فِي حَقِّ أَحَدٍ قَبْلَ التَّمَكُّنِ مِنْ سَمَاعِهِ؛ فَإِنَّ الْقَضَاءَ لَا يَحِبُّ عَلَيْهِ فِي الصُّورِ الْمَذْكُورَةِ وَنظَائِرِهَا مَعَ اتِّفَاقِهِمْ عَلَى انْتِفَاءِ الْإِثْمِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَفَا لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَنِ الْخَطَا وَالنَّسْيَانِ فَإِذَا كَانَ هَذَا فِي التَّائِيهِمْ فَكَيْفَ فِي التَّكْفِيرِ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ قَدْ يَنْشَأُ فِي الْأَمَكَةِ وَالْأَرْمَنَةِ الَّذِي يَنْدَرِسُ فِيهَا كَثِيرٌ مِنْ عُلُومِ النُّبُوتِ حَتَّى لَا يَبْقَى مَنْ يُبْلَغُ مَا بَعَثَ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ مِنْ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ فَلَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا يَبْعَثُ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ وَلَا يَكُونُ هُنَاكَ مَنْ يُبْلَغُهُ ذَلِكَ وَمِثْلُ هَذَا لَا يَكْفُرُ؛ وَلِهَذَا اتَّفَقَ الْأَئِمَّةُ عَلَى أَنَّ مَنْ نَشَأَ بِبَادِيَةِ بَعِيدَةٍ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَكَانَ حَدِيثَ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ فَأَنْكَرَ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَحْكَامِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ فَإِنَّهُ لَا يُحْكَمُ بِكُفْرِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ؛ وَلِهَذَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ {بَاتِيَ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ فِيهِ صَلَاةَ وَلَا زَكَاةَ وَلَا صَوْمًا وَلَا حَجًّا إِلَّا الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالْعَجُوزُ الْكَبِيرَةُ يَقُولُ أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا وَهُمْ يَقُولُونَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَهُمْ لَا يَدْرُونَ صَلَاةَ وَلَا زَكَاةَ وَلَا حَجًّا. فَقَالَ: وَلَا صَوْمَ يُنْجِيهِمْ مِنَ النَّارِ}.

ترجمه: «اما مردمانی هستند که به بعضی از این احکام جهلی دارند که با آن معذور می‌باشند، پس حکم به کفر یکی از آنان نمی‌شود تا اینکه بر او حجت از جهت ابلاغ رساله اقامه شود، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا

يَكُونُوا لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵]

«پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد و الله پیروزمند حکیم است».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵]

«و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری بفرستیم».

و برای همین اگر شخصی اسلام بیاورد و نداند که نماز بر او واجب است یا نداند که خمر حرام است، بخاطر عدم اعتقادش به واجب بودن این (نماز) و حرام بودن آن (خمر) تکفیر نمی‌شود، بلکه حتی مجازات هم نمی‌شود تا اینکه حجت نبوی به او ابلاغ می‌شود. بلکه علما درباره کسی که در دار الحرب مسلمان می‌شود و نمی‌داند که نماز واجب است سپس بعداً می‌فهمد که واجب است، اختلاف کرده‌اند که آیا قضاء نمازهایی که در حال جهلش ترک کرده است بر او واجب است یا نه؟ در مذهب امام احمد و غیر او که بر دو قول هستند، قول اول: قضاء بر او واجب نیست و این مذهب ابو حنیفه هم است. و قول دوم: قضاء بر او واجب است و این قول مشهور نزد اصحاب شافعی است. بلکه علما درباره تمام آن چیزهایی که قبل از ابلاغ حجت از واجب ترک می‌کند نزاع دارند مانند ترک نماز هنگام نبودن آب به این گمان که نماز با تیمم صحیح نیست یا خوردن تا زمانی که نخ سفید از نخ سیاه برایش از هم شناخته شود و گمان کند که همین، مراد از آیه است چنانکه این اتفاق برای بعضی از صحابه رخ داد، یا آلت تناسلی‌اش را لمس کند یا گوشت شتر بخورد و وضو نگیرد سپس وجوب آن برایش روشن گردد و امثال این مسائل، که آیا قضاء بر او واجب است یا نه؟ در مذهب احمد و غیر او بر دو قول هستند. و اصل این موضوع این است که آیا خطاب در حق مکلف قبل از تمکن از شنیدن ثابت می‌شود؟ که در مذهب احمد و غیر او بر سه قول هستند. گفته شده به طور مطلق (این خطاب) ثابت می‌شود. و گفته شده: به طور مطلق ثابت نمی‌شود. و گفته شده: بین خطاب نسخ کننده و خطاب اولیه فرق گذاشته می‌شود همانند اهل قبله [موضوع تغییر جهت قبله] و قول صحیحی که ادله شرعی بر آن دلالت می‌کند این است که خطاب در حق احدی قبل از تمکن از شنیدن آن ثابت نمی‌شود و در صورت‌های مذکور و نظایر آن، قضاء بر او واجب نمی‌باشد به همراه با اتفاقشان بر گناه کار نبودن او. برای اینکه خداوند از این امت خطا و نسیان را عفو کرده است. پس اگر این موضوع در تأییم (گناه کار دانستن) اینگونه باشد پس در تکفیر چگونه خواهد بود؟ و بسیاری از مردم در مکان‌ها و زمان‌هایی بزرگ می‌شوند که در آن بسیاری از علوم نبوات از بین رفته است تا حدی که کسی باقی نمانده که آنچه خداوند رسولش را با آن مبعوث گردانده از کتاب و حکمت، به او ابلاغ کند و

بسیاری از آن چیزهایی که خداوند با آن رسولش را مبعوث کرده است را نمی‌داند و آنجا هم کسی نیست که آن (کتاب و حکمت) را به او ابلاغ کند و امثال چنین کسانی کافر نمی‌شود و برای همین ائمه اتفاق دارند بر اینکه کسی که در بادیه‌ای دور از اهل علم و ایمان بزرگ شده باشد و تازه مسلمان شده باشد و چیزی از این احکام ظاهره و متواتره را انکار کند حکم به کفر او داده نمی‌شود تا اینکه آنچه را که پیامبر آورده است بشناسد. و برای همین در حدیث آمده است: "زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن نه نماز و نه زکات و نه روزه و نه حجی را می‌شناسند بغیر از پیرمردان و پیرزنان که می‌گویند پدرانمان را دریافتیم که لا إله إلا الله می‌گفتند و آنان نه نماز را می‌دانند و نه زکات را و نه حج را. و گفت: و نه روزه‌ای که آنان را از آتش نجات دهد".^۱

می‌گوییم: پس کسی که تازه مسلمان شده است یا در سرزمینی دور از اسلام بزرگ شده است، مسائلی که برای دیگر مسلمانان ظاهره و جلی و معلوم از دین به ضرورت هستند، برای او چنین نیستند.

امام الرافعی رحمته الله (متوفی ۶۲۳ هجری) می‌گوید: «الزكاة أحد أركان الإسلام فمن منعها جاحدا كفر إلا أن يكون حديث عهد بالاسلام لا يعرف وجوبها فيعرف ومن منعها وهو معتقد لوجوبها أخذت منه قهرا فان لم يكن في قبضة الامام وامتنع القوم قاتلهم الامام على منعها كما فعل الصديق رضي الله عنه».

ترجمه: «زکات یکی از ارکان اسلام است، کسی از روی جحد از (پرداخت) آن خودداری کند کافر می‌شود مگر اینکه تازه مسلمان شده باشد و واجب بودن آن را نداند، پس به او یاد داده می‌شود. و کسی که از پرداخت آن خودداری کند و معتقد به واجب بودن آن باشد با قهر و چیرگی از او گرفته می‌شود و اگر در قبضه قدرت امام نباشند و

آن قوم ممتنع شوند امام با آنان بخاطر منع پرداخت زکات می‌جنگد چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین کرد.^۱

همچنین شیخ الاسلام می‌گوید: «وبینا أن المؤمن الذي لا ريب في إيمانه قد يخطيء في بعض الأمور العلمية الاعتقادية فيغفر له كما يغفر له ما يخطيء فيه من الأمور العملية وأن حكم الوعيد على الكفر لا يثبت في حق الشخص المعين حتى تقوم عليه حجة الله التي بعث بها رسوله كما قال تعالى: {وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا} وأن الأمكنة والأزمنة التي تفر فيها النبوة لا يكون حكم من خفيت عليه آثار النبوة حتى أنكر ما جاءت به خطأ كما يكون حكمه في الأمكنة والأزمنة التي ظهرت فيها آثار النبوة وذكرنا حديث حذيفة الذي فيه "يأتي على الناس زمان لا يعرفون فيه صلاة ولا زكاة ولا صوما ولا حجا إلا الشيخ الكبير والعجوز الكبيرة يقولان: أدركنا آباءنا وهم يقولون: (لا إله إلا الله) فقليل لحذيفة: ما يغني عنهم قول لا إله إلا الله وهم لا يعرفون صلاة ولا زكاة ولا صوما ولا حجا؟ قال: تنجيهم من النار تنجيهم من النار وذكرنا قول النبي صلى الله عليه وسلم والمؤمنين: {رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا} دعاء قد استجابه الله كما ثبت ذلك في صحيح مسلم من حديث أبي هريرة وابن عباس».

ترجمه: «و بیان کردیم که مومنی که شکی در ایمان او وجود ندارد ممکن است در بعضی از امور علمی اعتقادی خطا کند، پس خطای او بخشیده می‌شود همانطور که خطایش در امور عملی بخشیده می‌شود و اینکه حکم وعید بر کفر در حق شخص معین ثابت نمی‌شود تا زمانی که حجت خداوندی که پیامبرانش را برای آن ارسال کرده است، اقامه می‌شود، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵]

۱- عبد الکریم بن محمد الرافعی القزوينی، فتح العزیز بشرح الوجیز = الشرح الکبیر، ج ۵ ص ۳۱۴. همچنین رک: نووی، روضة الطالبین وعمدة المفتین، ج ۲ ص ۱۴۹.

«و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری بفرستیم».

و اینکه مکان‌ها و زمان‌هایی که در آن نبوت فتور (و ضعیف) شده است، حکم کسی که بر او آثار نبوت پنهان مانده است و از روی خطا آنچه که پیامبر آورده است را انکار کند، حکم او همانند حکم کسی نیست که در مکان‌ها و زمان‌هایی است که در آن آثار نبوت آشکار گشته است و حدیث حذیفه را ذکر کردیم که در آن آمده است: "زمانی بر مردم می‌آید که در آن نماز و زکات و روزه و حج را نمی‌شناسند بغیر از پیرمردان و پیر زنانی که می‌گویند پدرانمان را دریافتیم که لا إله إلا الله می‌گفتند. به حذیفه گفته شد: گفتن لا إله إلا الله چه نفعی برایشان دارد در حالی که آنان نه نماز را می‌شناسند و نه زکات و روزه و حج را؟ گفت: آنان را از آتش نجات می‌دهد. و قول پیامبر ﷺ دربارهٔ مومنان را ذکر کردیم: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]

«پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن».

دعایی که خداوند آن را اجابت نمود چنانکه آن در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره و ابن عباس ثابت شده است.^۱

و همچنین ابن تیمیه رحمته الله دربارهٔ امور معلوم از دین به ضرورت، می‌گوید: «وَجَمِيعُ الْفُقَهَاءِ يَذْكُرُونَ فِي كُتُبِ الْفِقْهِ وَجُوبَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَاسْتِقْبَالَ الْقِبْلَةِ وَوُجُوبَ الْوُضُوءِ وَالْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَتَحْرِيمِ الْحُمْرِ وَالْفَوَاحِشِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَعْلَمُ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً. وَ "أَيْضًا" فَكَوْنُ الشَّيْءِ مَعْلُومًا مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً أَمْرٌ إِضَافِيٌّ فَحَدِيثُ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ وَمَنْ نَشَأَ بِبَادِيَةٍ بَعِيدَةٍ قَدْ لَا يَعْلَمُ هَذَا بِالْكَلِّيَّةِ فَضْلًا عَنْ كَوْنِهِ يَعْلَمُهُ بِالضَّرُورَةِ وَكَثِيرٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ يَعْلَمُ بِالضَّرُورَةِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَجَدَ لِلسَّهْوِ وَقَصَى بِالذِّبْيَةِ عَلَى الْعَاقِلَةِ وَقَصَى أَنَّ الْوَلَدَ لِلْفِرَاشِ وَغَيْرُ ذَلِكَ مِمَّا يَعْلَمُهُ الْخَاصَّةُ بِالضَّرُورَةِ وَأَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُهُ أَلْبَتَّةَ».

۱- بغية المرتاد في الرد على المتفلسفة والقرامطة والباطنية، ص ۳۱۱.

ترجمه: «و همه فقها در کتب فقه، واجب بودن نماز و زکات و حج و روکردن به قبله و واجب بودن وضو و غسل گرفتن از جنابت و حرام بودن خمر و فواحش و دیگر مواردی که ضرورتاً از دین دانسته می‌شود را ذکر کرده‌اند، و همچنین اینکه یک چیز ضرورتاً معلوم از دین باشد، یک امر اضافی می‌باشد، چراکه شخص تازه مسلمان و کسی که در سرزمین دوری بزرگ شده باشد این موارد را به کلیت نمی‌داند چه رسد به اینکه ضرورتاً دانسته باشد! و بسیاری از علما به ضرورت می‌دانند که پیامبر ﷺ سجدهٔ سهو کرده است و بر عاقله قضاوت بر پرداخت دیه کرده است و برای صاحب رختخواب قضاوت کرده که بچه به دنیا آمده متعلق به او می‌باشد و دیگر مواردی که خواص (اهل علم) ضرورتاً اینها را می‌دانند هرچند که اکثر مردم اینها را نمی‌دانند»^۱.

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه دربارهٔ شخص تازه مسلمان یا بزرگ شده در سرزمین دور از اسلام که چیزی از محرمات را حلال بیندارد، می‌گوید: «وَلِهَذَا لَا يُكْفَرُ الْعُلَمَاءُ مَنْ اسْتَحَلَّ شَيْئًا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ لِقُرْبِ عَهْدِهِ بِالْإِسْلَامِ أَوْ لِنَشْأَتِهِ بِبَادِيَةِ بَعِيدَةٍ؛ فَإِنَّ حُكْمَ الْكُفْرِ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْدَ بُلُوغِ الرَّسَالَةِ. وَكَثِيرٌ مِنْ هَؤُلَاءِ قَدْ لَا يَكُونُ قَدْ بَلَغَتْهُ النُّصُوصُ الْمُخَالَفَةُ لِمَا يَرَاهُ وَلَا يَعْلَمُ أَنَّ الرَّسُولَ بَعَثَ بِذَلِكَ فَيُطْلَقُ أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ كُفْرٌ وَيُكْفَرُ مَتَى قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الَّتِي يَكْفُرُ تَارِكُهَا؛ دُونَ غَيْرِهِ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ».

ترجمه: «و برای همین علما کسی را که چیزی از محرمات را حلال کند، بخاطر تازه مسلمان بودنش یا اینکه در سرزمینی دور از اسلام بزرگ شده باشد، تکفیر نمی‌کنند. برای اینکه حکم کفر داده نمی‌شود مگر بعد از ابلاغ رساله. و بسیاری از آنان ممکن است نصوصی که مخالف هستند با آنچه که می‌پندارد به او ابلاغ نشده باشد و نمی‌دانند که پیامبر ﷺ برای آن مبعوث شده است. پس به طور مطلق گفته می‌شود که این قول

کفر است، اما زمانی تکفیر می‌شود که حجت بر او اقامه شود آن هم حجتی که فقط ترک کننده‌اش کافر می‌گردد؛ نه غیر او. و الله دانا تر است»^۱

همچنین شیخ الاسلام می‌گوید: «فَإِذَا جَاءَ حَدِيثٌ صَحِيحٌ فِيهِ تَحْلِيلٌ أَوْ تَحْرِيمٌ أَوْ حُكْمٌ؛ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَعْتَقَدَ أَنَّ التَّارِكَ لَهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ وَصَفْنَا أَسْبَابَ تَرْكِهِمْ يُعَاقَبُ؛ لِكُونِهِ حَلَّ الْحَرَامِ أَوْ حَرَّمَ الْحَلَالَ؛ أَوْ حَكَمَ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ. وَكَذَلِكَ إِنْ كَانَ فِي الْحَدِيثِ وَعِيدٌ عَلَى فِعْلٍ؛ مِنْ لَعْنَةٍ أَوْ غَضَبٍ أَوْ عَذَابٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ؛ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَقَالَ: إِنَّ ذَلِكَ الْعَالَمَ الَّذِي أَبَاحَ هَذَا أَوْ فَعَلَهُ دَاخِلٌ فِي هَذَا الْوَعِيدِ. وَهَذَا بِمَا لَا نَعْلَمُ بَيْنَ الْأُمَّةِ فِيهِ خِلَافًا إِلَّا شَيْئًا يُحْكِي عَنْ بَعْضِ مُعْتَرِلَةِ بَعْدَادٍ مِثْلَ الْمَرِيسِيِّ وَأَضْرَابِهِ: أَنَّهُمْ زَعَمُوا أَنَّ الْمُخْطِئَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ يُعَاقَبُ عَلَى خَطِيئِهِ وَهَذَا لِأَنَّ لِحُقُوقِ الْوَعِيدِ لِمَنْ فَعَلَ الْمُحَرَّمَ مَشْرُوطٌ بِعِلْمِهِ بِالتَّحْرِيمِ؛ أَوْ بِتَمَكُّنِهِ مِنَ الْعِلْمِ بِالتَّحْرِيمِ؛ فَإِنْ مَنْ نَشَأَ بِبَادِيَةٍ أَوْ كَانَ حَدِيثَ عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ وَفَعَلَ شَيْئًا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ غَيْرِ عَالِمٍ بِتَحْرِيمِهَا لَمْ يَأْتُمْ وَلَمْ يُحَدَّ وَإِنْ لَمْ يَسْتَنْدِ فِي اسْتِحْلَالِهِ إِلَى دَلِيلٍ شَرْعِيِّ. فَمَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ الْحَدِيثُ الْمُحَرَّمُ وَاسْتَنْدَ فِي الْإِبَاحَةِ إِلَى دَلِيلٍ شَرْعِيِّ أَوْلى أَنْ يَكُونَ مَعْذُورًا؛ وَلِهَذَا كَانَ هَذَا مَأْجُورًا مَحْمُودًا لِأَجْلِ اجْتِهَادِهِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: {وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ} إِلَى قَوْلِهِ {وَعَلَمًا} فَاخْتَصَّ سُلَيْمَانَ بِالْفَهْمِ؛ وَأَثْنَى عَلَيْهَا بِالْحُكْمِ وَالْعِلْمِ».

ترجمه: «پس اگر حدیث صحیحی آمد که در آن، تحلیل یا تحریم یا حکمی وجود داشت، پس جایز نیست معتقد بود که علمایی که (عمل به) آن حدیث را بخاطر اسبابی که توصیف کردیم ترک کرده‌اند، بخاطرش مجازات شوند به این حجت که آن علما حلالی را حرام کرده یا حرامی را حلال کرده یا به غیر آنچه خداوند نازل کرده حکم کرده‌اند! و همچنین اگر در حدیث، وعید بر کاری وجود داشت: مانند لعنت یا غضب یا عذاب و امثال اینها، پس جایز نیست که گفته شود آن عالمی که آن فعل را مباح دانسته یا انجام

داده است، در این وعید داخل می‌باشد. و این موضوعی است که در آن در بین امت اختلافی سراغ ندارم مگر چیزی که از بعضی از معتزله بغداد مانند مریسی و همانندان او حکایت شده است که گمان می‌کنند مجتهد خطاکار بر خطایش مجازات می‌شود. پس ملحق شدن وعید به کسی که کار حرامی انجام می‌دهد مشروط به علم او به تحریم آن یا به تمکّن او به علم به تحریم آن است. پس کسی که در صحرایی بزرگ شده یا تازه مسلمان شده است و چیزی از محرمات را انجام بدهد و علم به تحریم آن نداشته باشد گناهکار نمی‌شود و حد زده نمی‌شود اگرچه هم برای استحلال آن به دلیل شرعی استناد نکرده باشد. پس کسی که حدیث بر حرمت چیزی به او نرسیده باشد و برای اباحه آن به دلیلی شرعی استناد کرده باشد اولی تر است که معذور قرار داده شود. و برای همین چنین کسی بخاطر اجتهادش مأجور و محمود است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ (۷۸-۷۹)

«و داود و سلیمان را (به یاد آور) هنگامی که در (بارۀ) کشت‌زاری که گوسفندان قوم، شبانه در آن چریده بودند، داوری می‌کردند، و ما بر حکم (و قضاوت) آن‌ها شاهد بودیم (۷۸) پس آن (شیوۀ قضاوت عادلانه و درست) را به سلیمان فهمانیدیم، و به هر یک از آنان حکمت (= داوری) و دانش عطا کردیم».

در این آیه سلیمان را به فهم مختص گردانید و هردویشان را بر علم و حکمتشان ثنا گفته است.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه در گزارش مناظراتش با مخالفان درباره محتوای کتاب عقیده واسطیه‌اش می‌گوید: «قَوْلُنَا وَمِنْ أَصُولِ الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ: أَنَّ الْإِيمَانَ وَالَّذِينَ قَوْلٌ وَعَمَلٌ يَزِيدُ وَيَنْقُصُ قَوْلُ الْقَلْبِ وَاللِّسَانِ وَعَمَلُ الْقَلْبِ وَاللِّسَانِ وَالْجَوَارِحِ. قَالُوا: فَإِذَا قِيلَ إِنَّ هَذَا مِنْ أَصُولِ الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ خَرَجَ عَنِ الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ مَنْ لَمْ يَقُلْ بِذَلِكَ: مِثْلُ أَصْحَابِنَا الْمُتَكَلِّمِينَ الَّذِينَ

يَقُولُونَ إِنَّ الْإِيمَانَ هُوَ التَّصَدِيقُ وَمَنْ يَقُولُ الْإِيمَانَ هُوَ التَّصَدِيقُ وَالْإِفْرَارُ وَإِذَا لَمْ يَكُونُوا مِنَ النَّاجِينَ: لَزِمَ أَنْ يَكُونُوا هَالِكِينَ... فَأَجَبْتَهُمْ عَنْ الْأَسْئَلَةِ بِأَنْ قَوْلِي اعْتِقَادُ الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ هِيَ الْفِرْقَةُ الَّتِي وَصَفَهَا النَّبِيُّ بِالنَّجَاةِ حَيْثُ قَالَ: " {تَفْتَرِقُ أُمَّنِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ مَنْ كَانَ عَلَى مِثْلِ مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي } . فَهَذَا الْإِعْتِقَادُ: هُوَ الْمَأْثُورُ عَنِ النَّبِيِّ وَأَصْحَابِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَهُمْ وَمَنْ اتَّبَعَهُمُ الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ فَإِنَّهُ قَدْ ثَبَتَ عَنْ غَيْرٍ وَاحِدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ أَنَّهُ قَالَ: الْإِيمَانُ يَزِيدُ وَيَنْقُصُ وَكُلُّ مَا ذَكَرْتَهُ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُ مَأْثُورٌ عَنِ الصَّحَابَةِ بِالْأَسَانِيدِ الثَّابِتَةِ لَفْظُهُ وَمَعْنَاهُ وَإِذَا خَالَفَهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ لِمَا يُضَرُّ فِي ذَلِكَ. ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ خَالَفَ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا الْإِعْتِقَادِ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ هَالِكًا فَإِنَّ الْمُنَازَعَ قَدْ يَكُونُ مُجْتَهِدًا مُخْطِئًا يَغْفِرُ اللَّهُ خَطَأَهُ وَقَدْ لَا يَكُونُ بَلَغَهُ فِي ذَلِكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا تَقُومُ بِهِ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَقَدْ يَكُونُ لَهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ مَا يَمْحُو اللَّهُ بِهِ سَيِّئَاتِهِ، وَإِذَا كَانَتْ أَلْفَاظُ الْوَعِيدِ الْمُتَنَازِلَةِ لَهُ لَا يَجِبُ أَنْ يَدْخُلَ فِيهَا الْمُتَأَوَّلُ وَالْقَانِتُ وَدَوَّ الْحَسَنَاتِ الْمَاحِيَةِ وَالْمُغْفُورُ لَهُ وَغَيْرُ ذَلِكَ: فَهَذَا أَوَّلَى، بَلْ مُوجِبُ هَذَا الْكَلَامِ أَنَّ مَنْ اعْتَقَدَ ذَلِكَ نَجَا فِي هَذَا الْإِعْتِقَادِ وَمَنْ اعْتَقَدَ ضِدَّهُ فَقَدْ يَكُونُ نَاجِيًا وَقَدْ لَا يَكُونُ نَاجِيًا كَمَا يُقَالُ مَنْ صَمَتَ نَجَا».

ترجمه: «این سخنمان:» و از اصول فرقه ناجیه این است که ایمان و دین، قول و عمل است زیاد و کم می‌شود، قول قلب و زبان، و عمل قلب و زبان و جوارح". (مخالفان) گفتند: اگر گفته شود که این از اصول فرقه ناجیه است پس هرکسی که آن را نگوید از فرقه ناجیه بیرون می‌آید مانند اصحاب متلکمین ما که می‌گویند ایمان همان تصدیق است و کسانی که می‌گویند ایمان همان تصدیق و اقرار است، و اگر از نجات یافتگان نباشند لازم است که از هلاک شدگان باشند... پس به سوالشان پاسخ دادم که این سخن من که اعتقاد فرقه ناجیه همان فرقه‌ای است که پیامبر آنان را به نجات یافتن وصف کرده است آنجا که فرمود: "امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شود هفتاد و دو

فرقه در آتش است و یکی در بهشت و آن یکی همانی است که مانند آنچه که من و اصحابم امروز بر آن هستیم است". پس این اعتقاد از پیامبر ﷺ و اصحابش  مأثور می‌باشد و آنان و کسانی که از آنان پیروی کنند فرقه ناجیه هستند برای اینکه از بیش از یک صحابه ثابت شده است که گفته است ایمان زیاد و کم می‌شود و همه آنچه که در اینباره ذکر کردم از صحابه با اسانیدی که لفظ و معنای آن ثابت است، مأثور می‌باشد و اگر کسانی که بعد از آنان آمده‌اند با آن‌ها مخالفت کنند ضرری به آن نمی‌رسد. سپس به آنان گفتم: و اینطور نیست که هرکسی که در چیزی از این اعتقاد مخالفت کند واجب باشد که از هلاک شدگان باشد چراکه ممکن است نزاع کننده در آن مجتهد خطاکار باشد که خداوند خطایش را ببخشد و ممکن است که در آن باره علم کافی که حجت با آن اقامه شود به او نرسیده باشد و ممکن است که نیکی‌هایی داشته باشد که خداوند با آنان بدی‌هایش را پاک نماید، پس اگر درباره الفاظ و عیدی که برای او به کار برده می‌شود واجب نیست که کسانی که در آن تأویل دارند و شخص قانت فرمانبردار و شخص دارای حسنات محو کننده و شخصی که مورد بخشش قرار گرفته است و دیگر موارد، را وارد آن وعید ساخت. پس این یکی اولی تر است (که وارد این وعید نشود) بلکه موجب این کلام این است که هرکس به آن معتقد باشد در این اعتقاد نجات می‌یابد و هرکس به ضد آن معتقد باشد ممکن است نجات یابد و ممکن است نجات نیابد، چنانکه گفته می‌شود هرکس ساکت باشد نجات یافته است»^۱.

و می‌گوید: «وَأَمَّا "الْفَرَائِضُ الْأَرْبَعُ" فَإِذَا جَعَلَ وَجُوبَ شَيْءٍ مِنْهَا بَعْدَ بُلُوغِ الْحُجَّةِ فَهُوَ كَافِرٌ وَكَذَلِكَ مَنْ جَعَلَ تَحْرِيمَ شَيْءٍ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرِ تَحْرِيمًا كَالْفَوَاحِشِ وَالظُّلْمِ وَالْكَذِبِ وَالْحَمْرِ وَنَحْوِ ذَلِكَ وَأَمَّا مَنْ لَمْ يَقُمْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ مِثْلَ أَنْ يَكُونَ حَدِيثَ عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ أَوْ نَشَأَ بِيَادِيَّةٍ بَعِيدَةٍ لَمْ تَبْلُغْ فِيهَا شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ وَنَحْوِ ذَلِكَ أَوْ غَلِطَ فَظَنَّ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يُسْتَنْوَنَ مِنْ تَحْرِيمِ الْحَمْرِ كَمَا غَلِطَ فِي ذَلِكَ الَّذِينَ اسْتَبَاهُمْ عُمَرُ. وَأَمْثَالُ ذَلِكَ فَإِنَّهُمْ

يُسْتَأْبُونَ وَتُقَامُ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ فَإِنْ أَصْرُوا كَفَرُوا حَيْثُ زِدُوا وَلَا يُحْكَمُ بِكُفْرِهِمْ قَبْلَ ذَلِكَ؛ كَمَا لَمْ يُحْكَمْ الصَّحَابَةُ بِكُفْرِ قَدَامَةَ بْنِ مَظْعُونٍ. وَأَصْحَابِهِ لَمَّا غَلَطُوا فِيمَا غَلَطُوا فِيهِ مِنَ التَّأْوِيلِ».

ترجمه: «و اما فرائض چهارگانه (نماز، زکات، روزه و حج) پس اگر وجوب چیزی از آن‌ها را بعد از بلوغ حجت جحد کند پس او کافر است و همچنین کسی که تحریم چیزی از محرمات آشکارا که تحریم آن متواتر است را جحد کند مانند فواحش و ظلم و کذب و خمر و امثال آن، کافر است. و اما کسی که حجت بر او اقامه نشده است مانند کسی که تازه مسلمان شده است یا در بادیه ای دور بزرگ شده است که در آنجا شرایع اسلام به او نرسیده است و امثال چنین کسانی، یا اشتباه کند و گمان کند که کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، از تحریم خمر مستثنی می‌شوند چنانکه در این باره کسانی که عمر آنان را استتبابه داد اشتباه کردند و امثال چنین کسانی، پس آنان استتبابه داده می‌شود و بر آنان اقامه حجت می‌شود پس اگر اصرار ورزیدند آن هنگام است که کافر می‌شوند و قبل از آن حکم به کفرشان داده نمی‌شود همانطور که صحابه حکم به کفر قدامه بن مظعون و یاران او را ندادند آنگاه که در آنچه که به اشتباه تأویل کرده بودند دچار اشتباه شدند»^۱.

همچنین می‌فرماید: «وَأَصْلُ ذَلِكَ أَنَّ الْمَقَالَهَ الَّتِي هِيَ كُفْرٌ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ يُقَالُ هِيَ كُفْرٌ قَوْلًا يُطْلَقُ كَمَا دَلَّ عَلَى ذَلِكَ الدَّلَائِلُ الشَّرْعِيَّةُ؛ فَإِنَّ "الْإِيمَانَ" مِنَ الْأَحْكَامِ الْمُتَلَقَّاهِ عَنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ لَيْسَ ذَلِكَ مِمَّا يُحْكَمُ فِيهِ النَّاسُ بِظُنُونِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ. وَلَا يَجِبُ أَنْ يُحْكَمَ فِي كُلِّ شَخْصٍ قَالَ ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَافِرٌ حَتَّى يُثْبِتَ فِي حَقِّهِ شُرُوطُ التَّكْفِيرِ وَتَنْتَفِي مَوَانِعُهُ مِثْلُ مَنْ قَالَ: إِنَّ الْحُمْرَ أَوْ الرِّبَا حَالِلٌ؛ لِقُرْبِ عَهْدِهِ بِالْإِسْلَامِ؛ أَوْ لِنُشُوئِهِ فِي بَادِيَةِ بَعِيدَةٍ أَوْ سَمِعَ كَلَامًا أَنْكَرَهُ وَلَمْ يَعْتَقِدْ أَنَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ وَلَا أَنَّهُ مِنْ أَحَادِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا كَانَ بَعْضُ السَّلَفِ

يُنْكِرُ أَشْيَاءَ حَتَّى يَثْبُتَ عِنْدَهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَهَا وَكَمَا كَانَ الصَّحَابَةُ يَشْكُونَ فِي أَشْيَاءَ مِثْلَ رُؤْيَا اللَّهِ وَغَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى يَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

ترجمه: «و اصل این موضوع این است که سخنی که بنا بر کتاب و سنت و اجماع، کفر باشد، گفته می شود که آن سخن کفر است، و به طور مطلق چنین گفته می شود، چنانکه دلایل شرعی بر آن دلالت دارد. برای اینکه «ایمان» از احکامی است که از الله و رسولش گرفته می شود، و اینطور نیست که مردم درباره آن با گمان ها و اهواءشان حکم کنند. و واجب نیست که درباره هر شخصی که آن سخن کفری را گفت، حکم شود بر اینکه او کافر است، تا اینکه در حق او شروط تکفیر ثابت شود و موانع آن منتفی گردد. مانند کسی که می گوید: خمر یا ربا حلال است بخاطر تازه مسلمان بودنش یا اینکه در بادیه ای دور بزرگ شده باشد، یا اینکه کلامی را شنیده باشد و آن کلام را انکار کند و معتقد باشد که آن کلام از قرآن و یا از احادیث پیامبر ﷺ نیست، همانطور که بعضی از سلف چیزهایی را انکار می کردند تا اینکه برایش ثابت می شد که پیامبر ﷺ آن را گفته است، چنانکه صحابه در چیزهایی شک کردند مانند رؤیت خداوند و دیگر موارد، تا اینکه درباره آن از پیامبر ﷺ سوال کردند».^۱

همچنین می گوید: «والتَّكْفِيرُ هُوَ مِنَ الْوَعِيدِ. فَإِنَّهُ وَإِنْ كَانَ الْقَوْلُ تَكْذِيبًا لِمَا قَالَ الرَّسُولُ، لَكِنْ قَدْ يَكُونُ الرَّجُلُ حَدِيثَ عَهْدٍ بِإِسْلَامٍ أَوْ نَشَأَ بِبَادِيَةٍ بَعِيدَةٍ. وَمِثْلُ هَذَا لَا يَكْفُرُ بِجَحْدِ مَا يَجْحَدُهُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ. وَقَدْ يَكُونُ الرَّجُلُ لَا يَسْمَعُ تِلْكَ النُّصُوصَ أَوْ سَمِعَهَا وَلَمْ تَثْبُتْ عِنْدَهُ أَوْ عَارَضَهَا عِنْدَهُ مُعَارِضٌ آخَرٌ أَوْ جَبَّ تَأْوِيلُهَا، وَإِنْ كَانَ مُحْطِئًا».

ترجمه: «و تکفیر از وعید می باشد برای اینکه هر چند که سخنش تکذیب نمودن آنچه که پیامبر گفته است باشد، اما ممکن است که گوینده اش تازه مسلمان باشد یا در بادیه دوری بزرگ شده باشد. و امثال چنین کسی بخاطر جحد و انکار آنچه که جحد نموده

است تکفیر نمی‌شود تا اینکه اقامه حجت شود. و ممکن است که شخص آن نصوص را نشنیده باشد، یا شنیده باشد اما در نزد او ثابت نشده باشد، یا معارض دیگری که نزد او است و باعث تأویل آن شده است با آن معارضه کرده باشد اگرچه هم در تاویلش خطا کرده باشد».^۱

و می‌گوید: «أَنَّ الْمَقَالَهَ تَكُونُ كُفْرًا: كَجَحْدِ وَجُوبِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّيَامِ وَالْحَجِّ وَتَحْلِيلِ الزَّانَا وَالْحُمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَنِكَاحِ ذَوَاتِ الْمَحَارِمِ ثُمَّ الْقَائِلُ بِهَا قَدْ يَكُونُ بِحَيْثُ لَمْ يَبْلُغْهُ الْخِطَابُ وَكَذَا لَا يُكْفَرُ بِهِ جَاحِدُهُ كَمَنْ هُوَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ أَوْ نَشَأَ بِبَادِيَةِ بَعِيدَةٍ لَمْ تَبْلُغْهُ شَرَائِعُ الْإِسْلَامِ فَهَذَا لَا يُجْزِمُ بِكُفْرِهِ بِجَحْدِ شَيْءٍ مِمَّا أَنْزَلَ عَلَى الرَّسُولِ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ أَنْزَلَ عَلَى الرَّسُولِ».

ترجمه: «ممکن است گفتاری کفر باشد: مانند جحد و انکار وجوب نماز و زکات و روزه و حج و حلال کردن زنا و خمر و میسر و نکاح با محارم، سپس قائل به آن ممکن است طوری باشد که خطاب شارع به او نرسیده باشد و همچنین جاحد آن تکفیر نمی‌شود همانند کسی که تازه مسلمان شده است یا در بادیه دوری بزرگ شده است که شرایع اسلام به او نرسیده است، پس بر چنین کسی بخاطر جحد و انکار کردن چیزی از آنچه که بر پیامبر نازل شده است حکم به کفرش نمی‌شود؛ در صورتی که نداند آن چیز بر پیامبر نازل شده است».^۲

امام نووی رحمته الله می‌گوید: «إِذَا تَرَكَ الصَّلَاةَ جَاحِدًا لَوْجُوبِهَا أَوْ جَحَدَ وَجُوبَهَا وَلَمْ يَتْرُكْ فَعَلَهَا فِي الصُّورَةِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ بِإِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ وَيَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ قَتْلُهُ بِالرَّدَّةِ إِلَّا أَنْ يُسْلِمَ وَيَتَرْتَّبَ عَلَيْهِ جَمِيعُ أَحْكَامِ الْمُرتَدِّينَ وَسَوَاءٌ كَانَ هَذَا الْجَاحِدُ رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً هَذَا إِذَا كَانَ قَدْ نَشَأَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَمَّا مَنْ كَانَ قَرِيبَ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ أَوْ نَشَأَ بِبَادِيَةِ بَعِيدَةٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ بِحَيْثُ يَجُوزُ أَنْ يُخْفَى عَلَيْهِ وَجُوبُهَا فَلَا يُكْفَرُ بِمُجَرَّدِ الْجَحْدِ بَلْ نَعْرِفُهُ وَجُوبَهَا فَإِنْ جَحَدَ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ مُرْتَدًّا

۱- مجموع الفتاوى ج ۳ ص ۲۳۱.

۲- مجموع الفتاوى ج ۳ ص ۳۵۴.

فَإِنْ قِيلَ كَيْفَ أَهْمَلِ الْمُصَنِّفُ هَذَا الْقَيْدَ وَهُوَ كَوْنُهُ نَشَأَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ مَعَ أَنَّهُ شَرَطَ بِلَا خِلَافٍ فَالْجَوَابُ أَنَّ فِي لَفْظِهِ مَا يَقْتَضِي اشْتِرَاطَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ فَإِنْ كَانَ جَاحِدًا لِأَنَّ الْجَاحِدَ عِنْدَ أَهْلِ اللُّغَةِ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا سَبَقَ اعْتِرَافُهُ بِهِ هَكَذَا صَرَحَ بِهِ صَاحِبُ الْمُحْمَلِ وَغَيْرُهُ وَقَدْ أَوْضَحْتُهُ فِي تَهْذِيبِ الْأَسْمَاءِ».

ترجمه: «اگر نماز را ترک کند و وجوب آن را جحد کند یا وجوب آن را جحد کند اما انجام آن را ترک نکند در این صورت او به اجماع مسلمین، کافر مرتد است و بر امام کشتن او به عنوان مرتد واجب است مگر اینکه اسلام بیاورد، و بر چنین کسی همه احکام مرتدان مترتب می‌گردد و فرقی نمی‌کند که این شخص جاحد، مرد باشد یا زن، این حکم در صورتی است که آن شخص در بین مسلمانان بزرگ شده باشد، و اما کسی که تازه مسلمان شده باشد یا در سرزمینی دور از مسلمانان بزرگ شده باشد طوری که مجاز باشد که واجب بودن آن بر او مخفی مانده باشد، پس به مجرد جحد کردن کافر نمی‌شود، بلکه واجب بودن آن به او فهمانده می‌شود پس اگر بعد از آن، آن را جحد کرد مرتد می‌شود. اگر گفته شود چگونه مصنف این قید "شخص در بین مسلمانان بزرگ شده باشد" را اهمال نموده است با اینکه بدون اختلافی این یک شرط است؟ پس جواب اینکه در لفظ مصنف آن چه که مقتضای اشتراط چنین شرطی باشد وجود دارد، و آن این سخنش است که می‌گوید: "اگر جاحد باشد"، برای اینکه نزد اهل لغت جاحد کسی است که چیزی را انکار کند که قبلاً به آن اعتراف کرده باشد، صاحب المحمل و غیر او نیز به این تصریح کرده‌اند و در تهذیب الأسماء آن را توضیح داده‌ام».^۱

همچنین امام نووی می‌گوید: «إِذَا امْتَنَعَ مِنْ أَدَاءِ الزَّكَاةِ مُكْرَرًا لَوْ جُوبَهَا فَإِنْ كَانَ مِمَّنْ يَخْفَى عَلَيْهِ ذَلِكَ لِكَوْنِهِ قَرِيبَ عَهْدٍ بِالإِسْلَامِ أَوْ نَشَأَ بِبَادِيَةِ بَعِيدَةٍ أَوْ نَحْوِهِ ذَلِكَ لَمْ يُحْكَمْ بِكُفْرِهِ بَلْ يُعَرَّفُ وَجُوبَهَا وَتُؤْخَذُ مِنْهُ فَإِنْ جَحَدَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حُكِمَ بِكُفْرِهِ (فَإِنْ قِيلَ) كَيْفَ أَهْمَلِ الْمُصَنِّفُ

التَّائِبِ عَلَىٰ أَنَّهُ إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا نَشَأَ مُسْلِمًا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ (فَالْجَوَابُ) أَنَّهُ لَمْ يَهْمِلْهُ بَلْ نَبَّ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ جَاحِدًا لِيُجَوِّبَهَا قَالَ أَهْلُ اللُّغَةِ الْجَحْدُ انْكَارٌ مَا اعْتَرَفَ بِهِ الْمُنْكَرُ قَالَ ابْنُ فَارِسٍ فِي الْجَمَلِ لَا يَكُونُ الْجَحْدُ إِلَّا مَعَ عِلْمٍ الْجَاحِدِ بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ».

ترجمه: «اگر از ادای زکات خودداری کرد و منکر وجوب آن شد، پس اگر از کسانی بود که حکم آن بر او مخفی مانده است، بخاطر تازه مسلمان بودنش یا بزرگ شدنش در بیابان دوری، یا امثال آن، حکم به کفر او نمی‌شود بلکه واجب بودن آن به او یاد داده می‌شود و از او زکات گرفته می‌شود. پس اگر بعد از آن، آن را جحد کرد حکم به کفرش داده می‌شود. اگر گفته شود چگونه مصنف گوشزد کردن به اینکه "تنها کسی کافر می‌شود که در بین مسلمانان به عنوان مسلمان بزرگ شده باشد" را اهمال و فراموش کرده است؟ جواب اینکه آن را اهمال نکرده است بلکه آن را با این سخنش "جاحد وجوب آن" بیان کرده است. اهل لغت می‌گویند: جحد، انکار کردن چیزی است که انکار کننده به آن اعتراف کرده است. ابن فارس در الجمل می‌گوید: جحد نمی‌باشد مگر بعد از آگاهی و علم جحد کننده به آن، و خداوند دانا تر است»^۱.

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «إِذَا وَقَعَ بِالْمَرْأَةِ الطَّلَاقُ الثَّلَاثُ فَإِنَّهَا تَحْرُمُ عَلَيْهِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ وَلَمْ يَقُلْ أَحَدٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنَّهَا تُبَاحُ بَعْدَ وَقْعِ الطَّلَاقِ الثَّلَاثِ بِدُونِ زَوْجٍ ثَانٍ وَمَنْ نَقَلَ هَذَا عَنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ فَقَدْ كَذَبَ. وَمَنْ قَالَ ذَلِكَ أَوْ اسْتَحَلَّ وَطَأَهَا بَعْدَ وَقْعِ الطَّلَاقِ الثَّلَاثِ بِدُونِ نِكَاحِ زَوْجٍ ثَانٍ فَإِنْ كَانَ جَاهِلًا يُعْذَرُ بِجَهْلِهِ - مِثْلُ أَنْ يَكُونَ نَشَأً بِمَكَانٍ قَوْمٍ لَا يَعْرِفُونَ فِيهِ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ أَوْ يَكُونُ حَدِيثَ عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ - فَإِنَّهُ يُعَرَّفُ دِينَ الْإِسْلَامِ؛ فَإِنْ أَصَرَ عَلَى الْقَوْلِ بِأَنَّهَا تُبَاحُ بَعْدَ وَقْعِ الثَّلَاثِ بِدُونِ نِكَاحِ ثَانٍ أَوْ عَلَى اسْتِحْلَالِ هَذَا الْفِعْلِ: فَإِنَّهُ يُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ».

ترجمه: «اگر زنی طلاق سوم داده شد پس آن زن بر آن مرد حرام می‌شود تا اینکه با مردی دیگر ازدواج کند بنا به دلیل کتاب و سنت و اجماع امت، و هیچ یک از علمای مسلمین نگفته است که بعد از طلاق سوم بدون ازدواج با مردی دیگر، ازدواج با آن زن برای مرد اول مباح است و هرکسی چنین چیزی را از آن علما نقل کند پس دروغ گفته است. و کسی که چنین بگوید و آمیزش با آن زن را بعد از واقع شدن طلاق سوم، بدون ازدواج کردن با زوج دوم، حلال بداند، پس اگر جاهل باشد بخاطر جهلش معذور است - مانند کسی که در مکان قومی بزرگ شده است که در آن مکان شرایع اسلام را نمی‌شناسند یا تازه مسلمان شده است یا امثال آن - پس به او دین اسلام را یاد می‌دهند، پس اگر بر قولش به مباح بودن آن بعد از وقوع طلاق سوم بدون نکاح با زوج دوم یا بر قول به حلال بودن چنین فعلی اصرار ورزید، پس استتابه داده می‌شود، پس اگر توبه کرد که هیچ وگرنه کشته می‌شود».^۱

می‌گویم: پس معلوم از دین به ضرورت چیزی است که شناخت آن برای عوام و خواص مسلمانان یکسان می‌باشد و در شناخت آن شکی ندارند، مانند وجوب نماز و روزه و حرمت زنا و دزدی که عموم مسلمانان آن را می‌دانند و جحد و انکار آن کفر است، اما اگر شخصی تازه مسلمان باشد یا در بادیه‌ای دور از اسلام بزرگ شده باشد و حکم آن را نداند، بخاطر انکار آن کافر نمی‌شود تا اینکه بر او حجّت اقامه می‌گردد.

امام ابن رجب حنبلی (متوفی ۷۹۵ هجری) می‌گوید: «وفي الجملة: فما ترك الله ورسوله حلالاً إلا مُبَيَّنّاً، ولا حراماً إلا مُبَيَّنّاً؛ لكن بعضه كان أظهر بياناً من بعض، فما ظهر بيانه واشتهر وعلم من الدين بالضرورة من ذلك، لم يبق فيه شك، ولا يعذر أحدٌ بجهله في بلد يظهر فيها الإسلام، وما كان بيانه دون ذلك، فمنه ما يشتهر بين حملة الشريعة خاصة، فأجمع العلماء على حله أو حرمة، وقد يخفى على بعض من ليس منهم، ومنه ما لم يشتهر بين حملة الشريعة أيضاً».

ترجمه: «و در کل: الله و رسولش حلال و حرامی را ترک نکرده‌اند إلا اینکه آن را روشن و واضح ساخته‌اند، منتها بعضی از آن موارد، آشکار بودنش واضح تر از بعضی دیگر است. پس آنچه که بیان آن آشکار و مشهور گشته و به ضرورت از دین دانسته می‌شود، در آن شکی باقی نمانده است، و جهل کسی نسبت به آن که در شهری زندگی می‌کند که اسلام در آن آشکار شده است، عذر نمی‌باشد. و اما آنچه که بیان و آشکاری آن پایین‌تر از این باشد، که بعضی از آن موارد، در بین حاملان شریعت به طور خاص شهرت یافته است و علما بر حلال یا حرام بودن آن اجماع دارند، و ممکن است که برای بعضی دیگر که از علما نیستند، مخفی مانده باشد، و بعضی دیگر از آن موارد در بین حاملان شریعت نیز شهرت نیافته باشد».^۱

شیخ ابن عثیمین رحمته الله می‌گوید: «فتجب إقامة الحجة قبل التكفير، وذلك في كل المسائل التي يمكن أن يجهلها الناس، فلا نقسم المسائل إلى مسائل ظاهرة ومسائل خفية؛ لأن الظهور والخفاء أمر نسبي، قد تكون المسألة ظاهرة عندي وخفية عند غيري، فلا بد إذاً من إقامة الحجة وعدم التسرع في التكفير؛ لأن إخراج رجل من ملة الإسلام ليس بالأمر الهين، وهناك موانع تمنع من تكفير الشخص وإن قال أو فعل ما هو كفر».

ترجمه: «پس واجب است قبل از تکفیر، اقامه حجت کرد. و این اقامه حجت در همه مسائلی که ممکن است انسان به آن جهل داشته باشد، انجام شود، پس مسائل را به مسائل ظاهره و مسائل خفیه تقسیم نمی‌کنیم، برای اینکه ظهور و خفا امری نسبی است، ممکن است مساله‌ای نزد من ظاهره باشد و نزد دیگری خفیه باشد، پس می‌بایست که اقامه حجت صورت گیرد و در تکفیر عجله نکرد، برای اینکه اخراج کردن شخصی از ملت اسلام کار ساده‌ای نیست و موانعی وجود دارد که جلوی تکفیر شخص را می‌گیرد اگرچه هم چیزی بگوید یا کاری بکند که كفر باشد».^۲

۱- مجموع الفتاوی ج ۳۲ ص ۸۱.

۲- لقاءات الباب المفتوح، ج ۱۶ ص ۴۸.

می‌گوییم: مسائل ظاهره و خفیه نسبت به اشخاص و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، فرق می‌کند، برای همین آنچه که حجت آن اقامه شده باشد جاحد آن کافر می‌شود و آنچه که شخص انکار می‌کند و یا به اشتباه مرتکب آن می‌شود، بر او گناهی نمی‌باشد و تکفیر و تفسیق نمی‌شود تا اینکه حجت رسالیه به او در آن باره ابلاغ شود.

حکم طلب دعا از میت، بین افراط و تفریط

درخواست و طلب دعا از میت را عده‌ای به طور مطلق جایز دانسته و مباح و بلکه مستحب و نیکو می‌دانند، عده‌ای دیگر آن را به طور مطلق جایز ندانسته و آن را شرک اکبر مخرج از ملت دانسته‌اند، در حالی که در این بین تفصیلی وجود دارد که همان منهج صحیح و به دور از افراط و تفریط می‌باشد.

منظور ما از طلب دعا از میت این است که شخصی نزد قبر پیامبر یا ولی از اولیاء برود و او را خطاب قرار دهد و به او بگوید که برایش در نزد الله دعا کند. و این حالت، فرق می‌کند با اینکه شخصی نزد قبر پیامبر یا ولی برود و از خود صاحب قبر بطور مستقل از الله متعال، درخواست برآورده شدن حاجات یا برطرف شدن مشکلاتش را بکند.

و اینکه به میت بگوید: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان» از دعایی نیست که صرف آن برای غیر خداوند عبادت باشد و شامل حدیث «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» نمی‌شود؛ چنانکه اهل غلو با استناد به این حدیث به طور مطلق دعا را عبادت می‌دانند. بلکه اینکه به میت بگوید: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان»، دعایی است که مختص مخلوقات است و صرف آن برای خداوند جایز نیست، مثلاً به خداوند خالق آسمان‌ها و زمین گفته نمی‌شود: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان»! چراکه چنین چیزی ممکن نیست.

پس اینکه به میت بگوید: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان» در واقع درخواست و طلب دعای عبادت از میت است یعنی میت برای او خدا را بخواند. و در این حالت، دعایی که عبادت است و صرف آن جز برای خداوند جایز نیست را نکرده است، و نه بر میت توکل کرده است و نه توقع قبول کردن درخواستش را دارد و نه شفاعت او را بدون اذن خداوند نافذ می‌داند، بلکه مثلاً نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رود و به او سلام می‌کند و می‌گوید برایم نزد خداوند دعای خیر کن.

موضوع سماع موتی

و موضوع سماع موتی از مسائلی است که دلایل شرعی و بر آن دلالت می‌کند. پس طلب دعا از میت که توانایی شنیدن دارد، از شرک بودن خارج می‌شود، بلکه می‌ماند که آیا سنت است یا بدعت.

ابن تیمیه رحمته الله درباره شنوایی مردگان می‌گوید: «وَالْإِنْسَانُ فِي قَبْرِهِ يُعَذَّبُ بِكَلَامِ بَعْضِ النَّاسِ وَيَتَأَلَّمُ بِرُؤْيَا بَعْضِهِمْ وَبِسَمَاعِ كَلَامِهِ وَهَذَا أَفْتَى الْقَاضِي أَبُو يَعْلَى: بِأَنَّ الْمُوتَى إِذَا عَمِلَ عِنْدَهُمُ الْمُعَاصِي فَأَيُّهُمْ يَتَأَلَّمُونَ بِهَا كَمَا جَاءَتْ بِذَلِكَ الْأَثَارُ».

ترجمه: «انسان در قبرش، با صحبت‌های بعضی از مردم عذاب می‌کشد و با دیدن بعضی از آنان و با شنیدن کلامشان درد می‌کشد، و برای همین قاضی ابو یعلی فتوا داده به اینکه: اگر در کنار مردگان معاصی انجام شود پس آنان بخاطرش درد و آلم می‌کشند چنانکه آثاری در این باره آمده است».^۱

و از شیخ الاسلام سوال شد: «هَلِ الْمَيِّتُ يَسْمَعُ كَلَامَ زَائِرِهِ وَيَرَى شَخْصَهُ؟ وَهَلْ تُعَادُ رُوحُهُ إِلَى جَسَدِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَمْ تَكُونُ تُرْفَرُ عَلَى قَبْرِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَغَيْرِهِ؟».

ترجمه: «آیا میت کلام زائرش را می‌شنود و او را می‌بیند؟ و آیا در آن وقت روحش به جسدش بر می‌گردد یا در آن وقت و غیر آن وقت، روحش در دور و بر قبرش است؟».

شیخ الاسلام در جواب می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَعَمْ يَسْمَعُ الْمَيِّتُ فِي الْجُمْلَةِ كَمَا ثَبَتَ فِي الصَّحِيحَيْنِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: {يَسْمَعُ خَفَقَ نَعَالِهِمْ حِينَ يُوَلُّونَ عَنْهُ}. وَثَبَتَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ {أَنَّهُ تَرَكَ قَتْلَ بَدْرٍ ثَلَاثًا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا جَهْلٍ بَنَ هِشَامٍ يَا أُمَيَّةَ بْنَ خَلْفٍ يَا عَتَبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ يَا سَيِّبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَسَمِعَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ذَلِكَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ

يَسْمَعُونَ وَأَنَّى يُجِيبُونَ وَقَدْ جِئُوا فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتَ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا} ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسَجُّوا فِي قَلْبٍ بَدْرٍ وَكَذَلِكَ فِي الصَّحِيحِينَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ {أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَفَ عَلَى قَلْبٍ بَدْرٍ فَقَالَ: هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ وَقَالَ: إِنَّهُمْ يَسْمَعُونَ الْآنَ مَا أَقُولُ}. وَقَدْ ثَبَتَ عَنْهُ فِي الصَّحِيحِينَ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِالسَّلَامِ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ. وَيَقُولُ: {قُولُوا السَّلَامَ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَمِنْكُمْ وَالْمُسْتَأْخِرِينَ نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنا أَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُمْ وَاعْفُ رَنَا وَهُمْ} فَهَذَا خِطَابٌ لَهُمْ وَإِنَّمَا يُخَاطَبُ مَنْ يَسْمَعُ، وَرَوَى ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: {مَا مِنْ رَجُلٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ رَجُلٍ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ}. وَفِي السُّنَنِ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: {أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةِ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تُعَرِّضُ صَلَاتِنَا عَلَيْكَ؟ وَقَدْ أَرَمْتُ - يَعْنِي صِرْتُ رَمِيمًا - فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ لَحُومَ الْأَنْبِيَاءِ} وَفِي السُّنَنِ أَنَّهُ قَالَ: {إِنَّ اللَّهَ وَكَلَّ بِقَبْرِي مَلَائِكَةً يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ}. فَهَذِهِ النُّصُوصُ وَأَمْثَالُهَا تُبَيِّنُ أَنَّ أَلَمِيَّتَ يَسْمَعُ فِي الْجُمْلَةِ كَلَامَ الْحَيِّ وَلَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ السَّمْعُ لَهُ دَائِمًا بَلْ قَدْ يَسْمَعُ فِي حَالٍ دُونَ حَالٍ كَمَا قَدْ يَعْزُضُ لِلْحَيِّ فَإِنَّهُ قَدْ يَسْمَعُ أَحْيَانًا خِطَابَ مَنْ يُخَاطَبُهُ وَقَدْ لَا يَسْمَعُ لِعَارِضٍ يَعْزُضُ لَهُ وَهَذَا السَّمْعُ سَمْعٌ إِدْرَاكِ لَيْسَ يَتَرَتَّبُ عَلَيْهِ جَزَاءٌ وَلَا هُوَ السَّمْعُ الْمُتَّفِي بِقَوْلِهِ: {إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى} فَإِنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ سَمْعُ الْقَبُولِ وَالْإِمْتِنَالِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْكَافِرَ كَالْمَيِّتِ الَّذِي لَا يَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ وَكَالْبَهَائِمِ الَّتِي تَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا تَفْقَهُ الْمَعْنَى، فَالْمَيِّتُ وَإِنْ سَمِعَ الْكَلَامَ وَفَقَهُ الْمَعْنَى فَإِنَّهُ لَا يُمَكِّنُهُ إِجَابَةُ الدَّاعِي وَلَا امْتِنَالُ مَا أَمَرَ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ فَلَا يَنْتَفِعُ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَكَذَلِكَ

الْكَافِرُ لَا يَنْتَفِعُ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَإِنْ سَمِعَ الْخُطَابَ وَفَهُمَ الْمَعْنَى، كَمَا قَالَ تَعَالَى: {وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ}. وَأَمَّا رُؤْيَةُ الْمَيِّتِ: فَقَدْ رُوِيَ فِي ذَلِكَ آثَارٌ عَنْ عَائِشَةَ وَغَيْرِهَا.

فَصَلِّ: وَأَمَّا قَوْلُ الْقَائِلِ: هَلْ تُعَادُ رُوحُهُ إِلَى بَدَنِهِ ذَلِكَ الْوَقْتُ أَمْ تَكُونُ تُرْفَرُ عَلَى قَبْرِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَغَيْرِهِ؟ فَإِنَّ رُوحَهُ تُعَادُ إِلَى الْبَدَنِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ، كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ، وَتُعَادُ أَيْضًا فِي غَيْرِ ذَلِكَ، وَأَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْجَنَّةِ كَمَا فِي الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَمَالِكٌ وَالشَّافِعِيُّ وَغَيْرُهُمْ: {أَنَّ نَسَمَةَ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ يُعَلَّقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهُ اللَّهُ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يَبْعَثُهُ} وَفِي لَفْظٍ {ثُمَّ تَأْوِي إِلَى قَنَادِيلَ مُعَلَّقَةٍ بِالْعَرْشِ} وَمَعَ ذَلِكَ فَتَتَّصِلُ بِالْبَدَنِ مَتَى شَاءَ اللَّهُ وَذَلِكَ فِي اللَّحْظَةِ بِمَنْزِلَةِ نُزُولِ الْمَلِكِ وَظُهُورِ الشُّعَاعِ فِي الْأَرْضِ وَانْتِبَاهِ النَّائِمِ. هَذَا وَجَاءَ فِي عِدَّةِ آثَارٍ أَنَّ الْأَرْوَاحَ تَكُونُ فِي أَفْنِيَةِ الْقُبُورِ قَالَ مُجَاهِدٌ: الْأَرْوَاحُ تَكُونُ عَلَى أَفْنِيَةِ الْقُبُورِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ دَفْنِ الْمَيِّتِ لَا تَفَارِقُهُ فَهَذَا يَكُونُ أَحْيَانًا وَقَالَ مَالِكٌ بْنُ أَنَسٍ: بَلَّغَنِي أَنَّ الْأَرْوَاحَ مُرْسَلَةٌ تَذْهَبُ حَيْثُ شَاءَتْ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

ترجمه: «الحمد لله رب العالمين. بله، میت جملتا می شنود، چنانکه در صحیحین ثابت گشته از پیامبر که فرمود: {يَسْمَعُ حَقَقُ نِعَالِهِمْ حِينَ يُوَلُّونَ عَنْهُ؛ صدای کفش هایشان را می شنود هنگامی که از نزدش بر می گردند} و از پیامبر عليه السلام ثابت شده که ایشان کشته شدگان بدر را سه روز ترک کرد سپس نزدشان رفت و گفت: {ای ابوجهل بن هشام ای امیه بن خلف ای عتبه بن ربیعہ ای شیبہ بن ربیعہ، آیا آنچه که پروردگارتان به شما وعده داد را حق یافتید؟ چرا که من آنچه که پروردگارم به من وعده داد را حق یافتم. عمر رضی الله عنه شنید و گفت ای رسول خدا چگونه می شنوند و چگونه جواب می دهند در حالی که پوسیده شده اند؟ فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست تو از آنان شنواتر نیستی نسبت به آنچه که به آنان می گویم، منتها نمی توانند که جواب بدهند. سپس دستور داد تا آنان را در چاه بدر بیاندازد}.

و همچنین در صحیحین از عبد الله بن عمر آمده که پیامبر ﷺ نزد چاه بدر ایستاد و گفت: {آیا آنچه که پروردگارتان به شما وعده داد را حق یافتید؟ و فرمود آنان الآن آنچه می‌گویم را می‌شوند}.

و در صحیحین باز از ایشان ثابت گشته است از وجهی دیگر اینکه ایشان دستور به سلام دادن به اهل قبور داده است و می‌فرمود: {قُولُوا السَّلَامَ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَفْذِينَ مِنَّا وَمِنْكُمْ وَالْمُسْتَأْخِرِينَ نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَا بَعْدَهُمْ وَاعْفُ رَ لَنَا وَلَهُمْ}. و این خطاب به آنان است و تنها کسی خطاب قرار می‌گیرد که می‌شوند. و از ابن عبد البر از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: {مَا مِنْ رَجُلٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ رَجُلٍ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ؛ هیچ کس نیست که بر قبر کسی عبور کند که او را در دنیا می‌شناخت و بر او سلام کند، الا اینکه خداوند روحش را به او برمی‌گرداند تا اینکه سلامش را پاسخ دهد}.

و در سنن از پیامبر روایت شده که گفت: {أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تُعْرَضُ صَلَاتُنَا عَلَيْكَ؟ وَقَدْ أَرَمْتُ - يَعْنِي صِرْتُ رَمِيمًا - فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ لَحُومَ الْأَنْبِيَاءِ؛ در روز جمعه زیاد بر من صلوات بفرستید برای اینکه صلوات شما بر من عرضه می‌شود. گفتند ای رسول الله صلوات ما چگونه بر تو عرضه می‌شود در حالی که پوسیده شده و به خاک تبدیل می‌شوی. فرمود: همانا خداوند متعال بر زمین حرام کرده است که گوشت انبیا را بخورد}.

و در سنن از ایشان روایت است که فرمود: {إِنَّ اللَّهَ وَكَلَّ بِقَبْرِي مَلَائِكَةً يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ؛ همانا خداوند برای قبر من ملائکه‌ای را قرار داده که سلام امت من را به من می‌رسانند}.

پس این نصوص و امثال آن روشن می‌سازد که میّت جملتاً کلام زنده را می‌شوند و لازم نیست که شنیدن او دائمی باشد، بلکه در حالتی می‌شوند و در حالتی دیگر نمی‌شوند. همانطور که برای زنده اینگونه است و در بعضی احيان خطاب کسی که او را خطاب می‌کند می‌شوند و گاه بخاطر عارضه‌ای که برای او عارض گشته است نمی‌شوند. و این شنیدن، شنیدن ادراک است و پاداش بر آن مترتب نمی‌شود و این شنیدن، آن شنیدنی نیست که در این آیه آن را نفی کرده است: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ «همانا تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی». برای اینکه مراد از این آیه، شنیدن قبول و امتثال است، برای اینکه خداوند کافر را مانند میّتی قرار داده که جواب نمی‌دهد به کسی که او را فرا خواند و مانند بهائم هستند که صوت را می‌شوند و معنایش را نمی‌فهمند. پس میّت گرچه هم کلام را می‌شوند و معنایش را می‌فهمند، اما نمی‌تواند کسی که او را فرا بخواند استجاب نماید و به آنچه که امرش می‌کند یا نهی‌اش می‌کند امتثال و پایبند شود، پس از امر و نهی‌اش نفع نمی‌برد. و همچنین است شخص کافر که با امر و نهی شدنش نفع نمی‌برد هرچند هم که خطاب را می‌شوند و معنا را می‌فهمند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ﴾ «اگر در آنان خیری می‌دید آنان را شنوا می‌گرداند».

و اما رؤیت و دیدن توسط میّت که در این باره آثاری از عایشه و غیر ایشان روایت شده است... آیا در آن وقت روحش به بدنش بر می‌گردد، یا آنکه در آن وقت و غیر آن وقت روحش کنار قبرش در حرکت و جریان است. پس روحش به بدنش در آن وقت بر می‌گردد چنانکه در حدیث آمده است و نیز در غیر آن حالت باز می‌گردد. و ارواح مومنان در بهشت است چنانکه در حدیثی که نسائی و مالک و شافعی و غیر آنان روایت کرده‌اند: {أَنَّ نَسَمَةَ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ يُعَلَّقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهُ اللَّهُ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يَبْعَثُهُ؛ روح مومن پرنده‌ای است که در بهشت آویزان می‌شود تا اینکه خداوند در روز قیامت آن روح را به جسدش بر می‌گرداند}.

و در لفظی دیگر: {ثُمَّ تَأْوِي إِلَى قَنَادِيلٍ مُّعَلَّقَةٍ بِالْعَرْشِ؛ سپس ارواحشان در قنادیلی که به عرش آویزان شده‌اند قرار می‌گیرند}.

و همراه با آن پس به بدن متصل می‌باشند تا آن هنگام که خداوند بخواهد و این در یک لحظه‌ی چشم به هم زدن انجام می‌شوند مانند نازل شدن فرشته و آشکار شدن شعاع نور خورشید در زمین و بیدار شدن شخص خوابیده، و این در بسیاری از آثار آمده است که ارواح در گرداگرد قبور هستند. مجاهد می‌گوید ارواح هفت روز از روز دفن میّت گرداگرد قبر هستند و از آن جدا نمی‌شود. و این ممکن است در احیانی باشد. و مالک بن انس می‌گوید به من ابلاغ شده که ارواح فرستاده می‌شوند هر جا که بخواهند می‌روند والله دانا تر است.^۱

و امام شوکانی رَحِمَهُ اللهُ در نیل الأوطار می‌گوید: «وَقَدْ أَخْرَجَ ابْنُ مَاجَهٍ بِإِسْنَادٍ جَيِّدٍ أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِأَبِي الدَّرْدَاءِ: {إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ} وَفِي رِوَايَةٍ لِلطَّبْرَانِيِّ {لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّيَ عَلَيَّ إِلَّا بَلَّغَنِي صَلَاتَهُ، قُلْنَا: وَبَعْدَ وَفَاتِكَ؟ قَالَ: وَبَعْدَ وَفَاتِي، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ} وَقَدْ ذَهَبَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُحَقِّقِينَ إِلَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيٌّ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَأَنَّهُ يُسَرُّ بِطَاعَاتِ أُمَّتِهِ، وَأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُبْلَوْنَ، مَعَ أَنَّ مُطْلَقَ الْإِدْرَاكِ كَالْعِلْمِ وَالسَّمْعِ ثَابِتٌ لِسَائِرِ الْمَوْتَى.

وَقَدْ صَحَّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَرْفُوعًا: {مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُرُّ عَلَى قَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ وَفِي رِوَايَةٍ: يَقْبُرُ الرَّجُلَ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا عَرَفَهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ} وَلَا بِنِ أَبِي الدُّنْيَا {إِذَا مَرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ يَعْرِفُهُ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَرَفَهُ، وَإِذَا مَرَّ بِقَبْرِ لَا يَعْرِفُهُ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ}

وَصَحَّ {أَنَّهُ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْرُجُ إِلَى الْبَقِيعِ لِمِيزَارَةِ الْمَوْتَى وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ} وَوَرَدَ النَّصُّ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي حَقِّ الشُّهَدَاءِ أَنَّهُمْ أَحْيَاءُ يُرْزَقُونَ وَأَنَّ الْحَيَاةَ فِيهِمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِالْجَسَدِ فَكَيْفَ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ؟!

وَقَدْ ثَبَتَ فِي الْحَدِيثِ {أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ أَحْيَاءُ فِي قُبُورِهِمْ} رَوَاهُ الْمُنْذِرِيُّ وَصَحَّحَهُ الْبَيْهَقِيُّ .
وَفِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: {مَرَرْتُ لَيْلَةً أُسْرِي بِي بِمُوسَى عِنْدَ الْكُثَيْبِ الْأَحْمَرِ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ} .

ترجمه: «ابن ماجه با اسناد جيد تخریج کرده که پیامبر ﷺ به ابو درداء فرمودند: {همانا خداوند عزوجل بر زمین حرام کرده است که اجساد انبیا را بخورد}. و در روایت طبرانی آمده: {هیچ بنده‌ای نیست که بر من صلوات بفرستد جز اینکه صلواتش به من ابلاغ می‌گردد. گفتیم: آیا بعد از وفات هم؟ فرمود: بله بعد از وفات هم. همانا الله عز وجل بر زمین حرام کرده است که اجساد انبیا را بخورد}.

و جماعتی از محققین بر این رفته‌اند که رسول خدا ﷺ بعد از وفاتش زنده هستند و اینکه ایشان با طاعات امتش خوشحال می‌گردد و اینکه پیامبران بدنشان نمی‌پوسد، علاوه بر اینکه مطلق ادراک، مانند علم و شنیدن، برای سایر مردگان هم ثابت می‌باشد. و از ابن عباس به شکل مرفوع ثابت گشته که گفت: {هیچ کسی نیست که بر قبر برادر مومنش عبور کند و در روایتی، بر قبر مردی که در دنیا او را می‌شناخت، عبور کند، و بر او سلام کند، إلا اینکه او را می‌شناسد و به او پاسخ می‌دهد}.

و ابن ابی دنیا روایت کرده: {هرگاه مردی از نزد قبری عبور کند که او را می‌شناسد، و بر او سلام کند، (صاحب آن قبر) به سلام او پاسخ می‌دهد و او را می‌شناسد. و اگر از نزد قبری که او را نمی‌شناسد برود هم، به پاسخ او جواب خواهد داد}.

و در حدیث صحیح آمده که: {پیامبر ﷺ برای زیارت مردگان به سوی بقیع بیرون آمد و بر آنان سلام کرد}.

و در کتاب خداوند نص آمده است در حق شهداء که آنان زنده هستند و روزی می‌خورند و حیات آنان متعلق به جسدشان می‌باشد، پس چگونه خواهد بود برای پیامبران و فرستادگان خدا؟

و در حدیث ثابت گشته که: {پیامبران در قبر هایشان زنده هستند} به روایت منذری و بیهقی آن را صحیح دانسته است.

و در صحیح مسلم از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: {در شب اسری از کنار موسی عبور کردم در نزد الکثیر الاحمر که او در قبرش ایستاده بود و نماز می‌خواند}.^۱

و ابن قیم رحمه الله در کتاب «الروح» در فصل اول به نام «المسألة الأولى وهي هل تعرف الأموات زيارة الأحياء وسلامهم أم لا»؛ «مساله اول و آن اینکه آیا مردگان می‌فهمند که زندگان زیارتشان می‌کنند و به آنان سلام می‌کنند یا نه»، (به اختصار) می‌گوید: «وفي الصحيحين عنه من وجوه متعددة أنه امر بقتلي بدر فألقوا في قليب ثم جاء حتى وقف عليهم وناداهم بأسمائهم يا فلان ابن فلان ويا فلان ابن فلان هل وجدتم ما وعدكم ربكم حقا فإني وجدت ما وعدني ربي حقا فقال له عمر يا رسول الله ما تخاطب من أقوام قد جيفوا فقال والذي بعثني بالحق ما أنتم بأسمع لما أقول منهم ولكنهم لا يستطيعون جواباً، وثبت عنه صلى الله وآله وسلم أن الميت يسمع قرع نعال المشيعين له إذا انصرفوا عنه، وقد شرع النبي لأمته إذا سلموا على أهل القبور أن يسلموا عليهم سلام من يخاطبونه فيقول السلام عليكم دار قوم مؤمنين وهذا خطاب لمن يسمع ويعقل ولولا ذلك لكان هذا الخطاب بمنزلة خطاب المعدم والجماد. والسلف مجمعون على هذا وقد تواترت الآثار عنهم بأن الميت يعرف زيارة الحي له ويستبشر به» قال أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن أبي الدنيا في كتاب القبور باب معرفة الموتى بزيارة الأحياء حدثنا محمد بن عون حدثنا يحيى بن بيان عن عبد الله بن سمعان عن زيد

بن أسلم عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت قال رسول الله ما من رجل يزور قبر أخيه ويجلس عنده إلا استأنس به ورد عليه حتى يقوم، حدثنا محمد بن قدامة الجوهري حدثنا معن بن عيسى القزاز أخبرنا هشام بن سعد حدثنا زيد بن أسلم عن أبي هريرة رضي الله تعالى عنه قال إذا مر الرجل بقبر أخيه يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام وعرفه وإذا مر بقبر لا يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام . . . وأبلغ من ذلك أن الميت يعلم بعمل الحى من أقاربه وإخوانه قال عبد الله بن المبارك حدثني ثور بن يزيد عن ابراهيم عن أبي أيوب قال تعرض أعمال الأحياء على الموتى فإذا رأوا حسنا فرحوا واستبشروا وإن رأوا سوءا قالوا اللهم راجع به وذكر ابن أبي الدنيا عن أحمد بن أبي الخوارى قال حدثني محمد أخى قال دخل عباد بن عباد على ابراهيم بن صالح وهو على فلسطين فقال عظمى قال بم أعظك أصلحك الله بلغنى أن أعمال الأحياء تعرض على أقاربهم الموتى فانظر ما يعرض على رسول الله من عملك فبكى ابراهيم حتى اخضلت لحيته . . . وهذا باب في آثار كثيرة عن الصحابة وكان بعض الأنصار من أقارب عبد الله بن رواحة يقول اللهم إني أعوذ بك من عمل أخزى به عند عبد الله بن رواحة كان يقول ذلك بعد أن استشهد عبد الله، ويكفي في هذا تسمية المسلم عليهم زائرا ولولا أنهم يشعرون به لما صح تسميته زائرا فإن المزور إن لم يعلم بزيارة من زاره لم يصح أن يقال زاره هذا هو المعقول من الزيارة عند جميع الأمم وكذلك السلام عليهم أيضا فإن السلام على من لا يشعر ولا يعلم بالمسلم محال وقد علم النبي أمته إذا زاروا القبور أن يقولوا سلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون يرحم الله المستقدمين منا ومنكم والمستأخرين نسأل الله لنا ولكم العافية، وهذا السلام والخطاب والنداء الموجود يسمع ويخاطب ويعقل ويردو إن لم يسمع المسلم الرد وإذا صلى الرجل قريبا منهم شاهدوه وعلموا صلاته وغبطوه على ذلك».

ترجمه: «و در صحیحین از وجوه متعددی آمده که پیامبر ﷺ امر کردند که کشته شدگان بدر را در چاله بیندازند سپس نزدشان رفت و آنان را با اسم‌هایشان صدا زد، ای فلان پسر فلان و ای فلان پسر فلان، آیا آنچه که پروردگارتان به شما وعده داد را حق یافتید، چرا که من آنچه که پروردگارم به من وعده داده بود را حق یافتم. عمر به پیامبر گفت ای رسول الله با چه کسانی صحبت می‌کنی در حالی که اینها لاشه‌هایشان فاسد شده است. پیامبر فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق مبعوث کرد شما از آنان بهتر نمی‌شنوید که چه به آنان می‌گویم، اما آنان نمی‌توانند پاسخ بگویند.. و از پیامبر وارد شده که فرمود: میّت صدای کفش آن کسانی که او را دفن کرده‌اند آن موقع که او را تنها می‌گذارند می‌شنود.

و پیامبر به امتش سفارش کرده است که به اهل قبرستان سلام که کردند آنطور سلام بکنند که انگار با آنان صحبت می‌کنند «السلام علیکم دار قوم مومنین». و این صحبت کردن برای کسی است که می‌شنود و عقل دارد و اگر چنین نمی‌بود پس این خطاب به منزله خطاب قرار دادن شخص معدوم و جماد می‌بود. و سلف بر این موضوع اجماع دارند و از آنان آثار به تواتر رسیده که میّت شخص زنده‌ای که به زیارتش می‌آید را می‌شناسد و با آن خوشحال می‌شود. ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابن ابی الدنیا در کتاب القبور باب متوجه شدن مردگان به زیارت زندگان، آورده حدیثمان گفت محمد بن عون حدیثمان گفت یحیی بن یمان از عبد الله بن سمعان از زید بن اسلم از عایشه رضی الله تعالی عنها که گفت: {رسول خدا فرمود هیچ کسی نیست که قبر برادرش را زیارت کند و نزدش بنشیند جز اینکه آن مرده با او انس می‌گیرد و صحبتش را پاسخ می‌دهد تا اینکه زائر بلند می‌شود (و می‌رود)}. حدیثمان گفت محمد بن قدامه الجوهری حدیثمان گفت معن بن عیسی القزاز خبرمان داد هشام بن سعد حدیثمان گفت زید بن اسلم از ابو هریره رضی الله عنه گفت: {اگر مردی از نزد قبر برادرش عبور کند و او را بشناسد و به او سلام بکند او هم جواب سلامش را می‌دهد و او را می‌شناسد. و اگر از نزد قبری بگذرد که او را نشناسد و به او سلام کند او هم به جوابش پاسخ می‌دهد}...

و واضح تر از آن اینکه مرده عمل زندگان از نزدیکانش و برادرانش را می‌داند. عبد الله بن مبارک می‌گوید ثور بن یزید از ابراهیم از ابو ایوب برایم حدیث کرد که گفت: اعمال زندگان بر مردگان عرضه می‌شود پس اگر آن را نیک دیدند خوشحال می‌شوند و مژده می‌دهند و اگر آن را بد دیدند می‌گویند خدایا بازنگری در کارش بکن. و ابن ابی الدنیا از احمد بن ابی الخواری ذکر کرده که گفت محمد برادرم گفت عباد بن عباد نزد ابراهیم بن صالح رفت و او در فلسطین بود گفت مرا موعظه ای کن، گفت با چه چیزی تو را موعظه کنم خداوند تو را اصلاح نماید؟ به من ابلاغ گشته که اعمال زندگان بر نزدیکانشان از مردگان عرضه می‌شود پس بنگر که چه اعمالی از تو بر رسول خدا عرضه می‌شود. پس ابراهیم به گریه افتاد تا اینکه ریشش خیس شد...

و در این باب احادیث زیادی از صحابه وجود دارد و بعضی از انصار از نزدیکان عبد الله بن رواحه می‌گفتند بار خدا من به تو پناه می‌برم از عملی که با آن نزد عبدالله بن رواحه شرمنده شوم، این را هنگامی می‌گفت که عبدالله بن رواحه شهید شد. و در این باره همین کفایت می‌کند که سلام کننده بر آنان را زائر نامیده‌اند و اگر مردگان متوجه زائران نمی‌شدند پس درست نبود که اسمشان را زائر می‌گذاشتیم برای اینکه زیارت شونده اگر متوجه کسی که به زیارت او آمده است نشود صحیح نیست که گفته شود فلانی او را زیارت کرد و این نزد همه امت‌ها به نسبت زیارت، چیزی معقول می‌باشد و همچنین سلام بر آنان نیز همینطور است چون سلام کردن بر کسی که احساس نمی‌کند و متوجه نمی‌شود و متوجه سلام کننده نشود محال است و پیامبر ﷺ به امتش یاد داده که هرگاه قبور را زیارت کردند بگویند: {سلام بر شما ای اهل دیار از مومنان و مسلمانان و ما ان شاء الله به شما محلق می‌شویم خداوند پیشی گرفتگان از ما و شما و تاخیر کنندگان را بیامرزد از الله برای شما و خودمان عافیت را می‌خواهیم}. و این سلام و خطاب و ندا برای موجودی است که می‌شوند و مورد خطاب قرار می‌گیرد و عقل دارد و پاسخ می‌دهد اگرچه هم سلام کننده پاسخ را نشوند و اگر مردی نزدیک آنان نماز بخواند او را می‌بینند و متوجه نمازش می‌شوند و به نمازش غبطه و حسرت می‌خورند».

و شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: «ولا یدخل فی هذا الباب: ما یروی من أن قوما سمعوا رد السلام من قبر النبی صلی الله علیه وسلم، أو قبور غیره من الصالحین. وأن سعید بن المسیب کان یسمع الأذان من القبر لیالی الحرة. ونحو ذلك. فهذا كله حق لیس مما نحن فیه، والأمر أجل من ذلك وأعظم. وكذلك أيضا ما یروی: " أن رجلا جاء إلى قبر النبی صلی الله علیه وسلم، فشکا إليه الجذب عام الرمادة فرآه وهو یأمره أن یأتي عمر، فیامره أن ینخرج یتستقی بالناس " فإن هذا لیس من هذا الباب. ومثل هذا یقع كثيرا لمن هو دون النبی صلی الله علیه وسلم، وأعرف من هذا وقائع.

و كذلك سؤال بعضهم للنبی صلی الله علیه وسلم، أو لغيره من أمتة حاجة فتقضى له، فإن هذا قد وقع كثيرا، و لیس هو مما نحن فیه. وعلیک أن تعلم: أن إجابة النبی صلی الله علیه وسلم أو غیره لهؤلاء السائلین، لیس مما یدل على استحباب السؤال، فإنه هو " القائل صلی الله علیه وسلم: «إن أحدهم لیسألني المسألة فأعطیه إياها، فیخرج بها یتأبطها نارا"،

فقالوا: یا رسول الله، فلم تعطیهم؟ قال: " یأبون إلا أن یسألونی، ویأبی الله لی البخل»

(۱).

و أكثر هؤلاء السائلین الملحین لما هم فیه من الحال، لو لم یجابوا لاضطرب إیمانهم، كما أن السائلین به فی الحیاة کانوا كذلك، و فیهم من أجیب وأمر بالخروج من المدینة.

فهذا القدر (۲) إذا وقع ینكون کرامة لصاحب القبر، أما أن یدل على حسن حال السائل، فلا فرق (۳) بین هذا وهذا. فإن الخلق لم ینهوا عن الصلاة عند القبور (۴) واتخاذها مساجد استهانة بأهلها، بل لما یخاف علیهم من الفتنة، وإنما تكون الفتنة إذا انعقد سببها، فلولا أنه قد یحصل عند القبور ما یخاف الافتتان به لما نهی الناس عن ذلك.

و كذلك ما يذكر من الكرامات، وخوارق العادات، التي توجد عند قبور الأنبياء والصالحين مثل نزول الأنوار والملائكة عندها وتوقي الشياطين والبهائم لها، واندفاع النار عنها وعمن جاورها، وشفاعة بعضهم في جيرانه من الموتى، واستحباب الاندفان عند بعضهم، وحصول الأنس والسكينة عندها، ونزول العذاب بمن استهانها - فجنس هذا حق، ليس مما نحن فيه.

وما في قبور الأنبياء والصالحين، من كرامة الله ورحمته، وما لها عند الله من الحرمة والكرامة فوق ما يتوهمه أكثر الخلق، لكن ليس هذا موضع تفصيل ذلك.

وكل هذا لا يقتضي استحباب الصلاة، أو قصد الدعاء أو النسك عندها، لما في قصد العبادات عندها من المفسد التي علمها الشارع (۱) كما تقدم. فذكرت هذه الأمور لأنها مما يتوهم معارضته لما قدمناه، وليس كذلك».

ترجمه: «و آنچه که روایت شده اینکه بعضی‌ها پاسخ به سلام را از قبر پیامبر ﷺ یا از قبر دیگر صالحان شنیده‌اند و اینکه سعید بن المسیب در شب‌های حره صدای اذان را از قبر پیامبر می‌شنید و امثال اینها در این باب (شرک و قبرپرستی) وارد نمی‌شود. پس اینها همه‌اش حق است و موضوع صحبت ما اینها نیست. و این امر بزرگ‌تر و عظیم‌تر از آن است. و نیز آنچه که روایت شده که مردی نزد قبر پیامبر ﷺ آمد و از سختی خشکسالی نزد ایشان شکایت کرد، و پیامبر را (در خواب) دید که به او امر کرد که نزد عمر برود و به او امر کند که بیرون آمده با مردم نماز استسقا (طلب باران) بخواند، این نیز همینطور است و از این باب نمی‌باشد و مثل این مورد برای کسانی که پایین‌تر از پیامبر ﷺ هستند بسیار رخ داده است و در این باره وقایعی را می‌شناسم. و همچنین است درخواست بعضی از آنان حاجتی را از پیامبر ﷺ یا از غیر او از امتش، و حاجتش را برآورده کرده است پس اینها بسیار رخ داده است و شامل آنچه که مد نظر ما است نمی‌باشد. و بر تو است که بدانی که اینکه پیامبر ﷺ یا غیر ایشان، آن سائلان را اجابت

می نمایند، دلیل بر مستحب بودن سوال از آنان نیست برای اینکه پیامبر ﷺ فرموده است: یکی از شما چیزی از من درخواست می کند و آن را به او می‌دهم و آن را در آغوش گرفته و با آن بیرون می‌رود در حالی که برایش پارچه‌ای از آتش است. گفتند ای رسول خدا پس چرا به آنان عطا می‌کنی؟ فرمود: آنان می‌خواهند حتماً از من درخواست کنند و خداوند نیز بخل ورزیدن برای من را نمی‌خواهد.

و بیشتر آن سوال کنندگان و الحاح و اصرار کنندگان بخاطر حال و وضعی که در آن هستند اگر به آنان جواب داده نشود ایمانشان مضطرب می‌گردد چنانکه درخواست کنندگان در زمان حیاتش اینگونه بودند و بعضی از آنان که درخواستش جواب داده می‌شد دستور به بیرون رفتنش از مدینه داده می‌شد.

پس این اندازه (از اجابت سوال سوال کننده) اگر اتفاق بیوفتد پس یا کرامتی برای صاحب قبر می‌باشد یا دلالت بر حسن حال سوال کننده دارد، پس فرقی بین این دو وجود ندارد.

و اینکه مردم از نماز خواندن نزد قبور و اینکه آنجا را به عنوان مسجد قرار بدهند نهی شده‌اند بخاطر توهین کردن به اهل آن قبرها نبوده است بلکه بخاطر خوف فتنه بر آنان بوده است و همانا هرگاه سبب فتنه وجود داشته باشد فتنه هم بوجود می‌آید. پس اگر از آنچه که در نزد قبرها انجام می‌شود و خوف فتنه از آن می‌رود نبود مردم را هم از آن نهی نمی‌کرد.

و همچنین آنچه که ذکر شده از کرامات و خوارق العاداتی که نزد قبور انبیا و صالحان دیده می‌شود مانند نزول انوار و ملائکه در کنار آن قبرها و محفوظ بودن از شیاطین و حیوانات در کنار آن و دفع شدن آتش از آن و کسانی که مجاور آن هستند و شفاعت بعضی از آنان برای مرده‌ای که در مجاور او است و مستحب بودن دفن شدن در کنار بعضی از آنان و حصول انس و آرامش در کنار آن قبور و نزول عذاب بر کسی که به آن قبور اهانت نماید، پس جنس این امور حق می‌باشد و جزو موضوع ما (شرک و بت پرستی) نمی‌باشد.

و آنچه که در قبور انبیا و صالحان از کرامت و رحمت خداوند وجود دارد و آنچه که برای آنان در نزد خداوند از حرمت و کرامت وجود دارد بالا تر از آنی است که بیشتر مردم توهم می کنند، منتها اینجا جای تفصیل آن نمی باشد.

و همه اینها چنین اقتضا نمی کند که نماز خواندن یا قصد دعا یا قربانی در نزد آن قبور مستحب باشد برای اینکه در قصد عبادت کردن در نزد آن ها مفاسدی وجود دارد که شارع آن مفاسد را می داند چنانکه آمد. پس به این خاطر این امور را ذکر کردم چون چنین توهم می رود که با آنچه که پیشتر آوردم (درباره شرک و قبر پرستی) تعارض دارد در حالی که چنین نیست»^۱.

پس مردگان می شنوند و زائر خود را می بینند و می شناسند و جواب سلامش را می دهند اگرچه هم زائر، جواب سلام را نشوند، و به طور مطلق دعا کردن میّت عبادت نیست، چون سلام کردن نیز دعا کردن و خواندن میّت است؛ و اگر به طور مطلق دعا کردن میّت شرک بود پس سلام کردن به میّت شرک بود. و نیز اگر به طور مطلق دعا کردن میّت شرک بود پس باید تلقین میّت هم شرک بود چون خطاب کردن و دعا کردن میّت است و ابن قیم رحمته الله می گوید: «ویدل علی هذا ایضا ما جرى علیه عمل الناس قديماً والى الآن من تلقين الميت في قبره أولولاً أنه يسمع ذلك ويتنفع به لم يكن فيه فائدة أو كان عبثاً وقد سئل عنه الامام أحمد فاستحسنه واحتج عليه بالعمل».

ترجمه: «و نیز بر همین دلالت می کند آنچه که عمل مردم از قدیم تا الان بر آن جریان دارد از تلقین میّت داخل قبرش، و اگر میّت آن را نمی شنید و به آن نفع نمی برد، در آن (تلقین) هم فایده ای وجود نمی داشت و بیهوده می بود. و درباره آن از امام احمد سوال شد و آن را نیکو قلمداد نمود و به آن عمل کرده است»^۲.

کیفیت شفاعتی که مشرکان به آن معتقد بودند

۱- اقتضاء الصراط المستقیم ج ۲ صص ۲۵۴-۲۵۶.

۲- کتاب الروح از ابن قیم، ص ۳۸.

و اما اینکه می‌گویند مشرکان قریش واسطه‌هایی می‌گرفتند و آنان را شفیع قرار می‌دادند، پس هرکس بین خود و خدایش واسطه قرار بدهد و آن را شفیع قرار دهد، پس شرک مشرکان را کرده است، به راستی که دچار خطای بسیار عظیمی شده است، برای اینکه مجرد گرفتن واسطه و شفیع، شرک نیست، بلکه نوعی اعتقاد نسبت به واسطه و شفیع است که باعث شرک می‌شود و ابن تیمیه رحمته الله شرک مشرکان قریش در واسطه گیری و شفاعت خواهی از بت‌هایشان را تبیین و توضیح داده است، ایشان در رساله «الواسطة بين الحق والخلق» می‌گوید:

«وَإِنْ أَثْبَتْنَاهُمْ وَسَائِطَ بَيْنِ اللَّهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ - كَالْحُجَابِ الَّذِينَ بَيْنَ الْمَلِكِ وَرَعِيَّتِهِ - بِحَيْثُ يَكُونُونَ هُمْ يَرْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ حَوَائِجَ خَلْقِهِ؛ فَاللَّهُ إِنَّمَا يَهْدِي عِبَادَهُ وَيَرْزُقُهُمْ بِتَوْسِطِهِمْ؛ فَالْخَلْقُ يَسْأَلُونَهُمْ وَهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ؛ كَمَا أَنَّ الْوَسَائِطَ عِنْدَ الْمُلُوكِ: يَسْأَلُونَ الْمُلُوكَ الْحَوَائِجَ لِلنَّاسِ؛ لِقُرْبِهِمْ مِنْهُمْ وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُمْ؛ أَدَبًا مِنْهُمْ أَنْ يُبَاشِرُوا سُؤَالَ الْمَلِكِ؛ أَوْ لِأَنَّ طَلِبَهُمْ مِنَ الْوَسَائِطِ أَنْفَعُ لَهُمْ مِنْ طَلِبِهِمْ مِنَ الْمَلِكِ؛ لِكَوْنِهِمْ أَقْرَبَ إِلَى الْمَلِكِ مِنَ الطَّالِبِ لِلْحَوَائِجِ. فَمَنْ أَثْبَتْنَاهُمْ وَسَائِطَ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ: فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ يُجِبُ أَنْ يُسْتَتَابَ فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ. وَهَؤُلَاءِ مُشَبَّهُونَ اللَّهِ شَبَّهُوا الْمَخْلُوقَ بِالْخَالِقِ وَجَعَلُوا اللَّهَ أَنْدَادًا. وَفِي الْقُرْآنِ مِنَ الرَّدِّ عَلَى هَؤُلَاءِ: مَا لَمْ تَسْعَ لَهُ هَذِهِ الْفِتْوَى. فَإِنَّ الْوَسَائِطَ الَّتِي بَيْنَ الْمُلُوكِ وَبَيْنَ النَّاسِ: يَكُونُونَ عَلَى أَحَدٍ وَجْهِ ثَلَاثَةٍ: - إِمَّا لِإِخْبَارِهِمْ مِنْ أَحْوَالِ النَّاسِ بِمَا لَا يَعْرِفُونَهُ. وَمَنْ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ أَحْوَالَ عِبَادِهِ حَتَّى يُخْبِرَهُ بِتِلْكَ بَعْضُ الْمَلَائِكَةِ أَوْ الْأَنْبِيَاءِ أَوْ غَيْرِهِمْ: فَهُوَ كَافِرٌ بَلْ هُوَ - سُبْحَانَهُ - يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ {وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ}. يَسْمَعُ صَجِيجَ الْأَصْوَاتِ بِاخْتِلَافِ اللَّغَاتِ عَلَى تَفَنُّنِ الْحَاجَاتِ لَا يَشْعُلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ وَلَا تُغْلِطُهُ الْمَسَائِلُ. وَلَا يَتَبَرَّمُ بِالْحَاحِ الْمُلِحِّينَ. الْوَجْهُ الثَّانِي: أَنْ يَكُونَ الْمَلِكُ عَاجِزًا عَنْ تَدْبِيرِ رَعِيَّتِهِ وَدَفْعِ أَعْدَائِهِ - إِلَّا بِأَعْوَانِ يُعِينُونَهُ - فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَنْصَارٍ وَأَعْوَانٍ لِدُلَّةِ وَعَجْزِهِ. وَاللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لَيْسَ لَهُ ظَهِيرٌ وَلَا وَلِيٌّ

مِنَ الدُّلِّ . قَالَ تَعَالَى : { قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ } وَقَالَ تَعَالَى : { وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا } . وَكُلُّ مَا فِي الْوُجُودِ مِنَ الْأَسْبَابِ : فَهُوَ خَالِقُهُ وَرَبُّهُ وَمَلِيكُهُ فَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَكُلِّ مَا سِوَاهُ فَقِيرٌ إِلَيْهِ ؛ بِخِلَافِ الْمُلُوكِ الْمُحْتَاجِينَ إِلَى ظَهْرَانِهِمْ وَهُمْ - فِي الْحَقِيقَةِ - شُرَكَاءُهُمْ فِي الْمُلْكِ . وَاللَّهُ تَعَالَى : لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ بَلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . وَالْوَجْهُ الثَّالِثُ : أَنْ يَكُونَ الْمُلْكُ لَيْسَ مُرِيدًا لِنَفْعِ رَعِيَّتِهِ وَالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ وَرَحْمَتِهِمْ : إِلَّا بِمُحَرِّكِ يُحَرِّكُهُ مِنْ خَارِجٍ . فَإِذَا خَاطَبَ الْمُلْكُ مَنْ يَنْصَحُهُ وَيُعْظُمُهُ أَوْ مَنْ يَدُلُّ عَلَيْهِ ؛ بِحَيْثُ يَكُونُ يَرْجُوهُ وَيَخَافُهُ : تَحَرَّكَتْ إِرَادَةُ الْمُلْكِ وَهَمَّتْهُ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِ رَعِيَّتِهِ أَمَا لِمَا حَصَلَ فِي قَلْبِهِ مِنْ كَلَامِ النَّاصِحِ الْوَاعِظِ الْمُسِيرِ وَإِمَّا لِمَا يَحْصُلُ مِنَ الرَّغْبَةِ أَوْ الرَّهْبَةِ مِنْ كَلَامِ الْمَدِلِّ عَلَيْهِ . وَاللَّهُ تَعَالَى : هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكُهُ وَهُوَ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنَ الْوَالِدَةِ بِوَلَدِهَا وَكُلِّ الْأَشْيَاءِ إِنَّمَا تَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ فَمَا شَاءَ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ وَهُوَ إِذَا أَجْرَى نَفْعَ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ : فَجَعَلَ هَذَا يُحْسِنُ إِلَى هَذَا وَيَدْعُو لَهُ وَيُشْفَعُ فِيهِ وَنَحْوَ ذَلِكَ فَهُوَ الَّذِي خَلَقَ ذَلِكَ كُلَّهُ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ فِي قَلْبِ هَذَا الْمُحْسِنِ الدَّاعِي الشَّافِعِ إِرَادَةَ الْإِحْسَانِ وَالِدَّاعِ وَالشَّفَاعَةَ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْوُجُودِ مَنْ يُكْرِهُهُ عَلَى خِلَافِ مُرَادِهِ أَوْ يَعْلَمُهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ أَوْ مَنْ يَرْجُوهُ الرَّبُّ وَيَخَافُهُ . وَهَذَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ { لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ ؛ وَلَكِنْ لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ ؛ فَإِنَّهُ لَا مُكْرَهَ لَهُ } . وَالشُّفَعَاءُ الَّذِينَ يَشْفَعُونَ عِنْدَهُ : لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا بِإِذْنِهِ كَمَا قَالَ : { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ } وَقَالَ تَعَالَى : { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى } وَقَالَ تَعَالَى : { قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ } { وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ

عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ} . فَبَيَّنَ أَنَّ كُلَّ مَنْ دُعِيَ مِنْ دُونِهِ لَيْسَ لَهُ مُلْكٌ وَلَا شِرْكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَا هُوَ ظَهِيرٌ . وَأَنَّ شَفَاعَتَهُمْ لَا تَنْفَعُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ . وَهَذَا بِخِلَافِ الْمُلُوكِ فَإِنَّ الشَّافِعَ عِنْدَهُمْ قَدْ يَكُونُ لَهُ مُلْكٌ وَقَدْ يَكُونُ شَرِيكًا لَهُمْ فِي الْمُلْكِ وَقَدْ يَكُونُ مُظَاهِرًا لَهُمْ مُعَاوِنًا لَهُمْ عَلَى مُلْكِهِمْ وَهُؤُلَاءِ يُسَفِّعُونَ عِنْدَ الْمُلُوكِ بَغَيْرِ إِذْنِ الْمُلُوكِ هُمْ وَغَيْرُهُمْ وَالْمُلْكُ يَقْبَلُ شَفَاعَتَهُمْ: تَارَةً بِحَاجَتِهِ إِلَيْهِمْ وَتَارَةً لِحَوْفِهِ مِنْهُمْ وَتَارَةً لِحِزَاءِ إِحْسَانِهِمْ إِلَيْهِ وَمُكَافَأَتِهِمْ وَلِإِنْعَامِهِمْ عَلَيْهِ؛ حَتَّى إِنَّهُ يَقْبَلُ شَفَاعَةَ وَلَدِهِ وَزَوْجَتِهِ لِذَلِكَ فَإِنَّهُ مُحْتَاجٌ إِلَى الزَّوْجَةِ وَإِلَى الْوَلَدِ؛ حَتَّى لَوْ أَعْرَضَ عَنْهُ وَلَدُهُ وَزَوْجَتُهُ لَتَصَرَّرَ بِذَلِكَ وَيَقْبَلُ شَفَاعَةَ مَمْلُوكِهِ؛ فَإِذَا لَمْ يَقْبَلْ شَفَاعَتَهُ؛ يَخَافُ أَنْ لَا يُطِيعُهُ أَوْ أَنْ يَسْعَى فِي ضَرَرِهِ . وَشَفَاعَةُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمْ عِنْدَ بَعْضٍ: كُلُّهَا مِنْ هَذَا الْجِنْسِ . فَلَا يَقْبَلُ أَحَدٌ شَفَاعَةَ أَحَدٍ إِلَّا لِرَغْبَةٍ أَوْ رَهْبَةٍ . وَاللَّهُ تَعَالَى: لَا يَرْجُو أَحَدًا وَلَا يَخَافُهُ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ بَلْ هُوَ الْغَنِيُّ قَالَ تَعَالَى: {أَلَا إِنَّ اللَّهَ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ} إِلَى قَوْلِهِ: {قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ} . وَالْمُشْرِكُونَ: يَتَّخِذُونَ شُفَعَاءَ مِنْ جِنْسٍ مَا يَعْهَدُونَهُ مِنْ الشَّفَاعَةِ . قَالَ تَعَالَى: {وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ} [يونس: ١٨]... [صفحه ٣٩] وَالْمَقْصُودُ هُنَا: أَنَّ مَنْ أَثْبَتَ وَسَائِطَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ كَالْوَسَائِطِ الَّتِي تَكُونُ بَيْنَ الْمُلُوكِ وَالرَّعِيَّةِ فَهُوَ مُشْرِكٌ؛ بَلْ هَذَا دِينُ الْمُشْرِكِينَ عِبَادُ الْأَوْثَانِ كَانُوا يَقُولُونَ: أَنَا هُمْ تَمَاثِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَإِنَّمَا وَسَائِلُ يَتَقَرَّبُونَ بِهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَهُوَ مِنَ الشَّرْكِ الَّذِي أَنْكَرَهُ اللَّهُ عَلَى النَّصَارَى حَيْثُ قَالَ: {اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ} .

ترجمه: «و اگر واسطه‌هایی بین الله و خلقش ثابت کردند - مانند دربان‌هایی که بین پادشاه و رعیت است - به طوری که آنان نیازهای خلق را به سوی خداوند بالا می‌برند، و خداوند تنها به توسط آنان بندگان را هدایت می‌کند و روزی می‌دهد، و مردم از آنان درخواست می‌کنند و آنان از خداوند درخواست می‌کنند، چنانکه واسطه‌ها بخاطر نزدیک بودنشان به پادشاهان از آنان نیازهای مردم را درخواست می‌کنند، و مردم از واسطه‌ها درخواست می‌کنند بخاطر رعایت ادب از اینکه مستقیماً از پادشاه درخواست کرده باشند، یا اینکه درخواستشان از واسطه‌ها برایشان نفع بیشتری دارد از اینکه از پادشاه درخواست کنند، بخاطر اینکه آن واسطه‌ها نسبت به درخواست کننده حاجت‌ها، به پادشاه نزدیک‌تر هستند. پس کسی که واسطه‌ها را بر چنین وجهی ثابت کند پس او کافر مشرک است و استتابه‌اش واجب است و اگر توبه نکرد کشته می‌شود.

و آنان خداوند را تشبیه می‌کنند، مخلوق را به خالق تشبیه می‌کنند، و برای خداوند همتهایی قرار می‌دهند، و در قرآن در رد آنان آیات بسیاری وجود دارد که در این فتوا نمی‌گنجد.

پس وسائط بین پادشاهان و بین مردم بر یکی از این سه وجه هستند:

وجه اول: یا احوال مردم را به آنان (پادشاهان) خبر می‌دهند که خودشان از آن خبر نداشته‌اند. و هرکس بگوید خداوند احوال بندگان را نمی‌داند تا اینکه بعضی از ملائکه یا انبیا یا غیر آنان اخبارشان را به او تعالی بدهد، پس او کافر است، بلکه الله سبحانه و تعالی پنهانی‌ها و خفایا را می‌داند و هیچ چیز مخفی شده‌ای در زمین و آسمان از او مخفی نمی‌ماند {و او شنوا و بینا است}. صدای ضجه و ناله‌ها را با اختلاف زبان‌هایشان با تفاوت نیازهایشان می‌شوند، و گوش دادن به یکی او را از گوش دادن به یکی دیگر باز نمی‌دارد و درخواست‌ها بر او اشتباه نمی‌گردد و با پافشاری درخواست کنندگان ملول و خسته نمی‌شود.

وجه دوم: اینکه پادشاه از تدبیر رعیتش و دفع دشمنانش ناتوان باشد - مگر به کمک کسانی که به او کمک کنند - و ناچار باید بخاطر ذلت و عجزش، انصار و اعوانی داشته باشد. و خداوند سبحان هیچ ظهیر و یآوری و هیچ ولی و ناصری از ذلت و ضعف ندارد،

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ﴾ [سبأ: ۲۲] «(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرک‌تی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد».

و می‌فرماید: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۱۱]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروای هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

و تمام اسبابی که در عالم وجود، وجود دارد خداوند خالق و پروردگار و مالک آن است، و او از هر چیزی بی‌نیاز است و هرچه که غیر او باشد به او نیازمند و فقیر است، شریکی در ملک ندارد بلکه هیچ معبودی جز الله نیست یکتا و بی شریک است فرمانروایی از آن اوست و ستایش برای اوست و او بر هر چیزی تواناست.

و وجه سوم: اینکه پادشاه خواستار نفع رساندن و احسان کردن و رحمت کردن بر رعیتش نیست مگر با محرّکی که او را از خارج تحریک نماید. پس اگر کسی پادشاه را خطاب قرار دهد که نصیحتش می‌کند و تعظیمش می‌دارد یا به شکلی از او بخواهد که پادشاه به او امیدی داربد یا از او ترسی دارد، در این حالت اراده و همت پادشاه در برآورده کردن نیازهای رعیتش به حرکت می‌افتد آن هم یا بخاطر آنچه که در قلبش از صحبت‌های کسی که او را نصیحت و وعظ کرده، بوجود آمده است. و یا بخاطر رغبت یا رهبتی که برایش حاصل شده نسبت به کلام کسی که او را بر چنین کاری دلالت و راهنمایی کرده است. و الله متعال پروردگار و مالک همه چیز است و او نسبت به بندگان از مادر به فرزندش مهربان‌تر است و همه چیز فقط به مشیت اوست و هرچه که بخواهد می‌شود و هرچه که نخواهد نمی‌شود و اوست که نفع بعضی از بندگان را

در بعضی دیگر جاری ساخته است و در نتیجه‌اش یکی برای دیگری سوال می‌کند و یا برایش شفاعت می‌کند و امثال آن. و اوست که همه چیز را خلق کرده است و مجاز نیست که در عالم وجود چیزی وجود داشته باشد که او تعالی را بر خلاف مرادش مجبور گرداند، یا کسی وجود داشته باشد که چیزی بداند که او تعالی آن را نمی‌داند یا کسی وجود داشته باشد که خداوند پروردگار به او رجاء داشته و از او ترسی داشته باشد. و برای همین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «یکی از شما نگوید بارالهی اگر خواستی مرا ببخش بارالهی اگر خواستی به من رحم کن، بلکه با عزم و جدّیت درخواست کند، برای اینکه کسی نمی‌تواند خداوند را مجبور کند» و شفیعیانی که در نزد او شفاعت می‌کنند جز با اجازه او شفاعت نمی‌کنند، چنانکه می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟».

و می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ [الانبیاء:

[۲۸]

«و آن‌ها جز برای کسی که (الله از او خشنود باشد و) بیسندد، شفاعت نمی‌کنند، و آن‌ها از ترس او بیمناک اند».

و می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ﴾ [سبا: ۲۲]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد».

پس روشن می‌گردد که تمام آن کسانی که بغیر از او خوانده می‌شوند نه فرمانروایی دارند و نه در فرمانروایی شریک هستند و نه ظهیر و یاوران خداوند هستند، و شفاعتشان نفعی نمی‌رساند مگر برای کسی که به او اجازه داده است. و این بر خلاف پادشاهان است برای اینکه شفاعت کننده در نزد آنان ممکن است که پادشاهیت داشته باشد، و یا

ممکن است که با آنان در پادشاهی شریک باشد و یا ممکن است که یاور و معاون آنان بر پادشاهی‌شان باشد، و آنان در نزد پادشاهان بدون اجازه پادشاهان شفاعت می‌کنند، و پادشاه شفاعت آنان را قبول می‌کند، یک بار بخاطر نیازی که به آنان (شافعان) دارد، و باری دیگر بخاطر خوف و ترسی که از آنان دارد، و باری دیگر بخاطر پاداش دادن به نیکی‌هایی که آنان (شافعان) به او (پادشاه) کرده‌اند، و انعام کردن بر آنان باشد، حتی اینکه او شفاعت فرزندش و همسرش برای آن (شفاعت‌شونده) را قبول می‌کند، برای اینکه او به همسر و فرزندش محتاج است حتی اگر فرزندش و همسرش از او روی بگردانند بخاطر آن متضرر می‌شود و شفاعت برده‌اش را قبول می‌کند و اگر شفاعتش را قبول نکند می‌ترسد که از او اطاعت نکند، یا در جهت ضرر رساندن به او تلاش کند.

و شفاعت بندگان نزد همدیگر همه‌اش از این جنس است و هیچ کسی شفاعت کسی دیگر را قبول نمی‌کند مگر بخاطر رغبت یا رهبتی که به او دارد، و خداوند متعالی از کسی هیچ رجاء و امیدی ندارد و از کسی نمی‌ترسد و به کسی احتیاج ندارد بلکه او غنی و بی‌نیاز است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ (۶۶) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمِعُونَ (۶۷) قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [یونس: ۶۶-۶۸]

«آگاه باشید، هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، از آن الله است، و کسانی که غیر الله؛ شریکان را می‌خوانند، پیروی (از دلیلی) نمی‌کنند، آن‌ها تنها از گمان پیروی می‌کنند، و آن‌ها فقط دروغ می‌گویند (۶۶) او کسی است که شب را برای شما قرار داد، تا در آن آرام بگیرید، و روز را روشن (قرار داد) بی‌گمان در این‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌شنوند (۶۷) (مشرکان) گفتند: الله فرزندی برگزیده است او منزّه است، او بی‌نیاز است، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست، هیچ دلیلی نزد شما بر این (ادعا) نیست، آیا بر الله چیزی می‌گویید که نمی‌دانید؟! (۶۸)» .

و مشرکان شفیعیانی از جنس چنین شفاعت‌هایی را می‌گرفتند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸]

«و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (= بت‌ها) شفیعیان ما نزد الله هستند بگو: آیا الله را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟! منزه است او، و از آنچه با او شریک می‌سازند برتر است». و مقصود اینجا این است که: هرکس وسائط بین الله و بین خلش ثابت کند به مانند وسائلی که بین پادشاهان و رعیت وجود دارد، پس او مشرک است، بلکه این دین مشرکانی که بندگان بت‌ها بودند است، مشرکان می‌گفتند: این‌ها تماثیل پیامبران و صالحان است و آن‌ها وسیله‌هایی هستند که با آن‌ها به خداوند تقرب می‌جویند. و این از شرکی است که خداوند آن را بر نصاری انکار ورزیده است آنجا که می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱]

«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را معبودانی بجای الله گرفتند؛ در حالی که دستور نداشتند جز الله یکتایی را که هیچ معبودی (به حق) جز او نیست؛ بپرستند، او پاک و منزه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند»^۱ انتهای کلام ابن تیمیه

پس شفاعت و واسطه‌هایی که مشرکان آن را برای بت‌هایشان ثابت می‌کردند، چنین است که ابن تیمیه توضیح داده است، یعنی مشرکان اصل در قبول شفاعت را مجرد اراده و خواستن شفیع قرار داده بودند، بدون اینکه خداوند به آن اذن داده باشد، و بلکه مشرکان معتقد بودند که اگر خداوند هم اذن نداده باشد و به شفاعت راضی نباشد، اما چون بت‌هایشان شریک خداوند بودند بر خداوند واجب بود که شفاعت بت‌هایشان را

قبول کند و این، اصلِ حقیقتِ شرکِ مشرکان عرب در شفاعت بود. پس مشرکان معتقد بودند که شفاعت در نزد خداوند مانند شفاعت در نزد مخلوقات است.

پس مطلق شفاعت و واسطه شرک نیست، چنانکه بعضی توهّم کرده‌اند و آیاتی که دربارهٔ مشرکان نازل شده است را به خطا در محل نادرست به کار می‌برند و فهم صحیحی از آیات و حقیقت شرک مشرکان و شفاعت شرکی ندارند، و در همین راستا امام شوکانی در حین رد بر استناد و استدلال‌های غلط به آیاتی که دربارهٔ شرک مشرکان نازل شده است برای توسل، چنین می‌گوید:

«و بهذا تعلم أن ما يورده المانعون من التوسل إلى الله بالأنبياء والصلحاء من نحو قوله تعالى: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾، ونحو قوله تعالى: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾، ونحو قوله تعالى: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ﴾ ليس بوارد بل هو من الاستدلال على محل النزاع بما هو أجنبى عنه.

فإن قولهم: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾، مصرح بأنهم عبدوهم لذلك، والمتوسل بالعالم مثلا لم يعبد بل علم أن له مزية عند الله بحمله العلم فتوسل به لذلك. وكذلك قوله: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ فإنه نهى عن أن يدعى مع الله غيره كأن يقول يا الله ويا فلان.

والتوسل بالعالم مثلا لم يدع إلا الله، وإنما وقع منه التوسل إليه بعمل صالح عمله بعض عباده، كما توسل الثلاثة الذين انطبقت عليهم الصخرة بصلح أعمالهم.

وكذلك قوله: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ﴾ الآية. فإن هؤلاء دعوا من لا يستجيب لهم ولم يدعوا ربهم الذي يستجيب لهم، والمتوسل بالعالم مثلا لم يدع إلا الله ولم يدع غيره دونه ولا دعا غيره معه.

ترجمه: «و با این دانسته می‌شود که دلایلی که منع کنندگان از توسل به سوی الله بوسیله انبیا و صالحان، می‌آورند، مانند این فرموده‌ی خداوند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]

«این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این که ما را به الله نزدیک کنند».

و مانند این قول خداوند متعال: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [البجن: ۱۸]

«و این که مساجد از آن الله است، پس کسی را با الله نخوانید».

و مانند این قول خداوند متعال: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ﴾ [الرعد: ۱۴]

«دعوت حق از آن اوست، و کسانی را که (مشرکان) به جای او می‌خوانند، (هرگز) دعوت‌شان را اجابت نمی‌کند»

این دلایل وارد نمی‌باشند، بلکه این دلایل، از نوع استدلال برای محل نزاع با دلیلی که از آن اجنبی و دور است می‌باشد.

برای اینکه این قول مشرکان که گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳] «این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این که ما را به الله نزدیک کنند» تصریح می‌کند که آنان بت‌هایشان را «عبادت» کرده‌اند، ولی مثلاً توسل‌کننده به عالم، او را که عبادت نکرده است، بلکه تنها می‌داند که آن عالم با حمل کردن علمش مزیتی نزد الله دارد، و به این خاطر به او متوسل می‌شود.

و همچنین این فرموده‌اش: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [البجن: ۱۸]. «پس کسی را با الله نخوانید».

این آیه نهی کرده است از اینکه همراه الله غیر او را صدا بزند، مانند اینکه گفته شود یا الله و یا فلانی.

و توسل کننده به عالم مثلا، جز الله را صدا زده است، و تنها او به سوی خداوند متوسل شده است با عمل صالحی که بعضی از بندگانش انجام داده‌اند، همانطور که آن سه نفری که در غار گیر افتادند و به اعمال صالحشان توسل کردند.

و همچنین است این فرموده‌اش: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ﴾ [الرعد: ۱۴]. «و کسانی را که به جای او می‌خوانند»، برای اینکه آنان (مشرکان مکه) کسی را صدا زده‌اند که جوابشان را نمی‌دهد و پروردگارشان که جوابشان را می‌دهد، صدا زده‌اند. ولی مثلا توسل کننده به عالم، کسی را جز الله صدا زده است و غیر الله را هم نخوانده است و کسی را هم همراه با الله نخوانده است.^۱ انتها

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه در قاعدة جلیلة می‌گوید: «واحتج هؤلاء المنكرون للشفاعة بقوله تعالى (۲: ۴۸): {وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ} وبقوله (۲: ۱۲۳): {وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ} وبقوله (۲: ۲۵۴): {مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ} وبقوله (۴۰: ۱۸): {وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ} وبقوله (۷۴: ۴۸): {فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ}.

و جواب أهل السنة أن هذا [لعله يراد] به شيان:

أحدهما: أن لها لا تنفع المشركين، كما قال تعالى (۷۴: ۴۲ - ۴۸) في نعتهم: {مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِيِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّى آتَانَا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ} فهو لا نفى عنهم نفع شفاعة الشافعين لأنهم كانوا كفارًا.

والثاني: أنه يراد بذلك نفى الشفاعة التي أثبتها أهل الشرك، ومن شابههم من أهل البدع، من أهل الكتاب والمسلمين، الذين يظنون أن للخلق عند الله من القدر أن يشفعوا عنده بغير

إذنه، كما يشفع الناس بعضهم عند بعض فيقبل المشفوع إليه شفاعته حاجته إليه رغبة ورهبة، كما يعامل المخلوق المخلوق بالمعاوضة. فالمشركون كانوا يتخذون من دون الله شفعاء من الملائكة والأنبياء والصالحين، ويصورون تماثيلهم فيستشفعون بها ويقولون: هؤلاء خواص الله، فنحن نتوسل إلى الله بدعائهم وعبادتهم ليشفعوا لنا، كما يتوسل إلى الملوك بخواصهم لكونهم أقرب إلى الملوك من غيرهم، فيشفعون عند الملوك بغير إذن الملوك، وقد يشفع أحدهم عند الملك فيما لا يختاره فيحتاج إلى إجابة شفاعته رغبة ورهبة. فأنكر الله هذه الشفاعة فقال تعالى (٢: ٢٥٥): {مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ}.

ترجمه: «و آن منکران شفاعت به این سخن خداوند احتجاج می کنند: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ٤٨]

«و از روزی بترسید که کسی از کسی کفایتی نکند، و از او شفاعت پذیرفته نمی شود، و نه از او تاوان و فدیة گرفته می شود، و نه یاری می شوند».

و این فرموده اش: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ١٢٣]

«و از روزی بترسید که کسی از کسی هیچ کفایتی نکند و هیچ گونه تاوان و فدیة از او پذیرفته نمی شود، و شفاعت او را سود نمی دهد، و یاری نمی شوند».

و این فرموده اش: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِمَا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ ۖ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ٢٥٤]

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم؛ انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروش است و نه دوستی و نه شفاعتی، و کافران خود ستمکارانند».

و این فرموده اش: ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ﴾ [غافر: ١٨]

«برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفیعی که (شفاعتش) پذیرفته شود».

و این فرموده‌اش: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [المدر: ۴۸]

«پس شفاعت شفاعت‌کنندگان به آن‌ها سودی نمی‌بخشد».

و جواب اهل سنت این است که منظور از این آیات دو چیز است:

یکی: اینکه به مشرکان نفعی نمی‌رساند: چنانکه خداوند درباره شان می‌فرماید: ﴿مَا

سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾ ۴۲ ﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ ۴۳ ﴿وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ﴾ ۴۴ ﴿وَكُنَّا نَخُوضُ

مَعَ الْخَائِضِينَ﴾ ۴۵ ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيِّمُومَ الدِّينِ﴾ ۴۶ ﴿حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ﴾ ۴۷ ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ

الشَّافِعِينَ﴾ [المدر: ۴۲-۴۸]

«چه چیز شما را به سقر (دوزخ) درآورد؟» (۴۲) گویند: ما از نمازگزاران نبودیم (۴۳) و

بی‌نوازیان را طعام نمی‌دادیم (۴۴) و پیوسته همراه یاهوگویان (و اهل باطل) هم‌صدا

می‌شدیم (۴۵) و همواره روز جزا را تکذیب می‌کردیم (۴۶) تا زمانی که مرگ به سراغمان

آمد (۴۷) پس شفاعت شفاعت‌کنندگان به آن‌ها سودی نمی‌بخشد (۴۸)».

پس خداوند نفع شفاعتِ شفاعت‌کنندگان را از آنان نفی کرده است برای اینکه آنان

کفار هستند.

و دوم: منظورش از آن، نفی شفاعتی است که اهل شرک و مشابهان‌شان از اهل بدعت،

از اهل کتاب و مسلمانان، ثابت می‌کنند، کسانی که گمان می‌کنند که برای خلق در نزد

خداوند قدر و منزلتی هست که در نزد او بدون اجازه‌اش شفاعت می‌کنند، همانطور که

بعضی از مردم نزد بعضی دیگر شفاعت می‌کنند و کسی که نزدش شفاعت شده است

شفاعتِ شفاعت‌کننده را قبول می‌کند بخاطر نیاز یا رغبت و رهبتی که به او دارد، چنانکه

مخلوق با مخلوقی دیگر در عوض همدیگر چنین می‌کنند. پس مشرکان بجای خداوند،

شفیعانی از ملائکه و انبیا و صالحان می‌گرفتند و تمثال‌های آنان را می‌کشیدند و با آن‌ها

درخواست شفاعت می‌کردند و می‌گفتند اینها خواص خداوند هستند، پس ما به خداوند

بوسیله دعای آنان و عبادت آنان متوسل می‌شویم تا برای ما شفاعت کنند، همانطور که

به پادشاهان بوسیله خواصشان متوسل می‌شویم بخاطر اینکه آنان به پادشاهان نزدیک‌تر

هستند نسبت به غیر آنان، و نزد پادشاهان بدون اجازه شان شفاعت می کنند. و گاه یکی از آنان نزد پادشاه شفاعت می کند در چیزی که اختیارش را ندارد و پادشاه بخاطر رغبت یا رهبیتی که به شافع دارد نیازمند اجابت شفاعت او می شود و خداوند این شفاعت را انکار کرده است و می فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟»^۱

و در الرد علی البکری می گوید: «وَأَصْلُ ضَلَالِ الْمُشْرِكِينَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّ الشَّفَاعَةَ عِنْدَ اللَّهِ كَالشَّفَاعَةِ عِنْدَ غَيْرِهِ وَهَذَا أَصْلُ ضَلَالِ النَّصَارَى أَيْضًا قَالَ تَعَالَى وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَأَمْثَالُ هَذَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ فَمَنْ ظَنَّ أَنَّ الشَّفَاعَةَ الْمَعْهُودَةَ مِنَ الْخَلْقِ لِلْخَلْقِ تَنْفَعُ عِنْدَ اللَّهِ مِثْلَ أَنْ يَشْفَعَ الْإِنْسَانُ عِنْدَ مَنْ يَرْجُوهُ الْمَشْفُوعُ إِلَيْهِ أَوْ يَخَافُهُ كَمَا يَشْفَعُ عِنْدَ الْمَلِكِ ابْنُهُ أَوْ أَخُوهُ أَوْ أَعْوَانُهُ أَوْ نَظَرَاؤُهُ الَّذِينَ يَخَافُهُمْ أَوْ يَرْجُوهُمْ فَيَجِبُ سَوْأُهُمْ لِأَجْلِ رَجَائِهِ وَخَوْفِهِ مِنْهُمْ فَيَمْنُ يَشْفَعُونَ بِهِ عِنْدَهُ وَإِنْ كَانَ الْمَلِكُ أَوْ الْأَمِيرُ أَوْ غَيْرُهُمَا يَكْرَهُ الشَّفَاعَةَ فَيَمْنُ شَفَعُوا فِيهِ فَيَشْفَعُهُمْ فِيهِ عَلَى كَرَاهَةٍ مِنْهُ وَيَشْفَعُونَ عِنْدَهُ أَيْضًا بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَاللَّهُ تَعَالَى هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِكُهُ وَخَالِقُهُ فَلَا يَشْفَعُ أَحَدٌ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلَا يَشْفَعُ أَحَدٌ فِي أَحَدٍ إِلَّا لِمَنْ أذنَ اللَّهُ لِلشَّفِيعِ أَنْ يَشْفَعَ فِيهِ فَإِذَا أذنَ لِلشَّفِيعِ شَفَعَ وَإِنْ لَمْ يَسْأَلْهُ الشَّفِيعُ وَلَوْ سَأَلَ الشَّفِيعَ الشَّفَاعَةَ وَلَمْ يَأذنَ اللَّهُ لَهُ لَمْ تَنْفَعْ شَفَاعَتُهُ كَمَا لَمْ تَنْفَعْ شَفَاعَةُ نُوحٍ فِي ابْنِهِ وَلَا إِبْرَاهِيمَ فِي أَبِيهِ وَلَا مَرَجْعَةُ لُوطٍ فِي قَوْمِهِ وَلَا صَلَاةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَاسْتِغْفَارُهُ لَهُمْ بَلْ قِيلَ لَهُ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ».

ترجمه: «اصل گمراهی مشرکان این بود که آنان گمان می کردند که شفاعت نزد خداوند مانند شفاعت نزد دیگران است و این اصل گمراهی نصاری است. خداوند متعال

می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸]

«و غیر از الله چیزهایی را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (=بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند. بگو: آیا الله را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟! منزه است او، و از آنچه با او شریک می‌سازند برتر است.»

و امثال این آیه در قرآن بسیار است، پس هرکس گمان کند که شفاعت گرفته شده از خلق برای خلق در نزد خداوند نفع می‌رساند، مثلاً یک انسان نزد کسی شفاعت کند که مشفوع الیه به او امیدی یا خوفی دارد، چنانکه در نزد پادشاه، پسرش یا برادرش یا یاورانش یا مشاورانش شفاعت می‌کنند، کسانی که پادشاه از آنان ترسی دارد یا به آنان امیدی دارد و بخاطر رجاء یا خوفی که از آنان دارد به درخواست آنان درباره کسی که شفاعتش را نزدش کرده‌اند، جواب می‌دهد اگرچه هم پادشاه یا امیر یا امثال آن دو، شفاعت درباره کسی که شفاعت شده است را دوست نداشته باشد و با کراهیتی که از شفاعت شونده دارد، درباره او نزد پادشاه شفاعت می‌کنند و نیز در نزد او بدون اجازه او شفاعت می‌کنند، و خداوند متعال پروردگار و مالک و خالق همه چیز است و کسی در نزد او شفاعت نمی‌کند مگر با اجازه او و کسی درباره کسی شفاعت نمی‌کند مگر برای شفיעی (شفاعت کننده‌ای) که خداوند به او اجازه داده که درباره اش شفاعت کند پس اگر برای شفیع اجازه داد، شفاعت می‌کند اگر چه هم شفیع درخواست شفاعت نکرده باشد، و اگر شفیع درخواست شفاعت کند و خداوند برای او اجازه نداده باشد، شفاعتش نفعی نمی‌رساند همانطور که نه شفاعت نوح درباره پسرش نفعی رساند و نه شفاعت ابراهیم درباره پسرش و نه مراجعه لوط درباره قومش و نه نماز پیامبر ﷺ بر منافقین و استغفارش برای آنان، نفعی رساند، بلکه به پیامبر گفت برایشان استغفار کنی یا استغفار نکنی، اگر هفتاد بار هم استغفار کنی هرگز خداوند آنان را نخواهد بخشید».^۱

همچنین شیخ الاسلام می‌گوید: «وقال: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ [یونس: ۳] فهذه الشفاعة التي كان المشركون يثبتونها أبطلها القرآن في غير موضع، وهي كشفاعة المخلوق عند المخلوق بغير إذنه، فإن هذا الشافع شريك للمشفوع إليه، فإنه طلب منه ما لم يكن يريد أن يفعله، فيحتاج لقضاء حق الشفيع أن يفعله، فالشفيع بغير إذن المشفوع إليه شريك له، والله تعالى لا شريك له، ولهذا قال: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵] فلو شفع أحد بغير إذنه شفاعته نافعة مقبولة كان شريكاً له، وهو سبحانه لا يشفع عنده أحد إلا بإذنه، وهذا من وجهين: أحدهما: أنه هو الذي يخلق أفعال العباد، فلا يفعل أحد شيئاً إلا بمشيئته. والثاني: وهو المقصود: أن الملائكة، والأنبياء، لا يشفعون عنده إلا بإذنه، فلا تكون شفاعتهم مقبولة نافعة إلا إذا كانت بإذنه، وما وقع بغير إذنه لم يقبل، ولم ينفع، وإن كان الشفيع عظيماً، بالكفار، والمنافقون، لا يغفر لهم ولو استغفرت لهم الأنبياء».

ترجمه: «و می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ [یونس: ۳] «کار (جهان) را تدبیر می‌کند هیچ شفاعت‌کننده‌ای نیست، مگر بعد از فرمان او». پس این شفاعتی که مشرکان آن را اثبات می‌کردند خداوند در جاهای مختلف قرآن آن را باطل کرده است، و آن شفاعت مانند شفاعت مخلوق نزد مخلوق بدون اجازه او است، برای اینکه این شافع (شفاعت‌کننده) شریک مشفوع الیه (کسی که نزدش شفاعت می‌شود) است، پس شافع از او چیزی می‌خواهد که او نمی‌خواهد انجام بدهد پس برای برآورده کردن حق شفیع مجبور است که آن را انجام بدهد، پس شفیع بدون اجازه مشفوع الیه، شریک او می‌باشد و خداوند متعال شریکی ندارد، و برای همین می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست. کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟».

پس اگر کسی بدون اجازه او شفاعت کند، شفاعتی نافع و مقبول، پس شریک اوتعالی شده است، و در نزد خداوند سبحان کسی جز با اجازه او شفاعت نمی‌کند، و این از دو وجه می‌باشد: یکی: اینکه اوتعالی همان کسی است که افعال بندگان را خلق می‌کند پس کسی چیزی انجام نمی‌دهد مگر با مشیت او. و دوم: و همان مقصود می‌باشد اینکه ملائکه و پیامبران در نزد اوتعالی جز با اجازه او شفاعت نمی‌کنند، پس شفاعتشان مقبول و نافع نمی‌باشد مگر در صورتی که با اجازه اوتعالی باشد و آنچه که بدون اجازه او واقع می‌شود پذیرفته نمی‌شود و نفعی نمی‌رساند اگرچه هم شفیع شخص بزرگی باشد، پس کفار و منافقان بخشیده نمی‌شوند اگرچه هم پیامبران برایشان استغفار کنند»^۱.

می‌گوییم: پس از نقل قول‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه فهمیده می‌شود که آنجا که حکم به شرک بودن استشفاع به مخلوق داده است، پس بر این صورت خاصی که ذکر کرده است حمل می‌شود و مقید به قیدهایی می‌شود که درباره آن نوع شفاعت ذکر کرده است. وگرنه دچار تناقض در کلام او می‌شویم؛ چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره فهم کلام علما می‌گوید: «فَإِنَّهُ يَجِبُ أَنْ يُفَسَّرَ كَلَامُ الْمُتَكَلِّمِ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَيُؤْخَذَ كَلَامُهُ هَاهُنَا وَهَاهُنَا، وَتُعْرَفَ مَا عَادَتْهُ يَعْنِيهِ وَيُرِيدُهُ بِذَلِكَ اللَّفْظِ إِذَا تَكَلَّمَ بِهِ، وَتُعْرَفَ الْمُعَانِي الَّتِي عُرِفَ أَنَّهَا فِي مَوْضِعٍ آخَرَ، فَإِذَا عُرِفَ عُرْفُهُ وَعَادَتْهُ فِي مَعَانِيهِ وَالْأَلْفَظِيهِ، كَانَ هَذَا مِمَّا يُسْتَعَانُ بِهِ عَلَى مَعْرِفَةِ مُرَادِهِ.

وَأَمَّا إِذَا اسْتُعْمِلَ لَفْظُهُ فِي مَعْنَى لَمْ تَجْرِ عَادَتُهُ بِاسْتِعْمَالِهِ فِيهِ، وَتُرِكَ اسْتِعْمَالُهُ فِي الْمَعْنَى الَّتِي جَرَتْ عَادَتُهُ بِاسْتِعْمَالِهِ فِيهِ، وَحُمِلَ كَلَامُهُ عَلَى خِلَافِ الْمَعْنَى الَّتِي قَدْ عُرِفَ أَنَّهُ يُرِيدُهُ بِذَلِكَ

۱- قاعدة عظيمة في الفرق بين عبادات أهل الإسلام والإيمان وعبادات أهل الشرك والنفاق، ص ۱۲۲.

الْلَّفْظُ بِجَعْلِ كَلَامِهِ مُتَنَاقِضًا، وَتَرْكِ حَمْلِهِ عَلَى مَا يُنَاسِبُ سَائِرَ كَلَامِهِ، كَانَ ذَلِكَ تَحْرِيفًا لِكَلَامِهِ عَنْ مَوْضِعِهِ، وَتَبْدِيلًا لِمَقَاصِدِهِ وَكَذِبًا عَلَيْهِ».

ترجمه: «پس واجب است که کلام متکلم بعضی‌اش با بعضی دیگرش تفسیر شود، و از قسمت‌های مختلف کلامش گرفته شود، و اگر در کلامش لفظی را به کار بُرد پس باید عادتش شناخته شود که چه معنایی را از آن لفظ اراده داشته است و معنایی که دانسته شده که او در جاهای دیگر از آن لفظ آن معناها را اراده داشته است شناخته شود، پس اگر عرف و عادت او در معانی و الفاظش شناخته شد، این کار به معرفت مراد و خواسته او کمک می‌کند. و اما اگر لفظش را در معنایی به کار ببرد که در عادت او نبود که چنین معنایی را برای آن لفظ بکار ببرد، و بکار بردن آن لفظ را در معنایی که عادت او برای استعمال بر آن معنا جریان داشت، ترک کند، و کلامش بر خلاف معنایی حمل شود که فهمیده شده که منظورش از آن لفظ همان معنا بوده است، در این صورت کلامش را متناقض با هم می‌کند و کلامش را بر آنچه که مناسب دیگر کلام‌هایش است حمل نمی‌کند، و چنین چیزی تحریف کلام متکلم از موضع خودش و تغییر مقاصد و اهداف او و دروغ بستن بر او می‌باشد».^۱

پس باید منظور ابن تیمیه رحمته الله را از شرک بودن شفاعت مشرکان و دعا کردن آنان فهمید، چون مشرکان چنانکه ابن تیمیه گفته است، خداوند را به پادشاهان زمینی قیاس می‌کردند و مشرکان انواع عبادات را برای واسطه‌ها انجام می‌دادند و واسطه‌ها را در عوض رسیدن به شفاعتی که به زعمشان بدون رضایت و اذن الله، نافع و مقبول واقع می‌شد عبادت^۲ می‌کردند، و خداوند چنین شفاعتی را باطل کرده و شفاعتی که با اذن و رضایت او باشد را ثابت کرده است.

۱- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، ج ۴ ص ۴۴.

۲- چنانکه خداوند می‌گوید ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]
«این‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز برای این که ما را به الله نزدیک کنند».

چنانکه ابن تیمیه در جایی دیگر درباره کیفیت شفاعت خواهی مشرکان می‌گوید: «ولو كان المشرك معظماً له غالباً فيه فإن هذا يضره ولا ينفعه لا عند الله ولا عند الذي غلا فيه وأشرك به واتخذهُ نداً لله يحبه كحب الله واتخذهُ شفيعاً يظن أنه إذا استشفع به يشفع له بغير إذن أو اتخذهُ قرباناً يظن أنه إذا عبده قرب به إلى الله، فهذه كلها ظنون المشركين».

ترجمه: «و اگر شخص مشرک او را تعظیم بدارد و درباره‌اش غلو کند، پس چنین کاری به او ضرر می‌رساند و به او نفعی نمی‌رساند نه در نزد خداوند و نه در نزد کسی که درباره‌اش غلو کرده و او را شریک خدا کرده و او را همتای خداوند گرفته است و او را دوست دارد همانطور که الله را دوست دارد و او را شفיעی گرفته که گمان می‌کند اگر با او درخواست شفاعت کند بدون اجازه خداوند برایش شفاعت می‌کند یا او را به عنوان قربتی گرفته باشد گمان کند که اگر او را عبادت کند با آن به سوی خداوند نزدیک می‌شود پس همه اینها از گمان‌های مشرکان است».^۱

پس هرکسی که واسطه‌ها را بر چنین وجهی که مشرکان ثابت می‌کنند، ثابت کند به اتفاق مسلمانان کافر و مشرک است، اما به مجرد طلب دعا از زنده یا مرده چنین وجهی ثابت نمی‌شود و اگر مجرد طلب دعا از واسطه دلیلی بود بر اینکه چنین وجهی ثابت شده است، پس باید طلب دعا از واسطه زنده نیز شرک می‌بود و این به اتفاق باطل می‌باشد. و لازم مذهب، مذهب نمی‌باشد و اگر چنین بود که هرکسی از پیامبر ﷺ بعد از وفاتش درخواست دعا کند، پس حتماً باید لازم بیاید که او را شریک و همتای خداوند گرفته باشد و همانند خداوند دوستش می‌دارد و معتقد گشته که بدون اذن خداوند برایش شفاعت کرده است، پس اینها همه قول به لازم مذهب و به مآلات بوده و قول به

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]

«و غیر از الله چیزهای را عبادت می‌کنند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (=بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند».

۱- الإخنائیه، صص ۲۲۷-۲۲۸.

لازم مذهب باطل است. چه کسی گفته است که هرکسی از پیامبر ﷺ بعد از وفاتش درخواست دعا کند پس به چنین لازم‌هایی هم حتماً معتقد شده است؟ بلکه درست این است که گفته شود مشرکان قریش به چنین لازم‌هایی معتقد بودند و هرکس از مسلمانان در چنین لازم‌هایی با مشرکان یکی شود، پس حکم او حکم مشرکان قریش است و اما به مجرد انجام چنین چیزی، همانند مشرکان قریش نمی‌گردد. و شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره لازم مذهب می‌گوید: «فَالصَّوَابُ: أَنَّ لَزِمَ مَذْهَبَ الْإِنْسَانِ لَيْسَ بِمَذْهَبٍ لَهُ إِذَا لَمْ يَلْتَزِمْهُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ قَدْ أَنْكَرَهُ وَنَفَاهُ كَانَتْ إِضَافَتُهُ إِلَيْهِ كَذِبًا عَلَيْهِ بَلْ ذَلِكَ يَدُلُّ عَلَى فُسَادِ قَوْلِهِ وَتَنَاقُضِهِ فِي الْمَقَالِ».

ترجمه: «صواب این است که لازم مذهب انسان اگر به آن ملتزم نباشد مذهب او نمی‌شود، برای اینکه اگر آن را انکار و نفی کرد، اضافه کردن آن به او دروغ بستن بر او می‌باشد، بلکه این (نفی و انکار توسط او) دلالت بر فساد قول او و تناقض او در سخنانش دارد».^۱

طلب دعا از میت، بدعت و منکری آشکار و ذریعه‌ای به سوی شرک است، نه خود شرک اکبر و کفر صریح.

و اما آنجا که شیخ الاسلام ابن تیمیه رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: «وَقَالَ تَعَالَى: {مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ} ؟ [آل عمران: ۷۹: ۸۰]، فَيَنْ سُبْحَانَهُ: أَنَّ اتِّخَاذَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا كُفْرٌ. فَمَنْ جَعَلَ الْمَلَائِكَةَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَسَائِطَ يَدْعُوهُمْ وَيَتَوَكَّلُ عَلَيْهِمْ وَيَسْأَلُهُمْ جَلْبَ الْمَنَافِعِ

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۰ ص ۲۱۷. برای مطالعه بیشتر درباره لازم قول به کتاب «عذر به تأویل از موانع تکفیر» نوشته مولف، صص ۲۳-۳۳ مراجعه شود.

وَدَفَعَ الْمَضَارَّ مِثْلَ أَنْ يَسْأَلَهُمْ غُفْرَانَ الذَّنْبِ وَهِدَايَةَ الْقُلُوبِ وَتَفْرِيجَ الْكُرُوبِ وَسَدَّ الْفَاقَاتِ: فَهُوَ كَافِرٌ بِإِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ».

ترجمه: «خداوند می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^(۷۹) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۸۰) [آل عمران: ۷۹-۸۰]

«برای هیچ بشری سزاوار نیست که الله به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید بلکه (سزاوار پیامبران این است که به مردم بگویند): به سبب آنکه کتاب (آسمانی) آموزش می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید (مردمانی) ربانی و الهی باشید(۷۹) و نه اینکه به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید، آیا شما را پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر فرمان می‌دهد؟!». خداوند متعال بیان کرده که به اربابی (و خدایی) گرفتن ملائکه و پیامبران کفر است، پس هرکس ملائکه و انبیا را واسطه قرار دهد و آنان را به دعا بخواند و بر آنان توکل کند و از آنان جلب منفعت و دفع مضرت را درخواست کند، مانند اینکه از آنان بخشش گناهان و هدایت قلب‌ها و برطرف کردن سختی‌ها و بستن شکاف‌ها (ی زندگی اش) را بخواهد، پس او به اجماع مسلمانان کافر است»^۱.

این سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره درخواست از پیامبر یا ملائکه بطور استقلال، در چیزی است که جز خداوند بر آن قادر نیست، و این به اجماع شرک اکبر است و اصلاً محل بحث ما نمی‌باشد، برای اینکه جلب منفعت و دفع مضرت و هدایت قلب و بخشش گناهان همگی از صفات ربوبیت خداوند متعال است و درخواست چنین چیزهایی از غیر خداوند بصورت مستقل از خداوند، شرک اکبر می‌باشد. و این موضوع، با موضوع درخواست دعا از پیامبر فرق می‌کند. و شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید:

«وَمِنْ أَعْظَمِ الشُّرُكِ أَنْ يَسْتَعِيْثَ الرَّجُلُ بِمَيِّتٍ أَوْ غَائِبٍ كَمَا ذَكَرَهُ السَّائِلُ وَيَسْتَعِيْثُ بِهِ عِنْدَ الْمُصَائِبِ يَقُوْلُ: يَا سَيِّدِيْ فُلَانٌ كَأَنَّهُ يَطْلُبُ مِنْهُ إِزَالَهَ ضُرِّهِ أَوْ جَلْبَ نَفْعِهِ وَهَذَا حَالُ النَّصَارَى فِي الْمَسِيْحِ وَأُمِّهِ وَأَحْبَارِهِمْ وَرَهْبَانِهِمْ».

ترجمه: «و از بزرگ‌ترین شرک‌ها این است که شخصی، از میّت یا غائبی بخواهد که به فریادش برسد (به او استغاثه کند) همانطور که سوال کننده ذکر کرده است، و در هنگام مصیبت‌ها او را به استغاثه و کمک بخواند و بگوید: «یا سرورم فلانی...»، انگار که از او برطرف شدن ضرر یا جلب نفعش را طلب می‌کند، و این حال نصاری درباره مسیح و مادرش و احبار و رهبان‌شان می‌باشد».

چنانکه می‌بینید در اینجا شخص به خود میّت به طور مستقل از الله، پناه می‌برد و او را به کمک و استغاثه می‌گیرد و از خود او درخواست جلب منفعت و دفع مضرت می‌کند و بدون شک این از بزرگ‌ترین شرک‌ها می‌باشد. اما شیخ الاسلام ابن تیمیه بین این حالت که شخص به میّت یا غایب پناه ببرد و از خود او بطور مستقل از الله درخواست دفع ضرر و جلب نفع کند، و این حالت که شخص از میّت بخواهد که برایش خدا را بخواند، فرق گذاشته است و اولی را شرک اکبر و دومی را بدعت قرار داده است.

ایشان رحمته الله سه حالت برای کسی که نزد قبر پیامبر یا صالحی برود و از او درخواست بکند و کمک بگیرد، بیان می‌کند و (به اختصار در نقل کلام) می‌گوید:

«وَأَمَّا مَنْ يَأْتِي إِلَى قَبْرِ نَبِيٍّ أَوْ صَالِحٍ أَوْ مَنْ يَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ قَبْرُ نَبِيٍّ أَوْ رَجُلٍ صَالِحٍ وَلَيْسَ كَذَلِكَ وَيَسْأَلُهُ وَيَسْتَنْجِدُهُ فَهَذَا عَلَى ثَلَاثِ دَرَجَاتٍ: إِحْدَاهَا: أَنْ يَسْأَلَهُ حَاجَتَهُ مِثْلُ أَنْ يَسْأَلَهُ أَنْ يُزِيلَ مَرَضَهُ أَوْ مَرَضَ دَوَابِّهِ أَوْ يَقْضِيَ دَيْنَهُ أَوْ يَنْتَقِمَ لَهُ مِنْ عَدُوِّهِ أَوْ يُعَافِيَ نَفْسَهُ وَأَهْلَهُ وَدَوَابَّهُ وَنَحْوَ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَهَذَا شُرْكٌ صَرِيحٌ يَحِبُّ أَنْ يُسْتَتَابَ صَاحِبُهُ فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ...»

وَإِنْ قُلْتُ: هَذَا إِذَا دَعَا اللَّهَ أَجَابَ دُعَاةُ أَعْظَمَ مِمَّا يُجِيبُهُ إِذَا دَعَوْتَهُ. فَهَذَا هُوَ "الْقِسْمُ الثَّانِي" وَهُوَ أَلَّا تَطْلُبَ مِنْهُ الْفِعْلَ وَلَا تَدْعُوهُ وَلَكِنْ تَطْلُبُ أَنْ يَدْعُوَ لَكَ. كَمَا تَقُولُ لِلْحَيِّ: اُدْعُ لِي وَكَمَا كَانَ الصَّحَابَةُ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - يَطْلُبُونَ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الدُّعَاءَ فَهَذَا مَشْرُوعٌ فِي الْحَيِّ كَمَا تَقَدَّمَ وَأَمَّا الْمَيِّتُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَغَيْرِهِمْ فَلَمْ يُسْرَعْ لَنَا أَنْ نَقُولَ: اُدْعُ لَنَا وَلَا اسْأَلْ لَنَا رَبَّكَ وَلَمْ يَفْعَلْ هَذَا أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَلَا أَمَرَ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ وَلَا وَرَدَ فِيهِ حَدِيثٌ بَلْ الَّذِي ثَبَتَ فِي الصَّحِيحِ أَنَّهُمْ لَمَّا أَجَدُّبُوا زَمَنَ عُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا إِذَا أَجَدُّبْنَا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيَّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيَّنَا فَاسْقِنَا فَيُسْقَوْنَ وَلَمْ يَجِئُوا إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَائِلِينَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهُ لَنَا وَاسْتَسْقِ لَنَا وَنَحْنُ نَشْكُو إِلَيْكَ مِمَّا أَصَابَنَا وَنَحْوُ ذَلِكَ. لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ قَطُّ بَلْ هُوَ بِدْعَةٌ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...

وَأَمَّا الْقِسْمُ الثَّالِثُ وَهُوَ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ بَجَاهِ فُلَانٍ عِنْدَكَ أَوْ بِبَرَكَهَةِ فُلَانٍ أَوْ بِحُرْمَةِ فُلَانٍ عِنْدَكَ: أَفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا. فَهَذَا يَفْعَلُهُ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ؛ لَكِنْ لَمْ يُنْقَلْ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَسَلَفِ الْأَئِمَّةِ أَنَّهُمْ كَانُوا يَدْعُونَ بِمِثْلِ هَذَا الدُّعَاءِ وَلَمْ يَلْغُغْنِي عَنْ أَحَدٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ فِي ذَلِكَ مَا أَحْكِيهِ؛ إِلَّا مَا رَأَيْتُ فِي فَتَاوَى الْفَقِيهِ أَبِي مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ السَّلَامِ. فَإِنَّهُ أَفْتَى: أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ؛ إِلَّا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - إِنْ صَحَّ الْحَدِيثُ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

ترجمه: «و اما کسی که نزد قبر پیامبر یا صالحی برود یا نزد کسی که معتقد است قبر پیامبر یا مرد صالحی است برود و چنین هم نباشد، و از او درخواست کند و از او کمک بگیرد، پس این بر سه درجه می‌باشد:

یکم: اینکه از او حاجتش را بخواهد، مثل اینکه از او بخواهد که مریضی خودش یا مریضی حیوانش را برطرف کند، یا دینش را قضاء کند یا از دشمنش انتقام بگیرد یا

خودش و اهلش و حیوانش را عافیت بخشد و امثال اینها، که جز خداوند عزوجل بر آن قادر نمی‌باشد، پس این شرک صریح است و واجب است صاحبش استتابه داده شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود...

و اگر گفتی: این (پیامبر یا صالحی که مرده است) اگر خداوند را بخواند بیشتر دعایش را اجابت می‌کند تا اینکه خود شخص خدا را بخواند،

پس این همان قسم دوم است: و آن به این شکل است که از او فعلی را طلب نمی‌کنی و او را به دعا نمی‌خوانی، بلکه می‌خواهی که او برایت دعا بکند. چنانکه به زنده می‌گویی: برایم دعا کن، و چنانکه صحابه - رضوان الله علیهم - از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درخواست دعا می‌کردند. پس این در حق زنده مشروع است چنانکه پیشتر آمد و اما در حق مرده‌ای از انبیا و صالحان و غیر آنان، پس برای ما مشروع نیست که بگوییم: "برای ما دعا کن و پروردگارت را برای ما بخوان"، و هیچ یک از صحابه و تابعین چنین نکرده‌اند و هیچ یک از ائمه به آن امر نکرده است و درباره آن حدیثی نیامده است، بلکه آنچه که در حدیث صحیح ثابت شده است این است که آنان هنگامی که در زمان عمر رضی الله عنه دچار خشک سالی شدند با عباس درخواست باران کردند و عباس گفت: بار الهی ما زمانی که دچار خشک سالی می‌شدیم به تو بوسیله پیامبرت متوسل می‌شدیم و برای ما درخواست باران می‌کرد، و ما (اکنون) به تو بوسیله عموی پیامبرت متوسل می‌شویم پس برایمان باران بباران و برایشان باران می‌بارید. و نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌رفتند و نمی‌گفتند ای رسول خدا، خداوند را برایمان بخوان و برایمان درخواست باران کن و ما به تو شکوا می‌کنیم از آنچه که به ما اصابت نموده است و امثال اینها. و کسی از صحابه هرگز چنین کاری نکرده است بلکه چنین کاری بدعتی است که خداوند برای آن دلیلی نازل نکرده است...

و اما قسم سوم: و آن اینکه گفته شود: بارالهی بخاطر جاه فلانی که در نزد تو دارد، یا بخاطر برکت فلانی یا به حرمت فلانی که در نزد تو دارد با من چنین و چنان بکن. این را بسیاری از مردم انجام می‌دهند اما از هیچ یک از صحابه و تابعین و سلف امت

نقل نشده که آنان به مانند چنین دعایی دعا کرده باشند و از هیچ یک از علما به من نرسیده است در این باره چیزی که حکایتش کنم مگر آنچه که در فتوای فقیه ابو محمد بن عبد السلام دیدم که فتوا داده برای کسی جایز نیست که چنین کاری بکند مگر برای پیامبر ﷺ؛ در صورتی که اگر حدیثش دربارهٔ پیامبر ﷺ صحیح باشد».^۱

چنانکه در این نقل از شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌بینید، ایشان در قسم اول می‌گوید استغاثه به مردگان در آنچه که جز خداوند بر آن قادر نمی‌باشد و درخواست شفاعت از آنان بر وجه قیاس خداوند و بندگانش بر پاداشان و رعیتشان، چنین کاری، شرک اکبر می‌باشد. و در مقابل آن در قسم دوم می‌گوید که از قبر نبی یا صالح طلب دعا شود و آن را بدعت قرار داده است. و اگر قسم دوم نیز شرک اکبر بود، پس نباید آن را در مقابل قسم اول می‌آورد. و هر بدعتی شرک اکبر نیست. پس طلب دعا از میت، از جنس دعای عبادت نیست؛ چنانکه ابن تیمیه به صراحت در قسم دوم گفت: «وَهُوَ أَلَّا تَطْلُبَ مِنْهُ الْفِعْلَ وَلَا تَدْعُوهُ وَلَكِنْ تَطْلُبُ أَنْ يَدْعُوَ لَكَ»؛ «از او فعلی را طلب نمی‌کنی و او را به دعا نمی‌خوانی، بلکه می‌خواهی که او برایت دعا بکند» و بین به دعا خواندن و درخواست کردن فعلی از میت که جز خداوند بر آن قادر نیست، با طلب کردن از او که برایت دعا بخواند فرق گذاشته است. و اگر قسم دوم هم شرک اکبر بود، آیا معقول است که ابن تیمیه دربارهٔ شرک اکبر بگوید که کسی از صحابه آن را انجام نداده است؟ «وَلَمْ يَفْعَلْ هَذَا أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ»؟ و آیا معقول است که ابن تیمیه دربارهٔ آن حدیثی نیامده است؟ «وَلَا وَرَدَ فِيهِ حَدِيثٌ»؟ و آیا معقول است که ابن تیمیه دربارهٔ شرک اکبر بگوید کسی از ائمه به آن امر نکرده است؟ «وَلَا أَمَرَ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ»؟ بلکه چنین عباراتی تنها برای عملی که بدعت است و سنت نیست بکار برده می‌شود. و اگر قسم دوم هم حکم قسم اول را داشت، ابن تیمیه آن‌ها را از هم جدا نمی‌کرد و این

تقسیم بندی شیخ الاسلام ابن تیمیہ بہترین گواہ است بر اینکه ایشان بین این دو حالت فرق گذاشته است و قسم اول را شرک اکبر و قسم دوم را بدعت می داند.

و این مذهب مختار و عقیدہ دولت اسلامی نیز می باشد، چنانکہ در قسمت چہارم از «سلسلة العلمية في بيان مسائل منهجية» می گوید: «أن مرتبة المُتَوَكِّف في القبورية تختلف بحسب ظهور الشرك، أو الاعتقاد في صاحب القبر، ولا شك أن منها ما يماثل عبادة الأصنام، أو يزيد عليها، ومنها ما هو دون ذلك، ومنها ما يقتصر على الابتداع في الدين، ولا يبلغ الشرك.

قال شيخ الإسلام ابن تيمية -رحمه الله-: "والمراتب في هذا الباب ثلاث: إحداها: أن يدعو غير الله وهو ميت أو غائب، سواء كان من الأنبياء، والصالحين، أو غيرهم، فيقول: يا سيدي فلان أعطني، أو أنا أستجير بك، أو أستغيث بك، أو انصرني على عدوي، ونحو ذلك، فهذا هو الشرك بالله، وأعظم من ذلك أن يقول: اغفر لي وتب علي، كما يفعله طائفة من الجهال المشركين، وأعظم من ذلك: أن يسجد لقبره، ويصلي إليه، ويرى الصلاة أفضل من استقبال القبلة، حتى يقول بعضهم: هذه قبلة الخواص، والكعبة قبلة العوام، وأعظم من ذلك: أن يرى السفر إليه من جنس الحج، حتى يقول إن السفر إليه مرات يعدل حجة، وغلاتهم يقولون: الزيارة إليه مرة أفضل من حج البيت مرات متعددة، ونحو ذلك، فهذا شرك بهم، وإن كان يقع كثير من الناس في بعضه.

الثانية: أن يقال للميت أو الغائب من الأنبياء والصالحين: ادع الله لي، أو ادع لنا ربك، أو اسأل الله لنا، كما تقول النصاري لمريم وغيرها، فهذا أيضًا لا يستريب عالم أنه غير جائز، وأنه من البدع التي لم يفعلها أحد من سلف الأمة، فعلم أنه لا يجوز أن يُسأل الميت شيئًا: لا يطلب منه أن يدعو الله له، ولا غير ذلك، ولا يجوز أن يُشكى إليه شيء من مصائب الدنيا والدين،

ولو جاز أن يُشكى إليه ذلك في حياته، فإن ذلك في حياته لا يفضي إلى الشرك، وهذا يفضي إلى الشرك.

الثالثة أن يقال: أسألك بفلان، أو بجاه فلان عندك، ونحو ذلك الذي تقدم عن أبي حنيفة وأبي يوسف وغيرهما، أنه منهي عنه"، انتهى كلامه رحمه الله».

ترجمه: «مرتبه متوقف در قبوريه به حسب ظهور شرک يا اعتقادش درباره صاحب قبر مختلف می‌باشد. و شکی نیست که بعضی از آن‌ها مانند عبادت بت‌ها است یا زیادت‌ر از آن می‌باشد، و بعضی از آن‌ها کمتر از آن می‌باشد، و بعضی از آن‌ها بدعت آوری در دین محسوب می‌شود و به حد شرک نمی‌رسد. شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «و مراتب در این باب سه است:

اول: اینکه غیر الله را بخواند در حالی که او، مرده یا غایب باشد، برابر است که از انبیاء یا صالحین و غیره باشد، و بگوید: ای فلان به فریادم برس و من به تو پناه می‌برم، یا از تو کمک می‌خواهم، یا من را بر دشمنم پیروز گردان، و امثال آن که شرک به الله متعال می‌باشد.

و بزرگتر از آن اینکه بگوید گناهانم را بیامرز و توبه من را بپذیر، همانگونه که طایفه‌ای از جاهلان مشرک انجام می‌دهند.

و بزرگتر از آن اینکه به طرف قبرش سجده کند و نماز بخواند و باور داشته باشد که نماز به طرف او از نماز به طرف قبله بهتر است، حتی بعضی‌ها می‌گویند که این قبله خواص است، و کعبه قبله عوام می‌باشد، و بزرگتر از آن اینکه سفر به طرف او را از جنس حج بداند، حتی اینکه می‌گوید: چند سفر به طرف او برابر با یک حج است، و تندروهای‌شان می‌گویند: یک بار زیارت او برابر با چندین حج می‌باشد، و امثال آن که شرک به آن‌ها می‌باشد، اگر چه بسیاری از مردم در آن گرفتارند.

دوم: اینکه به مرده‌ای از انبیاء و صالحین بگوید: خدا را برایم بخوان یا پروردگارت را برایم بخوان، یا از الله برایمان درخواست کن، همانگونه که نصاری برای مریم و غیره

می‌گویند و در این هم هیچ عالمی شکی ندارد که جایز نیست و از جمله بدعت‌هایی است که هیچ یک از سلف امت انجام نداده‌اند.

پس دانسته شد که جایز نیست از مرده چیزی خواسته شود، و یا خواسته شود که از الله برایشان طلب کند و غیر اینها، و جایز نیست که از مصیبت‌های دنیا و آخرت در نزد او شکوه کرد. و اگر جایز باشد که در زندگی‌اش در نزد او شکوه و گلایه شود، پس این در زندگی‌اش به شرک کشیده نمی‌شود، ولی (بعد از مردنش) به شرک کشیده شود.

سوم: اینکه بگوید: از تو می‌خواهم به جاه فلان شخص نزد تو، یا بوسیله فلان شخص و امثال آن، قبلاً ذکر شد که از ابوحنیفه و ابویوسف و غیره اینها روایت است که از آن نهی شده است».

پس دولت اسلامی نیز به نقل از شیخ الاسلام ابن تیمیه، درخواست دعا از میت اینکه به میت بگویی برایت دعا کند را بدعتی می‌داند که خود اصل شرک نیست بلکه ممکن است به شرک کشیده شود و ذریعه‌ای به سوی شرک می‌باشد.

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: «وهذه الأمور المبتدعة من الأقوال هي مراتب أبعدها عن الشرع أن يسأل الميت حاجة أو يستغيث به فيها كما يفعل كثير من الناس بكثير من الأموات وهو من جنس عبادة الأصنام ولهذا تتمثل لهم الشياطين على صورة الميت أو الغائب كما كانت تتمثل لعبادة الأصنام بل أصل عبادة الأصنام إنما كانت من القبور كما قال ابن عباس وغيره وقد يرى أحدهم القبر قد انشق و خرج منه الميت فعانقه أو صافحه أو كلمه ويكون ذلك شيطانا تمثل على صورة ليضله وهذا يوجد كثيرا عند قبور الصالحين و أما السجود للميت أو للقبر فهو أعظم و كذلك تقبيله.

المرتبة الثانية أن يظن أن الدعاء عند قبره مستجاب أو أنه أفضل من الدعاء في المساجد والبيوت فيقصد زيارته لذلك أو للصلاة عنده أو لأجل طلب حوائجه (عنده) فهذا أيضا من المنكرات المبتدعة باتفاق أئمة المسلمين وهي محرمة وما علمت في ذلك نزاعا بين أئمة الدين

المرتبة الثالثة أن يسأل صاحب القبر أن يسأل الله له وهذا بدعة باتفاق أئمة المسلمين.

ترجمه: «این امور و اقوال مبتدعه مراتبی دارد، دور ترین آن از شرع این است که از میّت حاجتش را بخواهد یا درباره حاجتش به او استغاثه کند چنانکه بسیاری از مردم با بسیاری از مردگان چنین کاری می‌کنند و این از جنس عبادت بت‌ها می‌باشد و برای همین شیاطین به صورت مرده یا غایب برایشان مجسم می‌شوند همانطور که برای عبادت کنندگان بت‌ها مجسم می‌شدند، بلکه همانا اصل عبادت بت‌ها در قبور بود چنانکه ابن عباس و غیر او می‌گویند. و گاه یکی از آنان می‌بیند که قبر شکافته می‌شود و میّت از آن بیرون می‌آید و او را در آغوش می‌گیرد یا با او دست می‌دهد یا صحبت می‌کند که در حقیقت شیطانی است که به شکل آن میّت مجسم شده است تا او را گمراه کند و این در کنار قبور صالحان زیاد یافت می‌شود. و اما سجده برای میّت یا قبر که این بزرگتر است. و همچنین بوسیدنش.

مرتبه دوم: اینکه گمان کند که دعا نزد قبر او مستجاب است یا اینکه افضل‌تر از دعا در مساجد یا خانه‌ها است و برای آن قصد زیارت می‌کند یا برای خواندن نماز نزد او یا بخاطر درخواست حاجت‌هایش نزد او. این هم به اتفاق ائمه مسلمین از منکرات مبتدعه و حرام است و در این باره نزاعی بین ائمه دین سراغ ندارم.

مرتبه سوم: اینکه از صاحب قبر درخواست کند که الله را برایش بخواند و این به اتفاق ائمه مسلمین بدعت است.^۱

در این نقل قول نیز مشاهده می‌کنیم که شیخ الاسلام ابن تیمیه درخواست دعا از میّت را تنها بدعت می‌داند و همانند مرتبه اول حکم به شرک و اصل بت پرستی بودنش نکرده است. و شاگردش ابن قیم رحمته الله نیز به همانند نقل بالا را از او نقل می‌کند و می‌گوید: «قال شيخنا قدس الله روحه: "وهذه الأمور المبتدعة عند القبور مراتب، أبعدا عن الشرع: أن يسأل الميت حاجته، ويستغيث به فيها، كما يفعله كثير من الناس. قال: وهؤلاء من

جنس عباد الأصنام، ولهذا قد يشمل لهم الشيطان في صورة الميت أو الغائب كما يتمثل لعباد الأصنام. وهذا يحصل للكفار من المشركين وأهل الكتاب، يدعو أحدهم من يعظمه فيتمثل له الشيطان أحياناً. وقد يخاطبهم ببعض الأمور الغائبة. وكذلك السجود للقبر، والتمسح به وتقيله".

والمرتبة الثانية: أن يسأل الله عز وجل به. وهذا يفعله كثير من المتأخرين، وهو بدعة باتفاق

المسلمين.

الثالثة: أن يسأله نفسه.

الرابعة: أن يظن أن الدعاء عند قبره مستجاب، أو أنه أفضل من الدعاء في المسجد فيقصد زيارته والصلاة عنده لأجل طلب حوائجه. فهذا أيضاً من المنكرات المبتدعة باتفاق المسلمين. وهي محرمة، وما علمت في ذلك نزاعاً بين أئمة الدين وإن كان كثير من المتأخرين يفعل ذلك، ويقول بعضهم: قبر فلان ترياق مجرب».

ترجمه: «شيخمان (ابن تيميه) قدس الله روحه گفت: این امور مبتدعه نزد قبرها مراتبی دارد: دور ترینشان از شرع این است که از میت حاجتش را درخواست کند و برای حاجتش به او استغاثه کند چنانکه بسیاری از مردم چنین کاری می کنند. گفت: و آنان از جنس بندگان بدتها هستند و برای همین شیطان در صورت میت یا غایب برایشان مجسم می شود همانطور که برای بندگان بتها مجسم می شد. و این برای کفار مشرکین و اهل کتاب رخ می دهد، به این شکل که کسی که او را بزرگ می دارد را می خواند و شیطان بعضی وقت ها برایش مجسم می شود و بعضی از امور غیبی را به او می گوید. و همچنین سجده برای قبر و لمس کردن و بوسیدنش همینطور است.

مرتبه دوم: اینکه بوسیله او خداوند عز وجل را بخواند. و این را بسیاری از متاخرین انجام می دهد و به اتفاق مسلمین بدعت است.

مرتبه سوم: از خودش درخواست کند

مرتبه چهارم: اینکه گمان کند که دعا نزد قبرش مستجاب است یا اینکه افضل‌تر از دعا در مسجد است و قصد زیارتش و خواندن نماز در کنارش را می‌کند برای طلب حاجت‌هایش. و این نیز به اتفاق مسلمانان از منکرات مبتدعه و حرام است. و نزاعی بین ائمه در این باره سراغ ندارم اگرچه هم بسیاری از متاخرین آن را انجام می‌دهند و بعضی از آنان می‌گویند: قبر فلانی درمانی تجربه شده است.^۱

چنانکه می‌بینید، ابن قیم رحمته الله نیز به نقل از استادش شیخ الاسلام ابن تیمیه، گفته است که درخواست دعا از میت اینکه میت الله را برایت بخواند، فقط بدعت است و آن را در مرتبه دوم قرار داده و از مرتبه اول جدا ساخته است و برای مرتبه اول گفته است که از جنس عبادت بت‌ها است، اما برای مرتبه دوم گفته است که فقط بدعت است.

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: «وقد حدث من بعض المتأخرين في ذلك بدع لم يستحبها أحد من الأئمة الأربعة كسؤاله الاستغفار. وزاد بعض جهال العامة ما هو محرم أو كفر بإجماع المسلمين كالسجود للحجرة والطواف بها وأمثال ذلك مما ليس هذا موضعه».

ترجمه: «و از بعضی از متاخرین در این باره بدعت‌هایی ایجاد شده که هیچ یک از ائمه اربعه آن را مستحب ندانسته‌اند، مانند درخواست استغفار از او^۲ و بعضی از عوام جهال چیزهایی به آن اضافه کرده‌اند که حرام یا کفر است به اجماع مسلمانان، مانند سجده برای حجره اش و طواف کردن آن و امثال آن که اینجا موضع ذکر آن‌ها نمی‌باشد».^۳

۱- إغاثة اللفهان من مصائد الشيطان، ج ۱ صص ۲۱۷-۲۱۸.

۲- یعنی درخواست کردن از پیامبر بعد از وفاتش در کنار قبرش هنگام زیارتش، اینکه برایت از الله بخواهد که تو را مغفرت نماید.

۳- الإخنائية (یا الرد علی الإخنائی) ص ۳۵۴.

می‌گویم: این سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه به صراحت بیان می‌کند که درخواست استغفار از پیامبر، یا به عبارت دیگر درخواست دعا از پیامبر اینکه پیامبر ﷺ برای خدا را بخواند و دعا کند، را ائمهٔ اربعه مستحب ندانسته‌اند. و آیا معقول است که اگر چنین چیزی اصل شرک و بت‌پرستی بود دربارهٔ آن بگوید که ائمه آن را مستحب نمی‌دانند؟ مگر قرار است ائمهٔ اربعه شرک اکبر را مستحب بدانند؟ بلکه این نشان می‌دهد که چنین کاری در نزد ائمهٔ اربعه و شیخ الاسلام ابن تیمیه، تنها بدعتی مخالف با سنت می‌باشد و امور زیادی وجود دارد که بدعت است اما هر بدعتی کفر و شرک اکبر نیست و درخواست دعا از میت نیز تنها بدعت است و اصل شرک اکبر نمی‌باشد. و همیشه باید مفسر و مفصل کلام شیخ را بر مجملش مقدم نمود تا منظور و مراد شیخ الاسلام ابن تیمیه را واضح و کامل و درست فهمید. برای اینکه مخالفان از غلات، بعضی از سخنان مجمل شیخ را می‌آورند و به آن برای شرک اکبر بودن درخواست دعا از میت استدلال می‌کنند، در حالی که فهم آن سخنان مجمل باید با تفسیر و تفصیل دیگر سخنانش باشد.

شیخ الاسلام در جایی دیگر می‌فرماید: «وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ يَأْتِي إِلَى قَبْرِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا قَبْرِ الْخَلِيلِ وَلَا قَبْرِ أَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَيَقُولُ: نَشْكُو إِلَيْكَ جَذَبَ الزَّمَانِ أَوْ قُوَّةَ الْعَدُوِّ أَوْ كَثْرَةَ الذُّنُوبِ وَلَا يَقُولُ: سَلِ اللَّهُ لَنَا أَوْ لَا تُمِتْكَ أَنْ يَرْزُقَهُمْ أَوْ يَنْصُرَهُمْ أَوْ يَغْفِرَ لَهُمْ؛ بَلْ هَذَا وَمَا يُشَبِّهُهُ مِنَ الْبِدْعِ الْمُحْدَثَةِ الَّتِي لَمْ يَسْتَحِبَّهَا أَحَدٌ مِنَ أَيْمَةِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَتْ وَاجِبَةً وَلَا مُسْتَحَبَّةً بِاتِّفَاقِ أَيْمَةِ الْمُسْلِمِينَ».

ترجمه: «و هیچ یک از آنان نه نزد قبر پیامبر ﷺ و نه قبر ابراهیم و خلیل و نه قبر هیچ یک از انبیا نمی‌رفتند و نمی‌گفتند: از خشکسالی زمان یا قوت دشمن یا زیادی گناهان نزد تو شکایت می‌کنیم. و نمی‌گفتند: خدا را برای ما بخوان یا برای امت بخوان که به آنان روزی بدهد یا نصرتشان دهد یا آنان را ببخشد. بلکه این و مشابه آن از

بدعت‌های جدیدی است که هیچ یک از ائمه مسلمانان آن را مستحب ندانسته است پس به اتفاق ائمه مسلمین نه واجب است و نه مستحب».^۱

و اگر درخواست دعا از میّت شرک اکبر بود، آیا معقول است که ابن تیمیه بگوید ائمه چنین چیزی را مستحب یا واجب نمی‌دانند؟ مگر شرک اکبر را باید مستحب یا واجب دانست؟ پس این نشان می‌دهد که چنین عملی از شرک اکبر بودن خارج می‌شود، بلکه می‌ماند که آیا سنّت است یا بدعت؟ آیا مستحب یا واجب است یا مکروه و حرام؟

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در جایی دیگر اموری را ذکر می‌کند و می‌گوید بعضی از آن امور، کفر صریح است و بعضی دیگر از آن منکری آشکار می‌باشد. ایشان می‌گوید:

«وقد وقع دعاء الأموات والغائبين لكثير من جهال الفقهاء والمفتين حتى لأقوام فيهم زهد وعبادة ودين تری أحدهم يستغيث بمن يحسن به الظن حيا كان أو ميتا وكثير منهم تتمثل له صورة المستغاث به وتخطبه وتقضي بعض حوائجه وتجبره ببعض الأمور الغائبة ويظن الغر أنه المستغاث به أو أن ملكا جاء على صورته وإنما هي شياطين تمثلت له به وخيالات باطلة فتراه يأتي قبر من يحسن به الظن إن كان ميتا فيقول يا سيدي فلان أنا في حسبك أنا في جوارك أنا في جاهك قد أصابني كذا وجرى على كذا ومقصوده قضاء حاجته اما من الميت أو به ومنهم من يقول للميت اقض ديني واغفر ذنبي وتب على ومنهم من يقول سل لي ربك ومنهم من يذكر ذلك في نظمه ونثره ومنهم من يقول يا سيدي الشيخ فلان أو يا سيدي رسول الله نشكو إليك ما أصابنا من العدو وما نزل بنا من المرض وما حل بنا من البلاء ومنهم من يظن أن الرسول أو الشيخ يعلم ذنوبه وحوائجه وإن لم يذكرها وأنه يقدر على غفرانها وقضاء حوائجه ويقدر على ما يقدر عليه الله ويعلم ما يعلمه الله وهؤلاء قد رأيتهم وسمعت هذا منهم ومن شيوخ يقتدي بهم ومفتين وقضاة ومدرسين ومعلوم أن هذا لم يفعله أحد من السلف ولا شرع الله

ذلك ولا رسوله ولا أحد من الأئمة ولا مع من يفعل ذلك حجة شرعية أصلاً بل من فعل ذلك كان شارعاً من الدين ما لم يأذن به الله فإن هذا الفعل منه ما هو كفر صريح ومنه ما هو منكر ظاهر سواء قدر أن الميت يسمع الخطاب كما إذا خاطب من قريب أو قدر أنه لا يسمعه كما إذا خاطب من بعيد فإن مجرد سماع الميت للخطاب لا يستلزم أنه قادر على ما يطلب الحي منه وكونه قادراً عليه لا يستلزم أنه شرع لنا أن نسأله ونطلب منه كل ما يقدر عليه».

ترجمه: «و دعا کردن اموات و غایبین برای بسیاری از فقها و مفتی‌های جاهل واقع شده است، حتی برای اقوامی که در آنان زهد و عبادت و دین وجود دارد، می‌بینی که یکی از آنان به کسی که به او حسن ظن دارد - زنده باشد یا مرده - استغاثه می‌کند، و برای بسیاری از آنان تصویر آن کسی که به او استغاثه کرده است برایش مجسم می‌شود و با او صحبت می‌کند و بعضی از نیازهایش را برآورده می‌کند و به بعضی از امور غیبی او را خبر می‌دهد و شخص فریب خورده گمان می‌کند که او (شخص مجسم شده) همان کسی است که به او استغاثه کرده است یا اینکه فرشته‌ای است که در صورت او نزدش آمده است و در واقع شیطانی است که برایش مجسم شده و خیالات باطلی است. و او را می‌بینی که نزد قبر کسی که به او حسن ظن دارد می‌رود اگر مرده باشد، و می‌گوید: یا سرورم فلانی، تو برایم کافی هستی من در جوار تو هستم من در جاه تو هستم، به من فلان مشکل رسیده است و فلان چیز بر من گذشته است و منظورش برآورده شدن نیازش است حال یا از خود میت یا بوسیله میت، و بعضی از آنان به میت می‌گویند: قرضم را ادا کن و گناهم را ببخش، و بعضی از آنان می‌گویند: پروردگارت را برایم بخوان، و بعضی از آنان این چیزها را در شعرش ذکر می‌کند و بعضی از آنان می‌گویند: ای سرورم شیخ فلانی یا، ای سرورم رسول خدا، از آنچه که از دشمن به ما رسیده است و از مریضی که دچارش شده‌ایم و از بلایی که بر سر ما آمده است نزد تو شکایت می‌کنیم و بعضی از آنان گمان می‌کند که پیامبر یا شیخش گناهانش و نیازهایش را می‌داند اگرچه هم آن گناهان و نیازهایش را (برایش) ذکر نکند، و اینکه او بر بخشیدن گناهان و برآورده کردن

نیازهایش توانا است و آنچه را که خداوند بر آن توانا است او هم بر آن توانا است و آنچه را که خداوند می‌داند او هم می‌داند. و من چنین آدم‌هایی را دیده‌ام و چنین چیزهایی از آن‌ها و از شیوخشان که به آنان اقتدا می‌کنند و از مفتیان و قاضیان و مدرّسان شنیده‌ام و معلوم است که چنین کاری را هیچ یک از سلف انجام نداده است و نه خداوند و نه رسولش و نه هیچ یک از ائمه چنین چیزی را تشریع نکرده است و کسی که چنین کاری می‌کند اصلاً هیچ حجت شرعی ندارد بلکه هرکس چنین کاری بکند پس بدون اجازه خداوند در دین تشریع نموده است و بی‌گمان این کارها بعضی از آن کفر صریح است و بعضی از آن منکری آشکار می‌باشد، حال چه میّت بتواند خطاب را بشنود چنانکه اگر از نزدیک مورد خطاب قرار گیرد می‌شنود یا نتواند بشنود چنانکه اگر از دور خطاب قرار گیرد نمی‌شنود، پس از مجرد اینکه شخص مرده خطاب را می‌شنود، چنین لازم نمی‌آید که او بر آنچه که شخص زنده از او می‌خواهد توانا باشد و اینکه بر آن توانا باشد هم از آن چنین لازم نمی‌آید که برای ما مشروع باشد که از او درخواست کنیم و از او آنچه را که بر آن قادر است، طلب کنیم».^۱

می‌گوییم: در این قول شیخ الاسلام ابن تیمیه اموری را با هم و در کنار هم ذکر می‌کند و در آخر می‌گوید بعضی از این امور کفر صریح است و بعضی آن کفر صریح نیست بلکه منکری ظاهر و آشکار می‌باشد. اکنون آن اموری که شیخ الاسلام در متن بالا ذکر کرده است را ذکر می‌کنیم تا متوجه بشویم که کدام امور فقط منکر آشکار هستند و کدام امور کفر صریح.

بعضی اموری که ذکر کرده است چنین است:

- ۱- استغاثه به معنای عبادت به زنده یا مرده.
- ۲- درخواست برآورده شدن نیازش از خود میت.
- ۳- درخواست برآورده شدن نیازش بوسیله میت.
- ۴- بعضی از آنان به میّت می‌گویند: قرضم را ادا کن و گناهم را ببخش.

- ۵- بعضی از آنان می‌گویند: پروردگارت را برایم بخوان.
- ۶- بعضی از آنان گمان می‌کنند که پیامبر یا شیخشان و نیازهایشان را می‌دانند.
- ۷- بعضی از آنان می‌گویند: او بر بخشیدن گناهان و برآورده کردن نیازهایشان توانا است.
- ۸- بعضی از آنان می‌گویند: آنچه را که خداوند بر آن توانا است او هم بر آن توانا است و آنچه را که خداوند می‌داند او هم می‌داند.
- با کمترین دقت و تدبیر و توجه در موارد بالا، خیلی راحت متوجه می‌شویم که مورد شماره ۳ و ۵ همان مراد شیخ الاسلام ابن تیمیه از اموری است که منکر ظاهره و آشکار هستند، و بقیه موارد از کفر صریح هستند. پس در نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه، درخواست برآورده شدن نیازش بوسیله میّت و درخواست از میّت اینکه بگوید پروردگارت را برایم بخوان، از امور منکر آشکار می‌باشد نه از اموری که کفر صریح هستند. و این به نص کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌باشد و اگر مورد شماره ۳ و ۵ نیز کفر صریح بود، هرگز لازم نبود که شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره موارد فوق بگوید: «فإن هذا الفعل منه ما هو كفر صريح ومنه ما هو منكر ظاهر»؛ «و بی‌گمان این کارها بعضی از آن کفر صریح است و بعضی از آن منکری آشکار می‌باشد». پس در نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه، درخواست دعا از میّت اینکه از میّت بخواهی که خدا را برایت بخواند، بدعت و منکر آشکاری می‌باشد، اما کفر صریح و شرک اکبر نمی‌باشد. اما غلات همه امور بالا را شرک اکبر و کفر صریح می‌دانند سپس این عقیده شان را هم به شیخ الاسلام ابن تیمیه نسبت می‌دهند! و بر اقوال شیخ الاسلام تلبیس و تدلیس می‌کنند و خود و غلو خود را به زور و بهتان به شیخ الاسلام منتسب می‌کنند!
- شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید درخواست دعا از میت ذریعه‌ای به سوی شرک است نه خود شرک: «وَقَالَ تَعَالَى: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِّنْ دُونِهِ، فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾^(۱) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ

الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مُحْذُورًا ﴿٥٧﴾
 [الإسراء: ۵۶-۵۷]. قَالَ طَائِفَةٌ مِّنَ السَّلَفِ: كَانَ أَقْوَامٌ يَدْعُونَ الْمَلَائِكَةَ وَالْأَنْبِيَاءَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى:
 هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَدْعُوهُمْ هُمْ عِبَادِي كَمَا أَنْتُمْ عِبَادِي يَرْجُونَ رَحْمَتِي كَمَا تَرْجُونَ رَحْمَتِي وَيَخَافُونَ
 عَذَابِي كَمَا تَخَافُونَ عَذَابِي وَيَتَقَرَّبُونَ إِلَيَّ كَمَا تَتَقَرَّبُونَ إِلَيَّ فَهَيَّ سُبْحَانَهُ عَن دُعَاءِ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ
 مَعَ إِخْبَارِهِ لَنَا أَنَّ الْمَلَائِكَةَ يَدْعُونَ لَنَا وَيَسْتَغْفِرُونَ مَعَ هَذَا فَلَيْسَ لَنَا أَنْ نَطْلُبَ ذَلِكَ مِنْهُمْ .
 وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ وَالصَّالِحُونَ وَإِنْ كَانُوا أَحْيَاءَ فِي قُبُورِهِمْ وَإِنْ قُدِّرَ أَنَّهُمْ يَدْعُونَ لِلْأَحْيَاءِ وَإِنْ
 وَرَدَتْ بِهِ آثَارٌ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَطْلُبَ مِنْهُمْ ذَلِكَ وَلَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ أَحَدٌ مِّنَ السَّلَفِ لِأَنَّ ذَلِكَ ذَرْيَعَةٌ
 إِلَى الشِّرْكِ بِهِمْ وَعِبَادَتِهِمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَعَالَى؛ بِخِلَافِ الطَّلَبِ مِنْ أَحَدِهِمْ فِي حَيَاتِهِ فَإِنَّهُ لَا يُفْضِي
 إِلَى الشِّرْكِ؛ وَلَئِنْ مَا تَفَعَّلُهُ الْمَلَائِكَةُ وَيَفْعَلُهُ الْأَنْبِيَاءُ وَالصَّالِحُونَ بَعْدَ الْمَوْتِ هُوَ بِالْأَمْرِ الْكُوْنِيِّ فَلَا
 يُؤَثِّرُ فِيهِ سُؤَالُ السَّائِلِينَ بِخِلَافِ سُؤَالِ أَحَدِهِمْ فِي حَيَاتِهِ فَإِنَّهُ يُشْرَعُ إِجَابَةُ السَّائِلِ وَبَعْدَ الْمَوْتِ
 انْقَطَعَ التَّكْلِيفُ عَنْهُمْ».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: «(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که به جای او (معبود خود) می‌پندارید؛ بخوانید، پس آن‌ها نه می‌توانند بلا (و مشکلی) را از شما دور سازند، و نه تغییر دهند (۵۶) کسانی را که آنان را می‌خوانند، خودشان به سوی پروردگارشان وسیله (تقرب) می‌جویند، که کدام یک از آن‌ها نزدیک‌ترند، و به رحمت او امیدوارند و از عذابش می‌ترسند، بی‌گمان عذاب پروردگارت همواره ترسناک است». گروهی از سلف می‌گوید: اقوامی بودند که ملائکه و انبیا را می‌خواندند پس خداوند متعال فرمود: آن کسانی که شما آنان را می‌خوانید، آن‌ها بندگان من هستند همانطور که شما بندگان من هستید، به رحمت من امیدوار هستند همانطور که شما به رحمت من امیدوارید و از عذاب من می‌ترسند همانطور که شما از عذاب من می‌ترسید و به من تقرب می‌جویند همانطور که شما به من تقرب می‌جوید. و خداوند سبحان از خواندن ملائکه و انبیا نهی کرد همراه با خبر دادنش به ما اینکه ملائکه برای ما دعا می‌کنند و برای ما استغفار می‌کنند. و با این حال

ما نمی‌توانیم که از آنان، آن [یعنی درخواست دعا و استغفار] را طلب کنیم. و همچنین انبیا و صالحان اگرچه آن‌ها در قبرهایشان زنده هستند و اگرچه هم آنان برای زندگان دعا کنند و اگرچه هم درباره آن آثاری وارد شده باشد، اما کسی نمی‌تواند که آن را از آنان طلب کند و هیچ یک از سلف آن را انجام نداده است برای اینکه چنین کاری، ذریعه‌ای به سوی شرک به آنان و عبادت کردن آنان بجای الله متعال است. بر خلاف طلب کردن از یکی از آنان در زمان حیاتش، برای اینکه این کار به شرک نمی‌رسد. و برای اینکه آنچه که ملائکه و انبیا و صالحان بعد از وفاتشان انجام می‌دهند، به امر گونی می‌باشد و درخواست درخواست کنندگان در آن تأثیری ندارد بر خلاف درخواست از یکی از آنان در زمان حیاتش برای اینکه اجابت سوال کننده مشروع است، و بعد از موت تکلیف از آنان قطع می‌شود»^۱.

در این نقل قول، شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: درخواست کردن از ملائکه، و درخواست کردن از انبیا و صالحان بعد از وفاتشان، اینکه برای ما دعا کنند، ذریعه‌ای به سوی شرک است، نه خود شرک. به این نکته خوب دقت شود. و می‌گوید اگرچه آنان برای ما دعا می‌کنند ولی دعای آن‌ها به صورت گونی می‌باشد و درخواستِ درخواست‌کننده در آن تأثیری ندارد و چه درخواست کند و چه درخواست نکند، آن‌ها برای مومنان طلب استغفار می‌کنند. و اگر کسی از انبیا و صالحان بعد از وفاتشان بخواهد که برایش دعا کند، به مجرد انجام این کار، مرتکب شرک اکبر و کفر صریح نشده است، بلکه کارش ذریعه و وسیله‌ای به سوی افتادن در شرک است. و غلاتی که می‌گویند درخواست دعا از انبیا و صالحان بعد از وفاتشان، همان شرک اکبر است، دلیلی برای سخنشان ندارند. بلکه چنین کاری ذریعه‌ای به سوی شرک اکبر است نه خود شرک اکبر.

ذریعه: یعنی وسیله، سبب، و دست‌آویزی مباح و جایز که با آن به یک چیز وصل می‌شوی و می‌رسی. حال چه آن چیز مصلحت باشد چه مفسده فرقی نمی‌کند.

اما در اصطلاح شرعی، بیشتر ذریعه بر وسایلی اطلاق می‌شود که منجر به مفسد می‌شوند. پس هر عملی که در ذات و نفس خودش مباح و جایز باشد اما منجر به یک مفسده شود، از آن عملی که ذاتا مباح و جایز بوده است، از باب سد ذریعه، منع به عمل می‌آید و تشخیص اینکه آیا مصلحت آن راجح است یا مفسده آن، در زمان و مکان و افراد مختلف، مختلف می‌باشد. برای مثال شراب را از انگور درست می‌کنند، و انگور در ذات خود مباح و حلال می‌باشد، و اگر فهمیده شود که کسی عمداً انگور را برای درست کردن شراب، کشت می‌کند، از باب سد ذریعه، جلوی کشت انگور توسط او گرفته می‌شود. اما چون چنین مفسده‌ای در کلیت مرجوح می‌باشد، پس بخاطر یک حالت خاص از زمان و مکان و فرد، شارع بطور کامل جلوی کشت انگور را نگرفته است.

اما اگر مفسده آن بیشتر از مصلحت آن باشد یعنی مفسده آن راجح باشد، پس شارع از آن چیز بخاطر سد ذریعه نهی کرده است، مانند فروش اسلحه در زمان فتنه و آشوب؛ چون اسلحه که در ذات خود حرام نیست، در زمان فتنه بین مسلمانان، مانند بنزینی بر روی آتش، تنها در راستای بیشتر شعله‌ور شدن جنگ بین مسلمانان عمل می‌کند، لذا فروش اسلحه به مسلمانان درگیر فتنه در چنین حالتی از باب سد ذریعه حرام می‌باشد، یا مانند فروختن انگور به کسی که در بین مردم به ساختن شراب شهرت یافته است، پس کسی که بداند آن شخص از انگور شراب می‌سازد، پس از باب سد ذریعه، فروختن انگور به او حرام می‌باشد، در حالی که فروختن انگور در ذات خود مباح بوده و از جمله بیع‌های حلال است اما در چنین حالت خاصی از باب سد ذریعه ممنوع می‌شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در تعریف ذریعه می‌گوید: «وَالذَّرِيعَةُ مَا كَانَ وَسِيلَةً وَطَرِيقًا إِلَى الشَّيْءِ، لَكِنْ صَارَتْ فِي عُرْفِ الْفُقَهَاءِ عِبَارَةً عَمَّا أَفْضَتْ إِلَى فِعْلِ مُحَرَّمٍ، وَلَوْ تَجَرَّدَتْ عَنْ ذَلِكَ الْإِفْضَاءِ لَمْ يَكُنْ فِيهَا مَفْسَدَةٌ، وَهَذَا قِيلَ الذَّرِيعَةُ الْفِعْلُ الَّذِي ظَاهِرُهُ أَنَّهُ مُبَاحٌ وَهُوَ وَسِيلَةٌ إِلَى فِعْلِ الْمُحَرَّمِ».

ترجمه: «ذریعه وسیله و راهی است به سوی یک چیز، منتها در عرف فقها عبارت است از آنچه که به یک فعل حرام منتهی می‌شود و اگر به آن منتها منجر نشود، در آن

مفسده‌ای نمی‌باشد. و برای همین گفته شده که ذریعه فعلی است که ظاهر آن مباح است اما وسیله‌ای است به سوی یک فعل حرام».^۱

و امام قرطبی رحمته الله در تعریف ذریعه می‌گوید: «وَالذَّرِيعَةُ عِبَارَةٌ عَنْ أَمْرٍ غَيْرِ مَمْنُوعٍ لِنَفْسِهِ يُخَافُ مِنْ ارْتِكَابِهِ الْوُقُوعُ فِي مَمْنُوعٍ».

ترجمه: «ذریعه عبارت است از امری که خودش ممنوع نمی‌باشد اما از ارتکاب آن ترس این می‌رود که در یک امر ممنوع واقع شود».^۲

پس از دیدگاه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله، درخواست دعا از میت، اینکه از میت بخواهی که برایت خدا را بخواند، ذریعه و وسیله‌ای است به سوی شرک، نه خود شرک. و علت اینکه ذریعه‌ای به سوی شرک است این است که، مردم در غفلت و جهل واقع می‌شوند و کم کم به سوی پرستش آنان کشیده می‌شوند و اصل بت‌پرستی به همین شکل بوجود آمده است؛ چنانکه امام بخاری در صحیحش از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت: «صَارَتِ الْأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي الْعَرَبِ بَعْدَ أَمَّا وَدٌ كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الْجَنْدَلِ، وَأَمَّا سَوَاعٌ كَانَتْ لِهَذِيلٍ، وَأَمَّا يَغُوثٌ فَكَانَتْ لِمُرَادٍ، ثُمَّ لَبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجَوْفِ، عِنْدَ سَبَاءٍ، وَأَمَّا يَعُوقُ فَكَانَتْ لَهُمْ دَانٌ، وَأَمَّا نَسْرٌ فَكَانَتْ لِحَمِيرٍ لَالِ ذِي الْكَلَّاعِ، أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ، أَنْ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمُوهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أَوْلَاكَ وَتَنَسَّخَ الْعِلْمُ عُيِدَتْ».

ترجمه: «همه بت‌هایی که قوم نوح آن‌ها را می‌پرستیدند، مورد پرستش عرب قرار گرفتند. اما بت ود، متعلق به قوم کلب بود که در ناحیه دومة الجندل به سر می‌بردند، و بت سواع متعلق به قبیله هذیل بود و بت یغوث متعلق به قبیله مراد بود که سپس بت قبیله بنی غطیف در جرف که نزدیک منطقه سباء است قرار گرفت. و یعوق بت مردم

۱- فتاوی الکبری، ج ۶ ص ۱۷۲.

۲- تفسیر قرطبی (الجامع لأحكام القرآن)، ج ۲ ص ۵۷-۵۸.

همدان بود و نسر بت مردم حمیر بود که شاخه‌ای از قبیله ذی الکلاع هستند. نام‌های بتان نام‌های مردانی صالح از قوم نوح بودند، آنگاه که ایشان مردند، شیطان در دل‌های مردمشان افکند که (بت‌ها را بسازند) و در محافلی که در آن جلسه می‌کردند جای دهند و آن‌ها را به نام‌های (همان مردان صالح) بنامند. آن‌ها چنان کردند ولی بتان را نمی‌پرستیدند تا آنکه آن‌ها (که بت‌ها را ساخته بودند) مُردند. سپس معلومات (از اصل موضوع) متغیر شد و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند.^۱

و ابن ابی حاتم در تفسیرش روایت کرده است: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنصُورٍ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ عَنْ أَبِي الْمُطَهَّرِ قَالَ: ذَكَرُوا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي يَزِيدُ بْنُ الْمُهَلَّبِ قَالَ: فَلَمَّا انْقَلَبَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ: ذَكَرْتُمْ يَزِيدُ بْنُ الْمُهَلَّبِ أَمَّا إِنَّهُ قُتِلَ فِي أَوَّلِ أَرْضِ عُيْدٍ فِيهَا غَيْرُ اللَّهِ قَالَ: ثُمَّ ذَكَرَ وَدًّا- قَالَ: وَكَانَ وَدًّا رَجُلًا مُسْلِمًا وَكَانَ مُحَبَّبًا فِي قَوْمِهِ، فَلَمَّا مَاتَ عَسَكُرُوا حَوْلَ قَبْرِهِ فِي أَرْضِ بَابِلَ وَجَزَعُوا عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَى إِبْلِيسُ جَزَعَهُمْ عَلَيْهِ تَشَبَّهَ فِي صُورَةِ إِنْسَانٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي أَرَى جَزَعَكُمْ عَلَى هَذَا الرَّجُلِ، فَهَلْ لَكُمْ أَنْ أَصُورَ لَكُمْ مِثْلَهُ فِيكَونَ فِي نَادِيكُمْ فَتَدْكُرُونَهُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. فَصَوَّرَ لَهُمْ مِثْلَهُ، قَالَ: وَوَضَعُوهُ فِي نَادِيهِمْ وَجَعَلُوا يَذْكُرُونَهُ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنْ ذِكْرِهِ قَالَ: هَلْ لَكُمْ أَنْ أَجْعَلَ فِي مَنَزِلٍ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ تِمْنَالًا مِثْلَهُ، فِيكَونَ لَهُ فِي بَيْتِهِ فَتَدْكُرُونَهُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. فَمَثَّلَ لِكُلِّ أَهْلِ بَيْتٍ تِمْنَالًا مِثْلَهُ، فَأَقْبَلُوا فَجَعَلُوا يَذْكُرُونَهُ بِهِ، قَالَ: وَأَدْرَكَ أَبْنَاؤُهُمْ فَجَعَلُوا يَرَوْنَ مَا يَصْنَعُونَ بِهِ وَتَنَاسَلُوا وَدَرَسَ أَمْرُ ذِكْرِهِمْ إِيَّاهُ، حَتَّى اتَّخَذُوهُ إِلَهًا يَعْبُدُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلَادُ أَوْلَادِهِمْ، فَكَانَ أَوَّلُ مَا عَبَدَ غَيْرُ اللَّهِ: الضَّمُّ الَّذِي سَمَّوْهُ وَدًّا».

ترجمه: «ابی المطهر می‌گوید: نزد ابو جعفر (محمد باقر) که در حال نماز بود، یزید بن الملهب را یاد کردند، هنگامی که نمازش تمام شد گفت: یزید بن الملهب را یاد کردید، اما او در اولین زمینی که غیر خداوند در آن عبادت گردید، کشته شد. راوی گوید: سپس ود را یاد کرد و فرمود: ود مرد مسلمانی بود و در بین قومش محبوب بود، هنگامی که

وفات کرد به سوی قبر او که در سرزمین بابل بود لشکر کشیدند و بر او جزع (و بیتابی و تضرع) نمودند. هنگامی که ابلیس جزع آنان را دید به شکل انسانی در آمد سپس گفت: همانا من جزع شما را بر این مرد دیدم، پس آیا می‌خواهید که برای شما همانند او را به تصویر بکشم (بسازم) تا در محل اجتماعتان قرار بگیرد و او را تصور نمایید؟ گفتند: آری. پس ابلیس پیکری همانند او را برایشان ساخت. راوی می‌گوید: آنان آن پیکر را در انجمن‌شان قرار دادند و او را یادواره قرار دادند، و ابلیس هنگامی که یاد کردن او توسط آنان را دید گفت: آیا می‌خواهید که در خانه هر یک از شما پیکری همانند آن را داشته باشید تا هرکس در خانه خودش او را یاد کند؟ گفتند آری. پس ابلیس برای هر خانواده‌ای پیکری همانند آن را درست کرد و آنان نیز پذیرفتند و به وسیله آن او را یاد می‌کردند. راوی می‌گوید: سپس فرزندان‌شان آمدند و آنچه را که با آن پیکرها انجام می‌دادند دیدند و نسل‌های بعدی آمدند و موضوع اصلی که ذکر و یاد آوری او (وَدّ) بود فراموش گشت تا اینکه فرزندان فرزندان‌شان او را به معبودی گرفته و به جای الله عبادت کردند. پس اولین کسی که بجای الله عبادت شد بتی بود که نامش را وَدّ قرار داده بودند»^۱.

برای همین چون ذریعه و سبب و وسیله و راهی برای منجر و منتهی شدن به شرک است، از این رو شریعت از چنین کاری نهی کرده است و علما آن را بدعت و منکری آشکار می‌دانند. اما نفس این فعل، همان شرک اکبر نیست و همان کفر صریح نیست و به مجرد انجام آن، شخص مرتکب شرک اکبر نشده است و در شرک واقع نمی‌شود، بلکه همانطور که گفته شد مرتکب عملی شده که آن عمل ذریعه‌ای به سوی شرک اکبر است. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در جایی دیگر می‌گوید: «وَأَمَّا الْحِكَايَةُ فِي تِلَاوَةِ مَالِكٍ هَذِهِ الْآيَةِ: {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ} [النساء: ۶۴] الْآيَةُ، فَهِيَ - وَاللَّهِ أَعْلَمُ - بَاطِلَةٌ، فَإِنْ هَذَا لَمْ يَذْكُرْ أَحَدٌ مِنَ الْأُئِمَّةِ فِيهِ أَعْلَمُهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَنَّهُ اسْتَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَ بَعْدَ الْمَوْتِ لَا

۱- تفسیر ابن ابی حاتم، حدیث شماره ۱۸۹۹۷ - تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۵۵.

استغفاراً ولا غیره، وکلامه المنصوص عنه وعن أمثاله ینافی هذا، وإنما يعرف مثل هذا في حكاية ذكرها طائفة من متأخري الفقهاء، عن أعرابي أنه أتى قبر النبي صلى الله عليه وسلم، وتلا هذه الآية، وأنشد بيتين:

يَا خَيْرَ مَنْ دُفِنَتْ بِالْقَاعِ أَعْظَمُهُ * فَطَابَ مِنْ طَيِّبِهِنَّ الْقَاعُ وَالْأَكَمُ
نَفْسِي الْفِدَاءَ لِقَبْرِ أَنْتَ سَاكِنُهُ * فِيهِ الْعَفَافُ وَفِيهِ الْجُودُ وَالْكَرَمُ

ولهذا استحب طائفة من متأخري الفقهاء من أصحاب الشافعي وأحمد، مثل ذلك، واحتجوا بهذه الحكاية التي لا يثبت بها حكم شرعي، لا سيما في مثل هذا الأمر الذي لو كان مشروعاً مندوباً؛ لكان الصحابة والتابعون أعلم به وأعمل به من غيرهم، بل قضاء حاجة مثل هذا الأعرابي وأمثاله لها أسباب قد بسطت في غير هذا الموضع.

وليس كل من قضيت حاجته بسبب يقتضي أن يكون السبب مشروعاً مأموراً به، فقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يُسأل في حياته المسألة فيعطيه لا يرد سائلاً، وتكون المسألة محرمة في حق السائل: حتى قال «إني لأعطي أحدهم العطية فيخرج بها يتأبطها نارا» قالوا يا رسول الله فلم تعطيه؟ قال: «يأبون إلا أن يسألوني، ويأبى الله لي البخل».

وقد يفعل الرجل العمل الذي يعتقده صالحاً، ولا يكون عالماً أنه منهي عنه، فيثاب على حسن قصده، ويُعفى عنه لعدم علمه. وهذا باب واسع.

وعامة العبادات المبتدعة المنهي عنها، قد يفعلها بعض الناس، ويحل له بها نوع من الفائدة، وذلك لا يدل على أنها مشروعة بل لو لم تكن مفسدتها أغلب من مصلحتها لما نهي عنها. ثم الفاعل قد يكون متأولاً، أو مخطئاً مجتهداً أو مقلداً، فيغفر له خطؤه ويثاب على ما فعله من الخير المشروع المقرون بغير المشروع، كالمجتهد المخطئ، وقد بسط هذا في غير هذا الموضع.

ترجمه: «و اما حکایت مربوط به امام مالک که این آیه را تلاوت کرد ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾» [النساء: ۶۴]

«و اگر آن‌ها هنگامی که بر خویشتن ستم می کردند، نزد تو می آمدند، و از الله طلب آمرزش می کردند، بی گمان الله را توبه پذیر مهربان می یافتند».

الله اعلم چنین حکایتی باطل است برای اینکه تا جایی که می دانم هیچ یک از ائمه چنین حکایتی را ذکر نکرده است و هیچ یک از آنان ذکر نکرده که مستحب است که بعد از موت از او درخواست استغفار و غیر آن شود. و کلامی که از او و غیر او منصوص است با چنین چیزی منافات دارد، بلکه تنها همانند این در حکایتی شناخته می شود که طایفه‌ای از متاخرین فقها ذکر کرده اند که اعرابی نزد قبر پیامبر ﷺ آمد و این آیه را تلاوت کرد و این دو بیت را خواند: "ای بهترین کسی که در با عظمت ترین زمین هموار دفن شده است و از بوی خوش او همه ی تپه ها و دشت ها خوشبو شده اند. جان من فدای قبری که تو ساکن آن هستی. در آن هم عفاف هست، هم جود و هم کرم".

و برای همین طایفه‌ای از متاخرین فقها از اصحاب شافعی و احمد چنین کاری را مستحب دانسته اند و به این حکایت احتجاج کرده اند که با آن حکمی شرعی ثابت نمی شود مخصوصا در مثل چنین مساله ای که اگر مشروع و مندوب می بود پس حتما صحابه و تابعین به آن آگاه تر بوده و از دیگران به آن آگاه تر بودند بلکه برآورده شدن نیاز این اعرابی و امثال او اسباب دیگری دارد که در غیر این موضع بسط داده شده است.

و اینطور نیست که هرکسی که نیازش بخاطر سببی برآورده شد، چنین اقتضا کند که آن سبب مشروع و به آن امر شده باشد، چون گاهی اوقات در زمان حیات پیامبر ﷺ از او چیزی خواسته می شد و آن را عطا می کرد و دست سائل را رد نمی کرد و آن درخواست در حق سوال کننده حرام می بود، حتی فرمود: «من به یکی از شما چیزی می دهم و آن را گرفته و بیرون می رود در حالی که پارچه ای آتش گرفته است». گفتند

ای رسول خدا پس چرا به آنان می‌دهی؟ فرمود: «آنان می‌خواهند که حتماً از من درخواست کنند و خداوند هم بخل ورزیدن برای من را نمی‌خواهد».

و گاه یک شخص عملی انجام می‌دهد که معتقد است صالح است و نمی‌داند که از آن عمل نهی شده است پس بخاطر حسن قصدی که دارد ثواب می‌برد و بخاطر عدم علمش مورد عفو قرار می‌گیرد و این باب گسترده‌ای است.

و عموم عبادات بدعی نهی شده، بعضی از مردم آن را انجام می‌دهند و با آن نوعی فایده کسب می‌کنند و این دلالت نمی‌کند بر اینکه آن کارش مشروع باشد، بلکه اگر مفسده‌اش بیشتر از مصلحتش نمی‌بود از آن نهی نمی‌شد. سپس کننده کار ممکن است تأویل داشته باشد یا مجتهدی باشد که خطا کرده باشد یا مقلد باشد، پس خطای او بخشیده می‌شود و بر آنچه که انجام داده است از عمل خیر مشروعی که مقرون به غیر مشروع است ثواب می‌برد، مانند مجتهد خطاکار، و این موضوع در غیر این موضع بسط داده شده است».^۱

می‌گوییم: در این قول نیز می‌بینیم که شیخ الاسلام ابن تیمیه درخواست دعا از میت را بدعت و غیر مستحب می‌داند و اگر چنین کاری شرک صریح بود، آیا معقول است که ابن تیمیه بگوید فاعلش بخاطر حسن قصدی که دارد بر چنین کاری ثواب هم می‌برد؟ آیا انسان با انجام شرک صریح، ثواب می‌برد؟ آیا شرک صریح در صورتی که قصد و هدف فاعلش، حسن و نیکو باشد، فاعلش بر آن ثواب می‌برد؟

پس این نص ابن تیمیه جدال مخالف را قطع می‌کند و ثابت می‌کند که در نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه درخواست دعا از میت، تنها بدعت است و ائمه آن را مستحب ندانسته‌اند.

۱- اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم، ج ۲ صص ۲۸۹-۲۹۰.

و آیا معقول است که ائمه شرک صریح را مستحب بدانند؟ و آیا معقول است متاخرین فقها از شافعیه و حنابله^۱، شرک صریح را مستحب بدانند؟

پس این نشان می‌دهد که چنین کاری اصلاً شرک صریح و کفر اکبر نمی‌باشد، بلکه عملی بدعی است و مستحب نیست و اگر کسی آن را مستحب بداند و انجام بدهد، تنها

۱- سخن ابن قدامه مقدسی رحمته الله (متوفی ۶۲۰ هجری) از علمای حنبلی درباره مستحب دانستن درخواست دعا از پیامبر بعد از وفاتش چنین است: «ثُمَّ تَأْتِي الْقَبْرَ فَتَوَلَّى ظَهْرَكَ الْقَبْلَةَ، وَتَسْتَقْبِلُ سَطَهُ، وَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ... اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) [النساء: ۶۴] وَقَدْ أَتَيْتُكَ مُسْتَغْفِرًا مِنْ ذُنُوبِي، مُسْتَشْفِعًا بِكَ إِلَى رَبِّي، فَأَسْأَلُكَ يَا رَبَّ أَنْ تُوجِبَ لِي الْمَغْفِرَةَ، كَمَا أَوْجَبْتَهَا لِمَنْ آتَاهُ فِي حَيَاتِهِ».

ترجمه: «سپس نزد قبر رفته و پشتت را به قبله می‌کنی و رو به وسط قبر می‌کنی و می‌گویی: سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات الله بر تو باد... بار الهی بی گمان که تو گفتی و سخن تو حق است که: «و اگر آن‌ها هنگامی که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، بی گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

و به درستی که [ای پیامبر] من نزد تو آمده‌ام و از گناهانم طلب بخشایش می‌کنم، تو را نزد پروردگارم شفیع قرار می‌دهم، پس ای پروردگار، از تو می‌خواهم که مغفرت را برایم واجب گردانی همانطور که برای کسی که در حیاتش نزد ایشان می‌آمد واجب می‌گرداندی». [المغنی، ج ۳ صص ۴۷۸-۴۷۹]

و سخن محیی الدین نووی رحمته الله (متوفی ۶۷۶ هجری) از علمای شافعیه درباره مستحب دانستن درخواست دعا از پیامبر بعد از وفاتش چنین است: «ثم يرجع إلى موقفه الأول قبالة وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فيتوسل به في حق نفسه، ويتشفع به إلى ربه سبحانه وتعالى». [الأذکار، ص ۲۰۵]

ترجمه: «سپس به جای اول خود، روبه‌روی صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردد و برای خودش به او متوسل شود و او را نزد پروردگار پاک و والای خویش شفیع قرار دهد».

چنانکه از سخنشان واضح است، آنان حالت ممات پیامبر را مانند حیات او در نظر گرفته‌اند و به همان شکل که یک نفر در قید حیات او، به او متوسل می‌شد و او را شفیع خود قرار می‌داد، به همان شکل بعد از وفات ایشان نیز همین کار را کرده‌اند با این اعتقاد که پیامبر در قبرش همانطور که سلام کننده را می‌شوند پس درخواست دعا از او را نیز می‌شوند. و اگر درخواست دعا در حیات پیامبر شرک نباشد پس بعد از وفات پیامبر نیز شرک نیست، بلکه مسأله‌ی بدعت و ناجایز بودن آن مطرح می‌شود و اصلاً بحث شرک بودن آن مطرح نیست.

مرتکب عملی بدعی شده و فاعلش بخاطر حسن قصدی که داشته است بر آن ثواب هم می‌برد.

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: «ومن هؤلاء من يؤذي المیت بسؤاله إياه أعظم مما يؤذيه لو كان حيا وربما قضيت حاجته مع ذم يلحقه كما كان الرجل يسأل النبي صلى الله عليه وسلم فيعطيه ويقول إن أحدهم ليسألني المسألة فيخرج بها يتأبطها نارا ومن هذه الحكاية المذكورة في الذي جاء إلى قبر النبي وطلب منه سكباجا فأثاه بعض أهل المدينة فأطعمه سكباجا وأمره بالخروج من المدينة وقال إنه رأى النبي صلى الله عليه وسلم فأمره أن يطعمه و أن يخرج به وقال من يقيم بالمدينة لا يتمنى ذلك أو كما قال

ولا ريب أن النبي صلى الله عليه وسلم بل ومن هو دونه حي يسمع كلام الناس كما قال صلى الله عليه وسلم ما من رجل يسلم علي إلا رد الله علي روحي حتى أرد عليه السلام و ما من رجل يمر بقبر الرجل كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه إلا رد الله عليه روحه حتى يرد عليه رواه ابن عبد البر و صححه

لكن في مسألتهم أنواع من المفاسد منها إذاؤهم له بالسؤال ومنها إفضاء ذلك إلى الشرك وهذه المفسدة توجد معه بعد الموت دون الحياة فإن أحدا من الأنبياء و الصالحين لم يعبد في حياته إذ هو ينهى عن ذلك و أما بعد الموت فهو لا ينهى فيفضي ذلك إلى اتخاذ قبره و ثنا يعبد ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تتخذوا قبوري عيدا وقال اللهم لا تجعل قبوري و ثنا يعبد».

ترجمه: «و بعضی از آنان با درخواست کردن از میت او را بیشتر از آن مقداری که وقتی زنده بود و اذیت می‌شد، اذیت می‌کند و چه بسا حاجتش را برآورده کند اما به همراه مذمت و سرزنشی که به او می‌رسد، چنانکه مردی از پیامبر ﷺ (در زمان حیاتش) چیزی درخواست کرد و پیامبر به او داد و فرمود: یکی از شما از من چیزی

درخواست می‌کند و آن را در بغل گرفته و بیرون می‌رود در حالی که آتش را گرفته است.

و از آن جمله حکایت مذکوره است درباره کسی که نزد قبر پیامبر آمد و از او سکباج (نوعی نان خورش است) طلب کرد پس یکی از اهالی مدینه نزد او آمد و به او سکباج داد که بخورد و به او دستور داد که از مدینه بیرون برود و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیده است و از من خواسته است که به تو غذا بدهم و تو را از مدینه بیرون کنم و فرمود کسی که در مدینه اقامت کند چنین چیزی تمنا نمی‌کند.

و شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و بلکه کسی که در منزلتی پایین تر از او قرار دارد زنده است و کلام مردم را می‌شنود همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ کسی نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خداوند روحم را به من بر می‌گرداند تا سلامش را پاسخ بدهم و هیچ کسی نیست که از قبر شخصی عبور کند که او را در دنیا می‌شناخت و بر او سلام کند، إلا اینکه خداوند روحش را به او باز می‌گرداند تا سلامش را پاسخ بدهد. ابن عبد البر آن را روایت کرده و صحیحش می‌داند.

لکن در درخواست کردن از آنان انواعی از مفاسد وجود دارد مانند اذیت شدنشان با سوال، و مانند منتهی شدن چنین کاری به شرک، و این مفسده در بعد از وفاتش بوجود می‌آید نه در حیاتش. برای اینکه هیچ یک از انبیا و صالحان در زمان حیاتش عبادت نشده است برای اینکه او از چنین کاری نهی می‌کرد و اما بعد از موتش نمی‌تواند از آن نهی کند پس چنین کاری به این منتهی می‌شود که قبرش به عنوان بت گرفته شود و عبادت شود. و برای همین پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: قبر من را عید گاهی نگیرید و فرمود: بارالهی قبرم را بتی قرار مده که عبادت شود.^۱

می‌گوییم: در این قول می‌بینیم که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید چه بسا کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفاتش چیزی را درخواست کند و پیامبر نیازش را برآورده کند و

ماجرای مردی را حکایت می‌کند که نزد قبر پیامبر ﷺ رفته و از او نوعی غذا و خوردنی درخواست کرد و پیامبر ﷺ درخواست او را شنیده و به خواب یکی از اهالی مدینه می‌رود و به او می‌گوید که برایش آن غذایی که خواسته است را بدهد و سپس او را از مدینه بیرون کند. و ابن تیمیه می‌گوید در چنین درخواستی از پیامبر مفسده وجود دارد، از جمله مفسد آن اذیت شدن میت است و از دیگر مفسد آن منتهی شدن چنین کاری به شرک است. یعنی در ذات خودش چنین عملی شرک نیست بلکه به شرک منتهی می‌شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: «وهكذا أهل الزيارات البدعية، منهم من يطلب من المزور دعاء وسؤاله لربه، واستغفاره، واستنصاره، ودعاه له بالرزق، وشفاعته، ونحو ذلك، وهذا وإن كان قد ذكر بعضه طائفة من العلماء، وجعلوا قوله: {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا} [النساء: ۶۴] يتناول من يأتيه بعد الموت، فيطلب منه الاستغفار له، كما كان أصحابه يطلبون منه الاستغفار في حياته، وذكروا في ذلك حكاية لبعض الأعراب، ومنامًا رآه العتبي، وقيل: بل رآه محمد بن حرب الهلالي، وهم مختلفون في الشعر المذكور فيها، فجمهور الأئمة لم يستحبوا ذلك، وإنما ذكره بعض أصحابهم، ولم يكن الصحابة يفعلون مثل هذا، ولا هو أيضًا معروف عن التابعين».

ترجمه: «و همچنین اهل زیارات بدعیه، بعضی از آنان از کسی که زیارتش کرده‌اند، دعا و درخواستش از پروردگار و درخواست مغفرت و نصرت و دعای روزی برایش و شفاعتش و امثال آن را طلب می‌کنند، و اگر چه بعضی از این موارد را طایفه‌ای از علما ذکر کرده‌اند و این فرموده خداوند: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴]

«و اگر آن‌ها هنگامی که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

را برای کسی که بعد از موتش نزدش می‌آید بکار برده‌اند، و از او (میّت) طلب استغفار برای خودش می‌کنند به همان شکل که اصحابش در زمان حیاتش از او درخواست استغفار می‌کردند و در این باره حکایتی از بعضی از اعراب و خوابی که العتبی آن را دیده است ذکر می‌کنند و گفته شده که آن خواب را محمد بن حرب الهمللی دیده است. و در شعری که در آن ذکر شده است اختلاف دارند، پس جمهور امامان چنین کاری را مستحب ندانسته‌اند، بلکه تنها بعضی از اصحابشان آن را ذکر کرده‌اند و صحابه چنین کاری نکرده‌اند و نزد تابعین نیز چنین چیزی شناخته شده نمی‌باشد.^۱

چنانکه می‌بینیم در این قول، شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید که طایفه‌ای از علما چنین کاری را مستحب دانسته‌اند ولی جمهور چنین کاری را مستحب ندانسته‌اند، و چنانکه واضح است ابن تیمیه کسی که چنین کاری را مستحب دانسته است، به عنوان امام و عالم دین قرار داده است. پس اگر چنین چیزی شرک صریح و کفر اکبر بود، چگونه معقول است که شیخ الاسلام ابن تیمیه کسی که شرک صریح و کفر اکبر را جایز و مستحب بداند، به عنوان عالم و امام قبول داشته باشد؟ و اگر شرک صریح بود، چگونه ممکن است انسان با مستحب دانستن شرک صریح بخاطر حسن قصدش، ثواب ببرد؟ پس نشان می‌دهد که چنین کاری شرک صریح نیست بلکه عملی بدعی و غیر مستحب است. و شیخ الاسلام در جاهای مختلف از کتاب‌هایش بیان کرده که دعای میّت گوناگون است، بعضی از آن شرک صریح و بعضی از آن بدعت و بعضی منکر آشکار و بعضی از آن ذریعه‌ای بسوی شرک، اما غلات همه این‌ها را به عنوان شرک صریح قرار داده و سپس به زور و بهتان، عقیده خودشان را هم به شیخ الاسلام ابن تیمیه نسبت می‌دهند! و گمان می‌کنند که ابن تیمیه نیز در این دیدگاهشان با آنان موافق است!

۱-قاعدة عظيمة في الفرق بين عبادات أهل الإسلام والإيمان وعبادات أهل الشرك والنفاق، صص ۱۱۱-۱۱۲.

و چنانکه از سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه فهمیده می‌شود، درخواست دعا از میت، بدعت است نه شرک. و قول به بدعت بودن آن را به جمهور علما نسبت داده است و گفته است اقلیتی از علما از فقهای متاخرین آن را مستحب دانسته‌اند، پس کسی که ادعای اجماع بر حرام بودن چنین کاری بکند، قول صوابی نگفته است حال چه رسد به اینکه ادعای اجماع بر شرک اکبر بودنش بکند؟!

ابن عثیمین رحمته الله از علمای معاصر نیز چنین کاری را شرک اکبر نمی‌داند، وی می‌گوید: «سؤال الميت أن يسأل الله أو سؤال قضاء الحاجة بينهما فرق، إذا سأل قضاء الحاجة فهذا شرک اکبر، وإذا سأل أن يسأل الله فهذا بدعة وضلالة، لأن الميت إذا مات انقطع عمله، والدعاء من عمله، فكيف تسأله ما لا يمكن فإذا جئت إلى ميت وقلت: ادع الله لي، فإنه لن يدعوا الله لك، ومن ذلك تقول عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم: اشفع لي، فإن هذا حرام وبدعة منكورة، لكن إذا قلت: يا رسول الله أنجني من النار، كان شرکا أكبر».

ترجمه: «سوال کردن از میت اینکه از الله درخواست کند یا سوال کردن از میت تا نیازت را برآورده کند، بین این دو فرق است.

اگر از او درخواست برآورده شدن نیازش را بکند پس این شرک اکبر است و اگر از میت درخواست کند که از الله درخواست کند پس این بدعت و گمراهی است. برای اینکه هرگاه شخص بمیرد عملش قطع می‌شود و دعا از عمل او است، پس چگونه از او چیزی را درخواست می‌کنی که نمی‌تواند؟

پس اگر نزد میت رفتی و گفتی: برایم از الله بخواه، پس او نمی‌تواند که الله را برای تو بخواند، مانند اینکه نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گفته می‌شود: برایم شفاعت کن. چراکه این حرام و بدعت منکری است. منتها اگر گفتی: یا رسول الله مرا از آتش نجات بده، این شرک اکبر است».^۱

۱- لینک سخن ایشان.

ابن تیمیه رحمه الله مجتهدی غیر معصوم است

ما از کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله ثابت کردیم که ایشان طلب دعا از میت را بدعت و منکری آشکار و ذریعه‌ای به سوی شرک می‌داند، نه خود شرک صریح و کفر اکبر. اما اگر شخص مخالف، به این ادله‌ای که از شیخ الاسلام ابن تیمیه آوردم قانع نشد و معتقد بود که رأی ابن تیمیه چیزی نیست جز اینکه طلب دعا از میت بدون هیچ تردیدی شرک اکبر است، می‌گویم، حتی اگر بالفرض در بعضی از نصوص مجملش، چنین عملی را شرک اکبر گفته باشد، باز باید آن را حمل بر مفسر و مفصلش نمود و نباید اقوال ایشان را مصادره به مطلوب نمود. و اگر هم به فرض محال چنین عملی را شرک اکبر بداند، می‌گویم که اگر چنین احتمالی درست باشد، پس آن اقوال مربوط به اوایل دوران شیخ می‌باشد و بعداً از این رأی برگشته است.

و تالیفات بسیار زیاد ابن تیمیه رحمته الله همگی در یک روز یا یک ماه یا یک سال نوشته نشده است، بلکه در طول عمر خود آن را نوشته است. و شیخ الاسلام ابن تیمیه از ۱۷ سالگی شروع به تالیف کرده است و تا آخر زمان وفاتش یعنی ۶۷ سالگی مشغول تالیف بوده است. سوالی قابل تأمل اینکه آیا شیخ الاسلام ۱۷ ساله که شروع به تالیف و نوشتن کرده است، همان شیخ الاسلام ۶۷ ساله است که تالیف می‌کند؟
برای مثال قضیه حیات خضر علیه السلام را در نظر بگیرید.
شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در ابتدا معتقد بود که خضر علیه السلام زنده است و نمرده است.

در مجموع الفتاوی آمده است:

«سُئِلَ الشَّيْخُ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: هَلْ كَانَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَبِيًّا أَوْ وَلِيًّا؟ وَهَلْ هُوَ حَيٌّ إِلَى الْآنَ؟ وَإِنْ كَانَ حَيًّا فَمَا تَقُولُونَ فِيمَا رَوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: " {لَوْ كَانَ حَيًّا لَزَارَنِي} " هَلْ هَذَا الْحَدِيثُ صَحِيحٌ أَمْ لَا؟».

ترجمه: «از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله سوال شد: آیا خضر علیه السلام پیامبر است یا ولی؟ و آیا او تا به الآن زنده است؟ و اگر زنده است پس چه می‌گویید درباره آنچه که

از پیامبر ﷺ روایت گشته که گفته است: «اگر زنده بود حتما مرا زیارت می‌کرد» آیا این حدیث صحیح است یا نه؟».

سپس شیخ توضیحاتی دربارهٔ اختلاف علما دربارهٔ نبی یا ولی بودنش می‌دهد و می‌گوید اکثر علما بر این هستند که او ولی است، سپس دربارهٔ حیات او می‌گوید:

«وَأَمَّا حَيَاتُهُ: فَهُوَ حَيٌّ. وَالْحَدِيثُ الْمَذْكُورُ لَا أَصْلَ لَهُ وَلَا يُعْرَفُ لَهُ إِسْنَادٌ بَلِ الْمُرَوِّىُّ فِي مُسْنَدِ الشَّافِعِيِّ وَغَيْرِهِ: أَنَّهُ اجْتَمَعَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ قَالَ إِنَّهُ لَمْ يَجْتَمِعْ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ قَالَ مَا لَا عِلْمَ لَهُ بِهِ فَإِنَّهُ مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي لَا يُحَاطُ بِهِ. وَمَنْ احْتَجَّ عَلَى وَفَاتِهِ بِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " {أَرَأَيْتُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّهُ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِمَّنْ هُوَ عَلَيْهَا الْيَوْمَ أَحَدٌ} " فَلَا حُجَّةَ فِيهِ فَإِنَّهُ يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ الْخَضِرُ إِذْ ذَاكَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ. وَلَإِنَّ الدَّجَالَ - وَكَذَلِكَ الْجَسَّاسَةُ - الصَّحِيحُ أَنَّهُ كَانَ حَيًّا مُوجُودًا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ بَاقٍ إِلَى الْيَوْمِ لَمْ يُخْرَجْ وَكَانَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ. فَمَا كَانَ مِنَ الْجَوَابِ عَنْهُ كَانَ هُوَ الْجَوَابُ عَنِ الْخَضِرِ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ لَفْظُ الْأَرْضِ لَمْ يَدْخُلْ فِي هَذَا الْخَبَرِ أَوْ يَكُونَ أَرَادَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَدَمِيِّينَ الْمَعْرُوفِينَ وَأَمَّا مَنْ خَرَجَ عَنِ الْعَادَةِ فَلَمْ يَدْخُلْ فِي الْعُمُومِ كَمَا لَمْ تَدْخُلِ الْجِنُّ وَإِنْ كَانَ لَفْظًا يَنْتَظِمُ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ. وَتَخْصِيصُ مِثْلِ هَذَا مِنْ مِثْلِ هَذَا الْعُمُومِ كَثِيرٌ مُعْتَادٌ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ».

ترجمه: «و اما حیات او، پس او زنده است. و حدیث مذکور اصلی ندارد و اسنادی برای آن شناخته نشده است. بلکه المروزی در مسند الشافعی و غیر آن آورده: او نزد پیامبر ﷺ آمده است و کسی که می‌گوید او نزد پیامبر نیامده است پس چیزی گفته که به آن علم ندارد چون این از علمی است که به آن احاطه نداشته است. و کسی که بر وفات یافتن او احتجاج کرده است به این سخن پیامبر ﷺ که گفته است: «امشب را بخاطر بسپارید. زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین قرار دارند، باقی نخواهد ماند». این حدیث دلیل نمی‌باشد؛ برای اینکه ممکن است

خضر آن هنگام بر وجه زمین بوده باشد. و چون دجال و همچنین جساسه صحیح این است که آن‌ها از زمان پیامبر ﷺ زنده و موجود می‌باشند و آن‌ها تا به امروز باقی مانده‌اند و بیرون نیامده‌اند و در جزیره‌ای از جزایر دریا هستند. پس هر جوابی دربارهٔ دجال و جساسه دادند همان جواب برای خضر داده می‌شود. و ممکن است که لفظ «زمین» در این خبر نیامده باشد، یا ممکن است که پیامبر ﷺ منظورش آدم‌های شناخته شده باشد و اما کسی که از عادت عادی خارج باشد در این عموم وارد نمی‌باشد؛ به همان شکل که جن وارد آن نمی‌باشد هرچند هم که لفظ حدیث شامل جن و انس می‌باشد. و چنین تخصیصی نسبت به چنین عمومیتی، بسیار و عادی می‌باشد و الله دانا تر است»^۱.

سپس در صفحه‌ای قبل از آن یعنی ج ۴ ص ۳۳۷ آمده است:

«وَسُئِلَ - رَحِمَهُ اللهُ - : عَنْ " الْخَضِرِ " وَ " إِيَّاسَ " : هَلْ هُمَا مُعَمَّرَانِ؟ بَيَّنَّا لَنَا رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى.

فَأَجَابَ: إِنَّهُمَا لَيْسَا فِي الْأَحْيَاءِ؛ وَلَا مُعَمَّرَانِ؛ وَقَدْ سَأَلَ إِبْرَاهِيمُ الْحَرَبِيُّ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ عَنْ تَعْمِيرِ الْخَضِرِ وَإِيَّاسَ وَأَمَّهُمَا بَاقِيَانِ يَرِيَانِ وَيُرَوَّى عَنْهُمَا فَقَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ: مَنْ أَحَالَ عَلَى غَائِبٍ لَمْ يُنْصَفْ مِنْهُ؛ وَمَا أَلْقَى هَذَا إِلَّا شَيْطَانٌ. وَسُئِلَ " الْبُخَارِيُّ " عَنْ الْخَضِرِ وَإِيَّاسَ: هَلْ هُمَا فِي الْأَحْيَاءِ؟ فَقَالَ: كَيْفَ يَكُونُ هَذَا وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ { لَا يَبْقَى عَلَى رَأْسِ مَائَةٍ سَنَةٍ مِمَّنْ هُوَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ } ؟" وَقَالَ أَبُو الْفَرَجِ ابْنُ الْجَوْزِيِّ: قَوْلُهُ تَعَالَى { وَمَا جَعَلْنَا لَيْسَرَ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ } وَلَيْسَ هُمَا فِي الْأَحْيَاءِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ».

ترجمه: «از شیخ رحمه الله سوال شد: دربارهٔ خضر و الیاس. آیا آن دو عمر طولانی دارند، برایمان روشن سازید الله متعال شما را رحمت نماید.

پس جواب داد: آن دو زنده نیستند و عمر طولانی نمی‌کنند. ابراهیم الحریبی از احمد بن حنبل دربارهٔ عمر طولانی خضر و الیاس و اینکه آیا آن دو باقی هستند و دیده می‌شوند و از آن دو روایت می‌شود، سوال کرد، امام احمد گفت: کسی که بر شخص غایبی حواله دهد از او نوشته نمی‌شود و این را جز شیطان القا نکرده است. و از بخاری دربارهٔ خضر و الیاس سوال شد که آیا آن دو زنده هستند؟ گفت: چطور چنین چیزی ممکن است در حالی که پیامبر ﷺ گفته است: «هرکس که بر روی زمین باشد بعد از گذشت صد سال باقی نمی‌ماند». ؟ و ابو الفرج ابن الجوزی می‌گوید: این فرمودهٔ خداوند «و برای بشری قبل از تو جاودانگی قرار نداده‌ایم». و آن دو از زندگان نمی‌باشند و الله دانا تر است.

و در ج ۲ ص ۲۴۹ می‌گوید: «فَإِنَّ خَضَرَ مُوسَى مَاتَ كَمَا بَيَّنَّ هَذَا فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ». ترجمه: «خضر موسی مرده است چنانکه در جایی غیر از اینجا آن را توضیح داده‌ام».

و در ج ۲۷ ص ۱۰۰ می‌گوید: «وَالصَّوَابُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمُحَقِّقُونَ أَنَّهُ مَيِّتٌ وَأَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْ الْإِسْلَامَ وَلَوْ كَانَ مَوْجُودًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَوَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يُؤْمِنَ بِهِ وَيُجَاهِدَ مَعَهُ».

ترجمه: «قول صوابی که محققان بر آن هستند این است که او (خضر) مرده است و اسلام را درک نکرده است و اگر در زمان پیامبر ﷺ موجود بود، بر او واجب بود که به پیامبر ایمان بیاورد و همراهش جهاد کند».

و شاید کسی بر عکس این را هم ادعا کند و بگوید قول و نظر اول ابن تیمیه این بوده که خضر مرده است، سپس از این نظر برگشته باشد و قول به حیات او را اختیار کرده باشد؛ چنانکه از فتوای اولی که نقل شد و ادله‌ای که برای حیات آن بیان می‌کند، چنین چیزی احساس می‌گردد. و صرف نظر از این اختلافات، می‌گوییم:

پس امکان اینکه آن سخنان مجملی که در آن آمده است طلب دعا از میّت شرک اکبر است شاید مربوط به دوران اوایل تالیفات شیخ باشد، و دیدگاه و نظریات و عقاید شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز در حال بلوغ و رشد بوده چراکه اصل در آدمی، عدم علم و

آگاهی است تا اینکه علم کسب می کند. و رجوع به حق فضیلت بزرگی است و مخصوصاً در مسائل اجتهادی و اختلافی، و نباید مخالف با رأی خود را تکفیر کنیم، چراکه اختلاف در این مسائل اجتناب ناپذیر است.

و اگر بالفرض شیخ الاسلام ابن تیمیه درخواست دعا از میت را شرک اکبر دانسته بوده باشد، پس هیچ ایراد و اشکال و عیبی ندارد که از این قول رجوع کرده باشد، همانطور که درباره زنده یا مرده بودن خضر علیه السلام، از قولی به قول دیگر رجوع کرده است. و آنچه مهم است آخرین نظر و عقیده شیخ الاسلام است که شاگرد ایشان ابن کثیر رحمته الله از البرزالی رحمته الله، عقیده نهایی ایشان را نقل کرده است:

«قَالَ الْبِرْزَالِيُّ: وَفِي سَوَالٍ مِنْهَا سَكَى الصُّوفِيَّةُ بِالْقَاهِرَةِ عَلَى الشَّيْخِ تَقِيٍّ الدِّينِ وَكَلَامِهِ فِي ابْنِ عَرَبٍ وَغَيْرِهِ إِلَى الدَّوْلَةِ، فَرَدُّوا الْأَمْرَ فِي ذَلِكَ إِلَى الْقَاضِي الشَّافِعِيِّ، فَعَقِدَ لَهُ مَجْلِسٌ، وَادَّعَى عَلَيْهِ ابْنُ عَطَاءٍ بِأَشْيَاءَ، فَلَمْ يَثْبُتْ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ، لَكِنَّهُ قَالَ: لَا يُسْتَعَاثُ إِلَّا بِاللَّهِ، وَلَا يُسْتَعَاثُ بِالنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اسْتِغَاثَةً بِمَعْنَى الْعِبَادَةِ، وَلَكِنْ يُتَوَسَّلُ بِهِ، وَيُتَشَفَّعُ بِهِ إِلَى اللَّهِ. فَبَعْضُ الْحَاضِرِينَ قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ فِي هَذَا شَيْءٌ».

ترجمه: «البرزالی^۱ می‌گوید: در شوال آن سال^۲ صوفیه در قاهره از شیخ تقی الدین (ابن تیمیه) و کلام ایشان درباره ابن عربی و غیر او، به نزد دولت شکایت کردند، این موضوع به نزد قاضی شافعی بازگردانده شد، و مجلسی برای آن منعقد گشت. ابن عطا درباره او (ابن تیمیه) ادعاهایی کرد که نتوانست چیزی از آن‌ها را ثابت کند؛ منتها او (ابن تیمیه) گفت: جز به خداوند استغاثه نمی‌شود، و به پیامبر ﷺ هم استغاثه نمی‌شود؛ استغاثه‌ای که به معنای عبادت است، اما به وی توسل می‌شود و به وسیله او نزد الله درخواست شفاعت می‌شود. پس بعضی از حاضرین گفتند که در این باره ایرادی بر او نمی‌باشد».

و این سخن البرزالی بیانگر آخرین دیدگاه و عقیده شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله درباره توسل و طلب شفاعت و دعا از پیامبر ﷺ بعد از وفاتش می‌باشد و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته است که استغاثه از پیامبر به معنای عبادت آن جایز نیست، یعنی استغاثه‌ای که تنها از خداوند می‌شود، از غیر خداوند - در آنچه که جز خداوند بر آن قادر

۱- او امام، حافظ، محدث و مؤرخ، علم الدین القاسم بن محمد البرزالی (۶۶۵-۷۳۹ هـ) می‌باشد. محمد صدیق حسن خان قنوجی در «التاج المکمل من جواهر مآثر الطراز الآخر والأول» در ترجمه او می‌گوید: «قال الشوکانی فی "البدر الطالع": أجاز له ابن عبد البر، وابن عدلان. وکان شیخ الإسلام ابن تیمیه يقول: نقل البرزالی نَقْرًا فی حجر. ولی تدریس الحديث فی مواضع. قال الذهبي: إنه کان رأسًا فی صدق اللهجة والأمانة، وکان صاحب سنة واتباع ولزوم للفرائض. وله ود فی القلوب، وحبٌ فی الصدور، حتی قال: وهو الذي حَبَّبَ إِلَيَّ طلب الحديث، قال فی: خطك يشبه خطَّ المحدثين، فأثر قوله لي».

ترجمه: «شوکانی در البدر الطالع می‌گوید: ابن عبد البر و ابن عدلان به او اجازه داده بودند. و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گفت: نقل البرزالی مانند کننده کاری کردن بر روی سنگ است (کنایه از قوی و درست بودن سخنانش است). در بعضی جاها سرپرستی تدریس حدیث را برعهده گرفت. ذهبی می‌گوید: او امام و رأسی در صداقت لهجه و امانت بود و صاحب سنت و اتباع و پابندی به فرائض بود. و او در قلب‌ها محبوب بود حتی ذهبی می‌گوید: او (البرزالی) کسی بود که باعث شد طلب حدیث را دوست بدارم و درباره من گفت: خط تو مانند خط محدثین است و سخنش درباره من تاثیر گذاشت».

۲- یعنی در سال ۷۲۳ هجری، ۶ سال قبل از وفات شیخ الاسلام ابن تیمیه.

نیست - جایز نمی باشد، اما به او توسل می شود و بوسیله او درخواست شفاعت از الله متعال می شود.

پس کسی معصوم از خطا نیست چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُنْصَبَ لِلْأُمَّةِ شَخْصًا يَدْعُو إِلَى طَرِيقَتِهِ وَيُوَالِي وَيُعَادِي عَلَيْهَا غَيْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا يُنْصَبَ لَهُمْ كَلَامًا يُوَالِي عَلَيْهِ وَيُعَادِي غَيْرَ كَلَامِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ بَلْ هَذَا مِنْ فِعْلِ أَهْلِ الْبِدْعِ الَّذِينَ يُنْصَبُونَ لَهُمْ شَخْصًا أَوْ كَلَامًا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْأُمَّةِ يُوَالُونَ بِهِ عَلَى ذَلِكَ الْكَلَامِ أَوْ تِلْكَ النَّسَبَةِ وَيُعَادُونَ. وَالْخَوَارِجُ إِنَّمَا تَأَوَّلُوا آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَى مَا اعْتَقَدُوهُ وَجَعَلُوا مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ كَافِرًا؛ لِإِعْتِقَادِهِمْ أَنَّهُ خَالَفَ الْقُرْآنَ فَمَنْ ابْتَدَعَ أَقْوَالَ لَا لَيْسَ لَهَا أَصْلٌ فِي الْقُرْآنِ وَجَعَلَ مَنْ خَالَفَهَا كَافِرًا كَانَ قَوْلُهُ شَرًّا مِنْ قَوْلِ الْخَوَارِجِ».

ترجمه: «کسی حق ندارد که جز پیامبر صلی الله علیه وسلم شخصی را برای امت قرار دهد و به سوی طریقه او دعوت کند و بر سر آن دوستی و دشمنی کند. و کسی حق ندارد که برای امت غیر از کلام الله و رسولش و آنچه که امت بر آن اجماع دارد، کلامی را قرار دهد که بر سر آن دوستی و دشمنی نماید. زیرا چنین کاری از کارهای اهل بدعت است که شخصی یا کلامی را برای امت قرار می دهند و به وسیله آن امت را از هم جدا می نمایند و بر سر آن کلام یا آن نسبت، دوستی یا دشمنی می کنند. و خوارج آیاتی از قرآن را در جهت اعتقاداتشان تأویل کردند و کسی که با آنها مخالفت کند را کافر قرار دادند به این گمان که او با قرآن مخالفت کرده است! پس کسی که اقوالی را بدعت گذارد که اصلی در قرآن ندارد و کسی که با آن اقوال مخالفت کند را کافر قرار دهد، سخن او از سخن خوارج بدتر می باشد».^۱

والله اعلم.

در پایان

غلو دروازه‌ای است به سوی انحراف در دین و افتادن در افراط و تفریط، و نه تنها غلو در دین، بلکه غلو در هرچیزی مذموم است و اگر در هرچیزی افراط و تفریط رخ دهد ناپسند بوده و زیان‌های مختلفی به همراه دارد. و همواره در طول تاریخ غالیان با غلو در دین باعث ضربه‌زدن به خود و دیگران و دین بوده‌اند و ضرر غالیان از عاصیان بیشتر است چون اهل غلو، آنچه که ابداع کرده‌اند را همان دین و شریعت و حدود خداوند می‌پندارند و با کج فهمی که دارند فکر می‌کنند بهترین عمل را انجام می‌دهند، اما نمی‌دانند که زیان‌بار و خسارت‌مند شده‌اند و چون به بدعت خود پی نمی‌برند پس به فکرشان هم نمی‌آید که از آن توبه کنند، چون آنچه که بر آن هستند را همان دین می‌دانند و با خود می‌گویند که چگونه از دین توبه کنم؟ و متوجه کردن اهل غلو به اشتباه و غلوشان کاری دشوار است و کسی که خداوند به او ارادهٔ خیر داشته باشد و نیتش خالص باشد خداوند او را به حال خود رها نخواهد کرد. بی‌گمان قلب بندگان در بین دو انگشت از انگشتان خداوند رحمان است و هرگونه که بخواند قلب‌ها را منقلب کرده و می‌گرداند. از الله سبحانه می‌خواهم که قلب ما و همهٔ مسلمانان را به بهترین حالت منقلب گرداند.

غلو مانند یک ویروس خطرناک است که به درون عقیدهٔ شخص مسلمان می‌افتد و او را نسبت به مسلمانان بد بین کرده و او را گوشه‌گیر و از جامعه جدا کرده و به عمل کم و ناقص خودش غرّه می‌نماید و می‌گوید من خوب هستم و بر صراط مستقیم هستم و دیگران بد هستند و در خطا و گناه غرق شده‌اند! شخص غالی دیدش به دنیا عوض می‌شود، به جای دیدن نقاط مثبت و خوبی‌ها و زیبایی‌ها، به دنبال دیدن نقاط منفی و عیب‌ها و اشتباهات مردم است، شخص غالی به جای وارد کردن مردم به دین، در صدد اثبات کفر آنان و خارج کردن آنان از دین است. شخص غالی جهاد و قتال را هدف می‌داند نه وسیله، و برای رسیدن به هدفش هم نیاز دارد که افرادی از مسلمانان را پیدا

کند که به عنوان مرتد با آنان قتال کند یا حداقل آنان را هجر گوید، برای همین می‌بینی که دایرهٔ دین را چنان تنگ کرده است که خیلی راحت می‌تواند به نیازش که همان اثبات ارتداد یا کفر دیگر مسلمانان است، برسد. در حالی که بد بینی او و سخت‌گیری او، در نهایت او را از خودش و دین و مردم و جامعه خسته و دلسرد می‌کند و آخر سر تنها خودش پشیمان خواهد شد. و شگفت‌انگیز است که این غالیان در خیال خود مومن و متقی‌هایی هستند که از کثرت سجود پیشانی‌هایشان پینه بسته است و خود را خدایی می‌دانند، اما مردم برای در امان ماندن از شرشان به خدا پناه می‌برند! و اکثر غالیان جوانان کم سن و سالی هستند که چیز دیگری را به عنوان سبقت اذهان ندارند و به یک باره وارد این مسیر می‌شوند و کسانی که آنان را به این شکل غالی تربیت می‌کنند مقصر اصلی هستند، کسانی که چنین به این نوآموزان تلقین می‌کنند و یاد می‌دهند که فقط آن‌ها هستند که امروز جزو طایفهٔ منصوره شده‌اند و مردم در گمراهی و هلاکت هستند و آن‌ها را چنان تند و محدود و چشم و گوش بسته تربیت می‌کنند که وقتی این افراد در کوچه و خیابان حرکت می‌کنند، به این دید به مردم نگاه می‌کنند که فلانی کافر است فلان دیگری مرتد شده است و... اینها تجربهٔ زیادی از دین ندارند و همانند خودرویی که در تاریکی شب با چراغش حرکت می‌کند، جز جلوی خودش را نمی‌بیند و بسیار بسیار از چیزهای دیگر است که هنوز آن‌ها را نمی‌داند، اما چون او را حماسی بار آورده‌اند موجب شده است که به خودش و علم بسیار محدود و عمل صالح بسیار کمش غرّه شود و چنین به او تلقین شده که او جزو همان طایفهٔ منصوره است و هرکسی همانند او تفکر نکند از آن طایفه بیرون رفته و شامل طایفهٔ هلاک شده، گشته است. برای همین این افراد برایشان آسان و راحت است که همهٔ امت را هم تکفیر کنند و گمراه و مشرک بدانند، برای اینکه نزد آنان، آن‌ها دچار شرک شده‌اند! این افراد خود را اهل توحید می‌دانند و با شعار توحید با مخالفانشان مخالفت می‌کنند و مخالفانشان را مشرک و قبر پرست وصف می‌کنند در حالی که همه چیز به آن اطلاقی که می‌گویند نیست و تفصیل‌های بسیاری دارد. و اگر من خودم حدود چند سال پیش از آن دسته افراد نبودم چه بسا خواننده من را متهم به دروغ می‌کرد، و می‌گفت حقیقت را نگفته

است. اما من درد را چشیده‌ام و درمان را هم می‌دانم، برای همین برای درمان آن نیز حریص هستم. و اگر در گذشته به ناحق و از روی بی‌علمی یا تقلید یا بخاطر عمل به نصوص مطلق، کسی را به عینه تکفیر کرده‌ام که مستحق تکفیر نبوده، از آن توبه می‌کنم و کسی از اهل قبله را بخاطر تاویل سائعی که دارد تکفیر نمی‌کنم و آرزو می‌کنم که همهٔ مسلمانان با هم متحد و یکپارچه شوند چون عزّت مسلمانان در چیزی جز اتحاد نمی‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [الأنفال: ۴۶]

«و الله و پیامبرش را اطاعت کنید، و با همدیگر نزاع نکنید، که سست شوید، و قوت (و مهابت) شما از میان برود، و صبر کنید، بی‌گمان الله با صابران است».

و می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۳]

«و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید، و نعمت الله را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت داد، آنگاه به (فضل) نعمت او برادر (یکدیگر) شدید، و شما بر لبه گودلی از آتش بودید، (او) شما را از آن نجات داد این گونه الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد، باشد که شما راه یابید».

بار الهی از گناهان ما در گذر و به اندازهٔ یک چشم به هم زدن نیز ما را به حال خود وا مگذارد.

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله واتباعه إلى يوم الدين، و آخر دعوانا أن الحمد لله

رب العالمین

مجاهد دین

۴ خرداد ۱۳۹۷ - ۹ رمضان ۱۴۳۹